بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله الاحد

قال الله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی
العلم الآیة - قال النبی صلی الله علیه و سلم قلوب
الملوک ملهمون *

* بیت *

* جبهت[2] شاه از رقم عدل و داد *

* لوح خدائیست که محفوظ باد *

حضرت بیچون بقدرت بیچگونه منزه از چون و چرا آفرینندۀ ممالک
کون بحکمت محکم و قدرت مستحکم خویش دو مملکت را با
جلالت و سلطنت آفرید - یکی مملکت دنیاوي با زینت و زیبائي
ا نار و کرشمۀ رعنائي - چون ساحران بابل بدل ربائي - مخلوقات را
ر کلام او گوش شنوائي - چشم را تماشای او بینائي - دماغ را از ریح باغ او
بویائي - دست[3] را دست تصرف بگیرائي - پاے را در طلب او دوائي

(۲ ن) جبهه شاهان قمر عدل و داد * (۳ ن) دست تصرف *

براے حظوظ او شیدائیي - زبانرا بفاکام در کام او گویائیي - زهے مزرع
اخروائیي - کقوله علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة - دوم مملکت
آخرت با نعمت بسیار و کرامت بیشمار حظ(۲) اهل دل خوش کردا
مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب ر
تمنای ستمگاران بیقرار - همه(۳) اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی
منکم من یرید الدنیا الخ *

* رباعي *

دیدیم نهان گیتي و اصل دوجهان * ار علت و ار عار گذشتیم آس
در نور سپید و در سیه مانده بدیم * زین نیز گذشتیم نه این ماند ونه ا
حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظ
باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر
مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریائیي از مملکت(۴) دنیاوي خ
داده - قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النس
والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل
المسومة والانعام والحرث ذالک متاع الحیوة الد
ایضا از آرزوی اخرائیي(۵) بلطف خدائیي از وصف انهار و اشجار رم
لطیف در کنوز شریف کشاده(۶) ندا در عالم در داده - قوله تعالی
جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابد

(۲ ن) خص اهل خوش کردار * (۳ ن) همه در اخبار * (۴ ن) درین هر دو مملکت دنیاوي خبر داده * (۵ ن) خدائیي * (۶ ن) کشاده اند *

بالجمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهي این[(۲)] دو مملکت فرق شاه انبیا نهاده - و دواج[(۳)] زیبائي سلطنت این دو سلطنت بر مبارک شهنشاه اصفیا بوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه مجتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تفرید در مقام مکان طلب مالک لامکان مجردوار ایستاده - دیدهٔ تمنا درین هر دو ملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر وما طغی نقل از رح زبور سریاني * * شعر *

* انا الموجود فاطلبني تجدني *

* وان تطلب سوائی لم تجدني *

* رباعي *

دنیا جم را و قیصر و خاقان را * تسبیح فرشته را صفا رضوان را
دوزخ بد را بهشت مرنیکان را * جانان مارا و جان ما جانان را

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعهٔ ازین ساغر بدو[(۴)] گروه با شکوه ی علما و مشائخ یقین دوم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای امت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت بوشانیده - و این هر دو طائفه را بسطور مسطور[(۵)] آگاهانیده[(۶)] - چنانچه درباب علما و مشائخ

(۲ ن) تاج بادشاهي رعدائي این دولت دو مملکت * (۳ ن) و دواج زیبائي صفیا بوشانیده ن) ادرهٔ سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا بوشانیده * (۴ ن) گرم گرم گشت * (۵ ن) مستور * (۶ ن) فرموده *

رضوان الله علیهم اجمعین بعبارت و استعارت فرموده - الشیخ فی
قومه کالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطین بمتابعت
امامان دین باشارت بشارت و مهارت بصارت بیفا گردانیده — قو
علیه السلام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعض
مقامات زمرهٔ سلوك از عدّ و حصر و وهم و فکر بیرون است - قاء
فائدهٔ جواهر معانیٔ (۲) هریک مقامات چون بحور جیحون - و رموز
غورات از قعر سیحون - معهذا این ضعیف اعني شمس‌سراج عفیف
(که مورخ تواریخ تاجداران است) از اندیشه شرح چند مقام
از گنجینهٔ دفینهٔ فهم و سفینهٔ وهم خویش بغواصي دست آور
میان روش مقامات اهل سلوك و طریق و روش (۳) درجات زمرهٔ ملو
بمثل (۴) و تمثیل گفته - چون هر (۵) این گوهر بادلهٔ عقلي و براهین
بکفایهٔ نقلي سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مش
نوشته - تبرکا بکلام مجید و فرقان حمید — کقوله تبارک و تعالی
و اتممناها بعشر الخ * * بیت

* سلک سخن را چو در افشان کنیم *
* پیشکش حضرت شاهان کنیم *

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر دریای دل

(۲ ن) اماني * (۳ ن) ورزش * (۴ ن) بتمثیا * (۶ ن) کشاده اند *
ر * (۴ ن) درین

ازدواج ارواح با عالم (٢) آب و گل است - اخبار این آثار و شعار
انوار از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا
ن رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه
ا و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامهٔ خلائق
شفق تر از ابوین و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را
طلوب میرسانند - و جویندگان محبوب را راه برتری و بهتری
بنمایند - بر عموم خلائق باحسان جزیل برمي آیند - گوی لطف
وگان تربیت در میدان شفقت بسبقت میرسانند (٣) - جمیع
لائق را احتیاج (٤) بعلما و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر
این بر جمیع مخلوقات مهرباني ازسر شفقت مهرجاني کنند
از عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآساني برند
جرم بر عامهٔ خلائق بصفت (٥) باران ابر بهاري بدرباري بقوت (٦)
شیاري و همت بیداري برآیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
حاب نزدیک و ارباب رفیق در بوتهٔ حیرت بر آتش غیرت بگدازند
گانگان در دائرهٔ یگانگي گوهر خویش نمایند - یگانگانرا ازکثرت شفقت
لذت عاطفت عقدهٔ دوستي بر دوستي افزایند - خلائق بهفتاد و دو
وه زیر سایهٔ چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبادا بلکه آن لحظه (٧)
بادا که از زبان شهریاران و لسان جهانداران لفظ بی شفقتي

اصفیا پوشانیده (٢ ن) قتل) مي ربایند * (٤ن) اخدیار * (٥ ن) بصنعت *
پوشانیده * (٤ ر) گرم گشت ... ا که از زبان آه بدون مبادا بلکه آن لحظه *

بر زبان (۲) رود و یا خطرهٔ عنف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را
بجانی و جهانی را غم آب و نانی پیش آید - کیخسرو ارسطو
سوال این اقوال بدین منوال کرد - که اثر خطرهٔ بی شفقتی
بادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلائق چیست
گفتند چون در شیرینی بزمان (۳) واحد بحکمت محکمهٔ احرار و
بی واسطهٔ موجودات و کوشش مخلوقات اثر ترشی پدید آید
جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشفقین
اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند بجای
در دل شهرباران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامی
گیتی مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مر تاجداران
را دولتیست هنی - و نعمتیست سنی - چنانچه آن مشفق کونین
و صاحب تربیت اهل خافقین بشارت باشارت میدهد - علیه
الصلوة و السلام - التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله
صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام دوم
است - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کرده
است - کقوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لاترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین
از هیبت قهر الوهیت و حدت سطوت ربوبیت در دریاے تحیر
بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت ...

(۲ ن) در زبان بدون رود * (۳ ن) دزبان) نقمه * (۵ ن) جوهر این گوهر

د - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - تخم عمل اندر کشت
ا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت
ل بدعا بردارند - که الدعاء مخ العبادة - همچنین سلاطین
ریقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان
گر میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت تاخته
ف این طائفه بحدیست که بیشتر ار جنایت صغائر و کبائر
مدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید بسر زالی خراشیده
با نقصان جمالی از گمانی (۳) در خر (۴) فرستاده - زال از سر اهوال
سبب قیل و قال (۵) رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب (۶)
ب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات
جات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم (۷) خلیفه و جگر
گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف
وت لطیف در بر نهاد - منادی (۸) بنادی ندا در داد - هذا احسن
ب و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان
توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرین
ت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام
مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

ن) در وصف * (۳ ن) از کمالي * (۴ ن) حدن - للمصحح - حبس *
ن) قتل و قتال * (۶ ن) نقاب * (۷ ن) خطیر خلیفه نرم و جگر
گرم گرم گشت * (۸ ن) منادی بمنادی *

فرمود - قوله علیه السلام و اذا تسمع تسمع (۲) - صدق
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام سوم
و فضل است - مقام عدل از نتیجهٔ خوف لم یزل است - و
از جام کلام این ذوق - قوله تعالی و زنوا با لقسطاس المستـ
چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در همه احوال چنـ
در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هرایند بر آئیـ
عدل نظر برده نباید بر چهرهٔ جمال همت کلف (۳) قیل و قال نشـ (۴)
و رخسارهٔ جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب (۵) سـ
سلوک رسیده پایهٔ عدل و فضل را محکم جنبانیده - و خد
بنعمت دینی رسانیده - و دولت دنیاوی ایثار کرده - چنانچه
مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ یحیی و یمیت - ا
یحیی القلب و یمیت النفس - همچنین زمرهٔ ملوک بمتابعـ
فرقهٔ سلوک در دور عظمت و طور مکنت خویش لوای عدل افرا
و علم دولت فضل را بیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و ز
بمظنهٔ قوت تارک ضعیفی نخراشد - بدین سبب همیشه درگاه ع
و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پرد
و از انوار فضل مسکینان را بنوازند - گویند خدام شاه عز الدوله ما
زالی را بغضب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاده و

(۲ ن) اذا اسمع تسمع - اذا اسمع تسمع * (۳ ن) کلفت * (۴ ن) شنید
(۵ ن) سرابت *

دسل بر کفش نهاده یازده ماده گاو زال را داده - یکی از غایت
عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تاثیر(۲) این چنین
اه ات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالی یبدل الله
دهئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیدهٔ خافقین
سان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من
ـة ستین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مقام چهارم مقاتله و محاربه است - محاربه از نتیجهٔ امر پروردگار
است - کقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله
اهر ت - و محاربه باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس
در میدان مسجد برای ادای نماز و مسألت نیاز بوقت رار
ف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین
ـوال است - قوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة
ـام صلوة با ابلیس پرتلبیس و با نفس امارهٔ خسیس بعنایت
ـی و فیض نامتناهی مظفر و منصور بازگردند - غنائم(۳) مرحمت
حیم و کریم را بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان(۴) عیان است
ـله تعالی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحانی
ـواجه عین القضاة همدانی علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود
ـر براهین ثباتات سفت - گفت الانبیاء یصلون فی القبور

(۲ ن) مآثر * (۳ ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را بخشش کنند * (۴ ن) در شان *

پیشروان امت و مقتدایان(۲) ملت درون صومعهٔ گور بطلب ر
نمازند(۳) - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان
جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف
مجاهدان بپیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوسا
درآویز کنند - دران حالت با کمال جلادت جان بر کف نهاد
و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه
گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * مصراع *

* و الله بهر(۵) غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی(٦) اول از سر میدان جلادت(۷) مظفر و منصو
باز گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانیست
خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی
و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل
الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوفین و مجاهد معر
جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدار خانهٔ تربیت
میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانهٔ شفقت بسبقت
مینوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف
صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخا

(۲ن) معتقدان * (۳ن) در نیارند * (٤ن) خورند بهر غوطه * (۵ن) که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را * (٦ ن) آسمانی * (۷ن) عیداوت *

نمت اخبار (۲) آثار ایثار از لطف پروردگار است - قوله تعالی
ن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ
ن ان الله علیهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلائق
دهقین ایثار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان
سان رسید جرعهٔ در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثرے در
وایی مستحقان آمیختند - ساقي وحدت بادهٔ مغفرت دمبدم گرد
سب گنانیده - قوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شفائي (۳) *
* گردان شده در جمع همه لطف خدائي *

احب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت
قیت گوهر ایثار از قیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین
دین در مدت ایام و طور اعوام خویش بر جمیع خلائق بایثار
بار برآیند - آنچه بریشان رسید از نقد و جنس بطالبان (۴) آن چیز
نیز پیش آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق
انیدند - بلکه این طائفه جان بخش باشند - هم ازین حال (۵) است که
هر ایثار شرف تکمهٔ (۶) تاجداران و اعظم مرتبهٔ بختیاران است - آنکه
یند (نیرو جراحت و جوان مردي راحت) راست است - چنانچه

(۲ ن) اختیار * (۳ ن) سعائی * (۴ ن) وطالبان * (۵ ن) جابست *
(۶ ن) تکیه *

آن صاحب ایثار[۲] کونین در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلا
ادخال السرور في قلوب المومنین صدقة - صدق یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت
عطای رباني و لطف سبحاني - قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آلهي و رموز[۳]
نامتناهي بسیار و بیشمار است - کشف[۴] سر الربوبیة
اگرچه اکابر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات
امورات ظاهري آلاي[۵] اسرارات باطني (از غایت شکر آتش[۶] جائی
تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام
بر سریر[۷] امامت بمتابعت سنت زندگاني کنند - لیکن اصحاب
(بخیار اختیار مختار بینئي که خیر الامور اوسطها چنانچه علما و مشائخ
قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) و برزنی
روش باعتدال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درد نوش
شراب فاتبعوني اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سلم
با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلائق کونین طرفة الع
بنعمة دیني رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظمت
و مکنت باشند - تکمهٔ عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و گو

(۲ ن) جوانمردي * (۳ ن) امورات * (۴ ن) لو کشف سر الالوهیة کفر *
(۵ ن) لقای * (۶ ن) از عدایت شکر شکرانست * (۷ ن) سرین * (۸ ن) -
در بعضی نسخه از سلوک تا لفظ اختیار نیست *

مکنت تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - دو در قیمتي و گوهر
قیمتي (۲) لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت
محل مکنت گاهي شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند
شراب (۳) لطف در جام قهر برکف دوستان نهند - چون خورشید قهر
بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعهٔ عدف (۴) بر چهرهٔ جمال
آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید
قهر (۵) با آن جلالت غضب افتان و خیزان در سایهٔ قهرمان
درآید - تا فریقین را از دائرهٔ ادب پاي بیرون نیاید - اثر
و غیرت شهریاران است در محل غضب ذرهٔ از شریعت
نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند
اعظم‌ترین موجودات و معظم‌ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را
در محل لطف گفته - اسام اخواني - و در مقام قهر فرمود
علیه السلام انا غیور والله اغیر مني - صدق یا رسول الله
صلي الله علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاري و بیداریست - بیداري
بسیاري عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم یزل
- و در قرآن بسیاري محل است - قوله تعالی یا بني
اسرائیل اذکروا نعمتي التي انعمت علیکم - چه بسي اعدا

(۲ن) در بعضی نسخه لفظ بی‌قیمتی موجود نیست * (۳ن) در بعضی نسخه
گاهي شراب لطف بدشمنان دهند * (۴ن) عتق * (۵ن) قهر با آن جلالت

در کمین اند - تا در ثمین و نگین یقین دین بربایند که اربعه اعدا
هریک اعدا در مملکت ظاهري و سلطنت باطني (۲) به تیغ زدن
و بیخ کندیدن مشغول (۳) اند - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه
بتاثیر فضل آله از غایت هوشیاري بنهایت بیداري در امور پرور
و خصمي لیل و نهار لحظهٔ غافل و لمحهٔ عاطل نبوده خلائق را سد
دین راه نموده از کثرت هوشیاري بیداري شبها اختیار کرده و به
از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و
ازان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه جائی
کشد و مقام این بمحلے رسد که اسرار مکنون (۴) کون بر ایشان مکشوف
گردد - آنکه گویند برگے که از درخت جدا میشود این طائفه را م
است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهان
بحکم (۵) سبحاني و تاثیر آسماني از دوست و دشمن خالي نیست تو

* مصرع *

* چه دشمنان حسودند و دوستان غیور *

سلاطین (۶) در امور ملکي و قضایاي مالي طرفة العین خالي نیدار
اگر لحظهٔ در ارکان ملکي قلیلے فروگذاشت شود در دل تاجدار
تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحهٔ در قانون مالی بشری ضائع را

(۲ن) بنقب * (۳ن) مشغول ارایش * (۴ن) لفظ مکنون کون در بعضی نسخه موجود نیست * (۵ ن) بحکومت * (۶ ن) سلاطین در امور قضایا الی طرفة العین خالي *

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در
استمالت (۲) درگاه بیداري بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاري هوشیار بوده اند
آنکه گویند بدگماني یکے از علامات هوشیاري بر (۳) مقامات بیداریست
دهشت است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقامے
سلد قلعه در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت
وایرا را کند پایت بیداري اگر مورچهٔ (۴) از اثر تمنا قدم هوا از بساط
بیشه بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته
شد که لو دنت (۵) نملة لاحترقت - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان
بیدار ترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل
... - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه
و ... است - انتباه از نتیجهٔ خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال
عظمت کمال حضرت الله است - مخلوقات کونین و موجودات
... در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله
علیهم اجمعین از غایت خوف بی‌قیاس و نهایت حراس انتباه
با افعال قبیحهٔ پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال
گفته ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق (۶) امل در مرج البحرین خوف
تولد

(۲ن) در استمالت درگاه بیداري و تربیت بارگاه هوشیاري بوده اند *
(۳ ن) هر = مر * (۴ن) مواجهٔ او (۵ ن) لو دنون نملة الاحرقت *
(٦ ن) و زورق در موج بحرین *

و رجا جاري گردد - آنکه گویند انتباه از لطف آله است راست است
همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دواج عبرت در
همیشه بربساط مکنت متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتبا
در میدان عبرت تازند - بیل بند غیرت برای نفرت برانند - فر
بند نفس را شهرخ ندامت نمایند - تا بر حریف هن راس
مقدمات نقد برد بیش آرند - دعوي برد(٣) قطعي کنذ کرده(٢) و
دائم قائم باسند اگر مبادا بر ضد این تصور کنند نعوذ بالله آب و
بعد الکور - چنانچه آن منتبهٔ ثقلین و صدر نشین بساط قوسین فرم
قوله علیه السلام السعید من وعظ بغیره صدق یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم *
* بید
نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از کار دیگران گیرد
مقام نهم فتح و نصرة(٤) است - این مقام دائم قائم از عنایت آلهي و
بی غایت نامتناهي است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا
نصرت ظاهري است - و فتح باطني - ظاهري در عالم ملک
و باطني در ممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه علما
و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آور
حصار آب وگل حریص باشند - تا جواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار
ربوبیت که درگنجینهٔ تن و سفینهٔ بدن مدفون است بدست ایشان آ
و پای همت بدانجا درآید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسر

(٢ ن) مقدمات پیش آرند * (٣ ن) مرد قطعي * (٤ ن) نصر *

آفاق را ازان جرعهٔ(۲) رسانند - و لذت آن بکام جان ایشان چشانند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواري زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود یده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه قلعه کشائي و مملکت آرائي حریص باشند * * بیت *

را کند یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر

شه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام اب این طمع مالامال نوشند - عیاروار درین کار با قوت بسیار قصد - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواري

از شجرهٔ لطف کم من فئة قلیلة بثمرهٔ(۳) و صارمیت اذرمیت

ند * * بیت *

شهانرا(۴) بهنگام کین خواستن * بباید چنین لشکر آراستن

بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامي بدست ریاران آید و در محلي قدم مبارك ایشان در آید بسیاري خزائن اهر لطیف و گنجینهٔ دفائن شریف در قبض آید - عطای کبدر بخلق کثیر رسد(۵) - جهاني بوستان و عالمي گلستان گردد - و فرحت دلهای احبا افزاید - حدت(۶) در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند توست در بالیدن و دشمن در کاهیدن(۷) راست است - چنانچه آن

(۲ ن) جرعة جرعة * (۳ ن) ثمرهٔ * (۴ ن) شهانرا بباید چنین لشکر آراستن * (۵ ن) خلت * (۶ ن) حب * (۷ ن) نازیدن *

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمو
قوله علیه السلام رزقی (۲) تحت رمحی - مقام دهم کیاست
و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیا
از نتیجهٔ علوم مکتوبات لدنی و رموزات آن از عالم عوالم سنی ا
قوله تعالی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا - شاه کیا
خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از معلم (۳) انس آم
اعنی علمنی ربی - هم ازینجا ست که فراست هر مر
و کیاست هر فردی بر اندازهٔ خرد وی است - چنانچه علما و مش
رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامی که کامی
شیرینی (۴) از رموزات کیاست در هر کامی چشانیده و در هر
که کیاست بدنی (۵) افتاده ذوقی از چاشنی دقائقات کنای
هر ذهنی رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمره و
فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن
غرض رموزات ایشان جز (۶) از ایشان غیرے (۷) نداند - قوله تعا
والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه
حقائق رموز کیاست و دقائق اسرار فراست بکفایت کفایت کوش
و همیشه جرعهٔ از شربت غور (۸) اینمعنی نوشند - تا زمرهٔ خواص و ذ

(۲ن) درینجا حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده * (۳ن) از معلم آموخته * (۴ن) شربتی * (۵ن) که کیاست هر کامی چشانیده و بدنی افتاده ذوقی از * (۶ن) خبر * (۷ن) چیزے ندارند * (۸ن) عود *

مخص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام
لذت جام آن پیام در کام ناکامان بکام ناکام علی الدوام باقي باشد
نه‌بانچه آن سرمست خمخانهٔ اسرار رموزات صحو و مسکر از جام
ق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدری
الا و صببته فی صدر ابن ابي قحافة [2] - با این هم بعض غور
زات لطیف و دقیقهٔ اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که
ي کثیر فهم شود شهریاران دانند - المقصود حضرت فیروزشاه بتوفیق
بفراست و کیاست خویش از آثار [3] کنایت ملکي مدت چهل سال
بر تختگاه دار الملک شهر دهلي بادشاهي رانده - خلائق را
ه - چنانچه [4] درین مدت بعنایت الله تعالی برگي ار شاخ ملکي
ید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب [5] حضرت فیروز شاه *

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه انار الله برهانه

آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافلهٔ خسروان
با برکار و آن خطیب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان
گفتی کران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کنندهٔ
تولد شا‌بعت و آن منور دارندهٔ طریقت آن بهروزي یافته از حضرت اله
طان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

(۲ ن) ابي بکر * (۳ ن) اعذار * (۴ ن) مدتي * (۵ ن) بمناقب *

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسین و سبعمائة) جلوس
نمود - چهل و پنج ساله (٢) در ملک نشست - مدت دور ملک سی
و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف
شمس سراج عفیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلط
فیروزشاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از
دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فربهی و تنکی معتدل مین
تاجداری مشفق و مهربان بود - حلمی بی اندازه و خلقی و
داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نواز رعیت پرور در خ
نصیبهٔ از خلق محمدی داشت - در حلم بغایت - اگر زمرهٔ عمال
آثار اسرار اهمال صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیاز
بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش
شهر فیروزاباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نویسانیده - و
دران محل کتابت کنانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک
این بیت دستور بود بدین بیت امام خود ساخته (٣) * بیت

ملک را گر قرار میخواهی * تیغ را بیقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک (٤) از حال احوال کما
خویش ثبت کنانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دس
بوده و این از گمان (٥) ایشان (٦) رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است

(٢ن) جمله پنج سال * (٣ ن) ملت * (٤ ن) فیروز الملک اکمل *
(٥ ن) کمال * (٦ ن) بدیشان *

این خطره در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت بیند - نشاید یکایک جانی را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم * بیت *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج

دران مقام حضرت فیروزشاه نیکنام این نثر(۲) نویسانیده (چون ما این(۳) دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت برآوردیم سلطان تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغبر تیغ چندان هراس ما در دلهای خواص و عوام انداخت که جملهٔ عالم بسوی ما شتافت) سبحان الله حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلي بود - و امان دوران ... - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب آب سند جانب دهلي نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق ... یار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردي بکوشش(۴) بسیار و رعیت نوازي ... هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسي انگشت مخالفت ... نجنبانیده - چنانچه شیخي واصلي سالکي در آخر عهد سلطان ... مورخ کفته که وقتي من بوقت صبح برای وضو لب آب جون میرفتم - واصلي دگر دران محل وضو میکرد - بمن(۵) گفت

(۲ن) نبذ * (۳ن) این بیت * (۴ن) کوشش * (۵ن) نرمن - برین *

ای فلان میدانی درون این کوشک کیست - یعني سلطان فیروزشاه
است - که بلاهای جملهٔ عالم زیرپای اوست - آنروز که او ازین
جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از
آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت بر قرار حضرت فیروزشاه
خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلي زیر
و زبر گشت - بلکه آخر الامر بنهب (۲) مغل پیوست ایضا همدران سال
زمرهٔ حجاج و فرقهٔ حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبهٔ مبارک
محروم ماندند - همدران ایام راویان شیرین کلام چه از زمرهٔ خواص
و چه از فرقهٔ عوام بار نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکهٔ
بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکهٔ مبارک شور
جملهٔ قوافل که از اطراف و اکناف جهان برای طواف خانه
آمده بودند محروم بارگشتند - زیارت میسر نیامده - در
است - چون عالمي ازجهان سفر میکند رخنه در دین مي افتد
که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی
اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان
بدو تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلي افتاد
که خلائق دهلي سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت
اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین
رحمة الله علیه خواجهٔ خواجهٔ این مورخ فرمودي سلطان فیروز

(۲ ن) نهیب ۰

بخي است از مشائخ طريقت كه تاج شاهي برسر دارد - ايضا سلطان
روز در فتح و فيروزي بحدي بود هر كجا كه رخ نهادي بفرمان
دای تعالی بغير تيغ فتح آن مقام دست دادي - و بغير جنگ
ح شدي - تا كار اسلحه (۲) در عهد فيروز شاهي بحكمت آلهي بجائي
ميده و بمرتبهٔ كشيده كه خلائق دهلي جنگ فراموش كرد - بلكه
لحه را ارزش نماند - ايضا در عهد دولت فيروزشاهي بعنايت
صرت آلهي ذرهٔ ظلم بر كس نرفت كه شمهٔ عدل بر كس نكرد
راچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نيست - و اگر
لطان فيروز در عهد خويش شيوهٔ عدل پيش گرفتي هيچكس
ن عدل نياوردي - حضرت فيروزشاه بالهام آله بر عموم خلائق
مدت چهل سال حكم كرده - و شيوهٔ حلم در جميع اديان
حسن است - خصوصا در دين اسلام - فكيف از زمرهٔ شهرياران
ل اكرام كه در مقام مثلثه (۳) اند - كقوله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا
رسول و اولی الامر منكم - و همچنين الله تبارک و تعالى
ورهٔ يوسف را در قرآن بر حبيب خويش احسن القصص خوانده
آن احسن چه بود - اعني برادران مهتر يوسف عليه السلام
مهتر يوسف جفاهای بسيار كردند - گاهي از پدر جدا گردانيدند
گاهي درميان چاه تاريک براه باريک انداختند - و گاهي بچند

(۲ ن) اصلاح * (۳ ن) - مثلثه *

درم قلب فروختند - بدین سبب مهتر یوسف چندان مشقت
و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطور ست - چون مهتر
یوسف بعد از شدائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسید
و برادران مهتر یوسف از سبب گرانیِ غله و حیرانیِ آن از کنعان
در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتر یوسف
نیکي کاره(۲) خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران
ترسیده - نباید که مهتر یوسف انتقام خود بکشد - مهتر یوسف
بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسي بسوی حق
راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر
اوست هر جفائے که از وجود شما آمد و هران جنایتي که از
یا برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - اگر
یوسف مکافات آن جنایات طلبیدي حسن بودي - چون
جفای برادران باز آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند کما قال
تعالی نحن نقص علیک احسن القصص * * بیت *

آنها که بجای ما بدیها کردند * گر دست رسد بجز نکوئي نکنم

* بیت *

* هر که او در راه ما خاري نهد از دشمني *

* هر گلي کز باغ عمرش بشگفد بیخار باد *

معهذا حضرت فیروزشاه مستثنی نیز در عهد دولت خویش

(۲ ن) کاره

راست و کیاست بیش این چنین حلم ورزیده - اگر یکے صد گناه
دے و آن شخص را بحضرت فیروزشاه بردندے و آن شخص
سان و لرزان پیش او رفتے بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم
تاده باو کلام بلیغت تمام گفتے - و از سر گناه او باز آمدے
گرچه صد جنایت کبیره از وجود او صادر شدے با این هم بخشیدے
گناه کبیرهٔ سلاطین چیست - یا مالیست یا جاني - (۲) مالي
نست که عهده دارے بر کارے (۳) مبادا مال بیت المال تلف کند
جاني آنست که عیاذا بالله منها کسے غدر (۴) انگیزي کند
شچنین گناه حضرت فیروزشاه بخشیدے - و اگر بر کسے نفتي
، براي ادب کردن او فرمودے که در محل سلام نگذارند - چون
شخص چند روز بوقت سواري نمودار گردیدے بعد چند روز
حضرت شاه فیروز از غایت شفقت و مهرباني و از نهایت مهرجاني
ز بسیاري شرم حضور چون مشائخ دولجهاني آنکس را بازپرس
ے - و از سر گناه او درگذشتے - مگر دو چیز یکے دزد بروني
م اشخاص خوني - زیراچه درین هر دو شخص (۵) حقوق دیگران
بات - این هر دو طائفه را سیاست کردے - آرے عجب کارے
گفتو العجب اسرارے - سلاطین پیشین در قسم شهریاري و مدار
تولد انداري حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال (۶) سلطنت حلم

(۲ ن) مالي چیست آنست * (۳ ن) هر * (۴ ن) عذر * (۵ ن)
شخص چنین (۶ ن) انفعال *

بسیار زیان بیشمار دارد - اما(۲) چون حضرت فیروز شاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوهٔ مستحسن او گردانید * * بیت *

* نیکی(۳) خو کن چون ترا دست رس است *

* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسے از نهایت حسد بسے بدسگالی کردے الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و خائن(۴) کرده بحضرت سلطان فید رسانیدے - با این هم اگر آنکس صد جفا کردے حضرت فیروز از گناه او بازآمدے - و اگر خواستے مجرمے را قید کنند(۵) بحضور آن مجرم نگفتے که بند کنند - چون آن شخص را از باز میگردانیدند سلطان فیروز شاه بر موکلان او بدست اشارت کردے که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگد سبحان الله هرچند که از اوصاف سنیه و اخلاق(۶) مرضیهٔ سلط فیروز شاه نبشته میشود هنوز جرعهٔ ایست که از دریا بر گرفته میآ(۷) اگرچه سلطان جلال الدین را خطبای خوش کلام بر شاخ م عظام باسم حلیمی و کریمی میسرایند(۸) اما صفت حلم سلم

(۲ ن) تا * (۳ ن) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (۴ ن) للمصحح - خائب * (۵ ن) کفد * (۶ ن) اخلاص * (۷ ن) برگرفته - بدون میاید * (۸ ن) مبرانند *

روز شاه بکمال رسانید * * بیت *

* نه حسنش غایتے دارد (۲) نه سعدي را سخن پایان *

* چو میرد تشنه (۳) مستسقي و دریا همچنان باقي *

ضا حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس ر تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت یخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه حال آن بشارت این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح بازدیده ‌درین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ (۴) نماید - اندران که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین مد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام صغیر (۵) بودند بر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامهٔ کرپاس ر دوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان مه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند (۶) یست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان روز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل رون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر را

(۲ ن) آخري * (۳ ن) مست * (۴ ن) ملیح * (۵ ن) در ایام صغر و در دیگر- در ایام صغیر * (۶ ن) بندند *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار
همچنان شد - معهذا[۲] چون خدمت شیخ علاء الدین باقي جامہ
بسلطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم بادشاهي کرد - بعد از رفتن او
اینچنین شهر دهلي آخر رسید یعني نهب گشت - المقصود بشارت
دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین باني‌پتي شنید - دران هنگا
که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص
برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ بر خادمان
گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیارند - خادمان
شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کا
انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف
علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه
میخورند - و بشارت دیگر ار زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الد
و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلط
فیروزشاه خرد بودند برای پا بوس در غیاث پور رفت - خدمہ
شیخ را تواضع سلطان فیروزشاه بغایت خوش آمد - خدمت ش
فرمود بابا چه نام داري - سلطان فیروز گفت بنده کمال الد
نام دارد - و سلطان فیروزشاه را کمال الدین لقب بود - چ
خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نف
کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زب

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر بپادشاهي رسیده *

خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله علیه
چون سلطان محمد[۲] دنبال طغي در تهته رفت خدمت شیخ
نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهته نقل کرد
سلطان فیروزشاه در بادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین
بر سلطان فیروزشاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف
خواهي کرد و یا براي این مشتے مسکینان والي دیگر از الله
تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که
بندگان خدایتعالی حلم ورزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ
لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاد اگر با خلق اینچنین
خواهي کرد ما هم براي تو از الله تبارک و تعالی چهل سال
خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال
راند - بعضی[۳] راویان درین محل روایت کرده که شیخ
نصیرالدین محمود سي و نه خرما براي سلطان فیروز فرستاد
اشارت بر بشارت *

با همیدون آغاز کرده آید از ابتداي حال سلطان فیروز

گفته اگرچه بیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برني علیه الرحمة
تولد غوران از حالت روش سلاطین دهلي تاریخے تصنیف کرده
و را تواریخ فیروزشاهي نام نهاده[۴] - و ابتداي آن تاریخ از جلوس

(۲ ن) سلطان محمد ابن تغلق * (۳ ن) آری بعض راویان * (۴ ن) کرده *

سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده - و تا نهایت ششم سال آن بزرگوار نیک نفوس فیروزشاهي نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیباچه ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال یازده مقدمه نوشته - و برای کتابت باقي نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمهٔ دیگر د بنویسم - وگرنه هرکرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او باتمام رسا چون نصیب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهي همه یازده مقدمه ماند چون این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب ک این مورخ آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از ز سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان(۲) هرکرا برای م آن یازده مقدمهٔ خدمت مولانا ضیاء الدین برني حاجت در تواریخ فیروزشاهي نظر کند - ربنا آتنا في الدنیا حسنة الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * مثنو

خداوندا در توفیق بکشاي * نظامي را ره تحقیق بنما
دلي ده کو یقینت را بشاید * زبان ده کافرینت را سرا

ایدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله ت و تعالی و توفیقه - نود مقدمه مبني بر پنج قسم هر قسمي مقدمه بدین تفصیل *

(۲ ن) ازین جهان *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در ولادت سلطان فیروزشاه - مقدمهٔ دوم آموختن
ان فیروز مراسم(۲) تاجداري از سلطان تغلق و سلطان محمد - مقدمهٔ
م شرح جلوس فیروزشاهي - مقدمهٔ چهارم جنگ کردن سلطان فیروز
مغلان - مقدمهٔ پنجم بیان غلط خواجهٔ جهان احمد ایاز باختیار(۳)
ن پسر سلطان محمد ببادشاهي - مقدمهٔ ششم شنیدن
جهٔ جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت - مقدمهٔ هفتم
شدن سلطان ار تهته سمت دهلي - مقدمهٔ هشتم پیوستن
-الملک اعني خانجهان بسلطان فیروز - مقدمهٔ نهم پیوستن
جهان بسلطان فیروز - مقدمهٔ دهم مقالت اصحاب سلطان
خواجهٔ جهان - مقدمهٔ یازدهم رسیدن سلطان فیروز در هانسي
ه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیر الدین
د در شهر هانسي - مقدمهٔ سیزدهم در آمدن سلطان فیروز
ر دهلي - مقدمهٔ چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق
را و بخشیدن بقایا - مقدمهٔ پانردهم پیدا آوردن سلطان قاعدهٔ
جدید - مقدمهٔ شازدهم شرح رعیت سروري سلطان فیروز - مقدمهٔ
غدر خسرو ملک و خداوند زادهٔ دختر سلطان تغلق بسلطان فیروز
هزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز در خطبه نام سلاطین
در نمار جمعه و اعیاد و بیان سکهاي سلاطین *

ن) آئین * (۳ ن) باجتهاد *

قسم دوم بیان مهم لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

مقدمهٔ اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي کرت ا
مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتي - مقدمهٔ سو
جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن بنج
بیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بنگاله - مقد
چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي - مقدمهٔ بنجم بنا
شهر حصار فیروزه - مقدمهٔ ششم استقامت املاک - مقدمهٔ هـ
ملاقات سلطان فیروز با خواجهٔ این مورخ در هانسي -
هشتم بناي شهر فیروزاباد در کرانهٔ لب آب جون - مقده
آمدن ظفرخان از سنارگانو باستغانه - مقدمهٔ دهم روان
سلطان فیروز در لکهنوتي کرت دوم - مقدمهٔ یازدهم حصاري
سکندر شاه - مقدمهٔ دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان
مقدمهٔ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت ج
مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت
جاجنگر - مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از ج
و افتادن در راه قلب - مقدمهٔ شازدهم رسیدن سلطان فیر
در شهر دهلي - مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمي خلائق
سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان فتح قلعهٔ نگرکوت *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهڑیال

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول اتفاق سلطان فیروز با خانجهان براي مهم تهته
مقدمهٔ دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهته - مقدمهٔ سیوم
فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته - مقدمهٔ چهارم درآویز
سلطان با تهتیان - مقدمهٔ پنجم احترار کردن سلطان فیروز از تهته
بسمت گجرات - مقدمهٔ ششم افتادن لشکر سلطان فیروز
بي زن - مقدمهٔ هفتم زاري کردن خلق لشکر در کونچي زن
هشتم رسیدن سلطان فیروز در گجرات - مقدمهٔ نهم فرستادن
استعداد بسیار بر سلطان فیروز شاه در گجرات - مقدمهٔ
روان شدن سلطان فیروز جانب تهته از گجرات - مقدمهٔ یازدهم
فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته و فراخي سال مر لشکر را
دوازدهم گذارا شدن ملک عماد الملک و ظفرخان از لب
و جنگ دادن با طائفهٔ سندیان - مقدمهٔ سیزدهم آمدن
ملک در دهلي براي طلب حشم - مقدمهٔ چهاردهم آغاز
با تهتیان - مقدمهٔ پانزدهم آمدن با نهبنه بدرگاه فیروز شاه
شازدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي - مقدمهٔ
روان شدن خانجهان باستقبال سلطان تا حد شهر مشهور

دیبالپور - مقدمهٔ هژدهم وضع کردن طاس گهڑیال بعد از آمدن
مهم تهته *

قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروزشاه از سواری مهمهای بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

مقدمهٔ اول بازماندن سلطان از سواری مهمها - مقدمهٔ [دوم] اهتمام سلطان فیروزشاه برای جمع (۲) بندگان - مقدمهٔ سیوم آمدن خلیفه خلد الله ملکه برای سلطان فیروز - مقدمهٔ چهارم شد[ن] سلطان در محل بارجا - مقدمهٔ پنجم بیان فرحت و بهجت آنروزگار - مقدمهٔ ششم در بیان فراخی سال و ارزانی نعمت - مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم - مقدمهٔ هشتم بردن کیفیت یاران عماد الملک پیش سلطان فیروزشاه و جواب با صوات یافتن - م[قدمهٔ] نهم شرح آوردن منارهای سنگین - مقدمهٔ دهم در بیان شکار فیروزشاهی - مقدمهٔ یازدهم در بیان عمارتهای گوناگون که س[لطان] فیروز کرده - مقدمهٔ دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه بیکاران را - مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروز[شاهی] مقدمهٔ چهاردهم شرح بیان سکهٔ مهر شش کانی - مقدمهٔ پا[نزدهم] در بیان بنای دیوان خیرات و شفاخانهٔ با برکات - مقدمهٔ شا[نزدهم]

(۲ ن) جمیع *

رح جشنها (۲) - مقدمهٔ هفدهم در بیان (۳) احوال طلب کردن مطربان
بعد نمارجمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمهٔ هژدهم در بیان نمونهاي
پدید *

قسم پنجم شرح مخلوقيء سلطان فیروز و بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت بعض خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بیان مخلوقيء سلطان فیروزشاه - مقدمهٔ دوم
کردن نا مشروعات - مقدمهٔ سیوم سوختن رناردار پیش دربار
شهریار - مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه ار طائفهٔ رنارداران
- مقدمهٔ پنجم از احوال (۴) دو مرد درازقد و یک مرد کوتاه بالا
عورت با ریش - مقدمهٔ ششم بیان عظمت خان اعظم تاتار خان
هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمهٔ هشتم بیان
ملک نائب باربک - مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک
الشرق عماد الملک بشیر سلطاني - مقدمهٔ دهم بیان ندیمي
با محجاب - مقدمهٔ یاردهم احوال ملک شمس‌الدین ابورجا
گفتن دواردهم در بیان فطرت شمس‌الدین دامغاني - مقدمهٔ
کشتن سلطان طائفهٔ خونیان را - مقدمهٔ چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع * (۳ن) بیان احضار مطربان و پهلوانان * (۴ن)
احوال پیدا شدن آدمي عجیب الخلقت *

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز (۲) باز کردن بندیان و آراستن
مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمهٔ پانزدهم وداع آخر بر
با سید جلال‌الدین - مقدمهٔ شانزدهم بیان ندامت سلطان فیروزشا
مقدمهٔ هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمهٔ هژدهم
احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول از ولادت سلطان فیروز تا جلوس

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعمـ
نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضـ
الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب
برادر سلطان غیاث‌الدین تغلق غازي بود - چنانچه از حالت
ایشان این مورخ داستان (۳) در مناقب سلطان تغلق مشرح بـ
المقصود چون این هر سه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از
خراسان در دهلي آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علا
بود - حضرت علاءالدین بحکمت کبریائي در باب ایشان انواع
عاطفت کشود - این هر سه برادر پیش تخت علائي خد
میکردند - چون سلطان علاءالدین شجاعت و جلادت ایشان
و آثار کند آوري و دلاوري ایشان (۴) معاینه کرده ولایت شهو
دیبالپور بسلطان تغلق عطا فرمود - هراینه هر سه برادر در کار و مصـ

(۲ ن) یاد * (۳ ن) پاسنان * (۴ ن) اینها *

شغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که براي
پهسالار رجب از دختر رائے از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدرین
حص و تجسس بود بعضے معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که
ختر (۱) رانه مل بهتّي بغایت صاحب جمال است (۳) و بآراستگی کمال
ت - دران ایام بحکمت حضرت علام جملهٔ راجگي از خواص تا عوام
فهٔ میذیان و بهتّیان داخل ولایت قصبهٔ ابوهر مضافات دیبالپور
دند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ
ک سعد الملک شهاب عفیف عهده‌داريِ (۴) ولایت ابوهر
- سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این
ند نفر دانا در باریک بیني مستثنی بر رانه‌مل فرستاد
ستهٔ پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان
ن تغلق گزاردند رانه‌مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ
ار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار
لطان تغلق رسانیدند که رانه‌مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق
عد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت
لوندي رانه‌مل فرود میباید آمد - و مال سالینه از وے میباید
- و بمرتبه نباید ستد - روز دیگر سلطان تغلق در تلونديِ رانه‌مل
- مال (۵) سالینه نقد طلبید - جملهٔ مقدمان و چودهریان ولایت را
ت و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جملهٔ ولایت رانه‌مل

ن) دختران * (۳ ن) اند * (۴ ن) عملداري * (۵ ن) حاصل *

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفي افتاد - دران ایام عهد سلط
علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دو سه روز گذشت
بر خلق رانه‌مل سختي شد خلق بغایت تنگ آمد - درین مب
بعضی راویان محقق و مخبران مدقق بدین مورخ ضعی
شمس سراج عفیف گفت چون وقت نمازشام شده مادر رانه
که عورتے پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سخ
میکند مادر رانه‌مل گریه کنان و موي کنان (۲) درون خانهٔ رانه‌مل
و کلمات نا امیدي میگفت - جواهر قطرات عبرات سبع
درانحالت دختر رانه‌مل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل حض
صحن خانه ایستاده‌بود - چون آن دختر نیک اختر مادر ر
در گریه و زاري دید پرسید که ای جده این چندین گریه را
چیست - درینحالت مادر رانه‌مل گفت این گریه براي ج
میکنم - اگر سبب تو نبودے سلطان تغلق بر خلائق این دیار چ
سختي نکردے - درین محل راوي مصدق گفت که همان دخ
جوهر گوهر صفت گوهر احسن سفت - و گفت که اي ج
بدادن من چندین خلائق شما خلاص میبابد فی‌الحال بیغام
قبول باید کرد - و مرا میباید گذرانید - و باید دانست ک
دختر را مغلان بردند - چون مادر رانه‌مل بر رانه‌مل رفت و
از زبان دخترک شنید باو گفت پیش رانه‌مل نیز این کلام موافق

(۲ ن) پریشان *

ل همبرین گفتار نهاد - رانه‌مل ابواب این راز برفرجد این مورخ کشاد
بر سلطان تغلق فرستاد که رانه‌مل دخترک خود را بسپهسالار رجب
داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در
دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه‌مل بی‌بی نائله(۲) نام داشته بود
چون در خانهٔ سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بی‌بی کدبانو نام کرد
المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد
گذشتن(۳) ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک
و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمه قصد عالم
خاکی کرد - پای مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروزشاه
سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلائق خاص و عام(۴) کشاد
و جد این مورخ یعنی شمس شهاب عفیف نیز همدرین روز تولد شد
عورات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق
بر مخدومهٔ جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجدهٔ
این مورخ گفتی البته گاه گاه بودے که من جام شیر خود در دهان
مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرامت حضرت سلطان فیروز شاه
با برکات در(۵) اوج کامرانی و پایهٔ سلیمانی بر(۶) بدر و اودر این مورخ
گفتی که من شیر جدهٔ ایشان خورده‌ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز
تولد شد و بقیاس(۷) هفت سالگی رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

(۲ ن) نالهٔ * (۳ ن) از * (۴ ن) عوام * (۵ ن) با یک کس در اوج
کامرانی بر پایهٔ سلیمانی * (۶ ن) درین * (۷ ن) قیاس *

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق
را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار
کنندگان مدقق که درمیان چنین(۲) ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه
چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را
چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعني حال سلطان فیروز
چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران گفت * * ابیات *

و زنقش خبرني که پروردگار * چگونه ورا پرورد در(۳) کنار
چه گنجینها زیر بارش کشد * چه اقبالها در کنارش کشد

المقصود چون از نا امیدی مادر سلطان فیروزشاه حضرت سلطان تغلق
شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلداري
بیشمار کرده فرمود که غم مخور این فرزند من است و جگر گوشهٔ
من - بکرم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقي است چه التفات(۴)
است - الغرض از بي‌بي کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر
سلطان فیروز شده بود - دیگر هیچ پسري و دختري نشده - و آنکه گویند
ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است
ملک قطب الدین از مادري دیگر بود - و برادري ملک نائب
باربک نیز همچنین صورت است - او هم از مادري دیگر بود
معهذا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین
تاجداري و قوانین جهانداري از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲ن) عین *(۳ن) وقت کار * (۴ن) للمصحح - چه اندیشه است *

جلسه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داري و رسوم (۲)
جهانباني هادي گشت - بارها درين کردارها تاتارخان بزرگ گفتي
سرارے که ميان ما در قسم ملکي و رسوم شهرياري سلطان فيروز
داند در دل ديگرے خطرهٔ اران نگذرد - اين بود تولد سلطان فيروز
رچه اين مورخ از بزرگان خود نقل صحيح شنيد درين درج کرد *

* بيت *

لاح جهان آن شب آمد پديد * که از مولدش صبح صادق دميد

مقدمهٔ دوم آموختن سلطان فيروز مراسم (۳) تاجداري (۴) از تغلق شاه و سلطان محمد

نقل است که سلطان فيروزشاه در جلوس حضرت سلطان
غلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نيم سال در ملک
جولانگري نمود - درين مدت سلطان فيروزشاه پيش سلطان تغلق شاه
خدمت ميکرد - و هرچه از سلطان در قوانين (۵) سلطنت داري
صادر شدے سلطان فيروزشاه بالهام آله آن جمله چيزها دريافتي - چون
(۶) سلطان تغلق بآخر رسيد مملکت دهلي از سلطان تغلق بسلطان
محمد رسيد سلطان محمد شاه که پاي بر تخت نهاد در جلوس

(۲ ن) رسم * (۳ ن) آئين * (۴ ن) تاجداري - بدون اين فقرهٔ - از
تغلق شاه و سلطان محمد * (۵ ن) در قوانين سلطنت ديدي و ازو صادر
شدے * (۶ ن) طور *

سلطان محمد شاه سلطان فیروزشاه هژده ساله بود - سلطان
سلطان فیروزشاه را نائب امیرحاجب گردانید - و نائب باربک
خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعین شد
حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت
بیقیاس افتاد - هرچه در قسم ملکي پیش سلطان محمد گذشتي
سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کرد -
همه وقت پیش خویش داشتي - سلطان فیروز همدران ایام بر عموم
خلائق لطف فراوان و احسان بےپایان داشتي - کار هر حاجتمندے که
بر سلطان فیروز شاه افتادے سلطان فیروز بکار آن حاجتمند یکزمان
هم توقف نداشتي - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت
دارالملک دهلي را چهار قسم کرد چنانچه ازحالت آن مقالت
این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد
مشرح نبشته - معهذا سلطان محمد شاه مستثنی یک قسم بنام
سلطان فیروز تعین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شهرياري
آموزد - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است
هر آنکس که کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهاي مملکت
و امورهاي سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنین (۲) سلطان محمد
باریک بین ربع مملکت را حوالهٔ سلطان فیروز کرد - تا بعنایت آله
حضرت فیرورشاهي در امور مملکت (۳) راني و آئین جهانباني

(۲ ن) هم همچنین * (۳ ن) ملک راني *

هادي گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این سخن راست است - محنت و مشقت نه براے آن بود که با سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بودے فی الحال از پیش تخت دور کردے - چون سلطان محمد پادشاهے با جاهے صاحب دستگاهے با کیاست فراوان و فراست بے پایان بود در تختگاه دهلي انواع کفایت و درایت میان[۲] جهان بر جهانیان نمود البته سلطان فیروزشاه را ادب معلمانه کردے تا بخته گردد - و در آئین جهانداري[۳] ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد چهل و بنج ساله کامل گشته[۴] بود * * بیت *

* تنعمے که من ارفضل در جهان دیدم *
* هم از جفاے پدر بود و سیلي استاد *

مقدمهٔ سیوم شرح جلوس فیروزشاهي

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی ازین جهان خرامید و سر بدان جهان کشید طائفهٔ مغل خلق بنگاه را نهب[۵] کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر[۶] سلطان محمد در تهته بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) مبان جهانبان * (۳ ن) ناجداري * (۴ ن) گشت * (۵ ن) نهیب * (٦ ن) در برابر *

که بغیر امام چارهٔ نیست - دهلي دور دست و اینچنین واقعه زاد
که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفهٔ مغل حرکت کرده
دو بدو (۲) ما در آمده آخر الامر بنگاه را خراب گردانیده - و طائفهٔ مغل
بے انصاف بعد غارت کردن بنگاه براے طمع خام و لذت کام هم در
نزدیکيِ آن مقام (۳) مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزے نیز
توانیم (۴) ربود - معهذا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت
نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفتند - بعد گفت و شنود
بسیار و اندیشهٔ بیشمار هر دو فرقه را هم فرقهٔ ملوک و هم فرقهٔ
اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهي نشانند
و زمام جهانداري و مهار شهریاري بدست او سپارند - و سلطان
فیروزشاه از بسیاريِ خوف الله (۵) از امامت جهانداري عاري بود
سلطان فیروز بازمینمود که من نیت طواف خانهٔ کعبه زادها الله
شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتداے مقال قادر پر کمال امامت
جهانداريِ سلطان فیروز بر نسبت مشائخ به (۶) خلق نمود - زیراچه
در امامت طریقت شرطیست بعضے پیران بوقت رفتن ازینجهان
بعضے مریدان را بجاے خود به (۷) تحکم مینشانند - سجادهٔ خود
بدو (۸) میسپارند - و آن مرید ازان بار گران گریزان - اینچنین خرقه را
میان مشائخ خرقهٔ تحکم گویند - و خرقهٔ تحکم میان مشائخ قدرے

(۲ ن) در مدد ما آمده * (۳ ن) آن مقام کرده (۴ ن) توانند ربود *
(۵ ن) خدا * (۶ ن) بر * (۷ ن) تحکیم * (۸ ن) بروي سپارند *

و مرتبۀ بلند دارد - هم همچنین چون براے امامت جهانداري
و مقتدائي در قسم شهرياري جملۀ خانان و ملوک و قضات و علما
و مشائخ اهل سلوک که برابر(۲) سلطان محمد در تهته رفته بودند بیک
اتفاق متفق شدند - و سلطان فیروز را اختیار کردند - او ازان گریزان
از کثرت خوف سبحان - بس این صفت نباشد مگر اولیاي
حق تعالی را زیراچه بار امامت جهانداري مشکل باربست - قال
علیه الصلوة و السلام کلکم راع و کلکم مسئولون عن
رعیته *

* بیت *

ملک سلیمان چو گرفتي مفاز(۳) * کز سر موري ز تو پرسند باز

في الغرض هر همه برین اختیار قرار دادند - و برین اتفاق دل نهادند
چون از اسرار این مقال خداوند زاده دختر سلطان تغلق مادر(۴) داور ملک
شنید (او دران ایام برابر بود) خداوند زاده بران ملوک پیغام
کرد که بوجود پسر من داور(۵) ملک نائب امیر حاجب را براي
بادشاهي اختیار کردن شاید - پدر من سلطان تغلق بادشاه و برادر
من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غیري چگونه نشیند - بعضي
راویان درین محل روایت کرده که خداوند زاده الفاظ بي طریق گفته
چون پیغام خداوند زاده برین ملوک رسید هر یک ملوک چون مار کژ
پیچید - پیغام خداوند زاده کس نه پسندید - جمیع(۶) ملوک و تمام

(۲ ن) برای * (۳ ن) بسار * (۴ ن) قوم * (۵ ن) خسرو ملک *
(۶ ن) این جمع *

اهل سلوك متفق گشتند و ملك سيف الدين خوجو را بر خداوند زاده فرستادند - و ملك مذكور مشهور الافاق بود - هرچه گفتي راست گفتي با مهابت و صلابت بازنمودي - ملك سيف الدين بر خداوند زاده رفت - و كلمات مليح بصريح گفت كه اي عورت اگر بوجود سلطان فيروز پسر ترا اختيار كنند نه تو روي خانه بيني و نه ما روي زن و فرزندان - زيراچه پسر تو بي طريق است - او نتواند ملك داري كردن - و ما در زمين ديگران رسيده ايم - و اينچنين لشكر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتي خود ازان لشكر ميخواهي چيزي كه ما همه اختيار كرده‌ايم تو هم دران راضي باش - اما شغل و خطاب سلطان فيروز اعني شغل نائب باربكي بر پسر تو مفوض خواهند كرد - چون ملك سيف الدين خوجو چنين كلمات گفت خداوند زاده ساكت گشت - ملك سيف (۲) الدين بازآمد دران وقت جملهٔ ملوك متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار كردند تا آن هم سلطان فيروز قبول نميكرد - درين محل راويان اكمل چنين گفتند (۳) - وجوهر صدق سفتند (۴) - تاتارخان كه دران جمع پاستان پير بود ايستاده شد - و باروي سلطان فيروز گرفته زور كرد تا در تخت سلطنت بنشاند - درين محل سلطان فيروز با (۵) تاتارخان گفت - چون اين بلاي عظيم و محنت اليم در گردن من انداخته‌آيد زماني صبر كنيد تا وضو كنم - سلطان فيروز وضو كرد - و دوگانه نمار چون اهل يگانه

(۲ ن) مذكور * (۳ ن) گفته اند * (۴ ن) سفته اند * (۵ ن) در *

گزارد - سر بر در خدا بسجده نهاد - و زبان بمناجات کشاد - آب از دیده روان کرد و گفت آلهي قرار همگنانرا و آرام نظام اشغال جهانداري اندازهٔ آدمي نیست - قرار ملک از امر تست - آلهي پناه من و قوت من توئي - بعده تاج جهانداري بر سر سرور سلطان فیروز داشتند - و دواج شهریاري در بر مبارک پوشانیدند آن اشخاص بیقیاس که دران جمع بودند بدین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بازنمودند که سلطان جامهٔ شاهي و خلعت پادشاهي هم بالاي جامهٔ ماتم پوشید - هر چند که ملوک سلطان محمد کوشیدند تا جامهٔ ماتم از تن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکي جامهٔ شاهي پوشیدم جامهٔ ماتم دور نتوان کرد - زیراچه سلطان محمد خوندکار و مربي و راهنماي من در همه چیزها بود - بلکه بصد هزار آرزو خواستم که طرف خانهٔ کعبه روم چون مزاحمت شما بسیار شد سبب شما قبول کردم - بهتر این است که جامهٔ شاهي بالاي جامهٔ ماتم باشد - المقصود سلطان فیروز خلعت شاهي بوشید - دران وقت بیل آوردند - و سلطان فیروز را بر بیل سوار کردند - نقباي درگاه و چاوشان بارگاه بانگ برگرفتند - طبلهاي شادیانهٔ ترکانه کوفتند میان خلق شادي عام شد - از غایت فرحت و نهایت بهجت

(۲ ن) سر سرور خود * (۳ ن) ملکها * (۴ ن) که * (۵ ن) دوم *
(٦ ن) از سبب * (۷ ن) میگرفتند * (۸ ن) نهگانه *

این مثنوي میسرائیدند * * مثنوي *

سلطان شهانست شاه فیروز * کردست ازل خداش شهروز

سلطان شهان و شهریاران * سر تاج سران و تاجداران

المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکي و جهانداري در روز جلوس این امر کرد و گفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکي او یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بود - معهذا سلطان فیروز شاه مستثنی همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پاي خداوند زاده افتاد خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنگه را کلاه جهانداري یادگار[2] سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر سلطان فیروزشاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام بازگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذلک *

مقدمهٔ چهارم جنگ کردن فیروز شاه با طائفهٔ مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم در جوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جملهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) یادگاري *

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روي داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفهٔ گردان و کندآوران و زمرهٔ گیوان و نیوان(۲) و فرقهٔ غازیان و مبارزان و جملهٔ خانان و پهلوانان و تمام دلاوران و جنگ جویان و کل حشم و خدم اسلحه در تن پوشیدند - و بر اسپان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بیشمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تاثیر رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکي از مغلان رخت و کالا بباد داده سلطان فیروز شاه را فتح غیبي روي نموده ابواب بهروزي کشوده تمام(۳) خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها کنانیده - لشکر مغل بهزار حیله جان خود بُرده - اول فتح و فیروزي و نصرت و بهروزي(۴) همین بود - درین فتح میان خلق شادي عام پیدا آمده - معهذا سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلي بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقالت ملوک شهر دهلي کرده آید * * بیت *

* جنگ سلطانیست اینجا تیرباران چشم دار *
* از عروسیها(۵) بود کانجا شکر باران شود *

(۲ن) توانان * (۳ن) بتمام خلق * (۴ن) عالم * (۵ن) او - آن *

مقدمهٔ پنجم بیان غلط خواجهٔ جهان احمد ایاز باختیار[2] کردن پسر سلطان محمد بپادشاهي

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرین جانب دولت‌آباد سواري کرد چند نفر را در دهلي گذاشت - یکي ملک کبیر - دوم قتلغخان - سیوم سلطان فیروز که دران ایام نائب امیرحاجب بود - بتقدیر الله تعالی ملک کبیر و قتلغخان پیش از نقل سلطان محمد خرامیدند - و سلطان محمد سلطان فیروز را بر خود طلبید - چون دهلي خالي بود سلطان محمد خواجهٔ جهان را در دهلي از تهته فرستاد تا خواجهٔ جهان در دهلي نائب غیبت باشد - و بعضي ملوک در پهلوي او بودند - چنانچه ملک قوام الملک اعني خان‌جهان و ملک حسن و ملک حسام الدین ازبک و ملک خطاب[3] و اشخاص دیگر - درین محل عوام گویند چون خواجهٔ جهان شنید که سلطان محمد نقل کرد وجملهٔ خانان و ملوک و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فیروز را در پادشاهي نشاندند بعد شنیدن این اخبار و آثار گفتار این اسرار خواجهٔ جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلي بپادشاهي نشانده و با[4] سلطان فیروز بمقاومت پیش آمده - خلق را با خود یار کرده - و این قول عوام درست نیست - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف

(۲ ن) اجتهاد * (۳ن) خطاب - بلا ملک * (۴ ن) که با سلطان فیروز بمقاومت پیش آید *

افسانهٔ این داستان چون قانون باستان از زبان بندگي مجلس عالي کشورخان[2] بن کشلوخان بهرام ابیه[3] شنید - چون سلطان محمد در زمین تهته برحمت حق پیوست امیران هزارهٔ[4] خراسان که در مدد سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند بازار بزرگ را نهب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح بازدیده - المقصود در[5] روز غارت بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکي که دران انجمن بود بهر سمتي[6] رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بپادشاهي نه نشسته همدران لحظه ملیح تون‌تون نام غلامي بود ازان خواجه که خواجهٔ جهان پیش ازان بر[7] سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور مشهور از لشکر جانب دهلي روان شد - و سلامت در دهلي رسیده پیش خواجهٔ جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید طائفهٔ مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهب و غارت کرده میان لشکر فساد بسیار و خون ریزي بیشمار شده - ملیح مذکور این تقریر نیز کرده که تاتارخان و ملک امیر حاجب یعني سلطان فیروز غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست[8] مغلان افتادند و یا کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعادت شهادت یافته - در

(۲ ن) لشکر خان ٭ (۳ن) ابیه ٭ (۴ن) و نوره ذکر کن با امیران هزارهٔ خراسان الخ - در دیگر - و نوروز که کت بامیران تغوارهٔ خراسان الخ ٭ (۵ن) درین ٭ (٦ ن) شهر ٭ (۷ ن) سلطان ٭ (۸ ن) بردست ٭

لشکر سلطان محمد اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بندهٔ مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلي البتّه[2] دانند چون خواجهٔ جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکي بر فوت سلطان محمد دوم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجهٔ جهان را با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان غیري نگنجیدي - بلکه اتباع خواجهٔ جهان سلطان فیروز را پسر خوانده بود - المقصود بازآمده شود بر سر سخن - چون بعد از شرط عزا خواجهٔ جهان ازماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت درین محل خواجهٔ جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بپادشاهي نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجهٔ جهان غلط افتاده - چون خواجهٔ جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم جمع میکرد و مستعد میشد از سبب مصلحت ملکي بوده - زیراچه در قسم ملکي و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسي استوار ندارد تا آنکه میان هر[3] دو التیام نشود تا آنزمان از خطر عظیم و نیش[4] الیم بیغم نباید بود - الحاصل خواجهٔ جهان در دهلي حشم بسیار جمع کرد خلائق را چاکر گرفت - موازنهٔ بیست هزار سوار بر خود موجود گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

(۲ ن) ازان میگویند * (۳ ن) مردمان * (۴ ن) نیش *

دور ملک او بود بذلهاي فراوان و بخششهاي بي‌پايان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجهٔ جهان زر و نقره و اواني زرين و نقرگين بخلق داد - چون ازان نيز فارغ شد جواهر(۲) نيز تلف نمود - بآوازهٔ بذل عطا از هر چهار جانب خلق(۳) متوجهٔ اردوي او گرديد - اما عجب آنست که مال از خواجهٔ جهان مي‌ربودند(۴) و طالب دولت سلطان فيروز ميبودند و دعاي دولت او مينمودند * * بيت *

نيکي(۵) و بدي هم او کناند * حکمے بنفاذ ميرساند

مقدمهٔ ششم شنيدن خواجهٔ جهان اخبار جلوس سلطان فيروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجهٔ جهان اخبار دولت سلطان شنيد بر غلط خود تاسف بسيار خورد - و(۶) در هر دو لشکر اخبار مختلف مذکور ميشد که خواجهٔ جهان بران قرار داده که چون لشکر سلطان بدهلي رسد امرا که در اردوي ظفرقرين اند اتباع آنها را در پلهٔ

(۲ن) جواهر دادن آغاز کرد * (۳ ن) خلق تازيد چاکر ميشد * (۴ن) ميبردند * (۵ن) نيک و بد ازو همي کناند * (۶ ن) و خلائق هر دو جانب الفاظ مختلف پيش گرفتند بعضي آوازه برآوردند خواجهٔ جهان ميخواهد اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فيروز اند چون سلطان نزديک شهر دهلي برسد در پلهٔ منجنيق کند و در لشکر اندازد و بعضي ميگفتند که خواجهٔ جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجهٔ جهان از دهلي تا رهتک سي کروهي از شهر بتمام قريات خراب کنانيده بود *

منجنیق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور میشد که خواجهٔ جهان با افواج قاهرهٔ سلطانی دغدغهٔ جدال دارد - ماحصل(۲) کلام چون احوال غیر مکرر بسمع سلطان میرسید و آوازها متواتر میگردید جملهٔ ملوک و خوانین که در لشکر ظفر اثر بودند بیک اتفاق بازنمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده(۳) بود - خواجهٔ جهان پسر سلطان محمد را از کجا پیدا کرد(۴) - و جمیع عقلا اینچنین الفاظ بر زبان میگذرانیدند - و بر غلط خواجهٔ جهان حیرت مینمودند که با وجود کبر سن چنین امور ازو بظهور پیوست نه لائق او بود - درین محل سلطان فیروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجهٔ جهان چنین حرکات(۵) بظهور پیوندد و با این همه سلطان فیروز شاه اندیشمند سمت دهلي حرکت مینمود - و جمله لشکر ار وضیع و شریف دل بازداده(۶) میآمدند تا بکجا انجامد - و سلطان فیروز چون مشعلهٔ گیتي افروز دل بر کرم واجب الوجود نهاده بود - و جمیع(۷) سران لشکر خواهان سلطان فیروز بودند - و از حضرت واهب العطایا نصرت سلطان مسألت مینمودند

(۲ ن) المقصود چون اخبار اختیار خواجهٔ جهان شاه فیروز شنید و متواتر آوازها در لشکر رسید جملهٔ خانان و ملوک الخ * (۳ ن) تولد نموده بود * (۴ ن) گردانیده * (۵ ن) مقدمات صادر شود * (۶ ن) بے دل شده میآمده یعنی تا بچه نوع آنجامد * (۷ ن) و جمیع خلائق لشکر و شهر سلطان فیروز را میخواستند *

و تمام خلق دهلي نيز بحكمت لم يزلي منتظر مقدم سلطان ميبودند - و چشم بر راه داشته هركه از لشكر ميآمد استفسار(٢) چگونگي احوال مينمودند * * بيت *

* نميدانم كه ميآيد كه از ره گرد ميخيزد *
* چنين دانم همون آيد كه بردابرد ميخيزد *
* مر او را پاي در راهست و ما را دست برسينه *
* ازانجا او همي جنبد ازينجا درد ميخيزد *

الحاصل چون(٣) سلطان فيروز بسرحد ملتان رسيد تا آنزمان بر زبان معجز بيان از احوال خواجهٔ جهان از قليل و كثير مذكور نه نموده بود آرے در قسم ملك داري انچه زمرهٔ شهرياران كامل و فرقهٔ تاجداران عاقل در آئين ملك كرده بودند سلطان نيز همان را دستور ساخته بود چون محقق گشت كه خواجهٔ جهان اشجار(٤) منقلب و مخالفت

(٢ ن) خلائق دهلي ميپرسيدند كه سلطان فيروز تا كجا رسيد * (٣ ن) تا آنكه سلطان فيروز در حد ملتان رسيد تا آن زمان از زبان خويش ميان عموم خلائق نگفتني كه خواجهٔ جهان تخم مخالفت در كشت موافقت كشت * (٤ ن) اشجار منقلب كشته و خلق لشكر تهلكه مشقهاي بسيار و محنتهاي بيشمار ديده و از غايت بذل سلطان مال در خزانه نمانده - با اين همه لشكر را مغل زده خلائق مسكين شكسته و كشته و بينوا گشته طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان ميان عموم خلائق از زبان بيرون خواهم آورد خلق لشكر گمان خواهند برد مگر سلطان فيروز از الخ *

در زمین دل بجای گل موافقت کشته و خلقی که در لشکر تهته مصحوب سلطان محمد بودند، مشقتها و محنتها کشیده بودند و از نهایت بذل سلطان محمد نقدے در خزانه نمانده بود و از مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بلشکر سلطان رسیده بود سلطان فیروزشاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجهٔ جهان بر سر جمع مذکور سازد (۲) حمل بران نمایند که مرا ازو وهم در خاطر است ازین اشجار منقلب کشته - و خلق لشکر تهته مشقتهای بسیار و محنتهای بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نمانده و با این هم لشکر را مغل زده - خلائق مسکین و شکسته و کشته و بینوا گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلی مانده - اگر واقعهٔ خواجهٔ جهان میان عوام خلائق از زبان بیرون خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از خواجهٔ جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکارد ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکی آنکه دل لشکر از سبب بینوائی افتاده است - دوم آنکه چون قضیهٔ خواجهٔ جهان شنوند (۳) ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود ملتان واقعهٔ خواجهٔ جهان از زبان بیرون نداد * * مثنوی *

چو لشکر هراسان شود در ستیز * سگالش نسازد (۴) مگر در گریز
به لشکر توان کرد این کارزار * به تنها چه برخیزد از یک سوار

(۲ ن) رساند * (۳ ن) از من پشنوند * (۴ ن) ندارد *

کند هر یک آئین ترس آشکار * نیــاید ز ترسنــدگان هیچ کار

مقدمهٔ هفتم روان شدن سلطان فیروز از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فیروز بحمایت کرم الله و عنایت الله از تهته بازگشت درین محل بمشورت نشست - که به[2] کدام راه در شهر دهلي مي‌باید رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات بدست آید - ازین سخن سلطان فیروز فرمود عم من یعني سلطان تغلق براي دفع شر خسروخان از جانب دیبالپور روان شد - الله تعالی بقدرت اعلی او را فتح دهلي دست داد - ما را نیز براي سرکت و یمن در راه ملتان و دیبالپور در شهر دهلي مي‌باید رفت - خداي تعالی ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرین اتفاق سلطان فیروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده معهذا چون خلائق دهلي شنیده که سلطان فیروزشاه با پیل و بنگاه از راه ملتان و دیبالپور میرسد خلائق را شادي ظاهر و باطن پیدا شد بعضي[3] امرا و ملوک و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنشاه مشهور روان شده - و بر طریق گریختگان رفته - و بحضرت فیروزشاه[4] پیوسته - تا کار بجائے کشید و کردار آن بمرتبهٔ رسید که از طائفهٔ بار مغني نیز رخ آورده - خواجهٔ جهان میل جمله جهان و کوشش

(۲ ن) در * (۳ ن) البته بعضي * (۴ ن) شاهی *

جميع آدميان سوي سلطان فيروز مي‌دود انگشت حيرت بدندان غيرت مي‌گزند - اما هيچ نمي‌گفت - از سر خلق مي‌گذشت اگرچه اصحاب و ارباب خواجهٔ جهان اهل متاب (٢) ميگفتند که خلق دهلي مال از ما مي‌ستانند و بر سلطان فيروز مي‌روند اگر اتباع و فرزندان بعضي را تدارک کنند خلق از رفتن بازمانند - خواجهٔ جهان اين همه شنيدي و هيچ جواب ندادي - تا کار فرار خلق بجائي رسيد آنانکه قدرت دارند بحضرت سلطان فيروز شاه مي‌روند - و آنانکه قدرت ندارند دلهاي ايشان سوی سلطان مائل و طالب است دو ديده بر راه داشته (٣) هر روز اخبار منازل مي‌پرسند - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مملکت دارالملک دهلي را در ازل بنام شاه فيروز خوش خصال بسته بود همه اسباب آن موجود مي‌گردانيد - اگرچه سلطان فيروز با لشکري گسسته و جيوشي شکسته مي‌آمد و در دهلي خواجهٔ جهان بيست هزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشکر درون حصار دهلي مانده معهذا سلطان فيروز را بعنايت ازلي بغير تيغ فتح دست داده - العناية (٤) قبل الماء و الطين * * بيت *

چو دولت مر يکي را رخ نمايد * ز در اقبال نا خوانده در آيد

سبحان الله تعالی دلها در قبض قدرت اوست - لقوله عليه السلام القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلب الله

(٢ ن) مشارب * (٣ ن) دارند و هر روز * (٤ ن) الغياث - العداية قيد الماء *

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بندهٔ را از بندگان خود بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بندهٔ مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بندهٔ من در آبهای روان کن تا هر که ازان آب خورد بندهٔ مرا بدوستی گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلائق دارالملک دهلی دوستداران و هواخواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکهٔ جاپی در معرض تلف انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرچ و اخراجات از گرهٔ خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچندین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلی کرم فراوان و عنایت بی پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمی والی این ولایت آمر حاذق بود تا این خلق چند گاه بکرم آله زیر سایهٔ چتر دولت او برفاهیت و بهجت خواهد گذرانید همه اسباب آن موجود گردانید * بیت *

هر نا امیدی را امید بندار * زورست سپید از پس شب تار

المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ می‌آمد ملیح تون‌تون نام غلام خواجهٔ جهان فرستادهٔ خواجهٔ جهان از دور نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از طرف دهلی چند سوار می‌آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل الاغان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را از دور بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستادهٔ خواجهٔ جهان رسید - حضرت شاه عنان مرکب عزت خود همدران محل کشید و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجهٔ جهان در جهان نماند - بعده فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و ازو استفسار کنند که خواجهٔ جهان سلامت است - معهذا چند نفر حجاب دانا در باریک بیني مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال خواجهٔ جهان و خلائق شهر دهلي پرسیدند - ملیح مذکور از آثار غرور مشرح بازنمود - چون آن حجاب شتاب(۲) آثار این اخبار بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام بازنمودند درین محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق مي‌باید - از خواجهٔ جهان و غیر او چه کشاید - آري جمیع خلائق از آشنا و بیگانه درین افسانه این ترانه مي‌سرائیدند *

* بیت *

بی از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

الغرض حضرت فیروزشاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان در آمد - بمشائخ(۳) ملتان دست احسان برآورد - بعده میان اجودهن

(۲ ن) بتاب شتاب * (۳ ن) مشائخ و صلایارا زیارت کرد بر خلق ملتان دست احسان بر آورد *

شده مخصوص کرده زیارت بندگی شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز آمده ازانجا در قصبهٔ سرستی نزول فرمود - سرستی از دهلي نود کروه باشد - صرافان و بقالان سرستي جمع شدند - و چند لک تنگه بوجه خدمتي پیش آوردند درین محل فرمان شد خدمتي شما بر ما بوجه قرض است انشاء الله تعالی چون در شهر دهلي درآمده شود مبلغ شما باز بشما دهانیده آید[2] - بملک عمادالملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن در شهر دهلي مال ایشان بدهاند - حضرت فیروزشاه بکرم الله آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکر را خرچ حاصل شد درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمة الله علیه بر سلطان فیروز گفته که از تهته تا این مقام دعاگوي درگاه از حضرت الله التماس کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکر هوا خواه[3] سلامت رسیده ازینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان نبشته مي باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین[4] این لفظ بخدمت شیخ قطب الدین منور در هانسي نوشت که خدمت شیخ نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ قطب الدین نبشته چون خدمت برادرم شیخ نصیرالدین حواله برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

(۲ ن) دادة آید * (۳ ن) خواهان * (۴ ن) عین این لفظ *

که دهلي هم بر شما خواهد آمد - آري عجب اسراري - خدمت شیخ نصیرالدین این کلام براي آن فرمود تا بزرگيِ شیخ قطب الدین منور میان جهان و جهانیان پیدا شود - وگرنه میان این هر دو بزرگوار بکرم کردگار محبت (۲) و یگانگي است که این هر دو بزرگ هم خرقه بودند - و هر دو در آخر سن رسیده بودند * * بیت *

صحبت نیکان ز جهان دور گشت * خوان عسل خانهٔ زنبور گشت

المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فیروز رسید بدین (۳) اشارت با بشارت حضرت شاه با مهارت امیدوار گشت - و منتظر نفس شیخ مي بود *

مقدمهٔ هشتم پیوستن قوام الملک اعني خانجهان مقبول بر سلطان فیروز

نقل است که بحضرت شاه فیروز خلائق دیار ملتان و دیبالپور و سرستي و مقامات دیگر بتمام بپیوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پیوسته بودند - چه از زمرهٔ خانان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقهٔ معارف خوش کردار و چه از طائفهٔ گردان جرار و کندآوران اهل اختیار و چه از طائفهٔ لشکریان نیک کار - و سي و شش راجگي که آن جانب است بتمام پیوسته - کثرت خلق بسیار شده - حضرت

(۲ن) محبت یگانگي از بطانه بود و هر دو بزرگ همخرقه بودند * (۳ ن) بدین بشارت باشارت *

فیروزشاه هر یکي را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعدهاي نیک کرده (۲) منتظر نفس بندگيِ شیخ قطب‌الدین منور مي‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلي بعنایت ازلي زمان زمان مي‌پیوست اما دلاساي حضرت فیروزشاه نمي‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعني خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگيِ احوال پیش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهي چون هوا خواهان کشاد در هر عرضداشت التماسے (۳) که داشت بارمي‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب مي‌فرستاد - درمیان شهر دهلي چکاچک افتاد که قوام الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز یا فردا رخ بجانب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجهٔ جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیهٔ آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت الهي و تقدیر حضرت نامتناهي برین است تا حضرت فیروزشاه در ملک نظام گیرد اندازهٔ کیست که آن حکم نگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائي * هر سو که روي فرح بیائي

آن روي نکو چو رخ نماید * هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از تاثیر حکمت ودود قوام‌الملک خواست تا از دهلي بیرون آید - دران روز در سراي مخصوص کرده آمد (۴) - و دران ایام خواجهٔ جهان بالاي هزارستون کوشک همایون مي‌بود - چون قوام المک

(۲ ن) گردانیده * (۳ ن) التماس * (۴ ن) آید *

فرود هزار ستون رسید خواست تا بالاي شیب برآید - شخصي از نزدیکان خواجهٔ جهان از بالاي شیب فرود ميآمد - آن شخص بدیدن قوام‌الملک انگشت خود بدندان گرفت - و بچشم نهاني به پنهاني گفت که بالاي شیب برآمدن مصلحت نیست قوام‌الملک دریافت فی الحال هم پیش در بالاي شیب خود را لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجهٔ جهان فرستاد و از حالت علالت(۲) خود اعلام داد که پاي من اماس گرفته از خانه تا این آستانه بهزار حیله آمدم - بالاي شیب برآمدن نميتوانم قوام‌الملک تا آمدن جواب نپایست فی الحال بازگشت - چون خواجهٔ جهان اینچنین بیان شنید که قوام‌الملک الفاظ عذر از زبان خود کشید کسان خود دوانید تا بقوام‌الملک بگویند با شما مشورت(۳) اصلي و اتفاقي کلي است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک برسند قوام‌الملک در صحن کوشک رسیده بود - چون کسان خواجهٔ جهان بر قوام‌الملک رسیدند و پیغام خواجهٔ جهان رسانیدند قوام‌الملک گفت که از درد پاي بیقرارم خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که کسان خواجهٔ جهان جواب قوام‌الملک بر خواجهٔ جهان برسانند قوام‌الملک پیش(۴) در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق

(۲ ن) مقالت * (۳ ن) مصلحت و مشورت اصلي اتفاق کليست تا این روز * (۴ ن) بدر *

فرو خانهٔ قوام الملک پیش در قبله بود - قوام الملک در فرو خانهٔ خود درآمد - همدران لحظه و لمحه قوام الملک در چوڈول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با حرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع (۲) در دروازهٔ میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجهٔ جهان نکرد - چون قوام الملک پیش دروازهٔ میدان رسید دربان دروازه کوشید تا تختهٔ دروازه بدهد - تازي سواران رسیدند و تیغهاي در(۳)فشان از نیام کشیدند - در(۴)بان دروازه نتوانست بغد کرد - قوام الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرستي روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگه (۵) اکدار نزول فرموده قوام الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانهٔ شاهزاده فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل دو شادي چون مژدهٔ کیقبادي پیدا آمده یکي شادي پیوستن قوام الملک دوم شادي تولد پسر در خانهٔ شاهزاده فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باهتمام تمام شهري بزرگ بنا کرده و آنرا فتح آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح خان نام داشته - و همدران روز قوام الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته * * ابیات *

هستي تو امین و راست کارت * اجـــلال دهیـــم در وزارت

(۲ ن) تیغ * (۳ ن) درخشان * (۴ ن) دربان در دروازه دادن نتوانست *
(۵ ن) منزل *

آري به يقين[2] حلال خواري * در[3] كار امين و راست كاري
آراستهٔ بـــراي و تدبيـــر * در كار نكـــردهٔ هيچ تقصير

مقدمهٔ نهم پيوستن خواجهٔ جهان بر سلطان

نقل است كه چون خواجهٔ جهان شنيد كه قوام الملك سر از اطاعت[4] كشيده بر سلطان فيروز رسيد بعضي اشخاص كه دران جمع بودند برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف تقرير كردند و برين جمله بار نمودند كه خواجهٔ جهان چون ديد كه قوام الملك از صحبت ما بريد و مانند مرغان هوا بهواي خود پريد دران وقت در تن خواجهٔ جهان يكتو پيراهن بود و تسبيح در دست و هر دو دست خود را پس پشت خويش كرده و كفش در پاي پوشيده بغايت متفكر و بريشان خاطر ساكن بالاي هزارستون مي آمد و مي رفت معهذا ان اشخاص كه با خواجهٔ جهان يار بودند و درين شور جولانگري مي نمودند ايشان ابواب راز بازكشودند - كه اگر اشارت اعظم همايون خواجهٔ جهان شود دنبال قوام الملك كرده آيد تا از پردهٔ غيب چه كشايد - خواجهٔ جهان جواب نداد - آري عجب كاري خواجهٔ جهان وزيري عاقل و كامل بود ديد[5] كه حكمت آلهي و تقدير حضرت نامتناهي برين بود كه حضرت شاه فيروز با فتح و بهروزي در مملكت دار الملك نظام گيرد اندازهٔ كيست كه آن حكم بگرداند

(۲ ن) متن * (۳ ن) در كار نه كردي هيچ خواري * (۴ ن) طاعت *
(۵ ن) چون ديد *

و بدو(۲) گزندي رساند - آدميان افعال(۳) نيک بملائکه حواله کنند *

* بيت *

ملک و ديو هردو حيرانند * آدمي ملک خوبش ميرانند

چون حکم الله تبارک و تعالی برين بود که خواجهٔ جهان شهادت يابد همه اسباب متوسط شد * * ابيات *

راهي که برای(۴) نفس گيرند * يا خسته شوند و يا بميرند

از ماست رسيده اينکه بر ماست * اندوه خورم چه سود بر ماست

المقصود چون خواجهٔ جهان پنهان پنهان در خاطر خويش از نهايت فکر بيش گذرانيد که اين کار چون بر غلط بود بگمان من کي راست آيد - اين زمان بهتر آن باشد که من نيز بسلطان فيروز پيوندم و راستي غلط بازنمايم - آنچه حکم الله و فرمان الله است آن خواهدشد حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلي بيرون آمده بود همدران روز در منزل اسماعيل فرود آمد که بيست(۵) و چهار کروه از دهلي است - و خواجهٔ جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلي کوچ کرده - و در حوض خاص علائي فرود آمده - آن جميع ملوک که با خواجهٔ جهان بدل و جان يکي(۶) شده بودند متفق شدند - و با خواجهٔ جهان در حوض خاص آمدند - چنانچه ملک حسن و ملک خطاب و ملک حسام الدين اربک و اشخاص ديگر - هر همه حيران

(۲ ن) برو * (۳ن) آدميان نيک افعال بملائکه کنند * (۴ن) هواي *
(۵ ن) بيست کروه * (۶ ن) يکجا *

و طیران شده بر خواجهٔ جهان بازنمودند که شما را اتفاق ملاقات سلطان فیروز افتاد مارا چه اشارت مي‌شود - درین محل خواجهٔ جهان گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین (۲) کار یعني اختیار کردن پسر سلطان محمد مرا طمعي و غرضي نبود - زیراچه مقام (۳) امامت خاصهٔ تاجداران است - و مقام وزارت خاصهٔ وزرا است - اگر تاجداران دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاري اندازند در مرور ایام ملک روي بخرابي آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتارخان غائب شدند براي قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابي (۴) اختیار کرده شد - و درین (۵) اختیار غلط (۶) بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلائق هر دو جانب آوازها برآوردند - وگرنه مرا با مقام سلاطین چه کار *

* ابیات *

صیاد همه (۷) طیور بندد * سیمرغ بدام وي نگنجد

روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهذا با این‌اهم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم و اتباع من پیش او مي‌آمد - و او نیز پدر خوانده بود - اما نمي‌دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است و چه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من مي‌باید آمد - سلطان فیروز

(۲ ن) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳ ن) این مقام * (۴ ن) خسروک * (۵ ن) در پي * (۶ ن) خطاء * (۷ ن) همي *

مرد نیک است - از گفت من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجهٔ جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود بازکشاد ایشان هرهمه بر نرمي دل خواجهٔ جهان بسیار گریستند و دران ایام عمر خواجهٔ جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجهٔ جهان معلوق (۲) بود - ارادت بندگي شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخي صاحب سجاده مي‌نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیري چو رسید در گداز است

کاري که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصه چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجهٔ جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظے (۳) چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجهٔ جهان فرمود آنچه در دل بگذرد بازنمودن شاید - ملوک مذکور بازنمودند، که در (۴) آئین ملکي و قانون جهانداري پدري و پسري نمي‌گنجد - سهو و غلط کسے استوارے ندارد - زیراچه روش تاجداران برین (۵) رفته است و حضرت فیروزشاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهدکرد - درین محل خواجهٔ جهان این لفظ برآورد - که اگر بازگردم و درون دهلي حصاري شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبادا لشکر سلطان فیروز حصار دهلي بستانند - عورات مستورات

(۲ ن) مخلوق * (۳ ن) لفظ * (۴ ن) درین * (۵ ن) بدین *

و مخدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیران سالي عهده دار[2] قیامت شوم تا کي خواهم زیست - هرچه آمد آمد رضینا بقضاء الله تعالی - آنچه حکم اوست همان خواهد شد چون آن آمرا دیدند که خواجهٔ جهان بتحقیق بر سلطان فیروز خواهد پیوست بعضي از ایشان برابر خواجهٔ جهان بر سلطان فیروز رفتند - و بعضي روي بتفرید نهادند - المقصود[3] قوام الملک در فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجهٔ جهان در منزل دهانسور نزدیک اکروده متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین جمله بازنموده[4] که حضرت فیروزشاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صندلي دولت نشسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین سلاطین[5] است - سرایچهٔ سراپرده فرود آورده - خواجهٔ جهان زنجیر در گردن خود کرده و پگتم از سر فرود آورده طاقیه[6] بر سر خود نهاده تیغ برهنه بر[7] گلوي خود بسته در محل پایان متصل حجاب ایستاده - و وقت فرود آوردن سرایچه بوقت نماز دیگر سلام از دور مي‌شود موازنهٔ یک تیر پرتاب - معهذا چون بعد از زماني نظر سلطان بر خواجهٔ جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲ ن) مواخذه دار * (۳ ن) المقصود خواجهٔ جهان در فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست * (۴ ن) باز نمودند * (۵ ن) سلطان * (۶ ن) طایفه * (۷ ن) در *

خواجهٔ جهان بگویند که از براي کدام چیز زنجیر در گردن خود کرده
خواجهٔ[۲] جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

* بیت *

* باز آمده ام چو خونیان بر در شاه *
* اینک سر و تیغ انچه بایدت آن کن *

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر دوانید تا پگ بر سر خواجهٔ جهان به بفدند - و بگویند که ما را[۳] این گمان هرگز نباشد که از ذات شما اینچنین صفات زاید و یا چنین چیزے[۴] آید - حضرت سلطان همان زمان چوڈول زرین سواري خاصهٔ خود فرستاد - و برین نوع آگاهي داد - تا خواجهٔ جهان را درین چوڈول سوار کنند و بخرم[۵] گاه برند و بگویند که ما براي ملاقات شما همانجا خواهم آمد - معهذا خواجهٔ جهان را در چوڈول سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند بکرم آله حضرت فیروزشاه را فتح دهلي بغیر واسطه روزي شد آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران بیرون آمده بود که دهلي همین جا خواهدآمد همچنان شد

الحمد لله علی نعمائه * * بیت *

منصور شدند دوستانت * مقهور شدند دشمنانت

(۲ ن) خواجهٔ جهان محزونانه و مغمومانه * (۳ ن) پاداش این کسان *
(۴ ن) چیزها * (۵ ن) و یک خورمگاه و چند پرکالهٔ سراپچه برآرند *

مقدمهٔ دهم مقالت اصحاب سلطان نسبت خواجهٔ جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجهٔ جهان را مضرت نرساند - و باز بمرتبهٔ وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که زمرهٔ وزیران و فرقهٔ دستوران اهل قلم باشند مدام دلهاي عمال(۲) خراشند - و بکوشش براي جمع کردن اموال کوشند ایشان را با مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخر الامر ابواب الحاح و عجز کشاد - حالا(۳) بر او عفو ميباید کرد - و او را باز بمرتبهٔ وزارت میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل مشائخ را دستور سازد - یعني(۴) گناه خواجهٔ جهان ببخشد - چون اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه برین است تا از سر عنایت خواجهٔ جهان چون خسروان بازآید همه بیک اتفاق از زمرهٔ خانان عظام و فرقهٔ ملوک با احترام جمله جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت کردند - و گفتند که در قسم ملکي و قانون جهانداري بدین حد از سر(۵) خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل(۶) پشیماني روي نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار(۷) زیان اصلي رسد - هر

(۲ ن) اهل عمال * (۳ ن) چنین غلط * (۴ ن) یعني از سر گناه خواجهٔ جهان بازاید و بدو ببخشد * (۵ ن) از سر جنایت خیانت اعدا * (۶ ن) فعل * (۷ ن) گرداب *

همه میان خویش اندیشهٔ گفتن پیش تخت قرار دادند که صریح باز نمایند * * بیت *

* تا بخت کدام در کشاید *

* اقبال کدام ره نماید *

معهذا این جمله اشخاص از محل خلوت بیش در سلطان فیروز آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده‌اند - چیزی التماس دارند - حضرت (۲) فیروزشاه بالهام الله دریافته که این ملوک تخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند بعضی راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشرهٔ مبارک تغیر شده القصه این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوستانه آغاز کردند و باز نمودند که بکرم الله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلی فتح شد - خواجهٔ جهان بحضرت بپیوسته - تعلق (۳) خاطرها و اندیشهٔ حزنها از دلها یکسو گشته - بر بندهٔ مومن یک حج گزاردن فریضه است - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و مخلصان این بارگاه بسوی خانهٔ کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) چون حضرت * (۳ ن) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو گشته *

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم فعلي غیر معتاد جهان[۲] بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هوا خواهان مستور کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفتند - و برین جمله بازنمودند که گناه تبع سلاطین یکي صغیره است و یکي کبیره گناه صغیره درقسم مال است - و گناه کبیره درقسم ملکي - گناه صغیره عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو عاقبت کار پشیماني بیشمار روي نماید - فکیف خواجهٔ جهان براي طمع جاه بے پایان بچهٔ را براي پادشاهي اختیار کرده - مالهاي فراوان و زرهاي بے پایان بخلق داده - چون مال نمانده اوانيِ زرین و سیمین ادا کرده - چون آن هم بتمام داده جواهر فراوان و الماس پارهاي بے پایان ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن تهي گردانیده - چون در آخرکار و انتهاي کردار دیده که جمله عالم دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلائق مملکت بحضرت سلطنت پیوسته درین محل خواجهٔ جهان بر راي[۳] وزیران کار کرده - پیش از درآویز چون دستوران پرویز بعذر پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله منها این جانب کم افتادي خواجهٔ جهان بآشکار و نهان از میان ما یکي را زنده نگذاشتي - چون او کم خویش دیده بعده پیوسته *

* فرد *

(۲ ن) چنان در وجود * (۳ ن) براي *

(۲) کس را چه خبر که یکزمانش * سود آردش بیش از زیانش

معهذا آنچه در عقل ریزهٔ ما گذشت بازنموده شد دیگر آنچه در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروزشاه چون دید که ایشان هر همه بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ (۳) کیاست براي تلف کردن خواجهٔ جهان بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه سپید گونه شد - و چند روز همدران (۴) اندوه بود - درون دریاي دل خویش از تاثیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل (۵) بیشمار حضرت جهاندار ملک عمادالملک را در محل خلوت طلبیده اسرار نهاني بپنهاني بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان درگاه و دولتخواهان بارگاه بگو که اختیار کار خواجهٔ جهان بدست شما دادم - هرچه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجهٔ جهان کنند از سر خواجهٔ جهان بازآمدم - و از سر شما بازآمدن نتوانم - و بر خواجهٔ جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت میرسید - چون حضرت فیروزشاه را با مقربان درگاه و هوا خواهان بارگاه اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروزشاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم زهوا اگر رود پیش * یابد ز قضا نصیبهٔ خویش

المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲ ن) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پدش یا زیان است *

(۳ ن) زمرهٔ * (۴ ن) همدرین * (۵ ن) نا ملامت *

بر خواجهٔ جهان فرمان رسانیدند که شما را سن کبر شده است (۲) - اقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود (۳) - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري چون الله تبارک و تعالی بخواهد بندهٔ را از بندگان درگاه خود بحضرت خویش از تاثیر کرم بیش برگزیند او را همه اسباب نعمت بے نقمت روزي گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجهٔ جهان را بنعمتهاي دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزي گردانید - انشاء الله تعالی بعون آله لفظي چند چون اصحاب ارجمند براي ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت (۴) در بیان (۵) حادثهٔ مغل مشرح نوشته آید - الغرض خواجهٔ جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجهٔ جهان چند منزل ار لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجهٔ جهان فرود (۶) آمده بود شیرخانی نیر همدران منزل آمد - خواجهٔ جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلي دیگر فرود آمد - اخبار این آثار و گفتار این اسرار بر خواجهٔ جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است بار خواهند گردانید درین محل خواجهٔ جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان براي تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲ ن) سنه کبیره * (۳ ن) شد * (۴ ن) شهادات * (۵ ن) مبان *
(۶ ن) امده بود *

مرحمت بودي[۲] شيرخان را چه مجال که بغير ملاقات من در محلي ديگر فرود آمدي - ازين دليل معلوم شد که فرمان مرحمت نيست آري زهي وزير با کياس که از آثار انوار عقل بيقياس في الحال معلوم کرده *

* بيت *

همه کار شاهان گيتي پژوه * ز راي وزيران پذيرد شکوه

المقصود روز ديگر خواجهٔ جهان از شيرخان چند پرکالهٔ سراپچه طلبيد - شيرخان چند پرکالهٔ سراپچه فرستاد - خواجهٔ جهان کسان خود را آگاه[۳] کرد که اين[۴] سراپچه را در صحرا نصب کنند - و صحن سراپچه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجهٔ جهان را همدران محل بردند - چون خواجهٔ جهان با دلي پريشان درون سراپچه رسيد آب طلبيد - وضو بتجديد کرد - و دوگانه نماز چون اهل يگانه با نياز تمام گزارد - و کلاه شيخ الاسلام شيخ نظام الدين عليه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - رشتهٔ خدمت شيخ بر سر بست - روي سوي سياف کرد و اين لفظ از زبان برآورد که تيغ تيز داري - سياف شمشير خود نمود - ياري بود ازان خواجهٔ جهان او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و تيغ براند - چون آن يار از نماز فارغ گشت خواجهٔ جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان نام پروردگار بر زبان رانده کلمهٔ طيبه گفته - آن يار تيغ گزار کرده

(۲ ن) آوردي * (۳ ن) نوراه کرد * (۴ ن) که اين سراپچه پاک و هموار گردايد *

همان لحظه (۲) سر از تن خواجهٔ جهان جدا شده - انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله این همه عبرت است که الله تعالی بقدرت اعلی مر بندگان خود را مینماید - زمرهٔ مومنان و فرقهٔ دوستان را واجب است که ازین عبرتها عبرت گیرند (۳) - و در طلب آخرت کوشش نمایند * * بیت *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از حال دیگران گیرد

مقدمهٔ یازدهم رسیدن فیروزشاه در شهر هانسي

نقل است چون حضرت فیروزشاه را بکرم اله و عنایت الله از جهت تعلق فتح دهلي از آثار رحمت ازلي دل فارغ شده سلطان فیروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اکروده جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسي رسیده در حدود آن نزول فرموده - راویان محقق و مشرحان (۴) مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات شریف و درایات (۵) لطیف گفته که روز جمعه بود حضرت فیروزشاه پیش از نماز جمعه براي ملاقات خدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین منور قدس الله سره العزیز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شیخ براي نماز جمعه از خانقاه بیرون آمده بودند - و پیش درخویش ایستاده شده بودند که سلطان فیروز رسید - و دران وقت خدمت شیخ جبهٔ

(۲ ن) زمان * (۳ ن) برند * (۴ ن) شارحان * (۵ ن) آیات *

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قانون معتاد جد بزرگوار خود - و این جبه کهنهٔ سالها بود - المقصود حضرت فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم تاتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ رخ بسلطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون آمده[۲] شده بود - چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون خانه روم - اعنی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه برای ملاقات درویشان نباید[۳] آمد - بعده خدمت شیخ منور هم پیش در ایستاده چند لفظی از وعظ و نصیحت فرموده - یکی ازان این بود که بابا دعاگو شنیده است که شما را میل برای خوردن شراب بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مسلمانی چند را در فتراک دولت شما بسته است از حالت مقالت ایشان که دائم دلهای پریشان دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاه اکمل گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح دیگر آن بود حضرت[۴] شیخ فرمودند که بابا دعاگو شنیده است

(۲ ن) آمدن * (۳ ن) بباید امدن * (۴ ن) خدمت شیخ فرمود *

که شمـــا را براي باختن شکار هوس بسيار و کوشش بيشمار است - دنبال شکاري جهاني را سرگرداني و عالمي را حيراني است - اين نوع نيکو نيست - جاني را بيفائده بيجان کردن مستحسن نيست - شکار همان(۲) مقدار بايد کردن که حاجت باشد بغير حاجت شکاري(۳) کردن مصلحت نبود - درين محل سلطان فيروز فرمود خدمت شيخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازين چيز باز آرد - ازين سخن خدمت شيخ فرمود - سبحان الله منکر دعاي ما - و قدري سخن بلند فرمود - و ازين(۴) سخن گذر کرده باز نمودند که منکر دعاي ما همچنين است - نميگويد که توبه کردم خدمت شيخ اين لفظ فرمودند و في الحال بسوي مسجد گام زدند - حضرت فيروز شاه ازان جايگاه بازگشته - خدمت شيخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فيروز شاه دربنگاه آمده و مستعد شده براي اداي نماز جمعه باز درون حصار شهر هانسي رفته - معهذا حضرت فيروز شاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شيخ اهل صفا در مقام علحده بود که آن محل قديم و مقام عبادت مستقيم ازآن بزرگان خدمت شيخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فيروز بر حضرت شيخ افتاد - حضرت فيرورشاه لبادهٔ(۵) سوشتري(۶) بخط لعل و سياه براي خدمت شيخ فرستاد - و دران ايام فرزند

(۲ ن) آن * (۳ ن) شکار شکاري * (۴ ن) و اين سخن مکرر کرده *

(۵ ن) لباچه * (۶ ن) اشتري *

نیکنام خدمت شیخ یعني شیخ الاسلام قطب الانام ملجاي خواص و عوام بر گزیدهٔ حضرت علام شیخ نورالحق والشرع والدین ذکره الله بالخیر والسعادة خواجهٔ این مورخ که پیش پدرخویش خادمي میکردند پیش خدمت شیخ منور بازنمودند که حضرت شاه فیروز لباچهٔ فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس محرمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرمات است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفرالله چون از محرمات است دعاگو را چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز فارغ شدند و بارگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق والشرع و الدین در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین آن لباچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیراچه از ملوک خانه نظر سلطان مي افتاد - معهذا چون آن اشخاص بدین طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل ملوک خانه دید - کسان دوانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این کسوت نا مشروع است نمي پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن مصلحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نا مشروع چگونه پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسي

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلائق شهر هانسي از نهب[۲] مغل سلامت مانده - انشاء الله تعالى و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسي در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را براي تالیف این تصنیف یک[۳] مقصود همین بود * * رباعي *

* آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *
* شاید که بخود زحمت مشاطه نیارد *
* مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *
* هر ساعت و ماهي چو کریمانش برآرد *

مقدمهٔ دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسي

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود برده بود - و اندران ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهته بحضرت آله پیوست و حضرت فیروزشاه بعون الله بر[۴] پادشاهي نشست خدمت شیخ نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بارگشت - چون خدمت شیخ نصیرالدین در شهر هانسي رسید مخصوص براي ملاقات بندگي شیخ قطب‌الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

(۲ ن) نهیب * (۳ ن) نکي * (۴ ن) در *

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضاي حضرت پروردگار از مریدان حضرت[۲] شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند و[۳] هر دو بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام‌الدین یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان نیک اندیش کفار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم فرمان پیر پر تدبیر هر دو بزرگوار بي[۴] نظیر میان خود بطریقهٔ برادران جاني و دوستان دوجهاني درین جهان فاني زندگاني کردند - تا این محبت بجائي رسید هر که از شهر دهلي در شهر هانسي رفتي و ملاقات شیخ قطب‌الدین منور کردي خدمت شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داري - اگر آن شخص گفتي که بر خدمت شیخ نصیرالدین دارم خدمت شیخ قطب‌الدین منور فرمودے[۵] بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زادهٔ مائي - و خدمت شیخ با او رغبت بسیار نمودي - و اگر کسي از شهر هانسي در شهر دهلي آمدي و خدمت شیخ نصیرالدین را پایبوس کردي خدمت شیخ نیز فرمودي بابا پیوند کجا داري - اگر آن[۶] بندہ گفتي که بر خدمت شیخ قطب‌الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲ ن) خدمت * (۳ ن) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند * (۴ ن) لا نظیر * (۵ ن) میفرمودند * (۶ ن) آیندہ گفتي *

نصیرالدین آن شخص را درکنار گرفتي - و با او رغبت بسیار کردي و در خانقاه با جاه خود داشتي - معهذا این مورخ محب صلحا محبت و موافقت این هر دو بزرگان (۲) دین طالبان حضرت رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد (۳) کتابے جداگانه باید - المقصود این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ نصیرالدین محمود در شهر هانسي رسید (۴) براي ملاقات خدمت شیخ قطب الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت شیخ قطب الدین منور بپاي برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ نصیرالدین دست بسوي پاي شیخ قطب الدین منور برده و خدمت شیخ قطب الدین منور دست بجانب پاي شیخ نصیرالدین محمود گذار کرده موازنهٔ یک لمحهٔ لطیف میان این هر دو ظریف تواضع شده - هر دو بزرگوار از غایت اتحاد بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدگر گرفته درون خانقاه با جاه رفته از خدمت شیخ نظام الدین یاد آورده، هر دو بزرگوار بسیار گریسته - بعد زماني قوالان از غیب رسیده هر دو بزرگوار در عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار (۵) در مقامات

(۲ ن) بزرگواران * (۳ ن) ببسته آید * (۴ ن) رسیده * (۵ ن) بزرگ *

سماع مشغول بودند - آري عجب كاري و بوالعجب اسراري - در سماع كم كسي بدين اسرار رسد - چنانچه درين باب خدمت شيخ جمال(۲) الدين احمد هانسوي جد خدمت شيخ قطب‌الدين منور عليهما الرحمة و الغفران فرموده(۳) * * ابيات *

بر تارك دل سماع چون تاج بود * بر دوش دل حزين چون ديباج(۴) بود
از احمد خسته بشنو اين زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود

المقصود(۵) بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو بزرگوار طالب رضاي غفار از عالم سكر در مقامات صحو آمدند سبحان الله ميان علماي شريعت و امامان طريقت در شنيدن سماع اختلاف بسيار است - اما درين قول هر همه متفق اند كه السماع مباح لأهله - و درين اهليت سماع اجماع علما اختلاف دارند - اما خدمت شيخ جمال‌الدين هانسوي فرمود(۶) * رباعي *

* تا حكم سمـــاع را بداني در حال *
* در حرمت و حلتش(۷) سخن گفت جمال *
* اصحاب نفوس را حرام است حرام(۸) *
* ارباب قلوب(۹) را حلال است حلال *

معهذا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(۲ ن) جمال الدين هانسوي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) دواج * (۵ ن) القصة * (۶ ن) رباعي فرموده اند * (۷ ن) حل او * (۸ ن) سماع * (۹ ن) قبول *

دادند - بعد از اداي سنت عصر خدمت شیخ قطب‌الدین منور اهل مکنت دست خدمت شیخ نصیرالدین محمود طالب جنت گرفت و گفت که امامت میباید کرد - و خدمت شیخ نصیرالدین محمود دست خدمت شیخ قطب‌الدین منور گرفت که شما را پیش میباید رفت - یکزمان لطیف میان هر دو بزرگوار ظریف (۲) براي امامت گفتار رفت - درین محل خدمت شیخ نصیرالدین محمود فرمود آن روز که بندگي شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز ما هر دو را خلافت دادند خدمت شیخ شما را بوقت چاشت خرقه پوشانیدند و هم دران روز بوقت نماز دیگر برین دعاگو خرقه عطا کردند چون خدمت شیخ نظام الحق و الدین در عطا کردن خرقهٔ خلافت مرتبه (۳) پیدا کردند بابن وجوه براي امامت شما را پیش میباید رفت - چون خدمت شیخ نصیرالدین محمود این سخن گفت و حواله بخدمت شیخ نظام‌الدین کرد خدمت شیخ قطب الدین منور براي امامت پیش رفتند - سبحان الله چه (۴) وقت بود آن وقت که هر دو بزرگان (۵) دین طالبان حضرت رب العالمین بروي این زمین یکجا جمع شده بودند - و میان خویش ابواب اسرار میکشودند - مگر قران السعدین آن روز بود - معهذا بعد از

(۲ ن) نظیف * (۳ ن) مرتبهٔ بشما ابتدا کردند * (۴ ن) چه بود آن وقت * (۵ ن) بزرگوار *

آدای نماز و کشف راز(۲) این هردو بزرگ اهل نیاز وداع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد از چندگاه بتقدیر آله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هژدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب‌الدین منور در بیست و ششم ماه ذی قعده شد - میان این هردو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بوده در رحلت کردن و پیوستن بحضرت آله - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - جمله عالم یا در طلب دنیا عمر بسر برند و یا در تمنای آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند و سر بازند و جان دهند(۳) و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از بافت او نا امید از سبب استعداد و قابلیت خویش * * رباعی *

* زین گونه که حال نا پسندیدهٔ ماست *
* حسن رخ تو چه لائق دیدهٔ ماست *
* وصلت که به کیقباد و کسری نرسید *
* سوداست که از دماغ شوریدهٔ ماست *

این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد بیشتر بآن(۴) نموده آید *

(۲ ن) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان * (۳ ن) کنند *
(۴ ن) بآن باز نموده آید *

مقدمهٔ سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبهاي شادیانه(۲) زدند - و تمام شهر را بزیورهاي خوب و جامهاي پاکیزه بیاراستند - هر چهار جانب قبها بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکمل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي بسته بودند هنوز شهر فیروزآباد آبادان نشده بود - معهذا در زیر هر قبه مدت بیست و یکروز جشن بود - در هر قبه یک(۳) لک تنکه خرچ شده بود - از طعام و شربت و تنبول چندانکه به تقریر و تحریر نیاید هیچ کس را منع نبود - خلائق براي دیدن قبها از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان(۴) شاه فیروز هر که براي تماشا آمدي هرچه(۵) خواستي از الوان نعمت خوش خوردي و آن قبها از چوبینه بود بلند چهار پوشش از چوبهاي بیشمار - در قبها جامهاي نرمینه پیچیده - نقشها لون(۶) بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوبان پا میکوفتند - مدت بیست و یکروز

(۲ ن) نهنگانه * (۳ ن) یکان * (۴ ن) بحکم فرمان * (۵ ن) هرچه از الوان نعمت خوش آمدے خوردے * (۶ ن) گون بگون *

به (۲) دولت حضرت شاه فیروز شادي عام میان خلائق خاص و عام مدام بود * * ابیات *

در شهر ببسته قبه هر سو * بنشسته دران هزار مهرو
هر یک بطریق و طرز دیگر * پوشیده دگر لباس و گوهر
بازار ز جامه گشتـــه زیبا * هر سو علم بگشتـــه بر پا
گر خانه بشهر بود خالي * از شادي شاه بود حالي

سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروزشاه را بر گزیده و بر کشیده بود هراینه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت بودند - چنانچه (۳) خواجهٔ خواجگان خواجهٔ جهان نظامي بازنموده *

* ابیات *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که ار مولدش صبح صادق دمید
ندانم کس از مردم روشناس * کزان مردمي نیست بر وي سپاس
اگر دیگران کاصل شان آدمیست * همه مردم اند او همه مردمیست

معهذا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در (۴) شهر دهلي جمله عالم را چشمها روشن گشته - هر یکي در حجرهٔ خرمي نشسته بادهٔ بیغمي پیش گرفته - اشجار تنعم در گلستان امید کشته - ایام حزنها بخرمي گذشته - هر یکي صغیر و کبیر این مصرع (۵) گفته *

* مصرع *

(۲ ن) از * (۳ ن) چنانچه خواجهٔ نظامي بان اشعار نمود * (۴ ن) درون * (۵ ن) حصول *

* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد *

* بیت *

* تمنا در جهان ما را همین ست *

* خدا (۲) دشمنان همیشه شاد دارد *

مقدمهٔ چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون آله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت (۳) همایون درون شهر دهلي بعنایت ازلي درآمد - بر عموم خلائق در لطف و احسان کشاد - زیراچه خلق دهلي بلاهای قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگي غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضیع و شریف آزاد و بنده آشنا و بیگانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاري بدر باري برآمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهاي (۴) صغائر و کبائر بخشیده - آنچه کسي از تاثیر حاجت بسي التماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آري این فعل را عطاي جزیل گویند - و عطاي جزیل آن باشد که چندان دهند که ستاننده از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجهٔ نظامي

(۲ ن) خدا ذات ترا بسیار دارد * (۳ ن) اختر * (۴ ن) خانها بصغائر بخشیده *

مورخ شاهان فرمايد *   * ابيات *

ازو بستــه نقشے بهر خانۀ * رسيده بهر كشور افسانۀ
نه آن كرد با مردم از مردمي * كه آيد در انديشۀ آدمي
بآوردن كس نيــاورد راي * برون از خط عدل ننهاد پاي

كار مرتبۀ احسان سلطان فيروز بجائے رسانيد كه آنچه بر ذات رعيت در عهد سلطان پيشين بارهاي گران و تعبهاي فراوان بود تمام دور گردانيد - رعيت را نواخت - چنانچه جمله رعايا و جميع برايا برفاهيت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و قانون پيشينيان بود دور گردانيد - جمله عالم ار غريب و مسافر و مقيم آسوده - و تمام جهان ار سر تاره شده *   * مثنوي *

* ببــازارگانان رهــا كرد بــاج *
* نجست از مقيمان شهري خراج *
* ز ديوان دهقــان قلم بر گرفت *
* ز بيمــايگان هم درم (۲) بر گــرفت *
* عمارت هميكرد و زر ميفشـــاند *
* همه خار ميكند و گل مي‌نشاند *
* چنان دادگر شد كه در شام و روم *
* زدي داستان كاي خوشا مرز و بوم *

الحاصل دران ايام خواجه فخر شادي اهل عظام مجموعه دار

(۲ ن) رقم *

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش
بعد از آمدن از دولت آباد برای آبادانی ممالک دهلی
موازنهٔ دو کرور مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود
تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند
آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته
معهذا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجهٔ جهان بعد از
نقل سلطان محمد (که در شهر دهلی خلقی را چاکر گرفت
و جهانی بطمع ثانی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهته
بپادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پارهای بیشمار بخلق
ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر
خواجه فخرشادی مجموعه دار بود - بنام طائفهٔ (که باین
وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز
گذرانیده - دربن محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر
قوام الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکرهٔ
سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه
طلب کردن نشاید - دربن محل قوام الملک گفت - و جوهر گوهر
احسن سفت - چون بادشاهی دین پناهی صاحب دستگاهی
از تخت گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه
دیگر می نشیند صلای عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صغائر و کبائر عفو می‌کند - اگر شخصی از تاثیر خیانت بسی در محل جلا بوده میباشد آن شخص باز در اوطان خود می‌آید - گوئی حکمهای گذشته منسوخ میشود - چون سلطان محمد سبب مصلحتی مال بوجه سوندهار بخلق داده و خواجهٔ جهان برای غرض خویش و خام طمعی بیش جواهر در فنا نهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد زیراچه خلائق فقیر و مضطر گشته از غایت بی‌نوائی و نهایت گدائی کمرهای ایشان شکسته - ضرورتا از بسیاری حیرانی رو بخرابی نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید بجز بد نامی - برای طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلی مصلحت نیست - چون قوام الملک اینچنین سخنان چون ناصحان بیان نمود حضرت شاه‌فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان فرمود چه باید کرد - قوام الملک این کلام برآورد تا این جملهٔ دفاتر سوندهار و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر خلائق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بیقیاس از دل خلق برود - زهی پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار * * ابیات *

* ملک شاه و محمود و نوشیروان *
* که بردند گوی از همه خسروان *
* پذیرای پند وزیران شدند *
* که از جملهٔ دور گیوان شدند *

المقصود جملهٔ دفاتر مال و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت جهاندار بدیدهٔ خلائق شستند - دران روز حضرت شاه فیروز قوام‌الملک را سند داده چتر عطا شده وزیر کشور دار الملک دهلي شده و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و براي بستن آن محصول بندگي خواجه حسام الدین جنید علیه الرحمة و الغفران از پیش تعین شده - مدت شش سال بندگي خواجهٔ خوش خصال در بلاد ممالک کشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کرور و هفتاد[۲] و پنج لک تنکه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد در مدت چهل سال در عهد فیروزشاه خوش خصال جمع دهلي همین بود - چنانچه عزیزي درین محل بازنمود * * قطعه *

تا تواني بدشهٔ خود عدل کن * وین وصیت را نکو بربایدار
گر نباشد عدل شاهان بر زمین * عالم خاکي نماند پایدار

مقدمهٔ پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه قاعدهٔ نانهاي جدید

نقل است سلطان فیروزشاه خلق را نانهاي بي قیاس کرده و براي این کار دست احسان بر آورده - جهاني بطمع آن سرور آورده - بعضي را ده هزار تنکه نان پرداخت تعین کرده بعضي را پنجهزار - و بعضي را دو هزار - بر اندازهٔ هر یکي

(۲ ن) هشتاد و پنج لک *

و تمام حشم وجه دار - و این وضع مخصوص هم ازان شهریار درین دیار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلاطین پیشین و امامان دین در دارالملک دهلي این آئین نبود - هیچ دیهي در وجه باز نمیدادند - و این راز بر کسے نمیکشادند - بلکه راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بروایات لطیف گفتند که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفتے - و جوهر بدگماني در قسم جهانباني سفتے - که دیه در وجه بار نباید داد زیراچه در یک موضع دیه البته دویست و سیصد نفر مرد ساکن میباشند - و این تمام نفر ربر یک وجه‌دارند - اگر اینچنین چند نفر وجه‌دار ار آثار غرور بسیار و اسرار فجور بیشمار جمع آیند و متفق شوند و اندیشهٔ فساد در قسم ملکي کنند عجب نبود - بدین سبب سلطان علاءالدین هیچ کس را دیه در وجه نداد - حشم را هر سال مال ار خزانه دادي چون نوبت دولت فیروزشاهي رسید و سلطان فیروزشاه یکي از اولیاي حضرت الله بود و مدت چهل سال کمال پي در پي ایشان متابعت نمود بر جمیع خلائق ابواب احسان کشود و اینچنین اندیشها ار خاطر بکلي دور گردانیده دل برکرم حق داشت - و کوشش براي منافع مسلمانان گماشته اشجار منفعت در گلزار امید خلائق کاشته جمله قریات و خطط و قصبات بحشم قسمت کرده داد - - آري سوالعجب اسراري و احسن

کرداري - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان یکي بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال کمال برگي از مملکت در کاخ سلطنت نجنبانیده - آنهمه آثار انوار فیروزشاهي بود * * بیت *

باخلاص اگر سجدهٔ کرده شد * خدا را دگر سجدهٔ شکر آر

معهذا چون فیرورشاه اهل صفا محصول مملکت بدل وجه حشم داد قاعدهٔ دیگر نهاد که اگر پدر یکي ارجملهٔ یاران حشم نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصے پسر ندارد بداماد او مي‌شود - و اگر کسي داماد هم ندارد استقامت او برغلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر قریب او - و اگر همچنان نیست بر عورات او مستقیم میدادند - همه حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتي شیخ الاسلام دهلي نبیسهٔ بندگي شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمة الله علیهم اجمعین نشسته بود - ذکر نانها و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بندهٔ مومن دو اندوه چون گراني دو کوه پیش مي‌آید - بدان سبب حیران و نگران میشود - یکي اندوه دین - دوم اندوه دنیاوي - اندیشهٔ دین چیست - در حالت رحلت و رفتن بحضرت جلت بندهٔ مومن

با ضعف جبلت در اندوه میباشد که آن زمان بشارت ایمان خواهند داد و یا وعدهٔ عذاب - زیراچه از حالت خاتمت و پیوستن بجنت هیچ کسي را با عبادت سي بتحقیق معلوم نیست بجز انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و عشرهٔ مبشره رضوان الله علیهم - دیگر هیچ مؤمني را عصمت ایمان معلوم نیست اندوه دین این است * رباعي *

گه رشک برد فرشته از پاکي ما * گه خنده زند دیو ز بیباکي ما
ایمان بدر گور سلامت چو بریم * احسنت زهي چستي وچالاکي ما

و اندوه دوم بندهٔ مؤمن را اندیشهٔ اهل و عیال و بچگان خرد سال ست که بعد از من حال زن و فرزندان من چه خواهدبود - درین محل شیخ‌الاسلام این نکته گفت - و جوهر گوهر امیدواري سفت - که خداوند عالم پناه بني آدم اندوه دنیاوي در عهد دولت خویش بیش از بیش از دل بندهٔ مؤمن بر گرفته - چون یکي از جملهٔ یاران حشم نقل میکند استقامت آنکس بهمه حال اران شخص نمیکشد - و این نه اندک کار است - و درین کردار ثواب بیشمار است - و امیدواري بسیار - زیراچه چون خداوند عالم که مخلوق است اینچنین اندوه گران از پیش دل مؤمنان برداشته امید میدارم چون حضرت الله تبارک و تعالی که خالق مخلوقات کریم و رحیم است ایمان بندهٔ مؤمن سلب نکند - و سلامت بدارالسلام رساند - الله تبارك و تعالی

ما را با جمیع مؤمنان ایمان روزي گرداند - امین یا رب العالمین معهذا دران روز که شیخ الاسلام بالهام ملک علام پیش شهریار عظام اینچنین نظیر بي نظیر گفت و جوهر نصائح سفت جمله حاضران درگاه و ناظران بارگاه فیروزشاه سر بر زمین آوردند و زبان بدعا کشادند - درین محل شاه فیروز اکمل چشم مبارک پرآب کرده فرمود - شیخ الاسلام چنانچه دیدي ازان سلاطین ماضیه انار الله برهانهم کس نماند جز چند روز - ما نیز ازین جهان رخت بربندیم و این بیت خواند * بیت *

* چون بزم ما به بیني خالي زما بگوئي *
* روزے درین محلت غوغا زدے حسابي *

مقدمهٔ شازدهم بیان رعیت پروري فیروزشاه بتوفیق حضرت اله

نقل است که حضرت فیروزشاه بالهام اله و بتوفیق الله تبارک و تعالی در رعیت پروري بر آئین سروري جد بلیغ داشت - درین کار کوشش گماشت - زیراچه درعهد سلاطین ماضیه قانونات غیر قیاس بود - رعایاي بلاد ممالک و برایاي سلطنت در اداي مال مستهلک شدندي - بعضي راویان بربن مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته - دنبال رعیت همین دستور بود یکي ماده گاو میگذاشتند - دیگر بتمام مي ستدند - سلطان فیروزشاه

در عهد دولت خود شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم را امام ساخته اشجار مراحم در صحن گلزار بندہ و احرار کاشته آنچه نا مشروعات بود بتمام دور گردانیده - و هرچه مشروع بود اران هم خفت کرده - بلکه در طلبهاي ديواني ار قانونات قانوني خارج محصول ديوان (۲) درتنکه دوجیتل ستدن مرموده - اکر کارکنی و صاحب عملي اران زیادت سندی تدارک الیم شدی اکر کالائے و یا متاعے در کارخانها خرید میکردند بر نهج معادلت و قیمت روز مي‌ستدند - طوائف بارار ار صغار و کبار خرسند بودند - هر کجا کالاي نفيس و يا متاع لطيف سودي براي خريد کارخانها ذخیره میکردند - زیراچه چون (۳) نرخ بعدل شود و مال در رمان واحد ادا کنند هرایئه طوائف را نفع بسیار شود - همه خرسند شوند - ملک سلطان فیروزشاه از بسیاري خوف الله (۴) بر عهده داران درگاه تاکید کردي که بر کسي ار تاثیر طمع بسي تعدي نرود - چون چنین تاکید شد رعیت افزود - و سیر گشت در مقامات خرمي نشست - تا کار رعایاي (۵) سلطنت بجائي رسید و بمرتبهٔ کشید که از قسم آبادي در هر اقطاعي و در هر پرگنهٔ در هر کروهي چهار دیه آبادان گشت - در خانهاي رعیت چندان غله و مال و اسپان و اسباب که نتوان گفت - و هر یکي را زر و نقره

(۲ ن) سلطنت * (۳ ن) خوف نرخ نعلل شود * (۴ ن) حرف الله *

(۵ ن) رعایای مملکت و برایای سلطنت *

بسیار و اسباب بیشمار - هیچ عورتي از عورات رعایا بغیر از پیرایه نبودي - در خانهٔ هر یکی از رعایا بسترهاي پاکیزه و بلنگهاي خوب و اشیاهاي بسیار[۲] و مال فراوان هر همه را رخت[۳] بي پایان جمله مملکت دهلي بفیض ازلي از بسیاريِ دستگاه بیغم شده *

* بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

مقدمهٔ هفدهم غدر خسروملک و خداوندزاده دختر سلطان تغلق که بر سلطان فیروزشاه کرده بودند

نقل است که سلطان فیروزشاه بعون حضرت اله در شهر دهلي مشغول باستمالت مملکت و آئین[۴] سلطنت شد - خداوندزاده دختر سلطان تغلق و خسروملک[۵] شوهر او در دهلي درون مقام حرم سلطان محمد در خانهٔ خویش میبودند - و سلطان فیروزشاه قاعده کرده بود که بعد از نماز جمعه مخصوص براي ملاقات خداوندزاده رفتي - چون سلطان فیروزشاه خداوندزاده را دیدي بتواضع تمام و شتاب گام بکوشش ایستاده شدي - خدمت کردي - دران وقت خداوندزاده نیز بتواضع تمام خدمت کردي - سلطان فیروزشاه

(۲ ن) بیقیاس * (۳ ن) راحت * (۴ ن) بر آئین * (۵ ن) بسر او و داور ملک شوهر او دهلي *

و خداوندزاده هر دو در جامه‌خانه مي‌نشستند - و خسروملک
دران حالت ایستاده میبود - و داورملک پس پشت خداوندزاده
نشستي - بعد از گفتن حکایات بي نهایات چون زمانے گذشتے
خداوندزاده برگ دادی[٢] - سلطان فیروز بازگشتي - همچنین در هر جمعه
شاه فیروز بر سبیل معتاد میرفت - و جوهر گوهر اتحاد مي‌سفت
چون آثار حسد و اسرار حقد بتقدیر احد در جسد آدمي باقي ست
و این علامتِ باقي ست خسروملک خود مراده[٣] و خداوندزاده را
این اتفاق افتاد که سلطان فیروزشاه را حرکت باید داد - و ابواب
عداوت باطن بظاهر باید کشاد - یعني چنانچه سلطان فیروزشاه
سکندر ثاني در روز جمعه دران محل که خداوندزاده مي‌آمد
و بسلطان فیروز مي‌نشست بیاید دران محل بمکاره میباید گرفت و
میباید کشت - برین اتفاق جمع گشتند و میان خویش از تاثیر اندیشۀ
پیش متفق شدند - دران محل عمارت سقف بود با دو حجرۀ بغلگه
خسروملک چند نفر زره پوش مستغرق در آهن از قدم تا بنا گوش
مستعد گردانیده درون هردو حجرۀ بعلکه بتمام پر کنانیده بر ایشان
عهده نهاد[٤] - چون خداوندزاده دامني بسر خود راست کند
زره پوشان مزبور مستور از درون حجره بیرون آیند - و تیغ بر سلطان
فیروز اندازند - و سر از تن او جدا کردانند - و بعضي زره پوش را
خسروملک بیوفا زیر تختهاي در بیرون پنهان[٥] ایستاده کرده

(٢ ن) آرایدي * (٣ ن) حرامزاده * (٤ ن) وعده * (٥ ن) بنهان *

و ایشان را آگاه گردانیده - که اگر سلطان فیروز بنوعي از درون خانه
سلامت بیرون آید آن زره‌پوشان که چون رعد (۲) خروشان زیر تختهاي در
ایستاده اند بیرون آیند و تیغ چون میغ‌برق بر فرق سلطان فیروز
گذار کنند - سلامت رفتن ندهند - بدین تعبیر خسروملک
خودمراده و خداوندزاده مستعد شدند - و میان خود متفق گشتند
چون روز جمعه شد سلطان فیروزشاه بر آئین معتاد بعد از نماز
جمعه براي ملاقات خداوندزاده آمد - بعد ملاقات هر دو نفر فرود
سقف در یک جامه‌خانه نشستند - و داورملک در عقب
خداوندزاده بر قانون هر جمعه نشسته - درین محل راویان شریف
بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته ناپاک
خسروملک خداوندزاده را از شوهري دیگر بود - المقصود آنکه
ازین غدر احتراز مي‌نمود - بفرمان حضرت ودود دران حالت
داورملک اهل سعاهت (۲) بدیدن سلطان فیروزشاه اهل مهارت
سرانگشت شهادت خود بدندان خویش گزید - و بچشم بشارت اشارت
رسانید - اعني ازین مقام بتعجیل تمام سبک میباید‌خاست
و درگاه خود میبایدآراست - همدران لحظه و لمحه حضرت فیروزشاه
از آثار الهام الله ایستاده‌شد - تا آمدن برگ هرچند که خداوندزاده
گفت یک لحظه توقف میبایدکرد تا تنبول برسد درین محل
سلطان فیروزشاه اکمل فرمود فتح‌خان ملول است - ازان سبب

(۲ ن) اسد ٭

بتعجیل میروم - انشاء الله تعالی روز دیگر کهتر آمده خواهد شد سلطان فیروز سبک از خانهٔ خداوندزاده(۲) بیرون آمد - بفرمان الله تبارک و تعالی آن اشخاص زره پوش که درون حجرهاي بغلگه بودند ازین مقالت که میان ایشان هر دو میرفت خبر نداشتند - چون سلطان فیروز از درون خانه سلامت بیرون آمد بفرمان کن فیکون پدید آرندهٔ حکمهاي مکنون آن اشخاص که با قوت بي قیاس زیر تختهاي در بیروني پنهان بودند و انتظار مینمودند ایشان را از حال درآمدن سلطان فیروز در خانهٔ خداوندزاده خبر بود از حالت بیرون رفتن از خانه اصلا خبر نشد - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت اله از خانهٔ خداوندزاده سلامت بیرون آمد * * ابیات *

بیش آور عزت و مذلت * بخشندهٔ ملک و مال و ملت

شکنندهٔ کام کامگاران * دوزندهٔ دام دام داران

چون سلطان فیروزشاه بکرم اله از درون خانهٔ آن اهل تباه بیرون آمد آواز بلند کرده هر کسي را از هواخواهان میطلبید - چون روز جمعه بود بیشتر ملوک بازگشته بودند - درانوقت راي بهیرهو بهتي بنائي سلطان فیروز حاضر بود آواز داد - درین محل سلطان فیروزشاه اکمل با هیبت تمام چون خسروان عظام گفته که بهیرهو تیغي که بر دست داري بمن ده - راي بهیرهو دریافته که کار از دست رفته راي بهیرهو گفته که من بنده تیغ کشیده دنبال خداوند عالم میروم

(۲ ن) آن اهل تباه *

حضرت شاه بدولت و سعادت در مقام بروند - سلطان این سخن مسموع نداشت - تیغ از دست راي بهیرهو بستد - و از نیام کشید از میان عمارت حرم سلطان محمد بیرون آمد بسلامت و سعادت بالاي کوشک برآمد - همدران وقت جملهٔ خانان درگاه و ملوکان بارگاه را طلب شد - خانهٔ خسروملک و خداوندزاده را گرد گرفتند و آن اشخاص زره پوشان را حاضر آوردند - و از ایشان از حالت این مقالت پرسیدند - ایشان همه چیز مشرح بگفتند - درین محل سلطان فیروزشاه بدان زره پوشان گفت شما را از حال ما آگاهي بود آن طائفه بیک زبان بازنمودند - که حضرت الله تبارک و تعالی دیدهٔ عقل ما بوشید - از حال رفتن شاه درون خانه معلوم بود - از حال بیرون آمدن معلوم نشد * بیت *

شور بختان بآرزو خواهند * مقبلان را زوال نعمت و جاه

الغرض بعد ثبوت این واقعه سلطان فیروزشاه خداوندزاده را گوشه گزیدن فرموده وظیفه معین کرده - خداوندزاده مال بسیار داشت خسروملک بقوت آن مال کوشش براے غدر گماشت - آن تمام مال در خزانه گرد آوردند - خسروملک را ازین محل جلا کردند و از آثار ملکي و روش قانون جهانداري داورملک را فرمود تا هر غرهٔ ماهي براي دیدن ما بیاید باراني پوشیده و کفش در پا کرده یعني بدین طریق آید - آري هرکرا الله تعالی بقدرت اعلی نگاه داشت که تواند نکبت رساند فاعل حقیقي اوست * * بیت *

کسي را که ایزد کند یاوري * که باشد که با او کند داوري

مقدمهٔ هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز خطبهٔ سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهاي سلاطین

نقل[۲] است بدان سبب که این سخن باتفاق جملهٔ اهل فضیلت است که آئین جهان‌داري و قوانین شهرياري مدت چهل سال کمال فیروزشاه خوش خصال منور گردانید - و ختم روش و رسوم تاجداري هم بروشده - معهذا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش نامهاي سلاطین ماضیه در خطبهٔ اعیاد و جمعات منور گردانیده و هم در مدت چهل سال مذکور بیست و یک سکهٔ مشهور که در قسم تاجداري است و سي و یک علامات و آداب[۳] جهان‌داري است روشن کرده این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف (که درمدت چهل سال آنحضرت را دیده و بیشتر سنوات پیش‌تختگاه اهل برکات برابر اصحاب دیوان وزارت در محل سلام رفته) درین تواریخ براي دستور حال و استقبال مشرح و مبین بازدیده - تا یادگاري باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول بیان اختیار کردن سلطان فیروزشاه نامهاي بعضي سلاطین در خطبهٔ اعیاد و جمعات - مقرر[۴] همگنان و مبرهن باستان است که قانوني بود

(۲ ن) نقل است و درین نقل عجائبات نقل است بدان سبب الخ *
(۳ ن) امارات * (۴ ن) مقرر *

میان سلاطین دار الملک دهلي که در خطبهاي اعیاد و جمعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیهٔ دهلي نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانهٔ دار الملک دهلي مذکور مشهور(۲) نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار(۳) در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران *   * بیت *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتي برد

معهذا سلطان فیروزشاه از جملهٔ سلاطین ماضیه (که بر اورنگ(۴) شاهي و تختگاه پادشاهي نشسته بودند) نام بعضي سلاطین اختیار کرده بدین تفصیل ! - اول حضرت سلطان شهاب(۵) الدین محمد بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت(۶) سلطان غیاث الدین بلبن پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاءالدین

---

۲ ن) نمشهور * (۳ ن) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان *

(۴ ن) بر اورنگ سلاطین شاهي * (۵ ن) مغزالدین محمد سام *

(۶ ن) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجي ششم حضرت سلطان علاء الدین راعش *

محمد خلجي - هفتم حضرت سلطان قطب‌الدين مبارک - هشتم حضرت سلطان غياث‌الدين تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد(۲) عادل دهم حضرت سلطان فيروزشاه رحمة الله عليه المقصود دو تاجدار برگزيدهٔ حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فيروز قرار يافته - يکي سلطان محمد بن فيروزشاه - دوم سلطان علاءالدين سکندر(۳)شاه - في الجمله تا غايت ايام خطباي خوش کلام بر شاخ منابرعظام خطبه بنام اين تاجداران اهل اکرام(۴) ميخوانند - آري مستحسن کرداري اختيار احسن فيروزشاهي در قسم بادشاهي بالهام الٓهي (که نام جميع سلاطين طالبان دين در عهد دولت خويش بفراست وکياست بيش روشن و منور کردانيده) نبشته آمد *

اکنون آغازکرده شود از حال سکهاي تاجداران

ذکر دوم بيان سکها در قسم تاجداري

معلوم جهانيان و مفهوم عالميان‌ست که سلطان فيروزشاه بالهام حضرت الٓه در قسم ملک داري و روش جهانداري بيست و يک سکه در آئين تاجداري وضع کرده - و سي و يک علامت در قسم جهانداري - آسامئ هريک جدا اين‌مورخ ضعيف شمس‌سراج عفيف درين قسم مفصل ومبين نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسامئ سکها

(۲ن) محمد بن تغلق * (۳ن) بن سلطان محمد شاه * (۴ن) کرام *

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه(۲) - تخت - صندلي * مهر بر عقیق(۳) - طغرا در توقیع و تبلیغ - مگس ران - بانگ پاس * درعه - غاشیهٔ بارہ - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخول - بهیر در پیش محل - نوبت در سواريِ مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه * ترکش سفید - کتابت تواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا اول وقت - بانگ جرس بوقت برآمد - درہ بیدکوش - الحاصل این بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران(۴) است - مگر دو سکه سلطان فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار اسرار(۵) درک بیش وضع کرده - یکي طاس(۶) گهڑیاله بعد از آمدن از سواريِ تهنّه(۷) وضع کرده بود شرح آن بعد آخر شدن کتاب(۸) سواريِ تهنّه نبشته آید - سکه دوم نثار چهتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در پادشاهي نشسته اشجار(۹) امن درگلذار زندگاني کشته - اعني(۱۰) زیر زمین شدگان - معهذا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چهتر سلاطین و چهتر غیرسلاطین فرقي میباید - تا درمیان جهان رموز احسن از کنوز مستحسن جمال نماید(۱۱) - چه داراي درگاه فیروزشاهي چون

(۲ ن) خطب * (۳ ن) مهر در جیتل * (۴ ن) تاجداربست * (۵ ن) اسرار درکشنه * (۶ ن) طاس گهڑیاله که از حالت آن در محل آن مشوح کتابت کرده آید زیراچه سلطان فیروزشاه طاس گهڑیاله بعد از آمدن الخ * (۷ ن) نبشته * (۸ ن) کنابت * (۹ ن) اشجار زندگاني * (۱۰ ن) این عبارت بظاهر ربطي ندارد (۱۱ ن) بماند *

بلغاي بارگاه بادشاهي بالهام آلهي نثار چهتر در بلاد ممالک دهلي وضع کرده - بدرگاه والا[2] جاه * (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتي دو کرت سواري سمت جاجنگر و نگرکوت

مژدهٔ مقدمهٔ اول[3] روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتي اول کرت سنجري برابر رکاب روان کرده و موازنهٔ یکهزار کشتيء بند کشا در گردن کهاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف باز نمودند - که موازنهٔ هفتاد هزار[4] ارخانان و ملوک برآمدی - بدین طریق فیروزشاه[5] باعزاز و اکرام و ارادت[6] تمام سمت بنگاله روانه شده - هربار حضرت شهریار نیکوکار رخ بجانب مقربان درگاه و اهل اختصاص بارگاه کردي - و دست مبارک خود بر محاسن خود فرود آوردي - و این بیت فرمودي * * بیت *

همین گویم و باز گویم همین * مجنبان مرا تا نجنبد[7] زمین

المقصود از کرم الله سلطان فیروزشاه در حرم لکهنوتي رسیده - و خان جهان در شهر دهلي ماند *

(۲ن) و ماه و جاه * (۳ن) مقدمهٔ روان * (۴ن) دهلیز اوان * (۵ن) حضرت فیروز شاه * (۶ن) باداب و وزارت تمام * (۷ ن) نخفند * (ایضا ۲) صحیح البیاض *

مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتي و محاصره[2] کردن

نقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده[3] در بنگاله[4] با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلي که لب آب بودي قوت خود نمودي - چنانچه لب آب سره و گنگ و لب آب کوسي[5] و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیوش شاه پروین کشتیهاي بند کشا که روان کرده بودند طایفهٔ گردان و گندآوران با تیرهاي گران و سنان درفشان در کشتیها مي‌نشستند - بزخم چوب تیر و تبر ناوک بي‌نظیر باز میگردانیدند الغرض چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در کرانهٔ لب آب کوسي رسیده دران محل قدري آرمید - یک لحظه[6] عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس[7] الدین با لشکر بي‌پایان ایستاده بود - گذار شدن دشوار مینمود - سلطان فیروزشاه موازنهٔ[8] صد کروه زمین بالا دست کوسي رفت - فرود جیارن گذشت در محلي که دهانهٔ لب آب کوسي از درون کوه بیرون آمده است دران محل پا یاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲ن) محضر * (۳ن) کرده * (۴ن) در زمین بنگاله * (۵ن) کوهی *
(۶ن) لمحه * (۷ن) سلطان * (۸ن) گروفت الخ *

با زور میرود - پانصد منی سنگ بزور آب چون سفال غلطان میرود - معهذا درین محل آن شهنشاه مستثنی فرمان فرمود تا فرودست و بالا دست[۲] از باباب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق لشکر بآسانی بگذرد - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده کرده[۳] تا زور آب کم شود - و طنابهای ریسمانی در پیلان بسته فرودست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طناب زند - معهذا چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب[۴] کوسی شد و سمت سلطان شمس الدین کوه گران[۵] آورد سلطان شمس الدین شنید که لشکر بالا دست فرود جیارن[۶] بر لب آب کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس الدین با جمعیت بیقیاس درون اکداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ ضعیف گفته - درانوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروزشاه رای جیارن را چتر داده[۷] - المقصود سلطان شمس الدین شهر پنڈوه خالی کنانیده در اکداله خزید - سلطان فیروزشاه سمت اکداله دوید - و آن مقام را باهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد لشکر خود[۸] کنگره بفدانید - و خندق کاوانید - هر روز افواج[۹] سلطان شمس الدین از درون اکداله بیرون میآمدند - و نموداری میکردند ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزحم چوبهٔ تیر غربیل

(۲ن) دست آن * (۳ن) کنند * (۴ن) لب آب * (۵ن) کوسال گران *
(۶ن) وزین * (۷ن) راه جسارت * (۸ن) کنگهر بندایند * (۹ن) فوج *

میساختند - سلطان شمس الدین از درون بآن(۲) کلام بسیار و گفتار لایعنی بیشمار از نهایت اضطرار درون جزائر اکداله(۳) حصاری شده - و ولایت او بتمام نهب گشته - هر که از طائفۀ راوان(۴) و رانکان و زمین‌داران ولایت بنگاله بحضرت سلطان فیروز میپیوست او را امان میدادند - بیشتر خلق بنگاله(۵) در جنگ سلطان فیروز آمد - و هر روز نمودار جنگ چون نهنگ از جانبین بود میان(۶) یکدیگر قوت مینمود - الحاصل چون چند گاه میان هر دو پادشاه برین نوع گذشت هوا چون اهل جفا دانۀ کرم در زمین نرم کشت - نزدیک آن شد که آفتاب نظر به برج سرطان اندازد - حضرت فیروزشاه با فتح بهروز با مقربان درگاه و مشیران بارگاه در محل مشورت نشست - هر یک مشیر جوهر گوهر احسن سفت - بعد از گفت و شنود نهفته برین سخن قرار گرفته چون سلطان شمس‌الدین حصاری شده و گرد بر گرد اکداله جزائر بحور افتاده و سلطان شمس‌الدین در دل خود ابواب منقلب کشاده که تا ایام برشگال(۷) در آید در زمین بنگاله سیلاب گیرد هم خود سلطان فیروزشاه با لشکرها ازین زمین باز گردد درین محل

(۲ن) ما آن کلام بسیار و گفتار مالا یعنی بیشمار از نهایت اضطرار الخ ٭ (۳ ن) اکدار ٭ (۴ ن) رایان و مالکان ٭ (۵ ن) ولایت ٭ (۶ ن) جنگ طرفین بچنگ چنگ حیات یکدیگر قوت می نمود ٭ (۷ ن) پشکال سیلاب گیرد ٭

صواب آنست که بر طریق تعبیه چند کروه پستر میباید شد(۲)
تا از پردهٔ غیب چه میزاید - و از دیوان قضا چه چیز روي نماید
راي مقربان درگاه و اختیار مشیران بارگاه بحضرت فیروزشاه موافق
آمد - روز دیگر حضرت فیروزشاه کوچ کرده سمت شهردهلي رخ
آورده در منزل هفت کروهي فرود آمد(۳) - و چند نفر قلندر(۴) را بر
سبیل تعبیه سمت اکداله فرستاد - و برایشان بدینسان(۵) آگاهي
داد که اگر شما را بگیرند و در اکداله نزد(۶) سلطان شمس‌الدین
برند و از حالت حضرت فیروزشاه و جیوش او پرسند باید که
پیش سلطان شمس‌الدین بگویند که سلطان فیروز با تمام لشکر
و بنگاه(۷) بطریقهٔ گریختگان میرود - چون قلندران مذکور بمستور
فرود حصار اکدالهٔ مشهور رفتند ایشان را گرفته(۸) پیش سلطان
شمس‌الدین بردند - ایشان تقریر کردند که حضرت فیروزشاه با تمام
بنگاه بطریقهٔ گریختگان میرود - درین محل سلطان شمس‌الدین
الفاظ ایشان تحقیق دانسته با حاضران مجلس خود گفت - باري
میدانید - چون سلطان فیروز گریخته میرود او را دست بردي
میباید نمود - و ابواب قهر چون خسروان میبایدکشود - سلطان
شمس‌الدین با جیوش قهر آگین از درون اکداله بیرون آمد ٭

مقدمهٔ سیوم — جنگ کردن سلطان فیروز با سلطان

(۲ ن) شدن ٭ (۳ ن) آمده ٭ (۴ ن) قلندران ٭ (۵ ن) بدین سمات ٭
(٦ ن) نره (۷ ن) ندگاله ٭ (۸ ن) گرفتند و پیش الخ ٭

شمس‌الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک[2] و هشتاد هزار مرد نیک بنگاله

نقل است چون سلطان شمس‌الدین شنید که سلطان فیروز بطریقهٔ گریختگان رخ بجانب دهلي نهاده عنان بسوي مراجعت داده درین محل بعضي راویان گفته که حضرت فیروزشاه رخت ایستاده گذاشت - و بعضي روایت کرده که حضرت فیروزشاه فرمود تا در بعضي رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زدند و بازگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدین با ده هزار سوار صاحب کین و دو لک پیاده چون پیادگان سبکتگین و پنجاه پیل چون مهابت پیلان خاقان چین در تعاقب شاه فیروز طالب دین بیرون آمد و حضرت فیروزشاه با جیوش دولتخواه در منزل هفت کروهي رسیده بود - و انتظار مي‌نمود - دران مقام (که لب ابي‌ست غرقاب و آن لب آب پایاب[3] کشیده) بنگاه[4] حضرت فیروزشاه دران پایاب گذار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچخ نه گرهي کشیده بسوي لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گفتار این کردار بگوش حضرت فیروزشاه پرکار رسانیدند - و برین جمله بازنمودند که شمس[5] رندي از تاثیر[6] لوندي با لشکر فراوان و رجال[7] بي پایان با پیلان کوه پیکر چون رهزنان افسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) یک لک اهل ننک و بنگاله * (۳ ن) پا یان * (۴ ن) بنگاله *

(۵ ن) شمسه * (۶ ن) ماثر * (۷ ن) رجاله *

چون تاجداران گیتي پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش بیش گماشته افواج جلیس (۲) خویش را درسه محل داشته - درمیمنه ملک دیلان میرشکار با سي هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا اهل اختیار برابر او نیز سي هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان خوش کردار در فوج او نیز سي هزارسوار کندآور و نامدار - و حضرت شاه فیروز درین هرسه فوج خود میکشت - و الفاظ دلداري چون خسروان میگفت - و هریک تن (که دران انجمن بود از زمرهٔ گردان جهانگرد و فوقهٔ کندآوران گیتي‌نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خانان و ملوک دران روز برابر (۳) مراتب حضرت فیروزشاه آوردند (۴) - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - معهذا حضرت فیروزشاه مستثني دران حالت مانند سلاطین اهل جلادت (۵) اسلحهٔ مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهي چون آئین شاهنشاهي دور داشته - القصه این تمام طبل و دمامهٔ مراتبها بیکبارگي فروکوفته درمیان دو لشکر هزاهز (۶) خاسته - چون سلطان شمس‌الدین (۷) افواج جیوش (۹) حضرت فیروزشاه را بسان (۸) افواج بحور آراسته دید بر خود چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

(۲ ن) جیش * (۳ ن) زبر * (۴ ن) آورده * (۵ ن) جلالت *
(۶ ن) چراچر * (۷ ن) شمس‌الدین دندي * (۸ ن) چون * (۹ ن) بچهار فیروز شاهي ترسیده بر تن خود چون برگ بید لرزیده *

حرکت کرده لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد * پس(۲) درمیان افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاده از میسره ملک حسام‌نوا نیز دست(۳) پشت کشاد - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب(۴) داد - هنوز میسان افواج شمسي و میان افواج ملک(۵)نوا درآویز بسان(۶) لشکر شاه پرویز میشد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازي چون مبارزان سر اندازي ابواب خونریزي کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقین و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نبرد گذشت - هر یک کیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار از تیغ نیز بگذشت کار درآویز بجائی رسید و بمرتبهٔ کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش از تاثیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجهٔ نظامي خوش(۷) مقال است * * ابیات *

در آمد بغریدن ابر سیاه * ز ماهے تف تیغ بر شد بماه

چنان آمد از هر دو لشکر غریو * کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تاتارخان روي بسوي سلطان فیروز کرد

(۲ ن) همدرین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسام‌نوا قتال افتاده * (۳ ن) دست بشست * (۴ ن) آب * (۵ ن) ملک حسام‌الدین نوا * (۶ ن) چون * (۷ ن) شیرین *

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت الله این بدخواه را برای فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست که همین زمان شمسی بدست آید * * بیت *

بیاران خود گفت کاین صید خام * کجا جان برد چون در آید بدام

القصه بعد قتال بسیار و خونریزی بیشمار از آثار اضطرار سلطان شمس‌الدین مکار روی بفرار (۲) نهاد - و بفرمان کردکار و تقدیر نمایندهٔ لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوی مصدق گفت بمجرد آنکه خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلبگاه سلطان زور کرد و از میسره و میمنه ملک حسام‌نوا (۳) و ملک دیلان زور آور (۴) گردیدند لشکر بنگاله از پنڈوه تا اکداله بتمام گریخته - تاتارخان با قوت بی پایان دنبال شاه بنگاله کرد - هرچند که تاتارخان گفته ای شمس سیاه رو کجا میروی - مرد را (۵) میبایست که بروی مردان پشت ندهد - زمانی ایستاده شو تا قوت بچهای فیروزشاهی به بینی - سلطان شمس‌الدین چنان گریخت که پروای کسی نکرد * * مثنوی *

مرو تا نبرد دلیران کنم * درین رزمگه رزم شیران کنم

به بینیم کز ما بلندی کراست * درینکار پیروزمندی کراست

بترس ارچه شیری ز شیرافگنان * دلیری مکن با دلیرافگنان

معهذا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت الله فتح روی داده - جمیع

(۲ ن) شکست * (۳ ن) حسام‌الدین‌نوا * (۴ ن) آورده‌اند * (۵ ن) مرو بایست روی مردان ببین *

خانان و ملوک زبان بدعاي شاه کشاده - چهل و هفت پيل چون جوش نيل زده بدست آمده - و سه پيل کشته گشته - شاه بنگاله بآن قوت و کمال با هفت سوار گريخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه افتاده - چنين گويند دران لب آب (که حضرت شاه فيروز نزول فرموده بودند و از اکداله هفت کروه مينمود) افواج حضرت فيروزشاه چون گردان (۲) هواخواه دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهزار حيله رفته - سوار و پيادهٔ جرار او چندان کشته شده که طريقهٔ (۳) خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمده - بلکه (۴) بعضي راويان گفته که از غايت کوشش (۵) بسيار و نهايت کشش بيشمار زمين آن مقام نموده نميشد *

* ابيات *

آورد چو عزم در فرو دست * کردست سپاه شمس دين پست
بگرفت بجنگ چون چهل پيل * بنمود مراجعت به تعجيل
در چشم نيامد آنهمه گنج * تا زو نرسد بمؤمنان رنج
شاهي که بجنگ خصم تنها * بي سر بکني (۶) هزار تنها

معهذا چون سلطان شمس الدين گريخته فرود حصار خود رسيده کوتوال حصار بکوشش بسيار دروازه داده - و درون شهر اکداله ذيرهٔ سلطان فيروز گرديد (۷) - درين محل راويان مدقق گفته که جمله عورات

(۲ ن) يعني * (۳ ن) خرمن خرمن خرمنهاي غله از کشته شدگان برآمد * (۴ ن) بلکه راويان روايات گفته * (۵ ن) کشش * (۶ ن) بکند * (۷ ن) گردانيده *

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اکداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالاي حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر برهنه کردند - و از غایت اضطرار زاري آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین‌حال[۲] دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلماني چندي را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عورات مستورات مخدرات بدست نا اهلان گرفتار گردند فرداي قیامت آمنا و صدقنا بیش کرسي قضا چه روي نمایم - پس میان من و طائفهٔ مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم تاتارخان مکرر تقریر کرده که ملکي بدست آمده نباید‌گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکي برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلي درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس ار آثار هوشیاري بسي درین زمین نمانده - بدان سبب که زمین بنگاله زمین رجاله[۳] است - و امیران این‌مقام بکوشش تمام درون جزائر[۴] آب بسربرند برین[۵] وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلي کردن مصلحت نیست اندیشهٔ ملکي برین است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اکداله را آزادپور خطاب کرد * * بیت *

(۲ن) برین * (۳ن) وحل * (۴ن) جزائرات * (۵ن) بر من وجه الخ *

جهاندار با فتح دمساز گشت * شبانگه بآرامگه(۲) باز گشت

آري عجب اسراري در قسم ملكي و آئين جهانداري از وجود خان اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران همدران مكان فعلي در وجود آمده كه حضرت شاه فيروز را بغايت خوش آمد - گفته اند كه دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمثل پلنگ دنبال شاه بنگاله افتاده ابواب كوشش بيش كشاده - چنانچه سلطان شمس الدين از هيبت تاتارخان رخ بگريز نهاد - خان اعظم نزديک رسيده خواست تا تيغ برو گذار كند - آخر الامر انديشه كرده تيغ نه انداخت و از دنبال او عمداً بازگشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فيروزشاه ار خان اعظم تاتارخان پرسيد چون شما بر سلطان بنگاله(۳) آنچنان قادر گشتيد تيغ برآورده بغير گذاركردن چه سبب بازگشتيد تاتارخان چون دستوران خسروان عجب جوابي گفت - و جوهر گوهر ملكي سفت - يعني بر تاجداران تيغ انداختن كار من نيست اشجار اين آثار و اسرار اين كردار(۴) درضمن منست - بدين انديشه تيغ گذار كرده نشد - چون اسرار اين انوار تاتارخان نيكو كردار پيش حضرت جهاندار از زبان گهربار بيرون داد حضرت فيروزشاه را بغايت خوش آمد *

* بيت *

بالغ عقل را بسے يابي * بالغ ملک كم كسي يابي

(۲ن) بآرام خود * (۳ن) بنگاليان * (۴ن) انوار در ضمن ملكي من است *

مقدمهٔ چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلي

نقل است که چون (۲) حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالی فتح بنگاله دست داد هریک (۳) وضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پیش خسرو جهان صادر شد که سرهاي کشته شدگان سوار و پیادهٔ بنگاله جمع کنند - هرآنکس که سري از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هرسري یکان تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد (۴) نمودند - و سرهاي کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکهاي نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمي بلکه چیزي زیاده آمد زیراچه هفت کروه کشش بر کشش تمام روز شده‌بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین (۵) اهل‌گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت مي‌نگرید - و هربار رخ بسوي اصحاب خود میگردانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبودي و اندیشهٔ عیال و اطفال پیش نیامدي بدین روز گرفتار نمیشدندي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ

(۲ن) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد * (۳ ن) هریکي *
(۴ن) قصدي * (۵ ن) سلطان *

نظامي عليه الرحمة و الغفران ميفرمايد * * مثنوي *

بعبرت دران كشتگان بنگريست * بخنديد پيدا و پنهان گريست

كه چندين خلائق درين دار و گير * چرا كشته بايد(۲) به شمشير و تير

فلك را سر انداختن شد سرشت * نشايد كشيدن سر از سرنوشت

درين پردهٔ كژ سرودي مگوي * درين خاك شوريده آبي مجوي

المقصود فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت الله ازان مقام باهتمام تمام و بشتاب گام چون آئين خسروان عظام عنان مراجعت بسوي دارالملك دهلي گردانيده در پنڈوه رسيد - دران مقام خطبه بنام حضرت فيروزشاه خواندند - و شهر فيروزآباد نام نهادند - چون سلطان فيروزشاه اكداله را آزادپور نام كرد و شهر پنڈوه را فيروزآباد تا غايت ايام سلاطين آن مقام براي بركت و يمن اين هردو مقام را همين لقب مستقيم داشته در دفاتر ايشان تا غايت مينويسند آزادپور عرف اكداله فيروزآباد عرف پنڈوه - چون فيروزشاه در كرانهٔ لب آب كوسي رسيد و ايام برشكال درآمد فرمان شد تا جيوش مذكور چون جيش شاه فغفور در كشتيهاي بند كشا بگذرد - تمام حشم و جمله خدم در كشتيهاي بند كشا گذشته - چون سلطان شمس‌الدين درون اكداله درآمده آن كوتوال كه دروازه بسته بود او را گرفت و كشت القصه چون سلطان فيروزشاه با نصرت بهروز بازگشته فرمان فتحنامهٔ لكهنوتي در شهر دهلي فرستاد - دران ايام(۳) خان جهان مقبول وزير

(۲ ن) شايد * (۳ ن) زمان *

پرتدبیر(۲) در شهر دهلي نائب غیبت بود - و در محافظت مملکت جد مي‌نمود - و در فتحنامه این بیت بود * * بیت *

چه لشکر میکشي بر قلب عشاق * صف مغلوب را هوئي بسندست(۳)

چون فتحنامه با کام دوستان در غم دشمنان در دهلي نزد(۴) خان‌جهان رسیده دران روز خلائق را شادي عام افزوده - یکي فرحت فتح بنگاله - دوم فرحت سلامتي ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - چون سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان‌جهان اسبابهاي بسیار و خدمتي بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروزآباد آبادان نگردیده‌بود(۵) - دران روز که سلطان فیرور در شهر دهلي درآمد چندان بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه رفته - و رسوم بیرق در عهود سلاطین ماضیه نبود(۶) - این نیز وضع خاصهٔ فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلي درآمد چهل و هفت فیل فتح لکهنوتي را رنگ کرده و عماریها و جلهاي نرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند بوقت درآمدن شاه جمله خلائق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر از مرد و عورت مملکت براي تماشاي حضرت سلطان والي سلطنت استقبال نمودند - هرهمه زبان بدعا و ثناي حضرت فیروزشاه

(۲ ن) مدبر * (۳ ن) پسنده * (۴ ن) بر * (۵ ن) نکرده بودند *
(۶ ن) یافته نبود *

کشادند *

* ابیات *

یارب ز جمال این جهاندار * آشوب گزند را نگهدار
هر در(۲) که زند تو ساز کارش * هرجا که رود تو باش یارش

راویان شریف سرین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتي کرده و دست قوت بر شاه بنگاله براورده) مدت یارده ماه جانب لکهنوتي بود - و بعد یارده ماه سمت دهلي مراجعت نمود *

مقدمهٔ پنجم بناي شهر حصارفیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزي بعنایت رباني در شهر آمد چند سال متواتر سواري در حریم دهلي کرد - این مورخ از زبان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصارفیروزه بود - و براي استمالت مملکت انواع جد مي‌نمود - و ابواب احسان بسوي ایشان میکشود - و بناي شهر(۳) حصارفیروزه همدران ایام بود - هر بار که سلطان فیروز در شهر آمدي چند(۴) روز معدود ماندے باز همانجا رفتي - چون شاه فیروز را اتفاق بناي شهر حصارفیروزه در دل افتاد در محلیکه شهر حصارفیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکي

(۲ ن) در هرکه * (۳ ن) شهر فیروزه * (۴ ن) هفتاد روز *

لراس[۲] بزرگ - دوم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمین البته هیچ دیهي بغیر[۳] کهرک نباشد - چون حضرت شاه فیروز زمین حدود لراس[۴] بزرگ دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه دران زمین بحکمت رب العالمین همیشه بي‌آبي بود - بلکه در هواي تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل میرسیدند چهار جیتل سبوي آب ببها میخریدند - یعني بي‌آبي دران زمین اینچنین بود - سلطان فیروزشاه همدران محل فرمود که از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بندۀ امیدوار بامید حضرت پروردگار درین دیار براي منافع مسلمانان نیکوکار شهري بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلی درین زمین آب نیز پیدا آرد حضرت شاه فیروز همدران زمین نزول فرمود - و درین کار بیکبار کوشش نموده بناي[۵] شهر آغاز فرمود - سلطان فیروزشاه خوش خصال چند سال باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهاي کهسار[۶] را از کوه نرساي[۷] آورده چونه پخته با کهور[۸] آمیخته حصاري بزرگ بطول بیحد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هریک از اعوان حضرت

(۲ ن) کداس - در دیگر - لداس * (۳ ن) بعني * (۴ ن) آبادان *
(۵ ن) فرمایش شهر آغاز شد * (٦ ن) کهرسل * (۷ ن) نوسا *
(۸ ن) کهورسنگ *

و انصار مملکت در الغکها[2] تعیین شده - هر یک تن دران چمن در الغک خویش از تاثیر خوف بیش بجد[3] تمام در عمارت مشغول شدند - چون حصار مرتب گشت و مدتي هم درین مشغولي گذشت سلطان فیروزشاه بالهام الله آن حصار را شهر حصارفیروزه نام داشت - بعد از مرتب شدن حصار خندق کاویدند[4] اینچنین که بعد از کاویدن[5] از ته خندق و با هر دو بازوي خندق ریخته برآوردند - و بالاي بازوهاي خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر درون حصار در آوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند چنانچه از سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاري بودي و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسي با تجسس بسي آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک محل نشستن بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسي با فراست بسي درون کوشک محل فرود آمدے چون چند محل گشتي درمیان آن رسیدے - محل میانهٔ فرود کوسک بغایت تاریک با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبري نمیکردندي ازان تاریکي بیرون آمدن ممکن نبودے - چنین[6] گویند وقتي فراشي تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعده

(۲ ن) راه * (۳ ن) بجد اتمام عمارت * (۴ ن) کافتند * (۵ ن) کافتن * (۶ ن) گویند - بلا چنین *

همان نگاهبانان درآمدند - و ازان تاریکي بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعلهٔ گیتي افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امراي اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهاي خوب و پاکیزه راست کنانیدند معهذا چون حضرت شاه فیروز دران زمین بغایت و بي نهایت بي آبي دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب[۲] میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از دو لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوي از لب آب جون کشیده - و جوي دوم از دهانهٔ لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوي رجیواه[۳] و جوي الغخاني دهانهٔ این هردو جوي از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کروه کروه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که دران ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهدهٔ شب نویسي خواصان داشت) برین مورخ بازنمود که حضرت فیروزشاه مدت دو و نیم سال در بناے شهر حصارفیروزه اشتغال[۴] داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششي مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشي و خرمي شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

(۲ ن) آبها * (۳ ن) رجیراه * (۴ ن) مشغول بوده *

بسیار اشجار بیشمار نهال کنانید - چنانچه از هر جنس میوه دران باغات بار گرفته - سداپهل و جنهري (۲) و نارنگ و سکندراول (۳) - و گلها از هرجنس و نیشکر بسیار و بیشمار چه از جنس نیشکر سیاه و چه پونڈا - اگر کسي پوست نیشکر بدندان دور کردے (۴) از غایت نرمي تا تنهٔ نیشکر رسیدے - و البته پیش ازین در زمین حصارفیروزه (۵) فصل خریف شدے و فصل ربیع وفا نکردے - زیراکه گندم بغیر آب نشود - چون حضرت فیروزشاه آبهاي فراوان در جویهاي بي‌پایان در زمین حصارفیروزه برده هر دو فصل بوفا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین (۶) شق هانسي مینوشتند - چون شهر حصارفیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین تاریخ باز شق حصارفیروزه نویسند - اقطاعات هانسي و اکروده (۷) و فتح‌آباد و سرستي تا سالوره (۸) و خضرآباد و اقطاعات دیگر بتمام داخل شق حصارفیروزه کردند (۹) - لمقصود شهرے معظم گشت - معمور و آبادان و مزروع شد - و شقداري حصارفیروزه بعهدهٔ ملک دیلان کردند چون آبهاے فراوان و جویهاي بي پایان در زمین حصارفیروزه درآمد آبهاے بسیار جمع شد - هرکه خواستي نزدیک کشت و یا باغ خود چاه بخته بکارد بمجرد آنکه چهار گز زمین کافتي آب پدید آمدے

(۲ ن) چنیري * (۳ ن) سکندراول * (۴ ن) وا کردي * (۵ ن) درآن زمین * (۶ ن) و آئین (۷ ن) آگرة * (۸ ن) ستاپورة * (۹ ن) گردندند *

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعاے خلق مي‌کشود *

* ابیات *

یارب بکرم تو سایۀ خویش * داري سر[2] خلق از جهان بیش
جاوید به تخت و تاجداري * مطلوب دلش بشه سپاري

مقدمۀ ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق الّه هردو شهر بر طریق بر و بحر آبادان گردانید یکي فتح‌آباد که از حالت مقالت او در قسم اول بازدیده آمد دوم شهر حصارفیروزه که شرح مقدمۀ آن سابق نوشته شد درین هردو جویهاے بسیار و بیشمار درآورده میان هشتادگان و نودگان کروه کروه درین مقامات رسانید[3] - و درین مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبۀ جنید و قصبۀ دهاترهته و شهر هانسي و تغلق‌پور عرف سپدم[- در هر یک قصبه و مواضع از آبهاے این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علماے احسن صفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان فتوي طلبند - که اگر شخصي برنج[4] نفسي و مالي جویهاے آب از لب آبهاے غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات آن جویها جاري گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲ ن) بر * (۳ ن) رسیده - رسانید * (۴ ن) برنج و مال *

بینندهٔ[2] رنج را چیزے حق سعي حاصل آید یا نه - جمیع اساتده متفق شدند و گوهر[3] صدق را بصدق سفتند - گفتند که صاحب بینندهٔ[4] رنج را و سعي کننده را حق شرب آید - یعني از ده یکي معهذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به‌تمام در املاک خویش در آورده وهم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان پیشین دیهاے بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام دو چیز داخل املاک بود - یکي حاصل حق شرب دوم محصول قریات احیا - موازي[5] دو لک تنکه در املاک حضرت فیروزشاه جمع آمد[6] - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر دارالملک دهلي هیچ پادشاهي نداشت - تا کار بسیاري املاک بجائے رسید و بمرتبهٔ آنجامید که عهده دران املاک خاص علیحده تعین شدند - و خزانهٔ املاک علیحده داشتند - چون ایام برشکال درآمدي و بارانها بکمال باریدي از پیش تخت فیروزشاهي بعضي ملوک مخصوص تعین میشدند - تا ایشان در کرانهاي هریک جو بگردند - و اخبار بیارند که آب سیلاب از کجا تا[7] کجا رسیده بارها درین کردارها پدر و اودر این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲ ن) صاحب بندهٔ رنج را الخ * (۳ ن) و جوهر گوهر صدف را * (۴ ن) بندهٔ رنج * (۵ ن) موازنهٔ * (۶ ن) آمدند * (۷ ن) تا بکجا *

براي اين اخبار تعين ميشدند تا ايشان در كرانهاي هر يك جو بگردند - القصه[2] چون حضرت فيروزشاه شنيدي كه آب[3] سيلاب جويها جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغايت خوش گشتي و[4] در جامه نگنجيدي - و اگر مبادا ديهي از قريات املاک خراب گشتي[5] حضرت فيروزشاه چون خسروان صاحب كلاه با اوج جاه بران عهده‌داران تفتي[6] بسختي كردي[7] - در عهد فيروزشاه بكرم الله آبادان و معمور گشته بود * * بيت *

هرجا كه خرابه[8] گشت آباد * بيغم همه كس بعيش خوش شاد
هرجا كه نبود آب را بوئي * كردست دران زمين روان جوئي
ارضي كه گهي نكشته احيا * باغات بگشت و كشت آنجا

مقدمهٔ هفتم ملاقات كردن سلطان فيروز با خواجهٔ اين مورخ در حضرت هانسي

نقل است كه سلطان فيروزشاه بتوفيق حضرت الله مخصوص از حصار فيروزه براي ملاقات خواجهٔ اين مورخ در شهر هانسي آمد دران ايام خدمت شيخ قطب الدين منور قدس الله سره العزيز خواجهٔ[9] خواجهٔ اين مورخ از جهان سفر كرده بودند - سجادهٔ بحضرت خواجه

(۲ ن) فى القصه * (۳ ن) كه آب جويها جهان گرفت * (۴ ن) تا *
(۵ ن) شدي * (۶ ن) تغير * (۷ ن) مبكردي * (۸ ن) خراب *
(۹ ن) خواجهٔ اين مورخ *

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر دران خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیایند چون بعد از ملاقات و مصافحهٔ با برکات هردو (۲) پادشاه برگزیدهٔ درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ وعظ و نصیحت گفتند - بعد (۳) گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصارفیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافهٔ (۴) انام آبادان گردانیده‌ام (۵) - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصارفیروزه ساکن شوند و شهرهانسی هم نزدیک است از ده (۶) کروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرچ خانقاه برای صادر و وارد معین (۷) کرده آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصارفیروزه درآید امید از کرم الله تعالی آن ست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام از نکبات گردش ایام (۸) سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ بازنمود که ماندن دعاگو در شهر حصارفیروزه بحکم فرمان و یا باختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲ن) هر دو برگزیدهٔ درگاه الله (۳ن) بعد از الخ * (۴ن) راه گذران * (۵ ن) کرده‌ام * (۶ ن) از ده کروهٔ * (۷ ن) مقرر گردد * (۸ن) اعوام *

اختیار افتد - خدمت خواجه[2] فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسي ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسي بزرگانِ این دعاگو را داده[3] اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام‌الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان‌فیروز فرمود که بغایت[4] پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسي میباید[5] ماند - امید اینست که ازبرکت قدم[6] خدمت شیخ شهر حصارفیروزه آبادان[7] گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که ازبرکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت[8] دارالملک دهلي بتقدیر ازلي[9] تاخته خلائق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقماش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلائق شهر هانسي بطفیل خواجهٔ این مورخ سلامت مانده - و خلائق شهر حصارفیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسي[10] درآمدند بکرم الله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رها شده انشاء الله تعالی و بعون الله[11] بیان سلامت ماندن خلق شهرهانسي بقوت اظهار کرامت حضرت خواجهٔ این مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف

(۲ ن) شیخ فرمود * (۳ ن) دادهٔ خدمت شیخ فرید‌الدین و خدمت شیخ نظام‌الدین‌ست * (۴ن) بغایت * (۵ن) میباید بود * (۶ن) قدم شیخ * (۷ ن) آبادان و معمور * (۸ ن) در دارالملک * (۹ ن) الله * (۱۰ ن) شهر هانسي مبارک * (۱۱ ن) و بعون الله *

که یک مقصود برای[۲] جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود
در آخرین مختصر مشرح نبشته آید * * بیت *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *
* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمهٔ هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانهٔ لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در دل افتاد - برای بنای آن ابواب جد کشاد - در جوار شهر دهلی بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخرالامر در کرانهٔ لب آب جون زمین موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از روان شدن در لکهنوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده‌داران عمارت و کاریگران با بصارت و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج کروهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هزده مواضع را زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبهٔ اندبهت[۳] و سرای شیخ ملکیار پران و سرای شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع کاوین و زمین کتیهوازه و زمین لهراوت و زمین اندهاولی و زمین سرای ملکه و زمین مقبرهٔ سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

(۲ ن) ازبرای * (۳ ن) اندرپت *

و زمین سلطان‌پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بعنایت ربانی شد که از قصبهٔ اندبهت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبهٔ اندبهت[۲] تا کوشک شکار پنج کروه باشد - درین پنج کروه آبادانی از هریک کروه بکروه کرده بود - خلائق بی‌علائق خانها ریخته و گچ کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور درار دران از هر یک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحال و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع[۳] یک مسجد خاص و دو[۴] مسجد خانجهان یکی پیش در دوم درجاجنکر و یک مسجد نائب باربک و یک مسجد ملک بحر[۵] شحنه نذبی و یک مسجد ملک نظام‌الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبهت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع[۶] بغایت بزرگ - و ابنچنین با وسعت که در مسجدی دهگان[۷] هزار مصلی نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج کروه مسافت مینمود - هرروز بیشتر خلائق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج کروه خلائق مذکور هریک کروه

(۲ ن) اندرپت * (۳ ن) جمعه * (۴ ن ده * (۵ ن) سحر شحنه * (۶ ن) وسیع - و در دیگری - جمعه * (۷ ن) ده هزارکان *

طریقهٔ مور و ملخ آمد و شد داشتي - براي رفتن و آمدن هرروز بوقت فرض بامداد طائفهٔ مکاریان گردونها و ستوران و اسپان موجود کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصي خواستي از دهلي بفیروزآباد برود و یا از فیروزآباد بدهلي بیاید در گردون و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصلحت افتادي سوار شدي و چند جیتل کرایه معین بود میدادي - در زمان واحد در مقام اختیار خود میرسیدي - بلکه طائفهٔ کهاران با ڈولها ایستاده میشدندي هرکرا حاجت بودي در ڈوله سوار شدي - کرایهٔ گردون در نفري چهار جیتل میستدند(۲) - وکرایهٔ ستور شش جیتل - و کرایهٔ اسپ دوازده جیتل - و کرایهٔ ڈوله نیم تنکه - همبرین طریق مدت چهل سال کمال(۳) آن راه مسلوک بود - بیشتر از طایفهٔ مزدوران نزدیک شهر و دور در کرایهٔ کسي که مشغول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو میشد - سبحان الله اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در زیر کبودي آسمان هفتم کشور تختگاه با جاه دارالملک دهلي ست) بتقدیر ازلي و حکم لم یزلي بچندین انواع خراب(۴) گشته - و خلائق این دیار بتقدیر حضرت کردگار بنهب مغلان پیوسته - باقي ماندگان در اطراف رفته - این همه حکمتهاي خدا ست جاي دم زدن نیست

* ابیات *

حکمي که نبشته شد بتقدیر * آن(۵) رد نشود بهیچ تدبیر

(۲ ن) میشدند * (۳ ن) کامل * (۴ ن) خراب و بیست * (۵ ن) او *

اندیشه که کرد آدمي زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمهٔ نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو[2] مستغیبانه برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل[3] است حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصار فیروزه بود و درین باب جد بلیغ مینمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته و جوهر گوهر صدق[4] بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین مي گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه بنگاله[5] پیشترست - اتفاقا بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده درمیان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو قابض[6] گشته - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتد اعوان

(۲ ن) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمستغاث * (۳ ن نقل است چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که ظفرخان داماد ۰ (۴ ن) صدف * (۵ ن) بندوه و بنگاله * (۶ ن) فائز گشته *

و انصار او هر یکي سر در جهان نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام براي تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماضي و حال درمیان مملکت سنارکانو میگشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت سنارگانو گریخته در جهاز سوار شده در دریا آمده راههاي مشکل و مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار و مکاید بیشمار بحیله و اضطرار درمیان دریا شده (۲) از راههاي قلب سر در تهته کشید - و از تهته در مملکت (۳) دهلي رسید - المقصود چون ظفرخان را براي پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت مقالت او بیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام در حصارفیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعلهٔ گیتي‌افروز دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام داده ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه در محل مرتبهٔ خود ایستاده - و دو چشم سوي نوک موزهٔ خود داشته - این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف از حال پایبوس ظفرخان از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام والد این مورخ میان خاصان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت والد این مورخ بازنمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

(۲ ن) در * (۳ ن) ملک *

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیراچه اینچنین (۲) بارگاه سلاطین لکهنوتي ندید * * بیت *

* ز پرگار آن (۳) حلقه مدهوش ماند *

* دران حلقه چون نقطه خاموش ماند *

ظفرخان یک پیل خدمتي گذرانیده پایبوس کرد - و زبان بدعا و ثنای حضرت فیروزشاه کشاد * * بیت *

گفتا که بملک کامران باش * تا هست جهان تو در جهان باش

بي ازتو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

معهذا درین محل آن شهریار بمراحم شاهي و عواطف بادشاهي ظفرخان را بسیار برسیده و بغایت نواخته فرمان فرمود (۴) که ظفرخان خاطر جمع دار - و اندیشه را بسوي خود مکمار - اگرچه شدائد بسیار و مکاید بیشمار دیدي و راههاي مخالف و بیداهاي مخوف پیمودي المنة لله بمقصود رسیدي - هرچه در سنارگانو داشتي اضعاف آن بتو مفوض خواهد شد * * مثنوي *

خوش گشت بدل بکرد تحسین * نزدیک بخواند و گفت بنشین

فرمود که با چنین فراست * مستثني شده در کیاست

برما ز کدام جا رسیدي * و این هدیه (۵) چه پیش ما کشیدي

خود را که بما همي سپاري * مطلوب رحضرتم چه داري

(۲ ن) اینچنین دار در درگاه سلاطین لکهنوتي ندیده * (۳ ن) این *

(۴ ن) شد * (۵ ن) حذف *

تفصیل بگوي تا بدانم * مقصود بدامنت رسانم
گفتا پيِ[2] آن شدم درین راه * خالي نروم[3] بحضرت شاه
ثابت چو کنم بشاه خدمت * مشهور شوم بوقر و حرمت
صد فخر کنم[4] به همنشینان * صد لاف زنم بدور بینان

القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده زبان بذکر محامد فیروزشاه کشاده بازنمود - که من بنده در مسکن مالوف و مکمن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم سلطان شمس الدین دندي (که او طمانچه[5] گردان حضرت شاه و بچهاي کنده‌آوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سنارگانو رسیده سلطان فخرالدین را زنده گرفته[6] - و مملکت او را قابض گشته[7] - حضرت الله تعالی بقدرت اعلی من بنده را ازان ظالمان خلاص داده[8] این بنده در خود اندیشید[9] که انتقام من بنده از جمله تاجداران عالم اندازهٔ غیري نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار گیتي مدار - این بنده که چندین شدائد مسافرت و مکاید مخاطرت دیده سرگردان شده درین حضرت رسید[10] - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم بمهابت[11] شاهي و صلابت پادشاهي خود انتقام من مظلوم مغموم بیرون آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲ ن) ز بهر آن * (۳ ن) نروند * (۴ ن) ز من - برم * (۵ ن) از طمانچه * (٦ ن) گرفت * (۷ ن) گشت * (۸ ن) داد * (۹ ن) اندیشه اندیشید * (۱۰) رسیده * (۱۱ ن) بسرامت - شرافت *

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پاپبوس کرده جامهاي زردوزي و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان مبلغ سي هزار تنکه بوجه سر جامه شستن یافته - و خطاب ظفرخاني بر آئین سلطاني برو مستقیم گشته (٢) - و مبلغ چهار لک تنکه انعامات او و یاران او معین (٣) شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین (٤) شغل نیابت وزارت نیز همدران روز یافته - آخرالامر ظفرخان وزیر گشته بر (٥) مسند وزارت نشسته - چنانچه بیان آن این مورخ پاستان در مقدمهٔ نشستن بارجاي حضرت فیروزشاه مشرح نبشته - معهذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان با فرحت فراوان و بهجت بي‌پایان بازگشت - مفرح الحال و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور رخ بباختر نهاد و یک سوارهٔ چرخ را نظر بر (٥) مملکت مشرق افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمومان و محزونان با دلے پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا از (٦) جمیع ایستادگان بغایت متفکر مي‌بینم - در تعلق بسیاري بلکه

(٢ ن) داشته - داشت * (٣ ن) تعین * (٤ ن) همگنن * (٥ ن) در * (٦ ن) در جمع بآسدان *

در اضطرار بي‌شماري - ظفرخان مانند محتاجان كرت دوم سر بر زمين آورد - و اين لفظ از زبان خود برآورد - كه بر راے انور مبرهن است مغمومان از متاع سكون مبرا اند - و مظلومان از كسوت صبر معرا بنده را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت (۲) عام و عواطف تمام در كار من مظلوم انديشه در دل مبارك بگذرد خاطر پريشان اين بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آيد - چون ظفرخان چنين داستان پيش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندوه خويش براستي سفت حضرت فيروزشاه گفت ظفرخان اين زمان تو در شهر دهلي بر (۳) خانجهان برو - ما را نيز متعاقب تو آمدن (۴) ميشود تا حكم الله تبارك و تعالی چيست - ظفرخان (۵) از پيش حضرت سلطان وداع شده در دهلي بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات كرد خانجهان نيز ظفرخان را بسيار نواخته كوشش براے دلداري (۶) و دلدهي گماشته در چهتر سبز كه آن مقام بارجاے حضرت علائي بود درون حصار سبزے فرود آورد بعد چندگاه حضرت فيروزشاه نيز در شهر دهلي آمده از حالت مقالت ظفرخان پيش خانجهان گفته - بعد (۷) ازان حضرت شاه فرمود كه ظفرخان براے انتقام خود برما آمده - تو در اقامت اين كار

(۲ ن) برحمت * (۳ ن) برو بر خان جهان * (۴ ن) آمده ميشود *
(۵ ن) ظفرخان را از پيش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلي بر خانجهان ملاقات كرد * (۶ ن) دل‌كاري * (۷ ن) بعده *

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت مي‌بيني - چنانچه مناسب
این خواجهٔ نظامي عليه الرحمة و الغفران گفته * * ابيات *
گر بودت در دل مشکل کشاے * مشکلي از ملک طلب کن زراے
ور بدل از راے بود مشکلي * خواه کلید از در[۲] صاحب‌دلي
دستور بمستور راے مشهور زد - چون سلطان شمس‌الدين صاحب کين
قوت مهابت شهنشاه طالب دين دیده از غایت هراس بيقياس
درون جزائر اکداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده
که سنارگانو تخت گاهے از همه تختگاههاي بنگاله در مقام قلب
است درانجا[۳] میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلاي
دشمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هرآینه
مظلومان آن تختگاه بدین بارگاه تا جاه عالم پناه رخ[۴] نهاده زبان
بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله درآید[۵]
و آن ظالم را دست بردي نماید این نام در جهان برآید که حضرت
فیروزشاه بتوفیق الله این چنین فریادرسي نمود[۶] - چنانچه مناسب
این خواجهٔ نظامي عليه الرحمة و الغفران فرمود[۷] * * ابيات *
برآید اگر کارے از دست شاه * که شه را قوي تر کند پایگاه
شود مصر و آن مملکت رام او * برآید بمردانگي نام او
چون دستور بمستور چنین راے مشهور زد آنگاه حضرت فیروزشاه فرمود

(۲ن) دل * (۳ن) سنارگانو * (۴ن) رو * (۵ن) برآمده آن ظالم را *
(۶ ن) کرده * (۷ ن) گفته - فرموده است *

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواري سمت بلاد لکهنوتي شود *

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتي کرت دوم

نقل است چون[۲] حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواري بجانب لکهنوتي روی داد دران سواري چون قانون و آئین جهانداري حشم را چهارگان ده یارده داده ابواب مراحم بهر یک عوام و خواص کشاد - جمله حشم در مقام[۳] تنعمي ایستاده صلاي بیغمي در داده عزیزے زبان بدین[۴] بیت کشاده * بیت *

تو مرا دل ده و دلیري بین * روبهٔ خویش خوان و شیري بین

چنانچه[۵] کرت اول سواريِ حضرت شهرباري سمت لکهنوتي بود هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بیشمار[۶] و چهار صد و هفتاد زنجیر فیل خونخوار و کشتیهاے بند کشا بسیار (و البته دران ایام ازغایت جهد حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلي جمع شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب هم[۷] صد و هشتاد

(۲ن) چون حضرت شهرباري را کرت دوم سواريِ شکار جانب لکهنوتي شد *
(۳ن) در مقامات بیغمي ستادهٔ صلاي بیغمي درداد * (۴ن) برین داد *
(۵ن) هم همچنان چنانچه کرت اول * (۶ن) با شمار * (۷ن) نهم صد و هشتاد *

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامهٔ شتري و خري و اسپي - بدين طريق بعنايت حضرت آله سلطان فيروزشاه با جيوش هوا خواه با گردان جرار (۲) و كفداوران نامدار و غاربان دلاور و مبارزان بيمر بكوچ متواتر سمت دهگاله روان شد - خانجهان وزير با تدبير در راے و مشورت بي‌نظير (۳) باسم نيابت غيبت در شهر دهلي ماند - خان اعظم تاتارخان برابر رايات عالي (۴) چند منزل بود - بعده حضرت فيروزشاه تاتارخان را بارگردانيد - و سمت حصارفيروزه نام زد كرد (۵) - و بارگردانيدن تاتارخان چه نوع بود - اين مورخ ضعيف شمس‌سراج‌عفيف از زبان والد خود شنيده - و دران ايام خدمت والد اين مورخ ميان خواصان شهريار عظام خدمت ميكرد - از حالت بازگردانيدن (۶) تاتارخان برين نوع فرمود - كه البته در آغاز جلوس نيک نفوس حضرت فيروزشاه چنانچه رسوم (۷) سلاطين ست گاه گاهے (۸) شراب خوردے - و درين (۹) كار شروع بسيار كردے - حضرت فيروزشاه در منزلي نزول فرموده بود - و در هوشياري و بيداري در فسم جهانداري هزار جد مي‌نمود - ناگاه در يک فرض نامدادي شراب براي (۱۰) فيروزشاه موجود گردانيده بودند - آرے بوالعجب اسرارے

(۲ ن) خبردار * (۳ ن) لا نظير * (۴ ن) اعلي * (۵ ن) كردانيد *
(۶ ن) برگردانيدن ، ۷ ن) رسوم سلاطين اهل سلاطين گاه است و در دیگري اهل گاه است * (۸ ن) گاه از گاهي * (۹ ن) و اين *
(۱۰ ن) بروب *

زهي شراب که فیروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضي برنگ زعفران و بعضي برنگ گل لعل و بعضي برنگ سپید و مزهٔ او مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاه شراب بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ[۲] نماز و اوراد بامداد خواست تا پیاله در دهن کند - همدران زمان بتقدیر حضرت سبحان تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار[۳] نمود - حضرت[۴] شاه شاهزاده فتح‌خان را فرمود که بنوعي معذرت نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتے دارم - بضرورت حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالاے پلنگ چون نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش از درآمدن تاتارخان از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالاي نهالچه نشسته علامات شراب زیر پلنگ پنهان کرد - و چادري بالاي آن پلنگ فرازکرد - چون تاتارخان درآمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تأمل کشیده یکزمان لطیف آن خان شریف سر سرور خویش فرود افگنده نه سلطان فیروز چیزے فرمود و نه تاتارخان چیزے بازنمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲ ن) فراغت * (۳ ن) مستنکر - منکر * (۴ ن) بحضرت شاهزاده فرمود تا بوي معذرت کنند و بازگردانند *

چون (۲) دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روي حریف میباید رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم ست * * بیت *

دشمن خود خرد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خرد

و درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت ست - زمان زمان دست حاجات بسوي حضرت بي‌جهات برآوردن ست - درین محل حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مکرر از (۳) ذات ما صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت که من بنده چیزے علامت فرود پلنگ مي‌بینم - حضرت شاه فرمود که تاتارخان (۴) ما را گاه گاهي میل بدین امر میشود - تاتارخان تکرار (۵) تقریر کرده که این محل استغفارست در این چنین چیزها مشغول شدن نشاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که بودن (۶) شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله تاتارخان ازان محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متأملان نشست - اعني (۷) تاتارخان بر روي ما لفظ غیر روش تاجداران گفت عدم التفاتے کرد - چنانچه عزیزي نبشت * * بیت *

(۲ن) چون داستان * (۳ ن) از ذات ما صفات قبیح بصریح * (۴ ن) که تاتارخان ما را البته گاه از گاهي بلکه در هر ماهي دوسه روز زحمت میدهد بدین سانحه دیوانه شده شراب‌آورده که خوردن این زحمت نواسه میرود * (۵ ن) بعرض رسانید * (۶ ن) که شما درین لشکر باشید * (۷ ن) یعني * (۸ ن) تاجدار *

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدوري گزیدن خوش ست

چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز گفت - که مقطع حصارفیروزه اینجانب نیست که درین سمت تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف حصارفیروزه تعیین کرده - تا خلائق آن (۲) جانب در امن و فراغت روزگار بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - في الحاصل حضرت فیروزشاه بحمایت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامي مروح (۳) و صحرائي خوب دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهرے بزرگ آبادان میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده در کرانهٔ لب آب کودي (۴) شهرے معظم آبادان گردانید - و بنام سلطان محمد شاه بن تغلق شاه تعیین کرده - زیراکه سلطان محمد را جونان (۵) نام بود - آن شهر را بدین اعتبار جونان‌پور نام نهاد - و از حالت این مقالت نزد (۶) خانجهان در دهلي اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهدهٔ سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی بعنایت بیغایت اله از احوال ابتدا و انتهاي سلطان الشرق در ذکر

(۲ ن) دران جانب * (۳ ن) مفروح * (۴ ن) کوده یعني گومتي * (۵ ن) نام جوفان بود آن شهر را جون پور نام نهاده * (۶ ن) بر *

مناقب سلطان محمد[۲] نوشته آید - معهذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگالۀ مشهور بکوچ متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس‌الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهي آرامیده[۳] - سلطان سکندر از آثار جوش[۴] افسر و جیش بیور خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعۀ[۵] کندآوران صاحب کیش درون جزائر اکداله خزیده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان جمیع لشکر کتکهره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاري سفته *

* بیت *

نه بیني دو شاه است شطرنج را * که بر هر[۶] دلي نو نهد رنج را

مقدمۀ یازدهم حصاري‌شدن سکندر شاه از خوف فیروزشاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد و شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اکداله حصاري شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد کرفته - و منتظر قتال نشسته

(۲ ن) مشرح نوشته آید - سلطان محمد فیرور مشرح نوشته آید * (۳ ـ) دنشسته * (۴ ن) جیوش خوف کرده با تمام الخ * (۵ ـ) جمله * (۶ ـ) هر دمي *

از هردو جانب عراده و منجنیق داشته با[۲] تیر و ناوک جنگ
حصار پیش گرفته - هر روز جنگ پیاپی مانند شاه فریدون
وکی از هردو جانب میشد - لشکر سلطان چون[۳] بمیدان از درون
حصار بیرون آمدن نمی‌توانست شب[۴] و روز گردان جانبین
داشت شست در مشت - ناگاه بتقدیر اله روزی از روزها یک
شه برج ازحصار اسکندریه افتاد - از غایت آنکه خلق ایشان[۵]
بالای حصار ایستاده از بسیاری گرانی و ناتوانی برج حصار
نشسته - چون برج حصار افتاده افواج فیروزشاهی رو بروی[۶] ایستاده
درمیان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش
خویش را بیاراسته برای جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شده
و آواز غوغا بیشمار برآمده آواز آن در گوش حضرت فیروزشاه رسیده
دران[۷] وقت حضرت شاه فیروز بسوی حاضران جمع خود دیده
درین محل شاهزاده فتح‌خان از زبان خود این کلام کشید - مگر[۸] لشکر
بنگاله از درون اکداله بسوی لشکر ما دویده - حضرت شهنشاه فرمود
جامه بیارند من خود سوار خواهم شد - حضرت فیروزشاه مانند
سلاطین اهل گاه جامه در تن مبارک پوشیده و چهل و چهار پرکالهٔ

(۲ ن) با تبر و تبر ناوک و باتیربرق جنگ حصار پیش گرفته * (۳ ن)
چون لشکر سمندر * (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشت *
(۵ ن) بوبشان * (۶ ن) برای دهوة * (۷ ن) دران وقت شهنشاه *
(۸ ن) که *

اسلحه در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود و بسوي آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک حسام الملک (۲) نوا از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام بر سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که تته برج حصار ایشان از تاثیر کثرت خلائق بي پایان افتاده - گردان جیوش و کندآوران با هوش براي برآمدن (۳) بالاي حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغراي جهاندار شود گیوان سلطاني و نیوان حضرت جهانباني از تاثیر عنایت (۴) رباني بالاي حصار بیک بار برآیند - و دست بردي بمخالفان نمایند حضرت فیروزشاه ازین افواه در تأمل افتاد - و در دریاي قلب خویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر نشاده و این کلام باهتمام تمام از زبان بیرون (۵) نهاده فرمود - حسام‌الدین اگر بنوعي این مقام بغیر درآمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون لشکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین (۶) خلق دستبردي نماید چندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان با برکات بر دست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم الله تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز براي برآمدن بالاي حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان شنیدند هرهمه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارکان

(۲ ن) ابن نوا * (۳ ن) بالا برآمدن حصار * (۴ ن) حضرت *
(۵ ن) کشاده فرموده * (۶ ن) بدین *

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر شباشب برج حصار برآوردند - و براي جنگ چون نهنگ بشکل پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که حصار اکداله حصاري از گل بود بالاي[۲] آن هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته[۳] - چون چندگاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل‌مال گذشت چنانچه بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلائق بنگاله در مقام تأمل چون متأملان نشستند - گردان و کندآوران هردو جانب ازتاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح در میان هر دو شاه بدید آورد - چنانچه خواجهٔ نظامي فرموده *

* مثنوي *

خدائیکه[۴] آغاز و انجام ازوست * دل مرد جوینده را کام ازوست
به بیچـــارگي چارهٔ کار ما * در آب و در آتش نگهـــدار ما
چو بخشش کند ره نماید بگنج * چو بخشایش آرد رهاند ز رنج

مقدمهٔ دوازدهم صُلح[۵] کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگي[۶] کشید و خلائق

(۲ ن) تا آن هم برج * (۳ ن) بوده * (۴ ن) خدائیکه امید و هم بیم ازوست * (۵ ن) اصلاح کردن * (۶ ن) تنگچه *

او را کارد باستخوان خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوي جمع وزراے[2] خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلائق مملکت ما را کار بدشواري کشید - درین محل اندیشه در دل میباید دوانید[3] و این[4] اژدها را ازین مملکت بازمي‌باید گردانید * * مثنوي *

جهـــان دیدهٔ بود دستور او * جهـــان روشن از راے پرنور او

دران[5] کار زان کاردان راي جست * که در کارها داشت راي درست

بصاحب چنین گفت فرخ وزیر * که هست از نصیحت ترا[6] ناگزیر

بر اندیشم از تنـــدي راي تو * که تندي شود کار فرماے تو

بگنـــج و بلشکـــر غرور آیدت * زبون گشتن ا کار دور آیدت

برینگـــونه[7] کار خدائي بود * خصومت خدا آ مائي بود

المقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیکجاي متفق شدند و بر سلطان سکندر بازنمودند که هرگز فرودستان[8] به بالا دستان بس نیامده اند - زیراکه حکمت حضرت سبحاني و تاثیر قدرت رباني برین است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود ما بندگان هواخواه شخصي را بر وزراي حضرت فیروزشاه فرستیم - و گلدستهٔ نصائح بدست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزراي سلطان سکندر بازگشته و میان خود نفته ؟ خاموشي یکي ا

(۲ ن ؛ جمیع * (۳ ن ، میباید کود * ۴ ن ، که این * ۵ ن ؛ دران کار زار اندران جاي جست * (۶ ن) نه ما ، و در دوحي مرا دگزیر * (۷ ن) بدینگونه * (۸ ن) فرودستیان بد ا دستان *

علامات رضا ست - معهذا وزراي سلطان سکندر یک نفر دانا در باریک بیني مستثني بر وزراي حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده و گلدستهٔ کلام اعلام با لیئت(۲) تمام بدست او داده ابواب الفاظ(۳) اصلاح برین نوع کشاده - موجب چیست - و از آثار(۴) اندیشهٔ کیست که تیغ بیدریغ چون قطرات میغ میان هردو جانب میرود - و هردو جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام کشته و خسته میگردند و آئین سلاطین و قوانین وزراي باریک بین برین است که چون پادشاهان دین پناهان از سبب کینه وري با کینه کشي در محلي به پیچند و قوت جلادت خویش پیش نمایند و بدین سبب اهل‌اسلام را مضرت رسد هراینه وزراي عاقل و دستوران کامل بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ کیاست ازان چیز بازآرند - چون حضرت فیروزشاه بمتابعت سلاطین اهل‌گاه با اوج جاه درین زمین بقصد بپیچیده (و البته زمرهٔ اسلامیان جانبین و فرقهٔ ذمیان و امانیان طرفین را مضرت بسیار و بیشمار رسیده) وزراي سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه انوار(۵) اصلاح است *

* بیت *

ندانیم مقصود این شهریار * چه بود از گذر کردن این دیار

(۲ن) نسبت * (۳ن) ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ برکشاده که از هردو جانب اهل‌اسلام الخ - ابواب الفاظ بدریغ چون قطرات میغ هردو جانب میرود و هردو جانب آه * (۴ن) آثار اسرار * (۵ ن) انواع *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معاني کمال بر وزراي حضرت فیروزشاه خوش‌خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفتند درین محل وزراي حضرت فیروزشاه چون فرقهٔ دوستداران نیکوخواه[۲] میان خویش از تاثیر کیاست و فراست بیش بیکجاي جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند که آثار عقل کمال اینست که دستوران سکندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نیز از حالت[۳] این مقالت بحضرت شهنشاه با جلادت بازنمودن شاید - تا از پردهٔ غیب چه زآید - عقلاي مذکور چون بلغاي مشهور مستور پیش فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهریار و طغراي جهاندار باشد آنچه وزراي بنگاله برین دولتخواهان نبشته فرستاده[۴] ابواب اسرار نهان کشاده بحضرت شاه عرضداشت کرده آید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله فرمود میباید گفت - و گوهر صدق بصدق میباید سفت - ایشان بازنمودند که چون حریف بعجز پیش آید و لجاج بیش نماید از سبب عجز او باید[۵] بخشید - و الفاظ او بگوش دل باید شنید بر حکم نص کقوله تعالی و الصلح خیر * بیت *

دشمن چو بعذر شد زبانش * ایمن مشو و ز در مرانش

چون سلطان سکندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مکنت شهنشاه نیز در صلح بکشایند[۶] حالیا تیغ بیدریغ از میان اهل اسلام

(۲ ن) نیکخواه * (۳ ن) ما را نیز ازین حالت بشهنشاه * (۴ ن) فرستاده اند و ابواب نهان کشاده اند * (۵ ن) شاید * (۶ ن) بکشاید *

برخیزد - ازین سخن حضرت شهنشاه در تأمل افتاد - ابواب اندیشه
از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار (۲) وزراي
درگاه مملکت ما و خیار بلغاي سلطنت ما اختیار ماست - اما
صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سنارگانو (۳) بنشیند (۴) - چون
شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بازگشته
سر وزراي سلطان سکندر نبشته - وزراي مذکور بمستور گوهر عجز سفته
که بموحمت یک نفر براي تربیت به (۵) طریق رسالت بیاید - تا میان
هردو تاجداران بخوبي آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم
هیبت خان را باسم رسالت و اداي مقالت چون خسروان صاحب
جلادت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدستهٔ معذرت بر دست او داد *

* مثنوي *

جهان آفرینندهٔ را کرد یاد * که بي یاد او آفرینش مباد
جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز
بشهر شما گر بلند آفتـــاب * ز مشرق کند سوي مغرب شتاب
من آن آفتابم که اینک ز راه * ز مغرب بمشرق کشیدم سپاه
بجائي میاور که ابن تند شیر * به نخچیر گوران درآید دلیر
کسي کو مرا نیک خواهي نمود * ز من هیچ بدخواهي او را نبود

(۲ ن) اختیار وزراي سلطنت ما و بلغاي درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) در *

معهذا (۲) هیبت‌خان را درون حصار اکداله بر سکندر فرستادند - اول هیبت‌خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزراي جانبین اعلم بود با آن هم خود را بعمدًا ازان (۳) حال بے علم گردانیده - چون (۴) هیبت‌خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح ثنا بسیار گفت - زمین عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان بایستاد راویان بنقل صحیح اخبار کرده‌اند (۵) که هیبت‌خان هم از ولایت ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شاه مشهور خدمت میکردند هیبت‌خان چون ناصحان بر آئین عاقلان و قانون فاضلان الفاظ صلح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت سفت - دربن محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروزشاه مخدوم و ولي‌نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود که (۶) با ایشان جنگ و قتال کنیم - هیبت‌خان بر آئین رسولان هرچه (۷) گفت همه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب این حال سلطان الشعراء خواجهٔ (۸) نظامي گفته *

(۲ ن) معهذا با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ * (۳ ن) اندران * (۴ ن) چون هیبت‌خان در مجلس عبودیت بوسه داد و چون رسولان الخ * (۵ ن) کردند * (۶ ن) که د ایشان دم مقاومت زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم * (۷ ن) چه گفت * (۸ ن) خواجه نظامي مورخ سامي علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* مثنوي *

چنان به که با او مدارا کنید * بنالید و عذر اشکارا کنیــــد
نباید[۲] که آن آتش آید بتاب * که ننشیند آنکه بدریاي[۳] آب
جهانش که درصلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود

معهذا چون هیبت‌خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز از زبان خود کشید خان مذکور بازنمود که آمدن حضرت فیروزشاه درین زمین مخصوص براے آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو بظفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهرهٔ محبت به‌محبت سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو بظفرخان دادم - اگر همین تعلق بود براي این معني چندین مشقت براي چه اختیار کردند - هم از شهر دهلي فرمان اودر صادر شدے ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمدے - هیبت‌خان با فرحت دل و جان ازان مکان بارگشت - چون در حضرت شاه فیروز آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت درین محل سلطان فیروزشاه گوهر مقصود سفت که براي ولایت سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت‌خان در اسرار سفته که سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و طغراي مکنت جهاندار برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

(۲ ن) نباشد * (۳ ن) زدریاي *

سخن(۲) سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر برادرزادهٔ منست - از آثار کرم اله و اسرار عنایت الله تعالی میان هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آمانی باشد - خواجهٔ نظامی فرماید *

* ابیات *

بدین عهد شان رفت پیمان بسی * که در بیوفائی نکوشد کسی
نخواهند(۳) کین تازه دارند مهر * مگر(۴) کز روش باز ماند سپهر

معهذا چون هیبت خان بحضور فیروزشاه بازنمود و اسباب راز بازکشود که ازغایت مهابت شهریاری و نهایت خوف مکنت جهانداری سلطان سکندر در مقام(۵) اضطراریست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت پر کمال چون خسروان نیکنام چیزے نشانی از پیش حضرت سلیمانی سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان بر آئین سلطانی شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه ملک قبول بندهٔ درگاه که او را بعرف توراباند گفتی(۶) درون حصار اکداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار تنکه را مرصع و مکلل و پانصد اسپ تازی و ترکی پیش بها بوجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولا نکوئیی

(۲ن) ازین سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته و فرموده - در دیگری از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته * (۳ن) نجویند *
(۴ن) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵ن مقامات * (۶ن) گفتندی *

بعد ازین ایام میان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه دو منزل ازان جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنهٔ بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلادت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا جنبانید - اسپ (۲) خود را چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جمله بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کرت گرد تخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده بود) بر سر سلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و بازنمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش‌کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانهٔ برادرزادهٔ خویش از تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هرکه درمیان مانند دشمنان چیزی بگوید آنچنان گفتار را حاصلے نباشد - بهمه حال شما هردو پادشاه را میان خود درآویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت (۳) که چه نام داري - ملک قبول بزبان هندي (۴) گفت - توراباند - شاه بنگاله کرت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول بازنمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

(۲ ن) چابك زده اسپ خود از خندق گذار کنابده * (۳ ن) بپرسید *
(۴ ن) هندوي *

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک مي‌نشینند - ازین الفاظ سلطان‌سکندر حیران ماند - الغرض(۲) سلطان‌سکندر صاحب غرض درین صلح(۳) بغایت خوش گشت - در مقام بیغمي به تنعمي نشسته چهل زنجیر فیل چون جوش نیل با یادگارهاي گوناگون و متاعهاي روزافزون چون از فریدون براي حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین کلام آگاهي داد - که باور(۴) میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده مرحمت است هرسال همبرین منوال(۵) باد میباید کرد - یعني رسوم یادگار مدام جاري میباید داشت - سبحان الله تا هردو پادشاه صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهاي گوناگون و کالاهاي روزافزون از هردو جانب جاري بود - چنانچه از حالت آن مقالت خلائق مملکتین(۶) را روشن و مبرهن است - چون این هردو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هردو مملکت رفتند خلائق(۷) هردو مملکت راه خود گرفتند * بیت

گرداند او حال هر زماني * گه سود دهد گهي زیاني

معهذا شاه بنگاله با صفا چهل سلسلهٔ پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت فیروزشاه(۸) رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داده ...

(۲ ن) في الغرض * (۳ ن) سخن * (۴ ت) برادر * (۵ ن) بعضي * (۶ ن) مملکت * (۷ ن) خلائق هردو تختگاه دعت راه در ... (۸) شاه مشهور *

آن یادگار بحضرت (۲) شهریار گذشت حضرت فیروزشاه بغایت خوش گشت - بعده ملک قبول بزبان مقبول گفت - که سلطان سکندر گوهر اسرار سفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو روان کنند - من دست ازان ولایت کوتاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه ظفرخان را طلبید - ودرگوش او رسانید - اگرمطلوب باشد من چندگاه با جمیع سپاه از سبب تو درین حدود (۳) خواهم ماند - تو در ولایت سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خویش از آثار اندیشهٔ بیش مشورت کرد - هر یکي همبرین لفظ کلام برآورد - اگر این زمان در ولایت سنارگانو روند دران مقام ماندن نتوانند - آدمیان خیلخانه از آشنا و بیگانه بتمام (۴) تلف شد - ظفرخان پیش سلطان بازنمود که صدقهٔ خداوند عالم من بنده و تمام خیلخانهٔ من بنده در مملکت هلي چنان آسوده شده اند که ولایت (۵) سنارگانو از کانور تا سنارکانو لي ازدل فراموش گشته (۶) - این بندهٔ (۷) درگاه شاه در مقام بیغمي نشسته چند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهر انگار سفت - و درسنارگانو ت - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوي بوستان خود ت فرمانهاي مرحمت و پروانهاي رحمت (۸) بخانجهان نبشت چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در جونپور رسید - از

) بحضرت فیروز شاه رسید بغایت آه * (۳ ن) جدول * (۴ ن) سانه بتمام * (۵ ن) ولایت سدارگانو و تاسنگانو * (۶ ن) شده * معاملات * (۸ ن) بروانهای فرحت بجانب خانجهان *

جونپور سمت جاجنگر جنبید - چون چهل پیل ازلکهنوتي رسید با[۲] جمیع پیلان دیگر جانب جاجنگر دائرهٔ دولت گردانید * * بیت *

اقبـال کند چو رهنمـائي * هرجا که روي ظفر[۳] بنمـايي
چون بخت نکو رسد بیاري * مطلوب بدست خود بیاري

مقدمهٔ سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از زمین بنگاله بفیض ذو الجلال و قادر بر کمال در شهر جونپور آمد خواست که جانب جاجنگر روان شود - بار استعداد از[۴] سر نو کرده عمال درگاه و کارگزاران[۵] حضرت شاه اسباب بیراست - خلائق لشکر براي استعداد کوشش بیش گماشت - حضرت شاه بنگاله در گذاشت - و از کره سمت جاجنگر شتافت - بکوچ متواتر میان بهار شد زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتي افزوده و خلقي آن دران سواري شهریاري خدمت والد این مورخ برابر بود - از کمال نعمت آن[۶] مقام بارنمود - که ولایت جاجنگر نعمت چون ولایت برویز - از[۷] جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر

(۲ن) بطبع بیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * ۳ فرح بیائي * (۴ ن) از سر نو کرده حسم بدرید - فت * (۵ ن) کارگزاران حضرت بادشاه دري اسباب * (۶ن) این * ۷ ن) از جهت غله و از جهت دواب هیچ کمي نه تمام لشکر سیر شده *

و بغایت و بے نہایت آسودہ - جملہ ماندگیہای لشکر فرود آمد حضرت شاہ فیروز با خوشی و خرمی و فرحت و بیغمی (۲) در مقام بنارسی کہ آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است نزول فرمود - دران ایام ادیسر (۴) نام رای جاجنکر (۳) از سبب مصلحتی سکونت بنارسی ترک دادہ در مقامی دیگر ساکن شدہ - حضرت فیروزشاہ همدران محل فرود آمد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفتہ (۵) اند کہ دور حصار بنارسی سی کروہ است - در هر یک کروہ خلائق (۶) آبادانست - و بعضی گفتہ اند کہ رایان جاجنگر کہ برهمن (۷) بودند این یک چیز بر طریق یمن بر خود گرفتہ بودند از [illegible] آن رائی کہ در جاجنگر باسم رائی نشیند او چیزی عمارت حصار [illegible] حصار بنارسی زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است [illegible] چون رای جاجنگر مردود شنید کہ جیوش شاہ فیروز درین [illegible] در دوید رای مذکور از غایت خوف مستور در جہاز سوار شدہ چند [illegible] دریا در مقامات قلب درآمد - ولایت او بتمام متفرق شدہ [illegible] اسیر گشتہ - و بعضی در کوهها پناہ جستہ - بردہ و بهائم [illegible] غنائم شدہ - گویند انکسان کہ برابر سلطان بودند کہ چندان دواب چند جنس جمع گشت کہ از غایت بسیاری و نہایت بیشماری هیچ

[illegible]) [illegible]) بعضی * (۳ ن) نمود * (۴ن) ادایہ نام جاجنگری از سبب آلہ * [illegible]) کفتہ * (۶ ن) خلائق از هریك کروہ بکروہ آبادان است * (۷ ن) [illegible] *

کس دست نمي‌انداخت - دو (۲) جیتل بهاي برده رسید - و مواشي (۳) را کسي نمي‌خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در هر منزلي که نزول شدي خلق لشکر گوسفندان آوردي ذبح کردي و آنمقدار که زنده ماندي همه در فرودگاه میگذاشتند - چون در منزل دیگر نزول شدي گوسفندان دیگر گرفتندي - حاصل از ایراد مقدمهٔ مذکور درین سطور آنست که فراخي نعمت دران زمین بحکمت حضرت رب العالمین بدین (۴) حد است - راویان روایت کرده و برین مورخ بار نموده که ساکنان آن ولایت را خانهاي وسیع و آستانهاي (۵) رفیع از جهت وسعت این چنین که درون خانهاي ایشان باغ بانواع میوه و هم درون خانه کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهي ولایت پرنعمه بے نقمت - اما بتقدیر الله تعالی هیچ مسلمانے دران زمین نه - ج اهل‌کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلي الله علیه و سلم فرمود که - اَل سجن المومن وجنة الکافر راستست - صدق یا رسول الله صلي علیه و سلم - اگر بندهٔ مؤمن تاج شاهي بر سر دواج پادشا در بر دارد هم دنیا زندان اوست باندازهٔ (۶) آن نعمتها که در خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این بهشت اوست بر اندازهٔ آن عذابها که فرداي قیامت خواهد (۸)

(۲ ن) ده * (۳ ن) مویس * (۴ ن) حدیث راوین روایت
(۵ ن) بوستانهاي * (۶ ن) بر اندازهٔ * (۷ ن) خمه * (۸ ن) ه ر
و خواهد چشید *

فکیف که مومن را در دار دنیا فقر و فاقه بود و کافر را نعمتهای
گونا گون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن
را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت(٢) باقی است
و دنیا فانی است - صدق رسول الله(٣) صلی الله علیه و سلم *

* قطعه *

* دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد *
* ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم *
* او غره بدنیـــا شد و او طالب عقبی *
* ما فارغ ازین هر دو نه اینیم نه آنیم *

(٤)مقصود بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز از بنارسی پیشتر شده
واست تا تعاقب رای جاجنگر کند - رای(٥) مقهور از بسیاری از
ـف مستور پیش ازان گریخته بود - و درون دریا خزیده - یک پیل که
ـب مست پیش دربار خود یله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول هلی
- و دنبال من نکنند - و آن پیل بغایت مهیب بود - هیچ بلی
سوی رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت چند
ـرز برای گرفتن آن پیل مشقت(٦) بسیار دیدند - چون زنده گرفتن بادی
بود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را بکشند نام ـت
کشتن پیل حضرت فیروزشاه با لشکر هم درون حصار کرت چند
ملک---

---

(١) آخرت چیزیست که باقی است * (٣ ن) با رسول الله صلی الله
(٢ ...) و سلم * (٤ ن) * القصه * (٥ ن) جیتور * (٦ ن) فراوان *

درآمد - هم در اثناي آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار حکمت علام جنگلي انبوه با کشتهاي چون کوه بسیار و بیشمار است درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خونخوار است - چون فیروزشاه آثار چنین اخبار شنیده اتفاق در دل خود گذرانید - که اول پیلان را بدست آرند - بعده دنبال راي کوشش گمارند *

* مصرع *

* تا خود فلک از پرده چه[2] پیدا آرد *

مقدمهٔ چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت نمودن راي جاجنگر

نقل است چون حضرت[3] فیروزشاه همچو جهانداران اخبار پیلان دشتي یافت با قوت فراوان و جلادت بے پایان بسوی آن جنگل شتافت - چه بیند که در دور آن جنگل تا[4] ده یازده کروه آن پیلان با شکوه درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه تمام لشکر نیکخواه از زمرهٔ خانان و ملوک کبار و فرقهٔ سران[5] نامدار و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد برگرد آن جنگل بطریله فرود آمده کنگهره بستند - و بدو رسته استحکام کردند - عرض

(۲ ن) چه آرد بیرون * (۳ ن) حضرت شهریار همچو جهانداران بدر و خسروان کبار آثار اخبار پیلان آلا * (۴ن) میان ده و سیزده کروه * (۵ن) سواران *

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و تمام (۲) جنگل بگل انباشته - و درمیان دو رسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروزشاه ازسبب احتیاط و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواري کردي و تاکید بسیاري نمودي - معهذا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب از پیلخانه آوردند - پیلبانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان سوار شدند - (۳) از یک جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهول و شهنا و ارغون و نفیري هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگي (۴) این جمیع علامات نواختند - شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازهاي مهیب طرف صحرا گریختند - بعضي راویان گفتند (۵) چون پیلان درون جنگل جانب صحرا رخ نهادند هر یک درخت تنه‌دار که درون آن جنگل بود از بسیاري قوت پیلان خونخوار از بیخ بر میافتاد - چون پیلان دشتي درکرانهٔ جنگل میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره برمیآمدند - و بالا شده همه شور و غلبه میکردند - و بالاي کنگهره نیز دهولها و (۶) ارغونها میذواختند پیلان چون شغالان درحیرت میافتادند - از کرانهٔ جنگل باز درون جنگل میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

(۲ ن) و این دو رسته کنگره مذکور که میان دو رسته مذکور بود بتمام بگل انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته * (۳ ن) هریک * (۴ ن) آن * (۵ ن) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هریک * (۶ ن) برغونها *

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف بازماندند - پیلبانان جوانان با قوت درون جنگل بالاي درختان سوار شدند - و پیلان که درمیان جنگل از نهایت بي علفي و غایت تشنگي سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم میداشتند آن پیلبانان که بالاي درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت هریک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها متید کردند - بدان طلسم حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت * مثنوي *

در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اودیسه را سراسر
جنگل که نگنجدش سر مار * بشنید درانست پیل بسیار
در رفتـه شکار پیـــل کرده * پیلان بزمین ذلیـــل کرده
گشتست بسي بکنده دندان * هم مال ستد ز پیل هم جان
کس نیست بیاد هیچ گاهي * کرده است شکار پیل شاهي
آن شیر شکار و شیر افگـــن * کر دست شکار فیل کهتـــن

القصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ[۲] شدن از شکار پیل قصد راي کرد - دست قوت بقوت برآورده درون[۳] محل سکونت راي درآمد - درون[۴] مقام راي عمارتهاي گوناگون چون عمارتهاي فریدون در استحکام ارگفدار بیرون - راوي[۵] گوید درون حصار آن راي بتي بود از سنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هندو

(۲ ن) فراغ شدن از گرفتن پیل * (۳ ن) درون سکونت راي * (۴ ن) دران * (۵ ن) راویان گفته *

جگناتهه گویند - و آن بت معبود[2] ایشان بود - حضرت[3] شاه مانند سلطان محمود سبکتگین غازي غزنوي آن جگناتهه دیو را از بیخ برکندانیده و ازانجا در شهر دهلي آورده[4] در خاک ذلیل و خوار گردانید * * ابیات *

زانجا شده در کنـــار دریا * بتخــانه بدید بر[5] ثریا

جگناتهه لعین دیو در[6] وي * هرجا که هنود بنده بروي

بر کند ز بیخ شهـــر برده * درخاک بسیش خوار کرده

معهذا بعد این[7] تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواست که درون جزائر دریا دنبالهٔ[8] راي کند - راي مذکور از غایت خوف مستور و نهایت هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شاه و بارگاه شهنشاه فرستاد و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین وزراي باریک بین دارند همچنان رایان و رانگان و زمینداران دارحرب مهتگان را پیش میدارند - و در زمین جاجنگر مهته را پاتر گویند - راي مذکور نیز بیست[9] نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - براي و تدبیر ایشان کارهاي ولایت خود میآراست - في الحاصل راي مذکور از بسیاري خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) پرستش ایشان است * (۳ ن) شاه فیروز چون سلطان الا (۴ن) و خوار گردانیده مدسب آن درین باز دیده * (۵ ن) در * (٦ ن) بر * (۷ن) ازین * ۸ن) دنبالهٔ راي مذکور تشریف برد راي مستور چند پاتر خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین الا * (۹ن) بیست و چند نفر *

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد و ابواب لجاج (۲) چون بندگان مطیع کشاد - چون مهتگان رای بحضرت شهنشاه گیتی آرای پایبوس کردند و جبین (۳) عبودیت را چون بندگان مطیع سودند و از حال و احوال رای بازنمودند و التماس کردند که رای جاجنکر بندهٔ مطیع وبنده زادهٔ قدیم این درگاه است همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بندهٔ مسکین و عاجز غمگین چه قصد میفرمایند چون مهتگان ازین باب گفتند درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که ما را درین حدود (۴) مصلحتی بخیر بود - چون مخبر صادق بصدق بازنمود که متصل سکونت رای جنگلی انبوه با کشنهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی چون گوسفندان میکردند برای شکار پیل ابجانب قصد نموده شد رای (۵) را چه رو داد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای درگاه حضرت فیروزشاه بیست (۶) سلسلهٔ پیل مهیب چون جوش نیل بوجه خدمتی فرستاد - و قبول کرد که هرسال بر سبیل مالگزاری و فرمان برداری پیلان چندده فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز جامهای زردوزی با علمهای بهروری برای رای تسلیم مهتگان رای کرده - و مهتگان مذکور از پیش حضرت جهاندار مشهور

(۲ ن) الحاح * (۳ ن) زمین * (۴ ن) جدل * (۵ ن ری راجه را رای که داد که از خوف ما الا * (۶ ن) بیست و پنج *

که باسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوی اوطان خود بازگشتند - القصه حضرت فیروزشاه بعنایت آله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلادت با فتح و نصرت ازهردو مملکت لکهنوتی و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت دو سال و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازان جایگاه بازگشت هریک صغیر و کبیر میگفت * * بیت *

* زهی سعادت جائی که تو ملک باشی *

* زهی لطافت قومی که تو در ایشانی *

مقدمهٔ پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون آله از جاجنگر و افتادن براه قلب

نقل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عنان سمند دولت بسوی شهر (۲) دهلی گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوهای هامون و بر (۳) لب آبهای جیحون انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع بازنمود که هریک کوه درهر کوهی خلق لشکر برمی‌آمدند - و باز فرود می‌آمدند - میان کوهها و جنگلها خلائق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - ازغایت نشیب و فراز خلائق لشکر مانده شده

(۲ ن) شهر دارالملک دهلی * (۳ ن) در *

هیچ جائي راهي نه - غله و اقماش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلفي نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاه در دهلي نرسیده - خانجهان در شهر بغایت ترسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالي شهر سواري کردي - از هیبت او جملهٔ مملکت آرامیده بودي - بعد از شش ماه بعنایت(۲) الله تعالی چون چیزي راه و روي پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا آبلاغي در دهلي روان کند - درمیان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتي خویش و چکونگي احوال پیش بجانب اهل و عیال خویش بنویسند - و در دولتسراي برسانند - چون این ندا دادند در دل خلائق ابواب شادي کشادند - تمام خلائق لسکر از اشراف قوم تا ارذال(۳) مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سراي شهنشاه گیتي آراي رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتربار مکتوبات خلق لشکر حضرت شهریار در دهلي آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود بستاند - و ببرد آن اشتر بار مکتوبات پیش دربار دهلي انبار کردند - هر که مي آمد مکتوب خود(۴) میبرد - سبحان الله حضرت الله تعالی بقدرت اعلی چه حادثات(۵) پیش بندگان خویش مي آرد - این همه براي چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت *

* رباعي *

(۲ ن) بعنایت الله * (۳ ن) اراذل * (۴ن) خوش * (۵ ن) حالات *

* اي بقدٔ بمن گريز خود را يلـــه كن *

* گر شاه جهان نگردي آنگـــه گله كن *

* رو گرد جهـــان بگرد و پا آبلـــه كن *

* گر همچو مني يابي مارا يلـــه كن *

المقصود سلطان فيروزشاه بر گزيدهٔ حضرت ودود ميان كوهها و جنگلها شده و لب آبها عبره كرده با مشقت بسيار و محنت بيشمار شدائد بے حد و مكائد بے عد بحيلهٔ (۲) فراوان و چاره بے پايان ازان كوهها بعد از شش ماه بعنايت الله با جملهٔ لشكر هوا خواه در صحن صحرا افتاد - خلائق لشكر روي (۳) بسوي قبلهٔ حاجات كشاده - فرحت و بهجت روي داده - سلطان فيروز با نصرت و بهروز در چند روز بكوچ متواتر باز در بنگاه پيوسته - و درين مدت (كه حضرت شهريار در ولايت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در كره گذاشته رفته بود) بنگاه هم در كره ميبود - القصه (۴) چون سلطان فيروزشاه با سلامت و سعادت از درون كوه بيرون آمد فرمان مراجعت در دهلي بر خانجهان فرستاد - خانجهان در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب اين امير حسن عليه الرحمة و الغفران نبشته است * * بيت *

* چون درآيد كارواني (۵) از ديار دوستان *

* خلق بر قاصد نظر دارد چنين مقصود را *

(۲ ن) بحملهٔ ٭ (۳ ن) دست شكر بسوي اله * (۴ ن) في القصه *

(۵ ن) كارباني *

مقدمۀ شازدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلي و بستن قبّها

نقل است چون حضرت فیروزشاه نزدیک شهر رسید خلقي بسوي عزیزان خود دویدند - و براي درآمدن سلطان درون شهر خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بیشمار موجود کرده - چنانچه کرت اول بازگشت از لکهنوتي قبّها بانواع هنرها بسته بودند درین کرت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبّها بسته - و بران تکلف فراوان و کوشش بي پایان گماشته - در کل بلاد مملکت[۲] شادي عام میان خلائق خواص و عوام پدید آمده - در هر یک قبه جامهاي لون بلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آراسته درین محل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده - دران ایام شهر فیروزآباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار هنوز مرتب نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروزآباد نیز بسته بودند - في الحاصل آن روز که حضرت شاه فیرور کامل درون شهر درآمد تمام خلائق از فرقۀ[۳] وضیع و شریف حاضر گشته با پیرفها استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنقشهاي گوناگون و صنعتهاي[۴] از کفتار بیرون منقش گردانیده طریقۀ گلۀ گوسفندان پیش چتر[۵] سلطان کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲ ن) ممالک • (۳ ن) فرق • (۴ ن) صفتهاي • (۵ ن) چهره •

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب نصرت (۲) و بهروز چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهب و شکار آورده - این جمله پیل را چنانچه مویشي را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلبانان درون کوشک همایون شهر دارالملک دهلي بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة للـــه که این هم شد و آن هم شد *

في الجمله چون جملهٔ خلائق بي علائق در وطنهاي خود رفته با اهل و عیال خود نشسته بادهٔ خرمي بدست گرفته و نقل بیغمي به تنعمي پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از مشقتهاي کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان و مشاهدهٔ جمال دوستان آن همه مشقتها و کثرت محنتها فراموش گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کي خواهم کرد *

و نیکبختي دیگر از غایت مسرت و نهایت بهجت (۳) شاد گشته گفته *

* ابیات *

دو دلدار موافق روي در روي * گهي بوسه بپا و گاه بر روي

گهي از غمزه دلها میربودند * گهي از بوسه جانها میفزودند

معهذا حضرت فیروزشاه در مملکت دهلي در استمالت ملک مشغول شد - آري عجب اسراري و بوالعجب کرداري که حضرت

(۲ ن) صاحب نصرت و بهروز اند چندین الا * (۳ ن) نهایت شادیها گفته *

فیروزشاه در(۲) قسم تواریخ هوس بسیار داشت - اندران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برني علیه الرحمة و الغفران مورخ(۳) تواریخ فیروزشاهي برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه براي کتابت تواریخ خود(۴) بر هر یک عامل(۵) اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این نگار درین گلزار هیچ کسے با فضل بسے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود نا امید گشته ضرورةً از زبان خویش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکار و دور گنبدهاي کوشک نزول و عمارت منارهٔ سنگین (که در کوشک شکار و درون فیروزآباد داشته اند) درسنگ از نقر(۶) کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکار بیلان ساختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیها نمودیم - این همه چه بود تا میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر(۷) بیش اهل بصائر یادگار ماند - و خلائق جهان و عاقلان دوران عبرت گیرند) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراستهٔ حضرت(۸) الله پادشاهي محسن و نیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تخداناه مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه دلش خواست حضرت

(۲ ن) از * (۳ ن) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهي برحمت الهي پیوست حضرت الا * (۴ ن) خود در بندهٔ سر سر یک * (۵ ن) عدل کامل * (۶ ن) نقش کنانیده * (۷ ن) نظم * (۸ ن) حضرت الله * (۹ ن) هر کدامي تعلق نه در نوشتن دل خدمت حضرت الله تعالی را *

الله تعالی بقدرت اعلی بخیر گردانید - قال[2] الله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - و قال علیه السلام العنایة قبل الماء والطین *

* رباعي *

* آنرا که بدادند بدادند و بدادنـد *
* و آنرا که ندادند ندادند و ندادنـد *
* و آنرا که بخواندند بخواندند و بخواندند *
* و آنرا که نخواندند نخواندند و نخواندند *

مقدمهٔ هفدهم خوشي و خرمي خلائق عهد سلطان فیروزشاه

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فیروزآباد با جهد تمام میشد و هم[3] درین میان حضرت فیروزشاه سلطان عمارت کوشک جندواري[4] با تکلفات بسیار نیز کرده - چون لشکر بعد از دو و نیم سال بازگشته بود هریک تنفي بسوي وطني رفته - حضرت شاه فیروز در عهد دولت خویش از تاثیر هوس بیش درین سه چیز مشغول گشته - یکي در کارشکار باختن و بجانب بهائم سباعے گذاشتن کاهي شکره را بسوي طیور هوائي پرانیدن و گاهي مرکب را بسوي بهائم صحرائي

(۲ ن) کقوله تعالی • (۳ ن) و هم درمیان فیروزآباد عمارت کوشک با تکلفات بسیار آغاز کرده چون لشکر الخ * (۴ ن) مهندواري *

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت
خصال دوم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکنت از آثار
انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال
سیوم هوس برای برآوردن عمارت از بسیاری کثرت مهارت - انشاء الله
تعالی و بعون[۲] الله بیان این خصال متلثه مشرح در محل هریکی
مفصل نبشته آید - این زمان از توفیق حضرت رحمان از احوال تهتهیان[۳]
آغاز میباید کرد - زیراچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهرور
بعد از جلوس نیک نفوس خود این سه چهار مهم متواتر کرده
دوکرت بلکهنوتی رفته - و یک مهم جاجنگر و یک مهم تهته
المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوشش درین کار بی شمار
هرسال مملکت می‌افزود - هرسال از سال دیگر بعنایت الله اکبر
آبادانی میشد - و از برکت همت[۴] حضرت فیروزشاه خلائق را
خوشی و خرمی فراوان روی می‌نمود - چنانچه زمرهٔ علما و فرقهٔ
مشائخ و صلحای بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق[۵] الله مبلغ
سی و شش لک تنکه تعین کرده بود - و از جهت وظائف برای
طویل طوائف زمین اکهل موازنهٔ صد لک تنکه[۶] بفقرا و مساکین بینوا
داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پروری برای طلب نعمتهای
اخروی بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمرهٔ خانان و ملوک

(۲ ن) بعون الله * (۳ ن) دیگر * (۴ن) همت نهمت حضرت * (۵ن)
بتوفیق الله تعالی * (۶ ن) ببگهه *

و معارف را فرحت فراوان و بهجت بے پایان و اهل تجارت را هرسال(۲)
نفع زیادت تر و اهل بازار را هرسال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را
هرسال از سال دیگر اجرت بهتر حاصل میشد - همچنین بحکمت
رب العالمین صاحبان فقر اضطراری را هرسال فقر ایشان بغنا بدل(۳)
میگشت - چنانچه هریک فقیر از طائفه صغیر و(۴) کبیر جوهر گوهر
بے غمي مي‌سفت و اهل زراعت را هرسال وفا بکمال حال مي‌افزود
هریک مزارع مفرح الحال و فارغ البال میبود - کار مزارعان
بجائي رسید و بمرتبهٔ انجامید که اگر یک مشت تخمي در زمین
مي‌ریختند یکي را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بیشمار وفا
برمیبرداشتند(۵) - و اهل کفر از طائفهٔ ذمیان و امانیان زیر سایهٔ چتر
فیروزشاهي از رعیت(۶) پادشاهي برفاهیت میگذرانیدند - و اهل
دارحرب را هرسال نهب و تاراج میکردند - و هر محلي که از
دارحرب نهب شدي ازانچه بود زیادت تر آبادان شدي از بسیاري
استمالت حضرت شهریاري - و همچنین ابو البنات سادات و قضات
و فقرا و معارف بنات خرد سال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در
خرد سالگي تزویج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاري
اسباب(۷) که ابوین ایشان را حاصل میشد - و هرکه حاصل نداشت براي
کارخیر دختران از خزانه مي‌یافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲ ن) حال * (۳ ن) مبدل * (۴ ن) تا * (۵ ن) میداشتند *
(۶ ن) رعب (۷ ن) ابواب *

بخاطر فراغ در باغ مکنت در تعلم علوم دیني براي فائدهٔ دنیاوي مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش بیش نمودند - و اهل سودا (۲) با کر و فر از برکت قدم سلطان فیروز امسر سه‌گان سال و چهارگان سال در سفر دور در مملکتهاي مشهور براي تجارت میرفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلي از آثار اسرار کرم ازلي این چنین بےغمي و تنعمي بخرمي حاصل میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آري زهي عهد دولت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت نعمت (۳) در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ما شاء الله - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف را حکایتے منصمن در آیتے از حکایت سلاطین پیشین و اماماں دین یقین در دل میگذرد (۴) نوشته آید در خیرالمجالس بندگي شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت رب العالمین علیه الرحمة و الغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه در مملکتے پادشاهي بود حلیم و کریم خوب اعتماد و نیک زندگاني در همه (۵) آیتهاي جهانباني معاینه میشد چنانچه ر.... شنیدهٔ او

(۲ ن) اهل سوداگر * (۳ ن) نعمت ني بسمت * (۴ ب) میگذرد *
(۵ ن) هم *

تمام مملکت او آسوده بودند - درمقامات فرحت جولانگري میذمودند
روزي از روزها آن پادشاه مستثنی در شکارگاه رفته بود - اتفاقا دنبال
شکاري مرکب دوانیده تیر بران شکاري رسانید - از فوج و لشکر خود
جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پاي در راه نهاد - همدرین میان
بتقدیر سبحان درموضعي رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي
بے انباغي دید - پادشاه بر کرانۀ آن باغ زیر درختان سایه دار زمانے
آرامید - ناگاه بحکمت اله عورتے زالے خراشیده حالي نقصان جمالي
از کمالي ازدرون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید اي عورت این باغ
کیست - و درین باغ میوه از جنس چیست - زال چون رستم زال
زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن
من است - آن پادشاه را گرسنگي گرفته بود بران عورت فرمود که
اي عورت چیزي موجود داري (۲) - اگرداري زود بیاري - آن عورت گفت
که ازجنس طعام چیزي موجود نیست - اگر بگوئیي چند خوشۀ انگور
بر سبیل مشهور از درون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوي
باغ نهاد - و آن عورت نمیداند که این پادشاه این مملکت است - معهذا
عورت درون باغ رفت و چند خوشۀ انگور شکست - پیش پادشاه
داشت - چون آن پادشاه انگور تناول کرد بغایت شیرین بود - آن
پادشاه را بغایت (۳) خوش آمد - این کلام برآورد - و رخ بران عورت آورد
که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنکۀ معدود

(۲ ن) موجود داري زود بیاري * (۳ ن) نهایت *

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهاي بلاد و ممالک میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت در جمع (۲) اموال بیت المال تقصیر میکنند - وگرنه اینچنین باغي بي انباغي با میوهٔ بسیار و انگور شیرین بیشمار چند تنکهٔ معدود محصول باشد - اگر کارکنان (۳) بکوشش دل و جان درین کار به تفحص (۴) باشند اینچنین مالها فروگذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز بران عورت گفت که چند خوشهٔ انگور دیگر هم بیار - آن عورت چند خوشهٔ انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه پادشاه انگور کرت دوم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کرت دوم از مقام انگور کرت اولین نیاوردهٔ - عورت (۵) گفت که انگور کرت دوم هم از محل کرت اولین است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید که کرت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیست - آن زال در درایت و فراست بکمال حال بود - علي الفور چون هور بازنمود که اي مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها برکت میافزود - و شیرین مي نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطرهٔ قبیح بصریح

(۲ ن ، جمیع * (۳ ن) کارگذاران * (۴ ن) متفحص (۵ ن) عورت تکرار تقریر کرد و این لفظ از زبان برآورد که انگور کرت دوم اه *

در دل او گذشت - تا بار گران بر فرق این ضعیفان نهد - از آثار اندیشهٔ خاطر این شهریار بے برکتي در مملکت ظاهر شد - از شومت آن انگور[۲] شیرین برفرق این زمین ترش گشته - بعده عورت مسطور[۳] بران پادشاه گفت که خداي تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تختگاه خطرهٔ قبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب نبود که بچندین[۴] روز این مملکت زیر و زبر شود - خلائق این کشور هفت ره رود - چون آن پادشاه چنین افواه ازان زال شنید بر تن خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلرزید - و در دل اندیشید تا از قاعدهٔ روش خود ذرهٔ تجاوز نکنم - چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران گفته[۵] * * مثنوي *

چشم رعایت ز رعیت مگیر * تا بودت ملک عمارت پذیر
چون تو شدي سایهٔ یزدان پاک * سایه نشان باش برین مشت خاک

حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و افزوني در نعمت میان[۶] بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادي سلاطین طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت رب العالمین اعتقاد صادق با حق تعالی داشت و براي منفعت مسلمانان کوشش بیش مي گماشت هراینه مدت چهل سال کمال که طول[۷] ملک او بود تمام خلائق در مقام خوشي و خرمي آسود - از دلهاي

(۲ ن) انگور شیرین من ترش گشته * (۳ ن) مذکور بمستور * (۴ ن) سرچند روز * (۵ ن) گوید * (۶ ن) میان کل بلاد * (۷ ن) طور *

خواص و عوام اندیشهٔ حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت ازین جهان برداشته و در مملکت دهلي دور دیگران رسیده بتقدیر آلهي و حکمت (۲) نامتنفاهي خلائق دهلي هفت‌ره شده - جمله عالم زیر و زبر گشته - بلکه در آخرکار و انتهاي گفتار جمیع خلائق صغار و کبار به نهب مغل بپوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح (۳) آن مقال این مورخ دیرینه سال در ذکرخرابي دهلي بشرح (۴) بازنمود *

* بیت *

دولت جاوید نبرده (۵) کسي * نام نکو دولت جاوید هست

مقدمهٔ هژدهم بیان فتح قلعهٔ نگرکوت

نقل (۶) است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتي اتفاق سواري شکار سمت دولت‌آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف روایت کرده و برین نوع بازنموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام حشم و کل خدم دهیازدهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و با مراتب و حشم (۷) جانب دولت‌آباد روان شد - بکوچ متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدرے آرامید - سبب مصلحت ملکي بالهام ملکي عنان مراجعت سمت دهلي گردانید - چون

(۲ ن) حکمت حضرت نامنداهي * (۳ ن) شروح * (۴ ن) مشرح بازدید * (۵ ن) نبردست‌کس * (۶ ن) منقول است * (۷ ن) مهم *

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلي آمد از دهلي سمت قلعهٔ نگرکوت رخ آورد - بسمت حربیان زمیندار ناچیز نه‌گرهي برآورد حضرت شاه با جیوش دولت خواه نزدیک نگرکوت رسید - قلعهٔ نگرکوت را بغایت محکم و مستحکم دید - و رامي نگرکوت بالاي قلعه خزید - جیوش منصور تمام ولایت رامي مقهور را نهب و تاراج گردانید - و بت جوالامکهي (۲) که معبد کافران است میان راه نگرکوت بود - درین محل راویان (۳) گفته که بت مذکور میان حجرهٔ مستور است که آنرا طائفه هندوان مي‌پرسندد - آنکه بعضی اهل کفر گویند (چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکهي رسید مخصوص (۴) براي دیدن او رفت و یک چتر زرین برسراو داشت) این دروغ است زیراکه این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف از زبان خدمت والد بزرگوار خود شنید - و دران وقت همراهي (۵) رکاب رایات اعلی بودند فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه پادشاهي (۶) دیندار و دین پناهي خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت شریعت و طریقت اتباع نموده - ازو این چنین چیزها چه نوع در وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

(۲ ن) جالا مکهي * (۳ ن) راویان اکمل * (۴ ن) مخصوص کرده *

(۵ ن) برادر * (۶ ن) پادشاه دین پناهی خدا ترسي بود *

که همراه رکاب بودند همه را (۲) پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان خود کشید - که ای احمقان و عقل گم‌کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد (۳) - روش (۴) متابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت اله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفهٔ هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهای ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلی بیش اینچنین افتراها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبندند و بعضی از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیشمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر (۵) بر سر آن بت نهاده بود - این معنی نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ وجوه (۶) استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هر دو تاجداران برگزیدهٔ حضرت پروردگار از اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش هر کجا که بتخانه بود شکسته و بست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفهٔ کافران بدروغ افترا کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضای حضرت ودود فرود قلعهٔ نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و رای نگرکوت

(۲ ن) برادر * (۳ ن) برآید * (۴ ن) روش کردن بمتابعت *
(۵ ن) چهتر * (۶ ن) وجهی *

بالاي قلعه در مقامات قلب خزید جیوش سلطاني و جیش جهانباني بعنایت رباني قلعه را گرد کرده فرود آمده - تو بر تو بلکه بدور ده توگرد گرفته فرود آمده - از هردو جانب منجنیق داشته از طرفین سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهاي جانبین از پلهٔ منجنیق طرفین بیکدیگر در هوا دهکه میخوردند - و قطره قطره میشدند - مدت شش ماه جیوش فیروزشاه قلعه را گردگرفته بودند گردان جانبین و کندآوران طرفین با یکدیگر قوت مینمودند - ابواب مِري بے مَري کشودند - بکرم حضرت آله و عنایت الله بعد از شش ماه فیروزشاه را جمال فتح در آئینه کمال نمود - راے مقهور مذکور از بالاي قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانهٔ فرود آمدن راي - یکروز سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز براے دیدن(۲) دور قلعه و براي قلع کفار آن مرحله سوار شده - و راي(۳) بالاي قلعه بود - اتفاقا سلطان فیروزشاه را در عین گشتن و نظر در دور قلعه فرمودن ناگاه نظر(۴) بران راي اهل‌پناه افتاد - راي بالاي قلعه چون مطیعان حضرت و بندگان دولت بپا ایستاده - راي انگشت بعجز کشاد - بسوي حضرت سلطان فیروزشاه مشعلهٔ گیتي افروز خدمت کرد - دست بست ایستاده شد - درین محل چون شهنشاه اکمل دید که راي مقهور چون بندگان مجبور سر باطاعت درآورد سلطان فیروزشاه بدست خود را در بغل خود

(۲ ن) دیدن دور قلعه بود * (۳ن) و رای بالاي اة * (۴ ن) نظر شاه *

درآورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب راي بمرحمت دید و اشارت کرد اعغي بیا - مهتگان راي جمله یکجا شدند - و بران راي بازنمودند - که سلطان فیروزشاه درمیان تاجداران هفت کشور در وصف و صفات بیور است - هیچ شهریاري در هیچ دیارے با عظمت و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے دل‌داري بدل کاري میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد بر او بے توقف و تامل میباید رفت - از همه غمها میباید رست - راي مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالاي قلعه چون بندگان مطیع فرود آمده در پاي سلطان فیروزشاه گیتي‌آراي افتاد زبان پهن (۲) از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه دست بر پشت راي نهاده جامهاي زردوزي و زربفت داده و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران بازگردانید راي مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان تیز (۳) پاي و ترکیان بیش بهاے یافته - بدرهاے مال بحکم (۴) شهریار خوش خصال خازنان بیت المال بر کتف راي داشته - راي مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * * مثنوي *

هرجا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید زان (۵) ثمر بر
وقت است برنده تیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲ ن) زبان هزار عذر کشاده * (۳ ن) دربائي * (۴ ن) بحکم فرمان شهریار * (۵ ن) میدهد بر *

تا وقت رسد همي دواند * چون وقت رسد همي بخواند
بيوقت چو ميوه را بكاري * زان كاشته هيچ بر نداري

الغرض اين همه اوقات و اشكال(۲) حادثات پيش از مهم تهته بود و بعد از مهم تهته حضرت شاه فيروز از مهمها بازماند - مصلحت ملكي درين ديد - پاي مبارك از سواريِ مهمها كشيد - معهذا چون سلطان فيروزشاه خواست تا از نگركوت بازگردد راي از قلعه خدمتيِ فراوان و اسبابهاي بيش بهاي بے پايان فرستاد - حضرت شاه عنان مراجعت سمت دارالملك دهلي گردانيده - اين بود شرح(۳) مقدمات هژده از قسم دوم كه در كتابت آمد - اين زمان هم از قسم سيوم در قلم آورده شود *

قسم سيوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود آوردن جام و بانهبنه و وضع طاس گهڑيال

هژده مقدمه

مقدمهٔ اول اتفاق كردن سلطان با خانجهان براي مهم تهته

نقل است سلطان فيروز بعد از آمدن از مهم لكهنوتي و جاجنگر

(۲ ن) آشكار * (۳ ن) شرح هژده مقدمهٔ قسم دويم كه در كتابت آمد اين زمان در قلم آورده شود از قسم سيوم اخبار مهم تهتّه نامدار درين قسم نيز هژده مقدمه است و من كتبه رضي الله عنه *

البته سواري شکار چون شهریاران کامگار در حوالي دهلي کردي دست قوت چون اهل فتوت بسوي حربیان برآوردي (۲) - مدت چهار سال کامل برآمد که از مهم لکهنوتي در شهر دهلي آمد درین مدت اگرچه استمالت رعیت میکرد اما زمان زمان ذکر تهتهیان برین (۳) سلطان میرفت - هر بار که ذکر تهته افتادي دست بر محاسن مبارک فرود آوردي و فرمودي - افسوس صد هزار افسوس که این یک آرزوي در دل خدایگان مغفور ماند - اعني محمد شاه بن تغلق شاه که تهته فتح نشد - ازین دلائل مقابل مقربان درگاه و امیران (۴) بارگاه را معلوم میشد که البته میل دل شاه و اندیشهٔ حضرت شهنشاه براي سواري شکار سمت تهته نامدار است - روزي از روزها حضرت شاه بےنظیر با خانجهان وزیر پرتدبیر در محل (۵) خلوت چون شاهان اهل مکنت بمشورت نشسته اسرار نهاني در صحن صحرا کشته و گفته که طائفهٔ تهتهیان چه کسانند - و در وجه معرض اند - که حضرت خدایگان مغفور در حدود تهته نزول فرماید (۶) و در زمین ایشان درآید (۷) - و ایشان مکابره کنند (۸) - و روي ازان حضرت بگردانند (۹) - بران بسنده نه طغي حرامخوار را بر خود جاي دهند چون خدایگان مغفور را عمر آخر شده بود در عین زحمت رخ

(۲ ن) میآوردي * (۳ ن) بر زبان سلطان * (۴ ن) مشیران * (۵ ن) در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطین اهل مکنت * (۶ ن) فرمودند * (۷ ن) درآمدند * (۸ ن) کردند * (۹ ن) بگردانندند *

بجانب من آوردي و فرمودي - دریغ و هزار دریغ اگر حضرت آله کرم کند این زحمت من بصحت بدل گردد تهتهیان را زیر امر درآرم - و اگر بتقدیر الله تعالی قلم آسود و حکم او ابواب فوت کشود همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان فیروزشاه بر خانجهان بدینسان گفته گوهر اسرار پیش وزیر سفته که بتقدیر الله تعالی سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت آله ما را بجاي ایشان نشانده انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مسطور درتأمل افتاده - و در دریاي قلب خویش چون دستوران نیک اندیش ابواب فکر کشاده بعد زماني برموزات کلمات احسن پرداخته و گفته که این اندیشه نیکو اندیشه است - و احسن فکري - درین سودا دو سود مستثنی میشوند - یکي آنکه در وصایاي بزرگان و نصائح خویشاوندان کوشیده میشود - رسمي است در جهان و قانوني است میان عالم و عالمیان که فرزندان و برادران براي انتقام بزرگان خویش حریص باشند - و (۲) باهتمام تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین بغایت مستحسن است - نفع دوم آنست که قانوني است مر تاجداران را و روشي است مر جهانداران را که هرسال با قوت کمال براي قلعه کشائي بکوشش بیش کوشند - چنانچه مناسب این حال شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران گفته * * قطعه *

(۲ ن) وبرای انتقام باهتمام تمام کوشند *

نیم نانی گر خورد مرد خدای * بذل درویشان کند نیمی دگر
هفت[۲] اقلیم ار بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیمی دگر

معهذا دستور مستغنی پیش شهنشاه اهل صفا باز نمود - برین وجوه این اندیشه (که در دل مبارک ار آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته) بغایت احسن[۳] است - کما قال النبی صلی الله علیه وسلم العبد یدبر و الله یقدر * * مصرع *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند *

القصه[۴] حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سواری شکار برای روان شدن سمت تهته نامدار موجود گرداند - دستور مذکور دنبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغار کرده ار طائفهٔ سوار جرار و پیادگان شمشیر گذار از زمرهٔ وجهدار و غیر وجهدار عرض کرده - درمیان خلق آواره افتاد که سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله رخ بجانب تهته خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه چند مهم بعد[۵] از جلوس خود متواتر کرده - چون جملهٔ خلائق سلطنت درمملکت بخوشی و خرمی بمقامات[۶] بیغمی و تنعمی مشغول بودند هر یکی بانشراح باطن و فرحت ظاهر در لشکر میرفتند - المقصود چون استعداد موجود گشت حشم غیر وجهی چهارگان دهیارده یافت و هریکی از طائفهٔ وجهدار از غایت آسودگی بسیار و یسار بیشمار

(۲ ن) ملک اقلیمی بگیرد * (۳ ن) مستحسن * (۴ ن) فی القصه *
(۵ ن) در جلوس * (۶ ن) بنعمات *

با اسپ و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز بآئین(۲) تاجداري و قانون شهرياري و روش جهانداري سمت تهته سواري فرمود - هر يکي از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه با تجملات خويش از تاثير دستگاه بيش و با دولت اهل کيش برابر رکاب روان شده * * بيت *

نشست از بر بارهٔ ره نورد * برآراست لشکر برسم نبرد

مقدمهٔ دوم روان شدن سلطان فيروز سمت تهته

نقل است چون حضرت(۳) سلطان فيروز خواست که بطالع ميمون و اختر مبارک و همايون سمت تهته سواري کند اول زيارت بزرگان دين و طالبان حضرت رب العالمين (که در جوار شهر دهلي آسوده اند) باعتقاد تمام چون خسروان عظام کرد(۴) - بعده(۵) زيارت سلاطين ماضيه انار الله برهانهم بجا آورد(۶) - و جميع مشائخ و سلاطين را بحضرت ذوالجلال شفيع آورد(۷) - و اين سنت سنيه و خصال مرضيهٔ سلطان فيروزشاه را بود (هربار(۸) که خواستے از شهر دهلي جائي سواري کند اگرچه يکماه يا دو ماه سواري بودي عاقبت جميع مشائخ ديندار و سلاطين نامدار را زيارت کردي - و از هر يکي استمداد(۹) خواستي - خود را در پناه ايشان انداختي - عظمت و بزرگي پيش خويش درميان نديدي) و اين صفت اوليا ست - کما قال النبي عليه الصلوة و السلام

(۲ ن) با ارادت تاجداران و آئين وقانون شهرياران * (۳ ن) حضرت شاه خواست * (۴ ن) کردي * (۵ ن) و زيارت * (۶ ن) آوردي * (۷ ن) آوردي * (۸ ن) و هر بار * (۹ ن) استعداد *

و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشینئي دو سه را پاس دار *

* بیت *

کر نیک آیم مرا از ایشان گیرند (۲) * ور بد باشم مرا بدیشان بخشند (۳)

سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایهٔ سلیماني باوج کامراني بود این رسم پسندیده و شیوهٔ گزیدهٔ او تا آخر (۴) عهد او مستقیم ماند (که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت هیچ طرفي سواري نکردے) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگي رسیدي باعتقاد تمام بسوي قبر او دویدي - بتواضع تمام تواضع کردي - و کله بر زمین آوردي - بارها درین کارها (۵) این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بچشم خود دیده - چون سلطان فیروز در مقبرهٔ شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز درمیآمد درمحل پایان نزدیک سرگور (۶) امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را بتواضع تمام براي رضاي حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده دو سه محل دیگر نیز سر بر زمین مي نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام براي رضاي علام (۷) نزدیک قبر نیز سر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ مي نشست

(۲ ن) گیرید * (۳ ن) بخشید * (۴ ن) آخر دور عهد او * (۵ ن) کردارها *

(۶ ن) سر آن گور امیر خسرو نرک الله علیه آه * (۷ ن) سبحان *

و با راحت و فرحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهاي بسيار خواندي - بعده پيشتر ميشد غلاف قبر خدمت شيخ ميگرفت اسرار و حاجات خود ميگفت - چون از زيارت فارغ ميشد زمانے مينشست - و بروح جميع خفتگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه ميخواند چون از زيارت فارغ ميشد براي هريک مقبره کرهھاي مال بر اندازۀ هر يک که تعين بود خازنان بيت المال بحد کمال آن کرهھاے مال براي فقرا و مساکين بينوا ميآوردند - و بنظر (۲) حضرت فيروزشاه تسليم متوليان هر يک مقبره ميکردند - بآن هم حضرت شهريار اعظم براي دلاساي يکان نفر امراي کبار از جملۀ ملوک نامدار برابر متوليان خوش گفتار از پيش تخت تعين ميفرمودند (۳) - تا مستحق محروم نماند - کرات و مرات خدمت (۴) والد و خدمت اودر اين مؤرخ نيز در بعضے مقبره تعين ميشدند - معهذا (۵) حضرت فيروزشاه زيارت مشائخ و سلاطين اهل صفا بدين طريق کردے و بازگشتے - سبحان الله اين همه عطاي رباني و بخشش درگاه سبحاني است - وگرنه از آدمي زاد جثۀ از خاک و باد کے اين حسنها (۶) آيد که بر چنين آئينها (۷) گرايد - هريکي از زمرۀ انسان و فرقۀ مؤمنان از جهت خود درين کوشند - که ما نيکي کنيم و عمل نيک بجا آريم که آن احسن

(۲ ن) بنظر رحمت حضرت * (۳ ن) ميشد * (۴ ن) خدمت والد اين مؤرخ و اودر مورخ نيز * (۵ ن) شهنشاه * (۶ ن) انيچنين ها آيد * (۷ ن) آيتها *

است - اما عمل نیک همون (۲) کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق دهد و هدایت بخشد *

* رباعي *

* یک شهر پر از حدیث آن روي نکوست *
* دلهاي همه جهانیان بردهٔ او ست *
* ما مي‌کوشیم و دیگران مي‌کوشند *
* تا بخت کرا بود کرا دارد (۳) دوست *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله با لشکر جرار و کردان کارزار و کندآوران نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتي نورد (۴) و پیادگان چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسر و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر سمت تهته رخ آورده - و طائفهٔ (۵) بندگان خاص بیقیاس که دران ایام جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف دران ایام و بدان هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مهارت خدمت میکردند معهذا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود هزار سوار و چهار صد و هشتاد پیل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

(۲ ن) همو کند کسی را که الله تعالی توفیق دهد اه * (۳ ن) ودود *
(۴ ن) نبرد * (۵ ن) و طائفهٔ بندگان یکی از واجبان دردل افتاده بود انشاءالله تعالی و بعون آله ببان جمع‌کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده آید - در دیگر - و بمطلوب پادشاه براي جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده اید *

ازین جهان نقل کرده بود - و خان‌جهان وزیر باسم نیابت غیبت در شهر دهلي مانده بود - و در فراش‌خانهٔ حضرت فیروزشاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سنجري بر آئنن مهتري برابر روان کرده - و مراتب مهم صد و هشتاد نشانه ازهریک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامهٔ شتري و اسپي و خري (۲) و بمثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه مناسب آن خواجهٔ نظامي فرماید علیه الرحمة * ابیات *

جهان در جهان لشکر آراسته * زبوق و دهل بانگ (۳) برخاسته

سپاهي که گر بار جوید بسے * نه بیند بیکجاي چندان کسے

الغرض (۴) چون حضرت شاه پاي در رکاب نهاد و عنان سمند دولت سمت تهته (۵) کشاد نیت کرد تامیان قصبهٔ اجودهن شده زیارت بندگي شیخ‌الاسلام شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعده پیشتر روان شوم - حضرت شاه با جیش دولتخواه بکوچ متواتر روان گشت - چون شاه جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبهٔ اجودهن رسید براي سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد (۶) زیارت پیشتر روان شد - آن زمان که در حدود بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲ ن) چیزے * (۳ ن) شور * (۴ ن) في‌العرض * (۵ ن) به تهته *

(٦ ن) بعده پیشتر شده *

کنند - پنج هزار گروه هریک هزار عهدهٔ یکان ملوک کبار شده پنج هزار کشتي از هرجنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتي بعهدهٔ خدمت والد و اودر این مؤرخ شده(۲) - القصه حضرت شاه فیروز فرمود که این تمام بحر میان لب آب سند(۳) روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه در(۴) چند گاه در حدود تهته رسید - خواجهٔ نظامي فرماید * * ابیات *

چو تیرش گذر بر دلیران کند * نشانه ز پهلوي شیران کند

بهرجا که نیرویي‌شه بي فشرد * ورا بود فیروزي و دستبرد

مقدمهٔ سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته

نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام(۵) آباداني تهته در دو محل بود - یک محل کرانهٔ لب آب سنده جانب دهلي - دوم محل گذار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه هریکي با شکوه بلکه هریک تن چو انجمن بود با گراني کوه - جمله مرد جنگي - چنانچه از احوال قوت و جلادت ایشان میان جهان و جهانیان معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر راي أنّر(۶) و با نهبنه برادرزادهٔ او ضابط تهته بودند - انواع رعنائي در میدان خود نمائي مینمودند(۷) و با حضرت فیروزشاه ابواب(۸) مردي بي‌مردمي میکشودند - جمیعت بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است التفات

(۲ ن) گردند * (۳ ن) سنده کرده * (۴ ن) سر * (۵ ن) آله * (٦ ن) راي تهته و برادرزادهٔ او ضابط اۀ * (۷ ن) مي‌پیمودند * (۸ ن) ابواب مبارزت میکشودند *

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاري قوت و زور جمعیت هم در آباداني سنده که قرین[2] لب آب سنده است مانده تخم قتال در زمین عداوت کاشته براي درآویز چون جیش پرویز کوشش بیش گماشته - معهذا درین هر دو محل آباداني حصارهاي گلین برآورده المقصود جام و بانهبنهٔ خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمییز در حدود تهتّه نزول فرموده - هر روز نموداز جنگ چون افواج پشنگ بمثل بلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وباي[3] اسپان از گفتار گذشت - از جهت وبا این چنین بلا افتاده که خلائق لشکر از کهتر تا مهتر ابواب نا امیدي کشاده - از جملهٔ نود هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسپ زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گراني غله حیراني تمام پیش آمده - بهاے غله از دو تنکه و سه تنکه منّي زیادت شدن گرفت - چون تهتّهیان دیده که درلشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وباي اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدي سفته جام[4] و بانهبنهٔ خودکام میان خویش از آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده تا[5] با لشکر فیروزشاه جنگ و درآویز چون برویز کنند - و میان خویش از تاثیر غرور بیش الفاظ ابوالفضول آغاز کردند * * ابیات *

(۲ ن) وزین سر - دیگر - درین * (۳ ن) و وبا بر اسپان * (۴ ن) درین محل جام * (۵ ن) که با لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویز *

گر ایدون که آید فریدون بمن * گرفتار گردد همیدون بمن
سخانم چنان اژدها را خورد * که طوفان آتش گیا را خورد

مقدمهٔ چهارم درآویز لشکر سلطان فیروز با تهتهیان

نقل است جام و بانهبنهٔ خودکام با جمعیت تمام مستعد شده با سوار بسیار و پیادهٔ بے شمار از میان حصار بیرون آمدند و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند(۳) - بال قتال با همال با یکدیگر برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبنه لشکر براي جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض(۴) کرد - موازنهٔ لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست و از غایت قحط هیچ کسے را قوت و قرار نیست - تا آن هم حضرت فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور آراست - و براي قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور را سه فوج کرده - میمنه و میسره و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج قسمت کرده داده در میدان جلادت بشجاعت ایستاده - حضرت فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحهٔ مرتّبه پوشیده براي جنگ چون نهنگ کوشیده چوب بر دست گرفته درین سه فوج خرامش(۵) میکرد - و جیش خویش را دلداری بدلکاري میداد - هر یکي را بمواعید خوب منتظر(۶) میگردانید *   * بیت *

(۲ ن) بماند * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر نسخه عرض * (۵ ن)فرمایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم *

* مرا دل ده از من دليـــري به بين *
* که (٢) روباه خود خوان و شيـــري نه بين *

معهذا حضرت شهنشاه (٣) اهل صفا پيش هر فوجي که ميگذشت و کلمات اميدواري ميگفت هر يکي زبان بدعاي سلطان ميکشاد - و سر بر زمين مي‌نهاد - و حضرت فيروزشاه اگر چه بر قانون تاجداران کبار و آئين شهرياران نامدار التفات از جمعيت تهتهيان بيشمار نميکرد ظاهرًا اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران افسر تشويش ميکرد و افسوس ميخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوي قبله سرمي‌آورد - التجا بحضرت حق ميکرد - و جمعيت تهتهيان موازنهٔ بيست هزار سوار جرار هر يکي (٤) در زور و دلاوري کنداور روزگار و موازنهٔ چهار لک پيادهٔ نامدار با اين جمعيت فراوان و قوت بے پايان طائفهٔ تهتهيان درآويز کردن نمي‌توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کنداوران بيشمار به تيرکاري مشغول گشتند - بفرمان کن فيکون پديد آرندهٔ حکمهاے مکنون مقابل افواج لشکر فيرورشاه بتقدير آله باد سخت برخاست - چنانچه هر يکي دست از جنگ بازداشت اين چنين باد بود که خلائق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اينهمه حال و آثار اين مقال پهلوانان جانبين و گردان طرفين بيکديگر بدرآويز مشغول بودند *

* فرد *

بکبک دري چون درآيد عقاب * چگونه جهد بر زمين آفتاب

(٢ ن) بروباه * (٣ ن) با * (٤ ن) هريکي دلاور و کنداور *

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هوا خواه همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وباي اسپان بے زور گشته بودند - هربار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله میکردند و جمله یکجا شده دست مردي مي‌نمودند جمعیت ٹهٹهیان با آن قوت بے پایان درون حصار مي‌خزیدند - حضرت شاه چون تاجداران گیتي پناه ایستاده نظام (۲) افواج خویش میدید و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهي لشکر با همت و خهي افواج با جرأت (۳) با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف شده بودند البته (۴) کمر همت مي‌بستند - دلیروار چون غازیان نامدار و مبارزان کامگار بر روي حریف خاکسار تیغ دو دستي میزدند القصه چون این چنین احوال جانبین گذشت ٹهٹهیان را عنان طاقت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت الله در مقام خود آرام گرفت بهمه حال فتح ٹهٹه دست نداد - چون حضرت فیروزشاه با جیش هواخواه در محل خویش فرودآمد با اعوان درگاه و انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان گفته - تا حالیا این زمان ازین مکان بازگردم - و رخ سوي گجرات آرم - و کوشش براي استعداد (۵) حشم گمارم - اگر حیات باقي باشد

(۲ ن) نظارة * (۳ ن) نهمت * (۴ ن) البته همت را کار مي بستند *

(۵ ن) استعلاء *

و کرم آله ساقي(۲) باشد سال دیگر بیایم - تا از پردهٔ غیب چه میزاید *

* بیت *

کسی کو مصلحت اندیش باشد * بصف زیرکان او پیش باشد

مقدمهٔ پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهتّه و برگشتن(۳) بسمت گجرات

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر در مقام خود فرودآمدند حضرت فیروزشاه مقربان درگاه و دوستداران(۴) بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشهٔ خود بر ایشان گفته و جوهر معاني بالهام سبحاني سفته - که تقدیر حضرت رحماني و تاثیر ادوار آسماني برین رفته که درین کرت تهتّه فتح نشود - وجیوش(۵) بلا و جیش عنا بسوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی تنگي غله و دوم بلاي وباي اسپان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم(۶) خویش با ضعف بیش همت میکنند بدلائل عقلي و براهین فهمي معلوم و روشن میشود که باین ضعف تا کي همت خواهندکرد - میخواهم ازین محل بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته(۷) را مرمت کنم - اگر

(۲ ن) شافي * (۳ ن) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد * (۴ ن) دوستان * (۵ ن) و جیوش وبا نیزعنان بسوي لشکر ما از قدرت الله تبارک و تعالی روآورده * (۶ ن) چمن * (۷ ن) کشته و شکسته را *

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمادم ساقیست انشاءالله تعالی بعونه و کرمه در سال دیگر در[۲] زمین کین باز آمده شود - حضرت فیروزشاه پیش مشیران هوا خواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرت دوم درین مقام در دهلي رفتني[۳] نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق بازنمودند و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیاري[۴] ست که در دل پادشاه جاي داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان جهانداران گیتي مدار است چون محلے في الحال فتح نشود و البده لشکر را ضعف عارضي پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران اهل یقین از[۵] آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان[۶] مقام باهتمام تمام چند روزے احتراز کنند[۷] - و آن[۸] مهم را از خاطر مبارک خویش فراموش نگردانند[۹] - اگر حضرت سلیماني و مکنت سلطنت جهانباني بعنایت رباني چند روز ازین مقام عنان سمند عزت بگردانند و مراجعت بسوي گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهي ست خلق[۱۰] را غله بمراد رسد - و پیادهٔ مانده بر اسپ سوار شود - خلائق

(۲ ن) درین زمین باز اه * (۳ ن) رفتن ندارم * (۴ ن) اخباري است *

(۵ ن) واقف اسرار * (۶ ن) ازین * (۷ ن) کردند * (۸ ن) این *

(۹ ن) نگردانیده اند * (۱۰ ن) خلق *

بتمام تازه گردد - باز کرت دوم میتوان آمدن - چون این چنین شود میان تهتهیان آوازه رود که حضرت شاه فیروز بازگشت - و بشهر (۲) خود رفت - تهتهیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنبال زراعت شوند - غله در زمین بکارند - و درین کار کوشش بیش گمارند آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد که غلهٔ ربیع داخل شود (۳) باز کرت دوم با لشکرهای انبوه و پیلان (۴) کیوان شکوه با هر یک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام غلههاي ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخيِ سال رویِ نماید - از کرم آله اینست که تهته بردست آید - فی‌الحال چون مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان دران بوستان مثل آئین دوستان بازنمودند حضرت شاه را رای هواخواهان درگاه و الفاظ دوستداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل مبارک از تاثیر کرم حق (۵) تبارک بر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا دمامهٔ کوچ کنند تا (۶) لشکر رخت وکالا گردآرند - چون دمامهٔ کوچ شد یکایک درمیان لشکر شاديِ عام افتاد - هر یک وضیع و شریف صغیر و کبیر جوان و پیر رخت وکالا گرد آورده - همان زمان حضرت سلطان (۷) از نبردگاه کوچ کرده - و خان اعظم ظفرخان را که در تبع او

(۲ ن) سويِ شهر * (۳ ن) دلمل * (۴ ن) و پیلان چون شکوه کیوان در دیگر - با شکوه کیوان * (۵ ن) آله تبارک و تعالی * (۶ ن) و رخت لشکر وکالا * (۷ ن) شاه *

رجالهٔ بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت روان گشته - چون تهتهیان شنیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عنان مراجعت سمت دهلي گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته اول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهتهیان دنبال گرفته چون ظفرخان مدار بود میان تهتهیان و بنگالیان جنگ نیز(۲) شده - میان فریقین بحکمت رب‌المشرقین و رب‌المغربین گذشته آنچه گذشته آخرالامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتهیان را برانده - از خوف(۳) ظفرخان تهتهیان بپای بس بازگشته - ظفرخان چند سر تهتهیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام بحر بر دست تهتهیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه سمت گجرات رخ نهاد * * ابیات *

در ذوق و خوشي روند چون راه * آن راه شود بزود کوتاه
راهي که قدم زنند در غم(۴) * آن ره نشود برفتنش کم

مقدمهٔ ششم افتادن لشکر در کونچي رن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله که گران بود گران‌تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت وباي اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر(۵) رسیده بلکه غله نایافت بود - و خلائق از غایت گرسنگي و نهایت برهنگي

(۲ ن) تیره * (۳ ن) از اندازهٔ خوف * (۴ ن) ماهم * (۵ ن) سیری *

در راه رفتن نمي توانستند - بکام و ناکام بهزار عجز تمام گام بر میداشتند
چون غله نیافتند گوشتهاي مردار و چرمهاي خام (۲) میخوردند - و بعضي
آدمیان از بسیاري گرسنگي چرم کهنه میان آب مي جوشانیدند
و میخوردند - این چنین قحط مهلک افتاد خلائق لشکر دل بر مردن
نهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جملهٔ خانان و ملوک پیاده
مانده بپاي پیاده در راه مي رفتند - هیچ مرکوبي درمیان خلق لشکر
نمانده - تقدیر اله همه را در مقام بینوائي نشانده - بران بسند نه
رهبران (که هم (۳) ازان مکان پیش کرده بودند و ایشان را براه بري ره
مینمودند) بر ایشان بغدر برآمدند - در (۴) مقامي بردند و در محلي
انداختند که آن مقام را کونچي رن گویند - درون (۵) کونچي رن تمام زمین
آب شور گرفته - افسانهٔ شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر
زبان بدارند از غایت شور زبان قطره قطره گردد - چون لشکر دران مقام
افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله یکی را
ازان رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف جان براستي
پیش آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامي آوردیم که
هیچ یکی از شما جان سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و یا چون باد
دود (۶) - این مقام را کونچي رن گویند - ازین محل دریا قریب ست

(۲ ن) خام ما دام - خام خون * (۳ ن) همه ازان مکان پیش رو راه
بودند و ایشان را رهبري راه مینمودند * (۴ ن) راه در مقام دردند *
(۵ ن) دران * (٦ ن) رود *

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست
چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلائق لشکر دست از
حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدي سفتند - حضرت شاه فیروز
صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهاي شیرین براے
خود و براے توابع خود برگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن
آب شور بےپایان شورش (۲) درو فراوان - جمیع خلائق حیران و طیران متفکر
و پریشان - تا آنجا که نظر آدمي افتد جمله آب شور - خلق بیچاره
بهزار اضطراري و صد هزار دشواري آبهاي شیرین برگرفته درمیان
آب شور درآمده - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند
آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین
شور گشتے - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتند
هم البته آب شیرین شور شدي - و هیچ کسے بر سر زبان داشتن
نتوانستي - المقصود چون خلق لشکر بحیله و چاره ازان آب گذشت
و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوري
بیضهٔ ننهاده - و هیچ پرندهٔ بال نکشاده - دران صحرا هیچ درختي
و هیچ گیاهي در هیچ گاهي نروئیده - بلکه اگر خسي (۳) براي خلال
طلبند نیابند - این چنین صحراي پر وحشت و بیداي پردهشت
که از هیبت (۴) آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و ار وحشت آن باد
دران میدان نمي وزید) از آثار بسیاري قحط و بےشماري ضعف

(۲ ن) در شورش فراوان * (۳ ن) کلشهٔ - کهکشهٔ * (۴ ن) نهیب *

و از نهایت پیادگي و غایت بیچارگي خلق لشکر بجان آمدند[۲] هر یک تني از زبان خود مي‌کشاد و میگفت * * مصرع *

* بر آستان خواري جان دادنیست مارا *

* بیت *

چون بخت کله ز سر ستاند * نعلین بپاي هم نماند

بنمود جهانش بي‌وفائي * دادست کواکبش عنائي[۳]

القصه ناگاه در عین روا رو بنگاه پدر[۴] بیچاره زیر درختي مي‌نشیند و پسر بیچاره بر سر او ایستاده مي‌بیند - بصد هزار زاري چون باران میگرید - پدر میگوید اي پسر من باري درین بیابان جان میدهم - و رخ بسوي آن جهان مي‌نهم[۵] - تو باري برو - شاید بود سلامت درخانه رسي - و خبري ازحال موت این پدر غریب برایشان برساني - هم‌چنین برادر غمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته میگذاشت - ودوست مر دوست را و آشنا مرآشنا را - تا کار این بار بجائے رسید[۶] و کردار این اضطرار بمرتبهٔ کشید[۷] که آواز غریو از هر چهار جانب برخاست - همه لشکر دل ازحیات برداشت - هر یک تن که دران انجمن بود رخت نفیس و کالاي لطیف همدران بیابان گذاشت - معهذا حضرت فیروزشاه دران مقامات[۸] این همه واقعات میدید انگشت حیرت بدندان فکرت میگزید - دل بر کرم خداي عز

(۲ ن) رہ میداد * (۳ ن) دغائي * (۴ ن) پدر پیر بیچاره * (۵ ن) نهادم * (٦ ن) کشید * (۷ ن) رسید * (۸ ن) مقام *

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه و لمحه از سبب شکستگي لشکر دل سلطان فیروز مي شکست و آب از دیده چنانچه سیلاب ازجهان تا جهان گرفت روان میشد عزیزي مناسب حال گفته * * بیت *

هر جا که در آفاق بلائي بودست * گوئي(۲) که همه نصیب ما کرد فلک

آري عجب کاري و بوالعجب اسراي - بران خلائق غمگین و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکي بلاي قحط دوم بلاي پیادگي سیوم بلاي صحراي جانگداز چهارم بلاي فرقت احباب - این همه از تاثیر تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار بجائي افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه دردهلي کسي نداد هریک وضیع و شریف کلمات پریشان از زبان کشاد - در شهر دهلي بتقدیر(۳) ازلي آوازه افتاد که فیروزشاه با جیوش هواخواه غائب شده و در شهر دهلي خانجهان وزیر پر تدبیر در روش ملکي بےنظیر قابض و ضابط بود - انواع رعب خویش بفراست و کیاست بیش میان جهانیان مینمود - از هیبت او هیچ کسي با قوت بسي ابواب مخالفت نکشود - اما در تمام بلاد(۴) مشهور بود - در هر خانه و بهر یک آستانه ماتم افتاد - خلائق دهلي متحیر ایستاده - زیراچه الاغي(۵) درین مدت از لشکر نیامده - و مکتوب کسي نرسیده - جمله خلائق

(۲ ن) گویا * (۳ ن) از تعدبر * (۴ ن) بلاد ممالک شور مشهور *
(۵ ن) هیچ الاغي *

بیک زبان این لفظ ار زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب شده - اینچنین واقعهٔ لاطائل[۲] جانب تهته رو داد[۳] * * مثنوي *

آغاز سخن بنـام یزدان * کو حال بخلق کرد گردان
گه وصل دهد گهي جدائي * گه شاه کند گهي گدائي
گه شاد بکرده گاه غمگین * گه داده نسیج و گاه پشمین
گه درد بداده گاه درمان * گه جمع بکرده گه پریشان

في الحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبهٔ دیگر کشید - خانجهان بتمام رختهاي سلطان که درون کوشک بود در خانهٔ خود برده در قسم بیداري و هوشیاري هزار تاکید کرده براي آن تا نباید کسي از تاثیر قوت بسي بیک نفسي حرکت کند - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز در حوالي[۴] دهلي سواري کردي - و رعب خود بخلائق نمودي - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر و زیاده‌تر[۵] است خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته و دران فرمان اخبار سلامتي ذات سلطان و خلائق آن مکان بازدیده میان عامهٔ خلائق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسي دنبال

(۲ ن) لاقابل * (۳ ن) زاده * (۴ ن) ازان دهلي * (۵ ن) زیادت برخاست *

کسب خود گرفت - آري اگر اينچنين وزراي عاقل و بلغاي کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهرياران نامدار اينقدر دور[۲] نتوانند رفت - اقليمها چگونه توانند گرفت - فکيف که حضرت فيروزشاه را بحکمت آله طرف تهته اين چنين واقعهٔ حائل زاده - مدت شش ماه با جيوش هواخواه در کونچي‌زن افتاد - زهے وزير حلال خوار ترس کار نيکي کار[۳] دوستدار حضرت شهريار که از آثار اسرار عقل بيشمار اينچنين مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت[۴] و نيکمردي و نيکنامي و نيک خلقي و نيک خوئي (که خانجهان[۵] بر خلق داشت و خلائق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار اميد هر يک اميدوار اشجار نعمت کاشت با اينهمه احوال و شرح اين مقال) ذرهٔ ميل در دل آن دستور هواخواه و راي زن دولتخواه بطمع ميوهٔ مملکت نگذشت[۶] - اينچنين وزير حلال خوار ملک دار و معمار دلدار نباشد مگر خانجهان مقبول وزير سلطان فيروزشاه - و يا ارسطاطاليس وزير حضرت سلطان سکندر ذوالقرنين بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب رفت[۷] - دنبال هر تاجداري که رفت تا آن تاجدار بآرزوي[۸] صد هزار حلقهٔ بندگي در گوش و غاشيهٔ چاکري بر دوش نکشيد[۹] نگشت - معهذا سلطان سکندر مستثني مدت صد سال

(۲ ن) دورتر * (۳ ن) کردار * (۴ ن) جلادت * (۵ ن) جهان جهان *
(۶ ن) نگذاشت * (۷ ن) در مغرب رفت در درگاه سلاطين هريک گاه را بجاروب امر رفت دنبال * (۸ ن) با زودي * (۹ ن) نگذاشت نگذاشت *

همدرین خیال گشته - وزیري همچو ارسطو (۲) در مرکز خود گذاشته که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش خصال بسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو کرده (۳) بود اضعاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت تهتّه رفت محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سفت مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با جیوش نیکخواه (۴) کسي نگفت وزیري بےنظیري پرتدبیري همچو خانجهان را در شهر دهلي گذاشته بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم لکهنوتي و جاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت و راحت گذاشته بود اضعاف آن یافته - بلکه ازآنچه بود زیاده‌تر دید - زهي وزیر حلال خوار و زهي پادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرمود * * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمهٔ هفتم زاري کردن خلق در کونچي‌رن و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل ست چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بمشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد الیم و مکائد عظیم غربت بیحد و کربت بیعد دران صحراي جانگداز و وادیهاي (۵) دور و دراز از منزل

(۲ ن) ارسطاطالیس * (۳ ن) داده بود * (۴ ن) هوا خواه * (۵ ن) بدداهاي *

بمنزلي ميرفت مهرهٔ انديشه ميسفت - احوال مشقت و اهوال محنت ارگفتار گذشت - خلائق(۲) لشکر در مقامات نا اميدي نشست ازسبب درماندگي لشکر و واماندگي حشم مضطر که حضرت(۳) شهنشاه خوش اختر ميديد آب در چشم ميگردانيد - و خطرات افسوس در دل ميگذرانيد - و هر يک منزلي و مرحلي چندين هزار انسان و اسپان جان ميدادند - و سر دران بيابان مينهادند - بعضي راويان محقق خبر داده که يکروز سلطان فيروز از فرودگاه(۴) کوچ کرده بود - بکام و ناکام راه آن مقام ميپيمود - هم در اثناي رفتن راه سلطان فيروزشاه ناگاه بلندي را ديد - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانيد و بالاي آن بلندي يکدرخت سبز بلند تنه‌دار بود - فرود آن درخت مردي پيري ضعيفي کوري بےزوري فقيري حقيري کهنهٔ سال‌خوردهٔ نشسته بود - سلطان فيروزشاه بالاي آن بلندي برآمد - جامداران(۵) حضرت و نقباي مملکت خواستند تا آن شخص را از زير درخت دور کنند - آن پير بيچاره (که بيچارهٔ مانده بود(۶)) از غايت سستي و از نهايت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي‌ست) ايستاده شدن نتوانست - حضرت شاه جامداران را منع کرده تا پير مذکور را مزاحمت ندهند - حضرت فيروزشاه همدران جايگاه زير آن درخت برسر همان پير ايستاده شده - آن پير روي بسوي شاه کرد و گفت - که اي

(۲ ن) خلائق دنا اميدي نشست * (۳ ن) چون حضرت * (۴ ن) بنگاه *
(۵ ن) جانداران * (۶ ن) است *

خدای‌ترس[۲] ازحضرت خدا بترس - چندین‌خلائق بےموجب تلف کردي - باري این لشکر را در محلي مي‌انداختي که از ایشان کارے وکردارے در وجود میآمد - و در دار دنیاوي نام نیک ماندے و در دار آخرت نعمتهاي جنت بر دست آمدے - درین محل سلطان فیروز گفت که اي پیر چیزي آرزوي داري - پیر گفت فاقهاي بسیار برآمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود دو تنکهٔ زر پیش پیر بیارند - چون آن پیر آن دو تنکهٔ زر دید بخندید - رخ جانب سلطان کرد و همیان از کمر خود کشیده ده تنکهٔ زر بسلطان نمود - و گفت که اي پادشاه چیزي از جنس خوردني میخواهم - درین محل سلطان فیروز گفت بالله العلي العظیم امروز برما از جنس خوردني چیزي موجود نبود[۳] - یک سیر کهچري براي فتح‌خان از خانه بشیرا یعني عماد الملک آورده - حضرت شاه این سخن گفت و در راه روان شد - و همدران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم تهته از کرم حضرت آله فتح شود بعد ازین براي مهمات رخ نیارم - المقصود سلطان فیروز برگزیدهٔ حضرت آله دران صحراي جانگداز و وادیهاي[۴] دور و دراز[۵] از چند منزل متواتر رفت - کار تنگچه بےاندازه از گفتار گذشت - تمام لسکر در مقام تلفي نشست - بغیر آب خلائق لشکر دل بکلي انداخته - هر یک تن که دران انجمن بود در زمین قلوب

(۲ ن) نا ترس * (۳ ن) نیست و نبود * (۴ ن) بیداهاي *
(۵ ن) از سرچده *

خود تخم نا امیدي کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که بغیر آب آدمي زاد در زمان واحد جان بدهد - معهذا چون در محل بے آبي رسیدند خلائق بالیقین دانستند که درین مکان هر همه بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان (۲) فیروزشاه نیز چون سلاطین اهل تمییز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان نشست - زمان زمان دست حاجات بسوي قبلهٔ مناجات برمیگرفت جوهر دعا مي‌سفت و میگفت - آلهي دستگیر درماندگان توئي چارهٔ بیچارگان توئي - ما را و این جمیع (۳) لشکر ما را ازین عالم تیه (۴) بیرون آر - آري بوالعجب اسراري - چنانچه مهتر موسي علی نبینا و علیه السلام را عالم (۵) تیه پیش آمد که آن قصّها در تفاسیر مشهور مذکور ست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب بے آبي بکلي دل انداخته امید حیات برداشته - هریک تني خود را میان رفتگان پنداشته (٦) - الغرض حضرت شاه بالهام الله شبي از شبها در محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت بے حجاب کشاده در مقام تضرع و زاري افتاده در عین مناجات سلطان فیروز گفت - آلهي ار برکت قدم کسي که در لشکر ست و با آن اهل ولایت همسر ست از برکت (۷) قدم او و عظمت خاک

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) همه * (۴ ن) لیخبر * (۵ ن) لیخبر *
(٦ ن) میدانست * (۷ ن) از برکت او و قدم او *

قدم او باران رحمت فرست - و ازین عالم تیه سلامت[۲] بیرون آر - همان زمان بفیض رحمان و عنایت حضرت سبحان درآسمان ابر خاست هرچهار جانب غلغله خاست - تا پلک برپلک زنند باران[۳] رحمت بارید که هر چهار جانب جویهاي آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند و آبها برگرفتند - گوهر خرمي سفتند - از جهت آب بیغم گشتند و همدران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعاي فیروزشاه راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله این همه کرم خدایتعالی بود که در حق بندگان[۴] خویش دستگیري کرد در تذکرة الاولیاء در ذکر خواجهٔ ذوالنون مصري اهل صفا خدمت خواجهٔ فریدالدین عطار رحمة الله علیهم اجمعین نوشته که وقتي در مصر امساک باران بود - خلق مصر بر خواجهٔ ذوالنون آمدند - تا خدمت خواجه دعاي باران کند - خدمت خواجه بالاي منبر برآمده و گفته الهي اگر قدم کسي از آثار انوار ریاضت بسي درین شهرست باران رحمت بفرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ[۵] اهل یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضي الحاجات مناجات کرد از کرم الله في الحال باران باریده خلائق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیزے

(۲ن) بیخبر * (۳ن) باران رحمت بارید تمام حوضها و تلهاي آن جانب را مالامال گردانید چندان باران بارید که هرچهار جانب الخ * (۴ن) خود * (۵ ن) شیخ *

آن شربت درین مثنوي چشانیده * * بیت *

مردان خدا خدا نباشند * لیکن ز خدا جدا نباشند

القصه چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد سجدهٔ شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلي بر خانجهان فرستاد - از حال سلامتي خود و جمیع لشکر آگاهي داد - چون فرمان شاه در دهلي رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوي قاصد دوید در شهر دهلي بعنایت ازلي شادي رسید - طلبهاي شادیانهٔ نهگانه زدند - دوباره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت فراوان و بهجت بےپایان روي داد - هر یک و ضیع و شریف ابواب مسرت کشود - در بلاد ممالک شور عام میان خواص و عوام بود چنانچه خواجهٔ نظامي مؤرخ تواریخ[۲] شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید * * بیت *

چه پنداشتي کار بازیست این * همه نکتهٔ کار سازیست این
بدینگونه کار خدائي بود * خصومت خدا آزمائي بود

مقدمهٔ هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات

نقل ست سلطان[۳] فیروزشاه بکرم آله و عنایت الله ازان صحرا بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلائق لشکر در گجرات رسید - خلق لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملک نیکنام یعني امیر[۴] حسین بن امیر میران مستوفي ممالک علیه الرحمة

(۲ ن) تاریخ * (۳) چون سلطان * (۴ن) امیر خبیر بن امیر میران *

و الغفران ولایت گجرات داشت - در عمارت و استقامت و استمالت اقطاع کوشش بیش میگماشت - دریں محل[2] سلطان فیروزشاه چوں سلاطین اهل‌گاه با اوج جاه برملک نظام الملک نصرت خواه گرم[3] مزاجي کرده کلمات عنیف از زبان خویش برآورده - و آن گرم مزاجي را سبب چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلها میفرستادي و غم لشکر ما میخوردي خلق لشکر تلف نشدے - نظام الملک از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیر وجهي را ششگاں دهیازده دهانیده - طائفهٔ غیر وجهي از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند دریں محل ملک عادالملک (که ستون مملکت دارالملک دهلي بود) از حالت مقالت وجهداران بحضرت خسروجهان بازنمود - و ابواب راز بازکشود - و گفت که طائفهٔ غیر وجهي از مراحم شاهي و عواطف شهنشاهي سوار شدند - و طائفهٔ وجهدار از تاثیر اضطرار بیشمار پیاده مانده هریکي ازایشان با خاطر پریشان آیت نا امیدي خوانده - زیراچه دیهہاي ایشان در جوار دهلي و ایشان را عسرت[4] کلي - و این طائفهٔ و جهدار هشتاد بهشتاد دریں ملک رسیده - وجه ایشان از دهلي که میآرد - بدیں‌سبب احوال این مسکینان و مقال این بینوایان بدشواري کشیده - دریں محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفهٔ وجهدار از تاثیر اضطرار و انکسار بیشمار پیاده مانده - و اما[5] دریں مهم موافقت

(۲ ن) مجلس (۳ن) تفتي برفتي * (۴ ن) عهوت * (۵ن) و با ما *

کرده - و دیهہاي ایشان ازینجا دوردست (۲) است - بدین‌سبب خاطرهاي ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتي غله حاصل میشود در حق فرزندان ایشان خرچ میشود (۳) - حالت مقالت بیچارگي این‌بیچارگان بدشواري رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - تا طائفهٔ وجهدار را از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - معهذا برحکم فرمان شاه بر اندازهٔ هریک‌تني که در هریک انجمني بود قرض داده - بعضي را پانصد تنکه و بعضي را هفتصد تنکه و بعضي را هزار تنکه - وجهدار از مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز (۴) تازه شده و سوار (۵) گشته - درین‌محل شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیهہاي وجهداران را بهیچ اسمي و رسمي مزاحمت ندهند - بر عمال (۶) درگاه و کارگذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن اینجانب شود - و فرزندان وجهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه ازکرم آله تمام مال گجرات موازنهٔ دو کرور محصول در استعداد کارخانها و اداي حشم صرف کرده - براي آن تا بازکرت دوم در تهته رود احسن آنست چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین سخنان (۷) آگاهي داد - که ما را (۸) ازگجرات اتفاق افتاد با جیوش بر و بحر

(۲ ن) اند * (۳ ن) میرود * (۴ ن) تر و تازهٔ * (۵ ن) استوار *
(٦ ن) عماد * (۷ ن) سخنها * (۸ ن) که اگر از گجرات آهٔ *

رخ سمت تهته خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدی - دران فرمان نیز نویسانیده که برادرم خانجهان بداند که (۲) استعداد فراوان و اسباب بي پایان سمت تهته بسرعت (۳) روان کند * * بیت *

* سرکشي میکن که سلطانان کله داري کنند *
* پادشاهان کینه کش باشند و جباري کنند *

مقدمهٔ نهم فرستادن خانجهان استعداد بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله خواست سمت تهته سواري کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها طلبید - چون فرمان استعداد در دهلي رسید خانجهان چون دستور شاه فغفور براي استعداد کوشش بیش نمود - بر عمّال (۴) درگاه و کارگزاران بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هریک کارخانه از مال خزانه از تاثیر جد وجهد بطانه موجود گردانند - معهذا استعداد هریک کارخانه آغاز شده - اسباب هریک کارخانه از هریک جنس چندان موجود شد که در تحریر و تقریر نگنجد - و در میزان هیچ عاقلي نسنجد - مبلغ هفت لک تنکه را همین یک جنس اسلحه مرتّب کردند - اینچنین (۵)

(۲ ن) باید که استعداد * (۳ ن ، بسرعت روان تقصیر نکند * (۴ ن) عماد * (۵ ن) هم همچنین *

رخت هریک کارخانه بیقیاس مرتّب شده - هر رختی در روزے مرتب شدے - خانجهان دوم روز روان کردے - روزینه رخت روان میشدے - چندان رخت در لشکر رسید که براي بارکش دشواري کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد تهتّه کرده و براي مصلحتي از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درینوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوي کما قال النبي علیه الصلوة و السلام مَنْ طلب شیئا وجدَّ وَجَدَ امید از حضرت آله آنست که فتح تهتّه دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر برتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست بیش بها است - قیمت آن مبصران دانند * * بیت *

مصلحت ملک براي درست * هرچه صوابست همان باید گفت

الحاصل(۲) فیروزشاه کامل در مرتبهٔ کمال(۳) دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون(۴) و بیچگون جانب تهتّه سواري فرموده(۵) - سراپردهٔ خاص سمت تهتّه نصب کردند لشکر بتمام تر و تازه در خوشي و خرمي بي‌اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر(۶) رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته * * رباعي *

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) کمالات شامل * (۴ ن) بیچونه و بیچگونه *
(۵ ن) کرد * (۶ ن) براي *

یارب این سایهٔ یزدانی را * بگذار بدین جهان جهانبانی را
اندر کنف عاطفت خویش بدار * این حامی بیضهٔ مسلمانی (۲) را

همدرین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام‌خان داماد حسن‌کانکو از دولت‌آباد در سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور (۳) التجا بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض‌مملکت دولت‌آباد بود میان پسر حسن‌کانکو و بهرام‌خان مخالفت روي نمود - بدان سبب بهرام‌خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بیقیاس سفته و بازنموده که اگر شاه جهاندار و مکنت شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعني بطرف دولت‌آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارک خود مشرف گردانند در مملکت خویش اعني دولت‌آباد بسلطنت بنشینند چون عرضه داشت بهرام‌خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان بر فرستادگان بهرام‌خان (۴) جواب فرمود - و گنجینهٔ پنهان آشکارا (۵) کشاد - تا آنکه من فتح تهته نکنم و کرت دوم در تهته نروم و تهته باهتمام تمام زیر و زبر نکنم بهیچ طرفي عنان سمند دولت نگردانم - و یک زمان قرار ندارم - انشاء الله و بعون (۶) الله تهته دست آید کرم اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت‌آباد آمده شود - مهم تهته

(۲ ن) سلماني * (۳ ن) حسن‌خان * (۴ ن) سپهر امتحان * (۵ ن) بآشکارا (۶ ن) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهته روي نماید *

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت‌آباد را ترک داده سمت تهته روان شده - و اقطاع گجرات حوالهٔ ظفرخان گردانید - اول میخواست که ملک نائب باربک را اقطاع گجرات بدهد - جامه و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر فال مصحف مجید نکردي فال مصحف بنام نائب باربک رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصهٔ تمام یافت سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه قرآني کنند - و اجارت ار طومار سبع‌المثاني طلبند - الغرض بعد ار دادن اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراون سوي تهته بکوچ متواتر روان شد * بیت *

کوس عزیمت ز در شهریار * لرزه در افگنده(۲) بروئین حصار

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز جانب تهته از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله کرت دوم سمت تهته روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

(۲ ن) درافتاده *

کاشت - چنانچه جمیع خلائق بي‌علائق شکر فراوان گفته - و البته چون کرت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سوي خانهاي خود بارگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید نشاند - تا خلق را رفتن ندهند - و هرکه برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه فرمود بیچاره خلق لشکر کرت اول براي (۲) ما چندان محنت و مشقت دیده گراني غله کشیده جان ایشان به بیني رسیده ضرورت درین کرت از بسیاري فکرت و حیرت بازمیگردند (۳) - و رسمي ست قدیم که در لشکرکشیها بعضي اشخاص چاکر صفت مي‌آیند - و بعضي متعلق کسي اند - و بعضي سبب مصلحتي در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هرآئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضي خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهته روزي کرده‌است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاذاً بالله منها قلم براي فتح تهته در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

(۲ ن) برابر ما * (۳ ن) بازمینمودند *

فرمان بر خانجهان بنویسند - و دران فرمان چند سطری درج کنند اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال ستدند و در شهر رفتند اینچنین اشخاص را بدست آرند - و بر ایشان تدارک معنوي کنند نه خسروي تا انتباه دیگران شود - آري بوالعجب اسراری - در قسم ملکي و رسم جهانداري تدارک خسروي ارجان بیجان کردن است و یا در زمین دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - وتدارک معنوي آنست که ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهي افعال (۲) پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیهٔ حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگے بیرون آمده بودند - و بعضے یاران پیغامبر سبب مصلحتے در خانه مانده بودند - چون دو سه روز گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دور تر رفتند - و درمیان راه بتقدیر الله اهل نجده انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورةً هم در خانه ماندند - و دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت بیشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اران مهم بازگشتند و در مدینهٔ (۳) سکینه رسیدند یاران چون شرمساران بعذر پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود بازنمودند - شَغَلَتْنَا اموالنا

(۲ ن) خصال پسندیده و افعال گزیده * (۳ ن) مبمنه *

و اهلونا یا نبي الله علیک الصلوة والسلام - مارا مال ما و اهل و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوة والسلام عذر ایشان نه پسندید رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوي فرمود - دستارهاي ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهاي مسجد بستند چنانچه معلمان مر کودکان صغیر را ادب کنند ادب کردند - معهذا آن یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آوردند - و تقریر کردند - یا نبي الله علیک الصلوة و السلام چون از شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هریکي ارما اینچنین محنت دید آنچه[۲] از متاع دنیاوي داشتیم ازان تجربد[۳] شدیم - التماس میکنیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال از ما بستانند - و بنظر خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما خشنود گردند[۴] - و ازسر ما بارآیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این[۵] هم حضرت مصطفی[۶] صلی الله علیه وسلم با ایشان بازآورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته چون مغمومان و محزونان بدر دوست نشستند - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲ ن) رنج از متاع * (۳ ن) مجبور * (۴ ن) شوند * (۵ ن) با این همه (۶ ن) پیغامبر *

و برین نوع آگاهي داد - کقوله تبارک وتعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وي همه کارهاي لطیف و کردارهاي شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه فغفور براي تفحص این کار و تجسس این اخبار درنشست - هرکه از لشکر بازمیگشت سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان او را میگرفت - در دیوان از حال او میگفت - و اگر آن شخص چاکر بودے بر او تدارک معنوي شدي چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکان و دوکان روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلائق صغار و کبار در کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و دیه و وجه ایشانرا ذرۀ مضرت نرسانیده - این[(۲)] چه بود - این[(۳)] از خوب اعتقادي و احسن صفائي شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنین‌ها در قهر ملکي هیچ کسے با قوت و جلادت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش سار در عالم * عفو بهتر ز گوهر کانیست
آنکه بر منهج تکبر رفت * تا ابد در غم و پشیمانیست

(۲ ن) این همه چه بود * (۳ ن) این همه از *

* قطعه *

زینهار اي رفیق خوش زنهار * در جهان طنز(۲) و کبر نگزیني
چشم خودبیني ار(۳)توان بردوز * کافت نعمت است خود بیني

مقدمهٔ یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته و فراخيِ سال مر لشکر(۴) را

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر سمت تهته میرفت هریک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسهٔ خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود بارنمود - اگر فرمان جهاندار و طغراي شهریار شود این دعاگوي درگاه و دولت خواه بارده التماسے دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه بارنماید - فرمان شد میبایدگفت - جوهر گوهر معاني بالهام حضرت رباني میبایدسفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کرت اول خداوند عالم بدولت و سعادت از شهر دهلي جانب تهته روان شده درمیان اجودهن زیارت بندگيِ شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین تهته درآمده - و مسائخ شهر ملتان را پهلو مال گذاشته - زیارت بندگيِ شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت ایام میان این دو خانوادهٔ اهل اکرام هیچ کس با درایت بسي

(۲ ن) ظن * (۳ ن) ارتواني دوز * (۴ ن) مراحل لشکر را *

بیک نفسي فرقي پیدا نیاورده - درین کرت شهنشاه اهل مکنت نذر کنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت مشائخ ملتان کنان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت درشهر دهلي نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بگوش شهریار عظام رسید سلطان فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذشت انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست کما قال النبي صلی الله علیه و سلم و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است *

* بیت *

مرا زنده پندار چون خویشتن

من آیم بجان گر تو آئي به تن

الحاصل[۲] درین کرت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند در زراعت[۳] مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود زراعت میکردند - و اول کرت که سلطان فیروز[۴] از تهته بي غرض سمت گجرات بارگشت تهتهیان این سخن را ورود حجت ساخته بودند و میگفتند (برکت شیخ تهبا اک موا اِک تها) اعني از آثار تقدیر رباني سلطان محمد تغلق در پيِ ما جان داد - و سلطان فیروز

(۲ ن) فی الحاصل * (۳ ن) در جفت و زراعت * (۴ ن) در *

از پی ما گریخت - الغرض چون آوازهٔ سلطان فیروز در تهته رسید هریک از طائفهٔ سندهي شنیده که شاه هندي با افواج عساکر بسوي ما دوید - و سلطان فیروزشاه بکرم الله درین کرت از غایت مسرت مستعد شده و قصد کرده از گجرات روان شده بود - بکوچ متواتر در زمین تهته درآمد - تهتهیان از هیبت سلطان فیروز بغایت و بے نهایت ترسیده آبادانی که بر لب آب سنده بود خراب کرده گذار(۲) از لب آب سنده برده درمیان(۳) حصار گلین ساکن شده - چون سلطان فیروزشاه با جیوش هواخواه در محل آبادانیهاي ایشان رسید بمعاینه دید که تمام خلائق ایشان غلهٔ ربیع کاشته براي زراعت کوشش(۴) بیش گماشته غلهٔ زراعت ایشان دلمل شده - و تهتهیان گذاراي(۵) لب آب سنده رفته - هندیان در کرانهٔ لب آب سنده نزول کرده کنگهره با خندق مرتب گردانیده خلق لشکر در نعمتها افتاده ابواب راحت کشاده - اما البته نرخ غله موازنهٔ هشت جیتل و ده جیتل پنج سیري بود - بدان سبب که هنوز غلهٔ نو بمراد نرسیده بود - چون غلهٔ نو رسید بکرم الله تعالی ارزان شده - المقصود بحکمت حضرت ودود هر چهار جانب خلائق لشکر با کرّ و فرّ دران زمین میگشتند - غلهاي دیهاي تهتهیان مي‌درودند(۶) - و دیهاي کرانهٔ لب آب سنده بے عدد بود که شمار آن از گفتار بیرون بود - و خلق بعضے دیها که گذارا شدن نتوانستند

(۲ ن) گذاراي لب آب * (۳ ن) در حصار گلي * (۴ ن) کوشش ایشان زائل شده * (۵ ن) از گذار لب آب * (٦ ن) میدریدند *

بر دست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاوش بارگاه بحکم فرمان شاه درمیان لشکر ندا گردانید - که این مشتي خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد(۲) - هرکه اینچنین کند او(۳) گناهکار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا در دیوان بیارند تسلیم کنند موازنهٔ چهار هزار سندهي در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سهگان(۴) سیر غله پس نفري علوفه از دیوان عالي وزارت دام عالیاً بدهند - و درانوقت منکه پنج تنکه مني بود - و چهار تنکه مني جرت بود - ایشان را غلهٔ منکه بر حکم فرمان میدادند - چیزي که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسي نکند - زهي حلیم و کریم فیروزشاه * * بیت *

* خاک درش بر سر شاهان سزاست *
* خاک(۵) بران سر که نه اینش هواست *

مقدمهٔ دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفهٔ سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز(۶) در کرانهٔ

(۲ ن) ندارند * (۳ ن) آن * (۴ ن) یکان * (۵ ن) خاک دران هرکه نه اینش هواست * (۶ ن) فیروز *

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تهتهیان با جمعیت بے پایان گذاراي لب آب سنده بودند گذار شده رعنائیها میکردند سلطان فیروز را اتفاق افتاد که بعضي لشکر را براي قتال و پایمال (۲) گذاراي لب آب سنده میباید فرستاد - بعد (۳) تامل بسیار و اندیشهٔ بیشمار جهاندار شهریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب (۴) آب سنده گذارا کند - و طائفهٔ سندهیان با قوت فراوان و جلادت بے پایان گذاراي لب آب سنده تا هفتاد کروه بحر سوار و مرد جرار حائل بودند - در قسم هوشیاري و بیداري کوشش مي‌نمودند گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشهٔ بیشمار اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان بپاي بازگردند - و بسوي شهر دهلي روند - و بحر (۵) نیز برابر خویش بازگردانند - صد و بیست کروه زمین کرانهٔ لب آب سنده گرفته بروند - فرود بهکر گذاراي لب آب سنده شوند - چون گذارا روند صد و بیست کروه مسافت زمین قطع کنند - در زمین تهتهیان درآیند با ایشان قتال کنند - زهي دلاوري شهنشاه - المقصود همچنان کردند ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج (۶) بے‌پایان صد و بیست کروه بازگشته فرود بهکر گذارا شده در زمین تهتهیان درآمده تهتهیان نیز با جمعیت انبوه سوار و پیادهٔ با شکوه از درون حصار بیرون

(۲ ن) بیلمال * (۳ ن) بعد تامل و فکر و اندیشهٔ ببشمار * (۴ن) گذارا لب آب سنده کند * (۵ ن) و اسیر نیز * (۶ ن) و جرار بے پایان *

آمدند - میان هردو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهته میفمود - از بسیاري عرض لب آب سنده دوم طرف نظر نمي‌افتاد - چون کرانهٔ دوم دیده نمیشد از حال درآویز مبارزان و قتال غازیان که با تهتهیان میشد اینجانب چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان میفمود - سلطان فیروزشاه منتظر دو چشم بسوي آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار ایستاده - تا حضرت الله چه چیز[۲] پیدا خواهد آورد - المقصود چون شب درآمد و شاه سیارگان بر آسمان درآمد سلطان فیروزشاه از الهام الله یک نفر ملک هواخواه دریک زورق سوار کرده گذاراي لب آب سنده فرستاد - و آن ملک دریا را درراه کرد که اي فلان بر بشیرا بگوي تا بازگردد - و رخ بدین جانب آرد - براي جنگ دست بربیارد - زیراچه مشتي مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف میشوند - باید که همدران راهي که رفته بودند همدران راهي بازگردند چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست گروه از گذارا در تهته رفته بودند همچنان صد و بیست گروه بازگشتند مرد بهکر درین سر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عمادالملک و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - که عمادالملک این مشتي تهتهیان از ما کجا روند - اگرچه

(۲ ن) خبر *

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بعنایت ربانی(۲)
همدرین مقام خواهد(۳) ماند - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم
تا(۴) حکم الله تعالی چیست * * بیت *

شب نه بینی که تیرتر گردد * یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب آب سنده گذشت هرکسی در کار و مصالح خود مشغول گشت سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست آخر الامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی روان کنند - و آن متدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم شهر و اقطاعات و پرگنات در تهته بیارد - چند(۵) روز شاه فیروز عمادالملک را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر خانجهان برای گرد کردن(۶) حشم امر کنی - خانجهان آنچنان وزیریست که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحه اهمال و اغفال بخود راه ندهد - توهمین خدمت کنی که خود را بنمائی - تو برای مصلحتی فرستاده شدهٔ - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام(۷) حشم و جمیع

(۲ ن) سبحان * (۳ ن) خواهد شد * (۴ ن) حکم ربانی * (۵ ن) سر چند روز * (۶ ن) روان حشم * (۷ ن) با تمام *

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهته سوي دهلي روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلي رسید خانجهان شنید که عمادالملک مي‌آید تا[2] حشم روان گرداند - درین محل دستور[3] اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان بر عمادالملک افتاد عمادالملک ار مرکب عزت پاي بزمین[4] نهاد خانجهان نیز ار اسپ خود فرود آمد - چتر خود را از سر خویش[5] علیحده داشته - چون هردو یکجا شدند[6] اول عمادالملک دست خود را بسوي پاي خانجهان برده - و خانجهان نیز چون دستوران اهل تمیز بتواضع تمام بشتاب کام باهتمام دست خود را بسوي پاي عمادالملک برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر[7] اسپان سوار شدند - خانجهان از چتر دور شده برابر عمادالملک حکایت کنان میرفتند - خانجهان عمادالملک را درون درسراي سلطان آورده هردو یکجا نشسته خانجهان جامهاي پاکیزهٔ زردوزي و زربفت از هر جنس نادوخته پیش عمادالملک آورده - عمادالملک بارگشته در خانهٔ خود فرود آمده - بعده خانجهان یک لک تنکه بوجه علوفه براي عمادالملک فرستاده - الحاصل[8] دستور کامل خرد خطها براي طلب لشکرها در کل اقطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بداؤن و قنوج و سندیله و اوده و جونپور و بهار و ترهت و مهوبه و ایرج[9] و چندیري و دهار

(۲ن) تا حشم درلشکر * (۳ن) دستور الملک * (۴ن) بر زمین * (۵ن) خود * (٦ن) شده * (۷ن و در * (۸ن) في الحاصل * (۹ن) ابرجهبه *

و حشم حضرت از میان دواب و غیر دواب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکرهاي قاهره خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز براي این کار مدام در مسند مي‌نشست - و هر روز عمادالملک آمدي در پهلوي خانجهان نشستي - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبّانه و آثار اسرار بطانه رفتي - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکرهاے قاهره حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان(۲) اهل تمیز بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهاي مدام بحضرت شاه نیکنام در تهتّه پیوسته از حال(۳) و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکرهاي عالم‌پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمي به بیغمي نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته از پیش شهنشاه هریکي جامها یافته - معهذا چون تهتّهیان بیوفا شنیدند(۴) (که لشکر سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز از دهلي جوق جوق میرسند - و در هرلحظه دلهاي سندهیان مي‌افتد - و اهل تهتّه این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحمایت حضرت(۵) الّه میخواهد که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهاي

(۲ ن) مقبلان اهل تمیزان * (۳ ن) از حال واقعات * (۴ ن) شنیده *
(۵ ن) حضرت سبحان *

ایشان بکلي افتاده - هریکي از ایشان رخ بسمتي دیگر نهادن[2] گرفت - و خلائق لشکر فیروزشاه را از کرم الله درین کرت از تاثیر[3] رحمت اله فراخيِ نعمت بے نقمت بي‌اندازه بود - و کسانیکه از لشکر سلطان بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخيِ نعمت در لشکر) سخت پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاشکے نمي‌آمدیم - القصه درمیان تهته قحط مهلک افتاد - هریک تني از ایشان رخ بسمتي نهاد چنانچه کرت اول درمیان لشکر سلطان فیروز تنکچه شده بود باز سبب[4] گرانيِ غله حیراني رخ مینمود همچنان کرت دوم درمیان تهتهیان از جهت گرانيِ غله حیرانيِ تمام پیش‌آمده - و آن سبب چه بود اندران ایام که شهنشاه نیکنام کرت اول از زمین تهته بازگشت هریکي از تهتهیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت تهتهیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله براي تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید سلطان فیروزشاه از گجرات بسوي تهتهیان دوید - غلۀ ایشان[5] بتمام زراعت قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - درمیان تهتهیان بدین سبب غله گران شد - و قحط[6] افتاد که تهتهیان در معرض تلف افتادند - چنانچه درمیان ایشان یک تنکه و دو تنکه سیري غله

(۲ ن) نهادند * (۳ ن) تاثیر کرم اله و رحمت الله * (۴ ن) از سبب * (۵ ن) غلۀ ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت * (٦ ن) قحط افتاد اینچنین غله گران شد که تهتهیان در معرض آلا *

رسید - هر روز خلق ایشان کشتي سوار از اضطرار کرسنگي در لشکر شهنشاه از خرد و بزرگ میآمدند - تهته روي بخرابي آورد - جام و بانهبنه اندیشه کرد دارین مقام(۲) صواب آنست که با درگاه با جاه فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بیغمي باید نشست(۳) - چنانچه خدمت شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * رباعي *

آمد گه آنکه بوي گلزار * منسوخ کند گلاب عطار

خواب از سر خفتگان بدر برد * بیداري بلبلان اشجار

بعده جام و بانهبنه بعد از اندیشهٔ بسیار و مشورت بیشمار اصلاح اختیار کردند - و انفار(۴) پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم سیدالسادات مفخر آل طٰهٰ و یٰسٓ سید جلال الحق و الشرع و الدین حسین بخاري قدس الله سره العزیز در اُچّه فرستادند - و از حال احوال(۵) خویش بازنمودند - تا خدمت سید السادات از اُچه بیایند - ما را در پاے سلطان فیروز اندازند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامي علیه الرحمة والغفران میفرماید * * مثنوي *

نشاید زدن تیغ بر آفتاب * نه البرز را کرد باید خراب

نه اقبال را شاید انداختن * نه با مقبلان دشمني ساختن

میاویز در مقبل نیکبخت * که افگندن مقبلان هست سخت

(۲ ن) مقال * (۳ ن) باید نشست ستانش کردن' گذشت چنانچه خدمت آه (۴ ن) نفران * (۵ ن) احوال *

مزن سنگ بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمهٔ چهاردهم آغاز اصلاح (۲) با تهتهیان

نقل است چون تهتهیان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار بر خدمت سید جلال‌الدین باید کشود جام و بانهبنه میان خود اندیشه کردند - و یک نفر مخصوص در آچه فرستادند - و احوال خود بازنمودند - خدمت سید السادات سید جلال‌الدین طالب دین مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در لشکر رسیدند تمام خلق لشکر براي پایبوس سید بدل و جان کوشیدند - و هر که از طائفهٔ اهل در سراي پایبوش خدمت سید کردي (۳) خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آلّه میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید سلطان فیروز چون معتقدان براے ملاقات خدمت سید از دل و جان کوشید - چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال‌الدین اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال‌الدین ابوالبرکات (۴) فرمود - که عورتے صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت دعاي او (۵) تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگوي درگاه مناجات بحضرت آلّه میکرد و دست حاجات بسوي قبلهٔ مناجات بحضرت

(۲ ن) صلح * (۳ ن) کردند * (۴ ن) برکات * (۵ ن) آن *

بي جهات برمي‌آورد آن پاک دامن حائل مي‌شد - امروز سه روز باشد که آن عورت از جهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهته بدست آید - چون تهتهیان شنیدند که خدمت (۲) سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند پیغامها متواتر بخدمت سید میفرستادند (۳) - و کیفیت دشواري خویش بازنمودند خدمت سید نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت داد آنچه ایشان از غایت خاطر پریشان خود بازنمودند (۴) سلطان فیروزشاه اضعاف آن از راه مرحمت آرزاني فرمود *

* بیت *

چو خصمان گرفتار خواري شدند * همه (۵) درمیان زینهاري شدند

الغرض چون اتمام مطلوب بانهبنه و جام خدمت سید طالب رضاء حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داده (۶) بانهبنه با جام رخ بمشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شور از بانهبنه بود درین کار ستیهش (۷) بیشمار او مینمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعده تو بیائي تا در اقامت این فعل درین زمین بدید آید روشنائي) جام را نیز کلام بانهبنهٔ نیکنام بغایت بسندیده افتاد - بانهبنه را براي رفتن پایبوس اول اجازت داد - روزدیگر بانهبنه بحضرت سلطان فیروزشاه آمد *

(۲ ن) حضرت * (۳ ن) میفرستند * (۴ ن) بازنموده * (۵ ن) حبش * (۶ ن) دادند * (۷ ن) ستاهش *

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه[2] فیروزشاه

نقل است آن[3] روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقا دران روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه مي‌آید - دران ساعت سلطان فیروز براي گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بگوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذرهٔ تغیر در بشرهٔ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته درآدمي زاده خلقت بشریت باقي[4]ست دنبال کسي که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل میآید[5] - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما رهے تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از حال خود ذرهٔ تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسهٔ فراست بکنایت کیاست گفته (چیزي که در کار ملکي و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیري خطرهٔ ازان نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبنه هم در محل شکار رسید - دران وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲ ن) بر سلطان فیروزشاه * (۳ ن) آن روز که سلطان فیروز در شکار سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه * (۴ ن) یافته است * (۵ ن) میشود *

زیر سایۀ چتر شاهي و دیهیم پادشاهي جولانگري میفمود و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همدران حالت بانهبنه پگه در گلوي خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان و گناهکاران با هزاران اضطرار رسید - چون (۲) بندگان مطیع در پاي شهریار گیتي مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت العفو عند القدرة - چنانچه مناسب این حال خواجۀ نظامي علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید *

* ابیات *

باصل از جهان پادشاهي تراست * که فرمان و فرّ آلهي تراست

ترا ایزد از بهـــر عدل آفرید * ستـــم ناید از شاه عادل پدید

بدرگاه تو سر نهـــم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کین

درین داوري هیچ بیغاره نیست * ز مهمان پرستي مرا چاره نیست

معهذا چون بانهبنه در پاي سلطان فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهبنه چرا از ما (۳) چندین مي‌ترسیدي ما کسي را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار اندیشه مکن - چنانچه بودي اضعاف آن خواهي شد *

* رباعي *

* باز آي کنون ازانچه بودي افزون باشي *

* ور تا بکنـــون نبودي اکنـــون باشي *

(۲ ن) چون بندگان مطیع دوید در پاي آه * (۳ ن) من *

* اکنون(۲) که بوقت جنگ بودي تو چنان *
* بنگر که بوقت آشتي چون باشي *

القصه درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبنه را یک سر اسپ تاري بارگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبنه همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنهٔ یکپاس بعد از آمدن بانهبنه شکار(۳) باخت - همدران روز متصل بانهبنه جام نیز رسید - جام براي پایبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام دوید - جام نیز چون عاقلان با تمیز براي پایبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را براي پایبوس تختگاه گیتي مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور پگ بسته در پاي سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگ در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مر طائفهٔ مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبنه پگ در گلو کرده و تیغ در گردن بسته درپاي سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان(۴) چون جام پایبوس حضرت شاه نیکنام کرد پگ بسته ماند - في الحاصل چون جام بآرزوي تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاه بر(۵) سمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - وکلام بلیغت تمام برآورد - جام زبان بعجز کشاد - و آنچه

(۲ ن) اکنون که بوقت جنگ جاني وجهان * (۳ ن) نشکار تاخت *
(۴ ن) ازو * (۵ ن) در *

بي‌فرماني كرده بود يک يک بدرگاه عالم پناه بازنمود - درين محل جام اين مصرع خود خواند - و آن اينست * * مصرع *

* شاه بخشنده توئي بندهٔ شرمنده منم *

حضرت فيروزشاه نيز جام را بسيار نواخت - بدل و جان با حالت او (۲) پرداخت - جام نيز يک اسپ تازي بارگير (۳) يافت - سلطان اين مصرع خواند * * مصرع *

* از من نسزد بدي و خود بد نكنم *

معهذا چون شهنشاه از شكارگاه (۴) بازگشت و به بنگاه (۵) آمد جام و بانهبينه را جامهاي زردوزي با علمهاي (۶) بهروزي داد - جامه بالا آورد نمونه يافتند - و نفران ديگر كه برابر ايشان بودند هريكي (۷) را باندازهٔ او جامه دادند - چنانچه مناسب اين خواجهٔ نظامي عليه الرحمة والغفران ميفرمايد * * ابيات *

بهر مرز و بومي كه من تاختم * ز بيگانه آن خانه پرداختم
كسے كو مرا نيک خواهي نمود * ز من هيچ بدخواهي او را نبود
چو دادم كسے را بخود زينهار * نگشتم بران گفته زنهار خوار
زبانم چو در عهد شد رهنمون * نبردم سر از حد فرمان برون
سيه تا سپيدي گرفتم به تيغ * بدادم بخواهندگان بي دريغ

(۲ ن) آن * (۳ ن) پاكيزه * (۴ ن) ازانجا * (۵ ن) و در * (۶ ن) با علمبارو‌هاي بهروزي - در ديگر - با علمهاي علمبازوهاي بهروزي * (۷ ن) هريكي براندازهٔ خود جامه يافته *

في الجمله سلطان فيروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبنه را بگويند كه (۲) اتباع و خيلخانهٔ خود را برابر من سمت دهلي روان كنند ايشان نيز چون مزاج شهريار بربن‌كار ديدند اتباع و خيلخانهٔ خود را از گذارا (۳) آورانيدند - برابر ركاب روان كردند * * بيت *

* هم تهته بدست آمد و هم كار فراهم شد *

* المنة لله كه اين هم شد و آن هم شد *

مقدمهٔ شانزدهم بازگشت سلطان فيروز سمت دهلي

نقل است چون جام و بانهبنه بكوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پيوسته تعلق ايشان بكلي رفته - در لشكر حضرت فيروزشاه شادي عام ظاهر گشته - هرجانب خلائق بي علائق در لشكر در مقام خرمي نشسته - حضرت فيروزشاه خواسته تا از زمين تهته بسوي مركز خود بازگردد و مراجعت كند - بسر جام و تماچي برادر بانهبنه را ولايت تهته داده - و ايشان را مراتب داده - ايشان مبلغ چهار لك تنكه نقد بوجه خدمتي ادا كرده - و هرسال چندگان لك تنكه نقد و اسباب و اسپان قبول كرده - حضرت شاه فيروز با لشكر مظفر و منصور با جام و بانهبنه و خيل خانهٔ ايشان بتمام بسوي دهلي بازگشت - درين محل آن شاه اكمل فرمان داد (۴) تا جام و بانهبنه را پيش دهليز خاص فرود آرند - و فراشيدهٔ سفيد ار

(۲ ن) تا * (۳ ن) بردند * (۴ ن) فرمود *

فراشخانهٔ خاص بدهند - و ملک سیف الدین خوجو را فرمان شد تا ایشان را در سراي ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهباني بر آئین سلطاني - المقصود جام و بانهبنه اتباع خود را از گذارا با خیلخانهٔ تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب دهلي با فتح و بهروزي بازگشت - و ملک سیف الدین خوجو شب و روز بر راه کردهٔ شاه ملازم ایشان مي‌بود - در محافظت ایشان جهد مینمود - روزي آوازه خاست که کشتيِ (۲) اتباع و فرزندان بانهبنه غرق شد - بانهبنه شتاب با هیبت تمام سمت لب آب دوید - ملک سیف الدین خوجو در دل خود گذرانید مگر بانهبنه حرکت مي‌کند بدین بهانه میخواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو بغایت در فکر افتاد - بسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال عرضه داشت کرد - که آوازهٔ چنان خاسته در کشتي که اتباع و فرزندان بانهبنه بودند آن کشتي در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش بانهبنه شتاب طرف لب آب میرود - درین محل گمان چیز دیگر میشود اگر ما را فرمان شهریار باشد بانهبنه را منع کرده شود - چون پسر ملک سیف الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید حضرت شاه تامل خطرات در دل گذرانید - فرمان شد برو بر پدر خود بگو - اگر بانهبنه براي تحقیق کردن اخبار تا کرانهٔ لب آب سنده میرود تو هم برابر شده باش - و اگر به بیني بانهبنه حرکت کرده در کشتي

(۲ ن) در کشتي فرزندان بانهبنه غرق شدند *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبنه را مانع نشوي - همین قدر بکوئي (اي بانهبنه اگر مردي و جلادت داري برو) و تو بازگردي - من دانم و بانهبنه * * مثنوي *

وگرنه پس آنچنـــان آشني * ره خشمنـــاکي چه برداشتـــي
دران دوستي جستن[2] اول چه بود * درین[3] دشمني کردن آخر چه سود
ندانـي که من با چنین دستگاه * که بر چرخ انجم کشیدم سپاه
نباشم چنـــان عاجز و روز کور * که برگردم ازجنگ بیدست زور

الحاصل[4] تا مادام که پسر ملک سیف الدین خوجو سر پدر خود برسد و فرمان شاه برساند بیش ازان در دانهبنه اخبار آورده بودند که دران کشتي که فرزندان او بودند غرق شده سلامت است بانهبنه هم ازان محل[5] بسوي لشکر بازگشت - حاصل از ایراد این نکات آنست که سلطان فیروز زهي[6] تاجدار مستظهر بود که چون ملک سیف‌الدین خوجو آنچنان نکتهٔ بانهبنه بر دست پسر خود بحضرت‌شاه عرضه داشت شهریار جهاندار ذرهٔ خطره در خاطر مبارک نگذرانید - و اندیشهٔ نکرد سلطان فیروزشاه پادشاهے بود اهل‌تجربه و پخته - و جهانداري جهان‌گشته و جهان دیده - وگرنه غیري این تحمل نکند * * بیت *

بتعلیم و دانش تنومند بود * بدانش بروهي برومند بود

القصه سلطان فیروز بکوچ متواتر سمت شهر دار الملک دهلي بعنایت

(۲ ن) بستن * (۳ ن) ازین * ۴ ن ا فی الحاصل * (۵ ن) خجل *
(۶ ن) شاهي تاجدار بود که خود ملک سیف الدین خوجو را *

ازلي مراجعت کرد - و خلائق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوي خانهاي خویش با خوشي و خرمي بیش بازگشتند - بعنایت الّه پس (۲) چندگاه مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة و الغفران بدل و جان بجا آورد در باب خلائق ملتان احسان (۳) فراوان برآورد - و فتحنامهٔ تهته در دهلي بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلي رسید دستور مشهور که منتظر آن سطور بود بسوي آن فرمان بسر دوید - و در ملاء عام خواند در شهر دهلي بیست و یکروز طبلهاي شادیانهٔ نهکانه زدند - فرمایش قبّها شد - این بیت در فتح نامه بود * * بیت *

* ما میرسیم و ازپي چیزی که رفتـــه شد *
* آن هم بمـــا رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتي بي پایان تا حد دیبالپور استقبال نمود *

مقدمهٔ هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال تا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت چون بحضرت شهنشاه پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهاي بسیار و پیشکشهاي بیشمار پیش (۴) حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) سر چندگاه * (۳ ن) احسان فراوان و لسان بے پایان * (۴ ن) بحضرت جهاندار *

از هریک محنت و مشقت ٹهٹه و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور بازنمود - درین محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شدائد و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادي آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بي‌غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامي مخالفي (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز تا غایت تا جداري از تاجداران دهلي را دست نداده چنانچه لشکر قاهرهٔ سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام ٹهٹه دوید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب سندن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهاي قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود ٹهٹه عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این (۲) اندک نیست * * بیت *

بادي (۳) تو همه وقت شاد و خرم * بد خواه نکون فتاده در غم

(۴) القصه سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت (۵) اله با لشکر منصور بسعادت و سلامت (۶) از شهر دیبالپور روان شده در شهر دارالملک دهلي رسید

(۲ ن) و این نه اندک است * (۳ ن) بادت همه وقت شاد و خرم *

(۴ ن) المقصود * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) در *

تمام خلق شهر با بیرقهاي لطیف و اسبابهاي شریف چون اصحاب ظریف استقبال کردند - در دهلي قبها بستند - بانواع آراستند درمیان خلائق جهان شادي عام شد - و خلق از اطراف و اکناف جهان براي تماشا مي‌آمدند - و لطافت میگرفتند - در زیر هر قبه الوان نعمت بیشمار انبار(۲) کرده بودند از جنس طعام و شراب و تنبول و میوه از هر جنس تر و خشک - هر که براي تماشا مي‌آمد الوان نعمت مي‌خورد - هیچکسے را منع نبود - جمله عالم در مقامات خرمي و درجات بیغمي آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیراچه خلائق مسکین بعد از دیدن محنتهاي فراوان و مشقتهاي بے پایان در خانهاي خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهاي ایشان شادي - و هر که دران مشقتها و محنتها سر در کونجي‌رن نهاده و جان بحضرت جاننده داده در خانهاي ایشان ماتم - در بعضي خانها سرود - ودر بعضے خانها گریه و زاري - چون حضرت فیروزشاه این افواه از خلائق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود(۳) که بیچاره خلق بعضے از ایشان سرگردان سر دران کونجي‌رن نهادند - و اسباب و املاک بباد دادند - امروز در خانهاي ایشان گریه و زاري ست - اگر در تهته رفته نمیشد به میبود - این خلائق را این روز ره نمي‌نمود - بر خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هر که با ما در مهم تهته بود و دران

(۲ ن) ایثار * (۳ ن) میفرمود *

کونجی‌رن آسود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابنای او مقرر و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کرت دیگر کیفیت ایشان پیش من گذرانیدن(۲) حاجت نیست - و هرآنکس(۳) که باما مخالفت کرد و درگجرات دهیارده سند و ما را گذاشت و در شهر آمد نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را از کسے و خسی کسی(۴) برنجاند - این که گفتم شمهٔ از مهم تهته بود *

* ابیات *

در تهته چو شاه رخ نهاده * شاهانش دویده پا فتاده

آورده همه برابر خویش * گنجینه بداندیش ز حد بیش

معهذا جام و بانهبنهٔ نیکنام با تمام خیلخانهٔ خویش از تاثیر رعب سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد تا خیلخانهٔ ایشان را متصل سرای ملکه(۵) مقام دهند - تا ایشان بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانهٔ ایشان دران محل جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را سرای تهته نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنکه برای جام و دو لک تنکه برای بانهبنه نقد از خزانهٔ موفوره در وجه انعام سالینه تعین کرده - و جز این هرروز جامها و اسباب(۶) و نعمتهای فراوان چندان می‌یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند(۷) - و بوقت بارجا

(۲ ن) بمن * (۳ ن) هرآنکه * (۴ ن) بکسی نرنجانند * (۵ ن) ملک * (۶ ن) اسپان * (۷ ن) کرده *

چون سلطان فیروز در تخت نشستي جام و بانهبنه طرف بازوي راست در جامخانهٔ دوم فرود صدر صدور جهان بر حکم فرمان شاه مي نشستند انشاء الله و بعون الله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمهٔ بیان بارجاي نبشته آید - و از حال و احوال هر یک خانان و ملوک درگاه که دران محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه مي نشستند منشرح (۲) شرح داده شود - معهذا چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچي برادر بانهبنه در تهتّه برگشت حضرت شهنشاه جام را براي دفع شر او در تهتّه فرستاد - جام در تهتّه رسید و تماچي را سمت شهر روان گردانید (۳) - و بانهبنه هم در دهلي ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بپادشاهي نشست بانهبنه را چتر سپید (۴) داد - و در تهتّه روان کرد بانهبنه در اثناي راه جان بحق سپرد * * ابیات *

هستند سه کس ستیزه کاران * عورات و صغار و تاجداران
تا سر نبرند زود انکار (۵) * آرام بود بهر سه دشوار

مقدمهٔ هژدهم وضع طاس گهریاله بعد از آمدن مهم تهتّه

نقل است هر وضعي که سلطان فیروزشاه بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست در مملکت دارالملک دهلي

(۲ ن) مشروح * (۳ ن) کرد * (۴ ن) بلند * (۵ ن) آنکار *

وضع کرده اعجوبه زمانه بود - یکي ازان(۲) نوادرات این بود که آن را طاس گهڑیاله گویند - هیچ پادشاهي صاحب دستگاهي مالک(۳) تختگاهي را میسر نیامد - زیراکه هروضعي که پادشاهي درجهان پدید آورده البته بعد مرور ایام و کرور اعوام آن چیز از جهان(۴) رفته - مگر از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نوبت(۵) دولت سلطان انبیا شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از جملهٔ سلاطین که در(۶) زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگري نمودند شش یادگار از شش(۷) پادشاه عالم پناه درین جهان فاني بحکمت رباني باقي مانده - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران بیان فرمود * * بیت *

چو برگشت(۸) کرد از جهان روزگار * زشش پادشه ماند شش یادگار

کلاه از کیومرث آفاق(۹) گیـــر * زجمشید تیغ از فریدون سریر

زکیخسرو آن جام گیتي(۱۰) نماے * که احکام انجم دران یافت جای

فروزنده آئینـــهٔ گوهري * نمـــودار تاریخ اسکنـــدري

همـــان خاتم لعل بر دوختـــه * بمهـــر سلیماني افروختـــه

المقصود ازسلطان فیروزشاه نیز وضع طاس گهڑیاله از حد خراسان تا

(۲ ن) از * (۳ ن) مالک * (۴ ن) از جهان رفته و حبط گسته - و در دیگر - از جهان رفته و نسیه گشته * (۵ ن) نبوت * (٦ ن) درین * (۷ ن) از شش تاجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد تخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

بنگاله این یادگار باقی ماند - اما آن شش چیز که ازان شش تاجدار باقی ماند در هر شش چیز (۲) ایشان را یکان چیز مطلوب بود - و بیشتری ازان وضع مقصود دنیاوی مینمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله وضع طاس گهڑیاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهرا مطلوب دنیاوی میخیزد چون در زیر معنی نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست می‌آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دینی در قلم آورده

منفعت اول آنست چون طاس گهڑیاله بخوانند آواز آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند زمان زمان هزار افسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتی که بر در شه طاس میزنند *

* نقصان ز عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعت دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارے پدید آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل عقلی و ادراک فهمی نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

(۲ ن) درین شش چیز *

میان علماے دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی‌نهایات است هریکی باجتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولی مخالف قولی میگویند - چون این چندین حرکات(۲) میان مصلیان با برکات پدید آید و بدیشان معلولی رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهڙیاله بگوش(۳) ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این‌قدر روز گذشته است و این‌قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبه در اوقات ظهر و عصر نماند - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز تهجد برای ادای نماز تهجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتند - و نماز تهجد بر پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم فرض بود - کما قال الله تعالی فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة و السلام - اگر(۴) مومنی تهجد اختیار کند (و وقت تهجد آنست که چون شب از نیمه چیزی زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز تهجد برای تهجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آوار طاس گهڙیاله در گوش او برسد شبه از دل او برخیزد - منفعت چهارم آنست که برای شناختن سایهٔ اصلی مر مصلیان را حاجت کلی‌ست - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلی‌ست - بلکه(۵) علما گویند که دانشمند کامل حال کسی‌ست که او چهارده علم خوانده باشد و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲ ن) اوقات * (۳ن) در گوش * (۴ن، نثلست اگر آه * (۵ ن) ملک علما *

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم منع فرمود - و علما نیز منع کرده - مگر همین قدر که احکام سایهٔ اصلی معلوم شود - و سایهٔ اصلی در هر ماه شمسی گشتن میآید - زیراچه وقتی روز بزرگ میشود و شب خرد - وقتی شب بزرگ میگردد و روز خرد - از یک و نیم قدم تا ده و نیم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زیادت و نقصان میشود - و این تفاوت بجز عالم ربانی دیگرے نمیداند - چون وضع طاس گهریاله شد و دران طاس برای معرفت پاس قانون نهاده و آئین بدید آورده چون پاس مرتب شود در طاس آخرین باختیار حکمای باریک بین گجر[2] زنند - اعنی آن[3] مقدار پاس[4] که آن روز ست بعد اتمام پاس آن قدر طاس روزینه در هم نوازند - معلوم شود که درین ماه آفتاب در فلان برج است - و سایهٔ اصلی درین ماه در فلان برج است - چندین قدم است - درین ضابطه بنجوم شروع کردن حاجت نیست - منفعت بنجم آنست که چون روزه دران ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند وبوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاریک شود و اهل صوم گمان برین برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدین گمان صائمان روزه افطار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزهٔ ماه مبارک رمضان شکسته باشند - میان علمای شریعت و مشائخ طریقت در باب این طائفه اختلاف افتاد - هریکی

(۲ ن) کیچ - کنیچ * (۳ ن) این * (۴ ن) طاس *

درین مسئله بانواع اجتهاد آگاهي داد - آن مسکینان روزه افطار کنندگان درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهڑیاله کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهڑیاله بگوش روزه داران رسد في الحال روزه افطار کنند - و ازین جملهٔ اختلاف علما بیرون آیند زهي منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سحري (۲) براي خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزهٔ (۳) ایشان شبه افتد چون آواز طاس گهڑیاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیهٔ شب معلوم گردد - اگر شب باقي باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسي خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث شب گزاردن مستحب است) چون آن شخص برخیزد و گمان برد مگر از شب چیزي باقي نیست براي اداي نماز عشا در تردد افتد - چون آواز (۴) طاس گهڑیاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد این هفت منافع بود که این مورخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام منافع وضع طاس گهڑیاله بنویسد مطول گردد - الغرض ازان شش یادگار سلاطین پیشین یکان منفعت دنیاوي بود - از وضع طاس گهڑیاله هفت منفعت اخروي روي نمود - معهذا چون سلطان فیروزشاه

(۲ ن) سحره (۳ ن) روزهٔ ایشان بشبه افتد * (۴ ن) آواز از طاس گهڑیاله *

از مهم تهته بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهڑیاله در نشست - چند روز حضرت شاه فیروز و منجمان درگاه او را همدرین گذشت - چون آواز طاس در گوش خلائق افتاد هر یک تني که ازان انجمن براي تماشاي طاس گهڑیاله در شهر فیروزآباد آمده بودند هریکي ابواب حیرت کشاد - براي دیدن طاس گهڑیاله رخ نهاد - جملهٔ عالم از وضیع تا شریف جوان و پیر کبیر و صغیر براي نظاره آمدند - و آن طاس گهڑیاله بالاي دربار (۲) کوشک شهر فیروزآباد داشتند - خلائق براي نظاره میرفتند - تا کار (۳) منافع طاس گهڑیاله و عظمت او بجائي رسید و بمرتبهٔ کشید که درمیان سکههاي تاجداران و علامات (۴) جهانداران داخل آمد - و سکه چه باشد که بغیر پادشاه با جاه عالم پناه بر غیري اطلاق نتوان کرد - طاس گهڑیاله نیز دائم پیش دَربار دُربار سلاطین نیکوکار نوازند - این بود شرح طاس گهڑیاله - خواجه میفرماید *

* بیت *

بار مسیحا (۵) نکشد هر خري * محرم دولت نشود هر سري

قسم چهارم باز آمدن سلطان فیروزشاه از سوارئ مهمهاي بزرگ و مشغول شدن باستمالت مملکت هژده مقدمه

(۲ ن) در باب * (۳ ن) کاربار * (۴ ن) علامات داران جهانداران *
(۵ ن) کسي *

مقدمهٔ اول بازآمدن[2] حضرت فیروزشاه

از سوارئ مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله در شهر دهلي بود - در استمالت مملکت جهد بلیغ مي‌نمود - ماناکه رسولان از معبر رسیدند - ایشان را براي[3] پایبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طریقهٔ مستغیثان[4] مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت‌حسن‌کانکو[5] در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم ازین جهان بدان جهان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاهي نشست فرمانهاي شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلائق در دولت‌آباد رفت - قربت‌حسن‌کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بپادشاهي اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان‌فیروز کشیدند - و قربت‌حسن‌کانکو (که در معبر بپادشاهي نشسته بود) جمله افعال قبیح بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف گفته و گوهر اخبار بدین‌آثار سفته - چون آن قربت‌حسن‌کانکو در محل بارجا بار دادي در دست و پاي خود پیرایهٔ عورات پوشیدي - در گلوي و دست او همه پیرایهٔ عورات بودي - و او را با اماردان افعال قبیح

(۲ ن) بازماندن * (۳ ن) از براي * (۴ ن) مستغاثیان * (۵ ن) قربب حسن‌کانکو *

بصریح شدي - الله تبارک و تعالی جمیع مسلمان را از اقامت این فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - القصه (۲) چون قربت حسن کانکو در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بي نهایت تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بستوه رسیدند - بکن (۳) مفسد که در حوالي معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شکوه در معبر درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر معبر خود گرفته - بتمام (۴) معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده بلکه عورات مسلمانان بر دست هندوان گرفتار (۵) شده - در شهر معبر بکن (۶) اقامت کرده *

* بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار

الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز آمدند چنین داستان بازنمودند - سلطان فیروزشاه سر ایشان گفت که در اول حال و آغاز مقال از ذات شما صفات طغیان ظاهر گشت چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانهم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغراي ما بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد رفته قربت حسن کانو را آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال قبیح

(۲ ن) في القصه * (۳ ن) یمکن مفسد * (۴ ن) بتمام معبر که مسلمانان بودند خراب گردانیده * (۵ ن) خراب شده و گرفتار گردیده *
(۶ ن) کفر اقامت شده *

صریح در وجود آمده قهر حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زبر گردانیده این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته اینجانب آمده - پیش ازان این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها و سواریهای متواتر ماندگی آورده است - چندگاه بکرم آله لشکر ما در شهر قرار گیرد ماندگی فرودآید - انشاء الله تعالی اگر حیات باقی ست و عنایت الله دمادم ساقی(۲) ست باردیگر آن طرف رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاهے صاحب کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت درمانده شده و چند مهم متواتر کرده اگر سمت معبر سواری شود تا چه نوع افتد *

* بیت *

* شهر و سپـــه را چون شوی نیک خواه *

* نیک تو خواهد همـــه شهر و سپـــاه *

معهذا سلطان فیروزشاه مستثنی رسولان معبر را بازگردانید - و گلدستهٔ معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت مملکت در امورهای سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت فیروزشاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار سلطنت درمیان آورد - و این لفظ از زبان برآورد(۳) - و راز دل از بسیاری تفکر مشکل پیش او کشاد که ما را اتفاق سواری سوی دولت‌آباد

(۲ ن) باقی * (۳ ن) برآورده بر راز آه *

در دل میگذرد - از سبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و
پادشاهان برای گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم بغایت
حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه
زمانهٔ پیشین بود - درین دورها از تاثیر گردش طورهای زمانه
دیگر پدید آمد - کما قال النبی علیه الصلوة و السلام کل یوم ابتر (۲)
یعنی هرروز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور
بازنمود که حاصل از مملکت دو چیز است - یک چیز آنست که
پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگی اسلامیان اهل سنت
و بیغم گردانیدن ذمیان بد ملت و در آمان داشتن امانیان سلطنت
و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشرار و گرفتن ممالک بکوشش
بیشمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکفت جهاندار
پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت
در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس بسی درآئین
تاجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده
و قلع کفار از اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار بسیار
شده - و لشکر دارالملک دهلی چنان تازه و قوت گرفته است که
سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامی کفره روی بفساد
آرد بندهٔ از بندگان درگاه و معتمدی از معتمدان بارگاه نامزد (۳) شود
بیخ آن طائفه برکند - تا انتباه دیگران شود - اما برای گرفتن ملکها

(۲ ن) بتر البتر کوتاه (۳ ن) گردد *

و دست آوردن اقاليم در جوار مملکت دهلي بيشتري اقاليم اهل اسلام است - و تيغ زدن با اهل اسلام يک فائدهٔ حاصل آيد - و ده زيان روي نمايد - آن ده زيان اينست - يکي آنکه هرقدمي که مردم جانب قلعهٔ مسلمانان ميزنند و براي رنجانيدن ايشان ميکوشد آن تمام عقاب برحکم فرمان حضرت وهاب در نامهٔ اعمال اين کس مينويسند - دوم آنست اموال بيت المال براي آن جمع ميکنند تا قوت در اسلام زيادت گردد - نه آنکه بيت المال خرج کنند - و براي قلع مسلمانان روند - سيوم آنست چندين هزار مسلمانان نيکوکار بي موجب در محنت و مشقت ميافتند - چهارم آنست عمر عزيز و حيات لطيف در باطل ميگذرد - و در دمي و قدمي گناه مينويسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آيد و گوهر فتح روي نمايد چندين هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان فضيحت ميگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بيت المال جمع ميشود - هفتم آنکه سلاطين ديگر را مقاومت کردن با اهل اسلام دستور ميشود - هشتم آنکه چنين افعال ميان شهرياران خوش خصال پسنديده نبود - نهم آنکه براي مالايعني چندين هزار در هزار خصمان حاصل ميشوند - فرداي قيامت آمنا و صدقنا جواب هر يک دادني ست - دهم آنکه در محشر قيامت از روي حضرت سيد الانبيا پيغامبر با صفا محمد مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم شرمندگي آرد - کما قال رسول الله صلى الله عليه و آله

و سلم انما المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده که بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار بازنموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدتي باید که آخر شود - و آن یک فائده چیست آنست که میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان آوازه براید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را بقهر و غلبه دست آورده - و مشتي مسلمانان را که دران مملکت بودند زیر و زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعے نیست و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بي کنار - و اهل کیاست عقل و درایت فضل از جهت خود نمائي میان خلق عند الله گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون راستان بیرون (۲) داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه (۳) رموزات فوائد درجهاني و قواعد اساس سلطاني است - بعد ازین (۴) جزم کرده شد که بعغایت علام بر اهل اسلام لشکر کشي نکنم - حاضران درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه (۵) بودند سر بر زمین آوردند دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه (۶) مسلمان خواهد بود چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

(۲ ن) سپردن داد * (۳ ن) هم * (۴ ن) ازان * (۵ ن) آن ماه *
(۶ ن) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آه *

نیست - اگر با ایمان رفته شد زهے کار و خهي بازار و احسن کردار
دران روز سلطان فیروز خانجہان را بارانیي علم کتف کسوت خاص
که پوشیده بود پوشانید - زهے پادشاه(۲) نادرۀ دوران و خهي(۳) وزیر
اعجوبۀ جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاه بر گزیدۀ حضرت الّه(۴)
بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند
و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجۀ نظامي
نوشته * ابیات *

سکنـــدر بتدبیـــر دانا وزیر * بکـم روزگاري شد آفاق گیـر
شه ما که بد خواه را کرد خرد * براي وزیر از جهان گوي برد

مقدمۀ دوم اهتمام سلطان فیروزشاه براي جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر الّه براي جمع کردن بندگان
هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و
آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبۀ رسید که بر جمله مقطعان اقطاعات
و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلي که
نهب کنند باید که بندگان بچینند(۵) - آنچه لائق درگاه و شایستۀ
بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آري عجب کاري و

(۲ ن بادشاهي * (۳ ن) زهي * (۴ ن) حضرت ودود * (۵ ن)
بجستند *

بو العجب اسرارے - چون در کاري و نفاذ کرداري پادشاهان اهتمام فرمايند و کوشش نمايند معلوم است که چه شود - جمله مقطعان چون در حضرت خسرو جهان ميآمدند هر يکي بر اندازهٔ دستگاه خويش از آثار رغبت (۲) شهريار بندگان چيده و خوبصورت و اصيل را جامهاي پاکيزه پوشانيده روباکها کشيده بر سر ايشان کلاه و موزهاي لعل در پاي و دستارچهٔ کشيده در کمر بسته خدمتي پيش تخت ميگذرانيدند - و رسمي بود سلطان فيروز را هر سال چون مقطعان از اقطاعات براي پايبوس حضرت شهنشاه شش جهات مي آمدند خدمتها از هر جنس بر اندازهٔ دستگاه خود مي آوردند (۳) - چنانچه از جنس اسپان تازيِ دريائي و ترکيان بيش بهائي و پيلان نامتناهي و جامهاي بانواع اجناس قيمتي و آوانيِ زر و نقره بے قياس و اسلحه (۴) و شتران و استران و جز آن هر يکي بر اندازهٔ اقطاع خويش از هر جنسے بعضے صدگان و بعضے پنجاهگان و بعضے و بيستگان و بعضے يازدهگان مي آوردند و ميگذرانيدند - و بندگان نيز مي آوردند و فرمان حضرت (۵) شهريار و طغراي مکنت جهاندار برين جمله بود - آن مقدار خدمتي که مقطعان اقطاعات بيارند آن را قيمت کنانند بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعدهٔ خدمتي بےقياس وضع سلطان فيروزشاه بود - در عهد سلاطين ماضيه اين رسم نبود - هر مقطعے

(۲ ن) رعب * (۳ ن) ميافزودند * (۴ ن) و شکوه و اسلحه * (۵ ن) حضرت شهنشاه شهريار *

که از افطاع آمدے آنچه میسر شدے پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیدے - و آن خدمتي در محصول وضع نشدي - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیارست ایشان را خدمتي معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعي که از افطاع بیاید و هر جنسي که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیارد - و بهاي آن از محصول مجرا سناند - تاهردو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - وهم آن خدمتي درخور پادشاه میان خلائق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعي که بندگان بسیار خدمتي میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بي پایان مبذول میفرمودند - و هر مقطعي که بندگان اندک گذرانیدے در باب او مرحمت بر موازنۀ آن شدي - چون مقطعان اقطاعات را بالیقین محقق گشت (۲) (که قصد حضرت شاه براي جمع کردن بندگان هواخواه بسیارست) جمله مقطعان اقطاعات را از همه (۳) کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها متدم داشتند (۴) در چند سال از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده افعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضے را

(۲ ن) گشته * (۳ ن) هم از کارها * (۴ ن) سر- که *

در شهر ملتان و بعضے را در شهر مشهور دیبالپور و بعضے را در شهر حصار فیروزه و بعضے را در سامانه و بعضے را در گجرات و همچنین در هر اقطاعي براي سکونت فرستاد - و هم دران اقطاعات استقامت ایشان هر یکي کرده - براي پروردن ایشان دست احسان برآورده و بعضے بندگان را هم در اقطاعات مذکور میان حشم نان پرداخت تعین کرده - و دیهها در وجه داده - و دیگر بندگان که در شهر بودند هر یکي را مشاهرهٔ کامل تعین کرده - بعضے را صد تنکه و بعضے را پنجاه تنکه و بعضے را چهل و بعضے را سي و بعضے بیست و پنج تنکه کمینه را بیست تنکه - و از ده تنکه کسي را کمتر نبود - و در ماهي یا شش‌گان ماهي یا چهارگان ماهي یا سه‌گان ماهي نقد بي‌قصور و نقصان از خزانهٔ موفوره میيافتند - بعضے در کلام الله و حفظ و بعضے در علوم دیني و بعضے در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضے در خانهٔ کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضے را تسلیم طوائف کردند ایشان حرفت صنعت آموختند - موازنهٔ دوازده (۲) هزار نفر بندگان کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواري و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بندهٔ آن شهریار درشهر و اقطاعات جمع شدند - حضرت شاه فیروز براي ایشان بسیار چیز میخواست - و براي آسودگي و سیري ایشان کوشش مینمود - چنانچه بیخ استقامت و دستگاه ایشان درقعر زمین رسید

(۲ ن) دو هزار *

شهریار این کار بر خود طریقهٔ واجبات پنداشت - تا کار این بار بجائے رسید (۲) و کردار این اسرار بمرتبهٔ کشید (۳) که عرضهٔ بندگان علاحده مجموعه دار علیحده خزانهٔ وجه بندگان علیحده دیوان بندگان علاحده چاؤش غوري و نائب چاؤش غوري دیوان علیحده - اعني اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالي وزارت بکلي علیحده بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله و حمایت الله جانبي (۴) سواري کردي بندگان تیرانداز علیحده جُنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار (۵) هزار علیحده و بندگان آورد علیحده و طائفهٔ بندگان ماهلے بر پشت نر گاو میش سوار علیحده و بعضے بندگان هزاره اسپان تازي و ترکي‌سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بي‌عدد جمع شدند - تا کار بحدي رسید که درجمیع کارخانهاي خاص (چنانچه آبدار وشرابدار و جامدار و مطبخي و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پرده دار و جاندار و سلاحدار و شکره دار و یوزبان و سیه گوش دار و پیلبان و ستوربندان و خاصدار و دارودار و سنگتراس و ستا و جز آن و براي (۶) خدمت محل درون و محل برون و علمخانه و در نوبت پاس و ترغاک و چوکي در سفر و حضر و بندگان قرآن خوان در کتابخانه و علمخانه و گهریال خانه و محرران در

(۲ ن ؛ کشید * (۳ ن ؛ رسید * (۴ ن ؛ جائے * (۵ ن) هزار در هزار *
(۶ ن) و براي خدمت محل درون و محل دوم و محل سیوم و علمخانه *

دواوین و بعضے بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان نفیا و بعضے بندگان مقطعان و پرگنه‌داران و شحنگان محلها و جز آن) تعین شدند چنانچه هیچ مقامي از بندگان سلطان فیروزشاه خالي نبود - و هیچ شهریاري تاجداري در مملکت دهلي این مقدار بندگان جمع نکرده مگر بفرمان خداي تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان علاءالدین مرحوم موازنهٔ پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر (۲) و بشیرش ایشان بودند - بعد دور علائي بحکمت کبریائي هیچ پادشاهے با جاهے صاحب دستگاهے در مرکز دارالملک دهلی براي جمع کردن بندگان غلو (۳) نکرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله چون در ازل (۴) حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده (که در شهر دارالملک دهلي بحکمت ازلي چند سال بعد از نقل فیروزشاه تقاتل و تفاني میان زمرهٔ مسلماني پدید آید - و آن فطرتها بواسطهٔ بندگان مذکور بخلائق جهان رخ نماید) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت چهل سال کمال بندگان را جمع گردانید (۵) - چون (۶) احکام الله تبارک و تعالی بنفاذ رسیدنیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت اله این کار را یکي از فرائض (۷) پیش گرفت - و براي جمع کردن بندگان بدل و جان در نشست - تا این کار این‌بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

(۲ ن) مبشر * (۳ ن) تعلق * (۴ ن) ازل آزال * (۵ ن) کرده *
(۶ ن) چنین * (۷ ن) فرائضات *

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضے بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضے امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سر جامه شستن (۲) و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگي ایشان بواجبي نگاه میداشتند - و هرسالي ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب (۳) و خدمت و هنرهاي ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهاي جگرگوشگان او را بي‌دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم - انشاء الله تعالی در مقدمهٔ ذکر سلطان محمد فیروز (۴) ذکر ایشان نوشته آید * * بیت *

* حکمے که خدا کرد حقیقت شدنیست *
* از حکم خدا کیست که گردن تابد *

مقدمهٔ سیوم آمدن جامهٔ خلیفه خلد الله ملکه

نقل (۵) است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه

(۲ ن) نشستن * (۳ ن) آداب خدمت * (۴ ن) ابن فیروز شاه * (۵ ن) نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

براي سلطان محمد شاه بن تغلق شاه مي آمد همچنان براي سلطان فيروزشاه نيز حضرت خليفه جامه فرستاد - و براي سلطان محمد بن تغلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بيان آن اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف در ذكر سلطان محمد بن تغلق شاه مشرح نبشته است - و براي سلطان فيروزشاه بكرم آله حضرت خليفهٔ با جاه (۲) بغير التماس فرستاد - بلكه حضرت خليفه چند نشانهٔ مراتب خويش نيز برابر داده - و هربار كه جامهٔ خلافت از حضرت خليفه براي سلطان فيروزشاه آمدي سه دست جامه آمدي - يكي براي (۳) سلطان فيروز دوم براي شاهزاده فتح خان سيوم براي خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت ميآمد سلطان فيروزشاه استقبال مينمود - از شهر بيرون ميآمد - و خلعت خدمت حضرت خليفه را بتعظيم و تكريم تمام بر هردو دست ميگرفت - و برسر و چشم خود ميداشت - بعده بادب تمام در ملاي عام بحضور خواص (۴) و عوام بشرف خلعت خليفهٔ زمان ابن عمر بن رحمان و امام وارث ملک (۵) امامان ابوالفتح ابي بكر بن ابي الربيع سليمان خلدالله ملكه و خلافته و علي العالمين فضله و رافته مشرف گشت - و منشور فرمان طغراي همايون اعلى اعلاه الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رافعا عاليا (كه براي جميع امور امامت (۶)

(۲ ن) با جاه و نعم التماس فرستاد * (۳ ن) ازبراي * (۴ ن) خاص و عام * (۵ ن) امان * (۶ ن) امامت و خلافت و نيابت و سلطنت *

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دار الخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرندگان بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با ادب تمام و اعزاز و اکرام ستده بوسیده برچشم راست و چشم چپ داشته تا دیرے بر تارک سر نهاده (۲) - وبشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بسوي دار الخلافت سر (۳) بر زمین آورده - و حجاب بارگاه بانگ برآورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کنار گرفتن آرندگان باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بر هر یکي پرسش فراوان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامهٔ خلیفه پوشانیده - بعده آرندگان جامه و فرمان منشور را براي هر یکي بر اندازهٔ هر یکي جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خانان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانهٔ خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشن عام بحضور خلائق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامهٔ خلیفه را بدین تعظیم پوشیدي و آن جامه را براي تبرک و برکت در جامدار خانهٔ خاص میداشتند و آن نشانهاي مراتب دولت را در علمخانهٔ خاص گرد مي‌آوردند آرے عجب اسرارے - چون سلطان فیروزشاه بعنایت آله بدین حد نظر از خود بیني و خود ستائي برداشته نظر بر کرم حق

(۲ ن) داشته * (۳ ن) رو آورده *

داشته بود (یعني من چه مرتبهٔ آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطهٔ التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلي الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگي رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عمیم و احسان قدیم در خواب وحي مینمود - و هربار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میکشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب مي‌شنیدم که تو پیغامبری با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاویل علما ست که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء (۲) نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحي در خواب بود - برین وجوه (۳) چهل و شش جزو باشد - معهذا بعده بعد از شش ماه وحي در بیداري آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور ست - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم اینچنین نظر از خود بیني برگرفته

(۲ ن) از پیغامبري * (۳ ن) برین وجوه چهلي و ششمي چهل وشش جزو باشد *

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیاي درگاه خود گردانید - چون سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از غایت بزرگي نظر از خود بیني برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی بارگاه دارالخلافت گستاخي التماس جامه نکرد - و خود را چیزے ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم سلاطین گردانید * * بیت *

* من(۲) کیم تا همه عالم بنهم پای طلب *
* زانکه در کویتو سرهاي سران پامالشد *

مقدمهٔ چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهاي نشستن در بارجا سه محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندي - و آن(۳) محل را محل داکه نیز میگفتندي یعني محل انگور - و محل دوم را محل چهچه چوبین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن محل را صحن میانگي هم(۴) گویند - آرے عجب اسرارے در روش جهانداري و آئین شهرياري ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲ ن) من کیم در همه عالم تا نهم باي طلب * (۳ ن) که آن محل را محل دکهه آة * (۴ ن) همه *

جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه و امرا و معارف با جاه و بعضي اهل قلم با کلاه - هریکي بموجب تبلیغ در محل صحن گلین براي سلام میرفتند[2] - و محل چهچه چوبین محل اخص خواصان ست - و محل[3] سیوم یعني محل صحن میانگي محل بار عموم خلائق ست - و بیان بارجاي محل صحن گلین این مورخ طالب دین در مقدمهٔ بازدیده و بیان بارجاي محل صحن میانگي در مقدمهٔ شرح جشنهاي اعیاد و شب برات و روز نو روز و ایام میزباني و ملاقات رسولان و جز آن کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فیروزشاه طالب دین سکونت شهر دهلي گذاشته بود در شهر فیروزآباد میماند - چون خواستي که در محل بارجا بنشیند بعد از دو سه روز چون از طاعات و عبادات فارغ میشد و قرآن میخواند (سبحان الله زهے مشغولي که فیروزشاه داشت چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سورهٔ کهف و در شب جمعه سورهٔ طٰهٰ بے ناغه خواندي - و هر روز[4] نماز پنجگانه با جمعیت و جماعت گزاردي - و چند سیپاره از کلام الله هر روز وظیفه داشت - چون سلطان فیروزشاه قرآن خواندي و با آیات قرآن قران شدي درعین خواندن هر جاکه اسم الله اعظم دیدي از غایت شوق و نهایت ذوق بدست بوسیدي - و بر چشمها مالیدي - این فعل بر خویش بر طریق واجبات لازم گرفته بود * * رباعي *

(۲ ن) میرفتندي * (۳ ن) و محل سیوم است یعني * (۴ ن) و پنج وقت نماز هرروز با جمعیت آه *

من نام ترا بر کف خود بنگارم * پس دیده بران نام نهم خون بارم
ازبسکه دو دیده در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم توئي پندارم)

الحاصل(۲) بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات(۳) و عبادات تخت دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه‌فیروز خود آمدي - و بر تخت سلطنت و اورنگ مملکت نشستي - بعده سراپرده‌داران خاص و عهده‌داران سراپرده میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و مي‌پرسیدند - که براي گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد خلق را در محل سلام بگذارند - سراپرده(۴) داران خاص اول حجاب(۵) را میگذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعده بندگان تیغدار(۶) چند نفر معدود با سپرهاي زرین و سیمین رها میشدند - بعده دیوان رسالت رها شدي - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت میرفتند بعد ازایشان دیوان عالي وزارت دام عالیاً رها شدي - و همیشه محل دیوان وزارت طرف راستاي تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان عرضه رها شدي - و کوتوالان برابر ایشان میرفتند - و محل دیوان عرض طرف بازوي چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب تخت سلطان فیروزشاه ایستاده شدندي - و البته بعضے امرا و ملوک و صاحبان اقطاعات و کارکنان معاملات ایشان نیزبرطرف چپا بودندي هر یکي بر نسبت خود ایستاده شدي - هیچکسے را از زمرهٔ معارفان(۷)

(۲ ن) في الحاصل * (۳ ن) طاعت و عبادت * (۴ ن) بردهٔ داران *
(۵ ن) حجاب اهل صاب * (٦ ن) بیمغدار * (۷ ن) معارف *

دران ایام بغیر کلاه بزرگ[۲] رها نمیکردندي - مگر همان چند نفر تیغدار و اشخاص که از پیش تخت جامهٔ زردوزي و بند سپید و کمر زر و کلاه باریکي و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولتسراي خاص شاه مي‌آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند سبحان الله چه طور بود دور[۳] سلطان فیروزشاه که جمیع خانان و ملوک و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام در بر میکردند - دران ایام قباي جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود هر یکي از جامه عار کردي - القصه بالاي در یا نشیب هیچ کسے با وصلت بسے بغیر موزه و موي بغد رها نمي‌شدي - گاه‌گاه بودي که در وقت بارجا شهنشاه مستثني بتماشاي پرانیدن شکره مشغول شدي و گاه گاهے بگردانیدن اسپان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهي و نزدیک اورنگ شهنشاهي مي‌نشستند (چنانچه خانجهان وزیر ممالک[۴] متصل تخت راستا مي‌نشست - و امیرمعظم امیراحمد اقبال بالاتر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان[۵] مي‌نشست - و این مرتبه در قسم ملکي و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گویند نه فرود تر - معهذا ملک نظام الملک امیرحسین امیر میران که نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان مي‌نشست) متصل تخت همین سه نفر پاي تخت مي‌نشستند - و طرف بازوي راستا عقب

(۲ ن) تبرک * (۳ ن) بدور سلطان فیروزشاه * (۴ ن) مملکت *
(۵ ن) خانجهان و زیر مملکت *

خانجهان بفاصله مقداري يک جامه‌خانه دو تو کرده فراز ميکردند در صدر آن جامه‌خانه قاضي صدرجهان نشستے - و متصل او بانهبنه مربع نشستي - و متصل او منگلي[۲] خان آغلي نشستے - و متصل تخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يک جامه خانه دو تو طرف بازوي چپا بفاصلهٔ مقداري فرازکردندي - در صدر آن جامه‌خانه بازوي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشستے - و متصل او احمد[۳] خان و انيرتهو صاحب دو چتر - و متصل او اعظم‌خان خراساني نشستے - و در عقب راي مدار[۴] ديو و راي سبير و راودت ادهرن بر زمين مي‌نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف بر[۵] اصحاب ديوان عالي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل سلام ميرفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب ديوان وزارت بودي - هر همه[۶] با خانجهان هم در محل حجاب سلام ميکردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده ميشدند - پسران و برادران و برادرزادگان دستور مشهور که بودند بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بفاصلهٔ[۷] دو آدمي فرق بودي - معهذا دستوران مستثني پيش شدي - دوم کرت سر بر

(۲ ن) منگلي خان اغل * (۳ ن) احمد خان کاتبهٔ ضابط * (۴ ن) بلار ديو * (۵ ن) براي * (۶ ن) هرهمه بـ خانجهان بهم در محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه * (۷ ن) بمفاصلهٔ دو آدمي *

زمین آوردي - حضرت(۲) سلطان بدست مبارک اشارت کردي یعني بنشین - باز دستور کرت سیوم سر بر زمین نهادي - و در محل خود نشستی - و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر ممالک دران حالت برابر وزیر بودي - و در عهود سلاطین ماضیهٔ شهر(۳) دارالملک دهلي قاعده بود که نائب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت و او در محل مشورت ملکي در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک مرتبهٔ نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی او را بانواع آراستگي آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نائب وزیر فرود وزیر بنشیند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد آنکه خانجهان سلام کردي و در محل خود نشستے سلطان فیروزشاه جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردي - و با او بحکایت(۴) مشغول شدي - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودي رخ و کلام سلطان جانب خانجهان بودي - بوجود وزیر حکایت با غیری نبودي - اگر سلطان خواستے کسي را دران محل طلبد(۵) بسوي خانجهان اشارت کردي - خانجهان آنکس را طلب کردي - و اگر سلطان بر کسے مزاج گرم کردي هم رخ جانب خانجهان بودي - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل‌گاه بدست مبارک * (۳ ن) در شهر * (۴ ن) بحکایات * (۵ ن) بطلبیدي *

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله رخ جانب دستور هواخواه کردي - آري بوالعجب اسراري - آنچه تاجداران کامگار و شهریاران نامدار در قسم ملکي کرده‌بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله همان آئین بجا آوردي - چنانچه قابوس‌حکیم در قابوس‌نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوي غیري نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بےنظیر رخ کلام سوي غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روي بنقصاني و ویراني آرد - بدان سبب که وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباید کرد - اگرچه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجوه جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیرے کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه بر دستور هواخواه مزاج گردانید که رخ بسوي غیرے نمود (۲) - چون در دلهاي ایشان اینچنین گمان افتد در دلهاي ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زده گردد (۳) - و گمان برین برد مگر از ذات من صفات نا شایسته در وجود آمد که شه رخ بغیري آورد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن اعمال عمال اهمال افتد اموال بیت‌المال در خزائن نرسد - هرآینه بنیاد مملکت و اساس سلطنت روي بخرابي آرد - قوام پادشاهي و نظام شهنشاهي از مال است - در دستورالوزراء نوشته است - بیچاره وزیر

(۲ ن) شد * (۳ ن) شود *

پرتدبیر بے نظیر مالي که هر عمالي از تاثیر قیلے و قالے در قعر زمین فرود برده اند دستور مشهور(۲) از آثار انوار معاملت سطور انگشت در چشمهاي ایشان مي‌اندازد و بیرون مي‌آرد - وزیران شهریاران دانند که فرقهٔ وزرا و زمرهٔ دستوران مستثنی چه طائفه اند * * بیت *

براي جهان‌دیدگان کار کن * که صید آزمودست گرگ کهن

القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ الله تبارک و تعالی تاجدارے صاحب تجربه بود(۳) میان بلغاي ملکي از همه فائق مي‌نمود - چون دستور پیش بودي رخ و کلام کام نا کام تغیری نیاوردی - و اگر کسے را پیش تخت براي پایبوس مي‌بردند سلطان فیروزشاه بالهام الٓه البته بیشتري از معارف مملکت از معرفت(۴) ابا و اجداد او را شناختے - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حافظه (که حضرت الٓه در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمي‌زاد ضعیف نهاد (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا) اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار آدمي را (که براي پایبوس مي‌آرند) از آبا و اجداد بشناسد - و با ایشان بتکلم(۵) هم بزبان ایشان دراید - و خلق نماید - و آن اشخاص را بخوشي و خرمي بارگرداند - و ایشان دعا کنند * * بیت *

چو شاه جهان از جهان برترست * جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲ ن) مشهور مسنور * (۳ ن) بودي * (۴ ن) معارفت ـ معارفت *
(۵ ن) متکلم *

في الجمله انشاء الله تبارك و تعالى رموزي چند از قسم ملكي
در آخرين اين مقدمه شرح داده آيد - سلطان فيروزشاه تا يكپاس روز
در محل بارجا مي‌نشست - بعده غيرمحل ميشد - خانان درگاه و
ملوک بارگاه بازميگشتند - خانجهان بر آئين(۲) قديم وزيران در مسند
وزارت مي‌نشست - محاسبهٔ اعمال عمال پيش ميگرفت - هر يک
اصحاب در وظائف خود مشغول ميگشت - ايدون درين محل سوال
وارد ميشود - اگر كسے از جملهٔ ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال كند
چون به نشستے كه طرف راستاي تخت خانجهان و امير احمد اقبال
و ملک نظام الملک نشستے - و طرف چپا متصل تخت هيچ كسے را
با قربت بسے مجال نبودي كه متصل تخت طرف چپا به نشيند - و
چپاي سلاطين هرگز خالي نباشد - اين بر چه چيز حمل توان كرد
جواب گفته(۳) آيد - اندران ايام كه اين مورخ ريزه‌چين مورخان خوشخرام
در محل سلام پيش تخت ميرفت چپا متصل تخت خالي ميديد
اين مورخ از خدمت والد خود پرسيد - ايشان فرمودند - كه طرف
چپا هميشه محل سر لشكر ست - چون سلطان فيروزشاه در آغاز جلوس
خويش عهدهٔ سرلشكري بغلام خود بشيرا داد و او را عمادالملک
خطاب كرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در
جلوس سلطان فيروزشاه اگرچه خانجهان وزير بود طرف چپا متصل
تخت نشستے - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم تاتارخان

(۲ ن) قانون * (۳ ن) گفته اند *

نشستی - چون بعد از چندگاه بتقدیر(۲) الله تاتارخان ازینجهان خرامید
بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف
چپا خالي ماند - بعده اندران ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله
بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مقالت آمدن او این مورخ در
قسم دوم مشرح نبشته - المقصود چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد
بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - دران وقت
فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان
بعد چندگاه بدان جهان پیوسته بجاي(۳) او پسر او دریاخان شغل
یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان
پیش تخت بردند - فرمان شد که در بازوي چپا در صدر متصل
تخت چنانچه ظفرخان مرحوم نشستی(۴) او نیز بنشیند - سبحان الله
زهے عظمت و مکنت تختگاه دارالملک دهلي - و همچنین(۵) اگر کسے
اعتراض کند که در محل بارجاي صحن گلین مذکور سیدورکاے و
مولانا جلال الدین رومي و شیخ الاسلام کجا مي نشستند - جواب
سیدورکاے فرود صدرجهان در بازوي راستا نشستی - و مولانا جلال الدین
رومي متصل سیدورکاے نشستی - و شیخ وقت از وقتیکه براي
ملاقات سلطان آمدي بعد یکپاس روز آمدي - و دران وقت سلطان

(۲ ن) بتقدیر الله تعالی * (۳ ن) بجاي او پسر او دریاخان را خطاب
ظفرخان شده فرمان رفت که بازوي چپا در صدر آه * (۴ ن) مي نشست *
(۵ ن) و چون همچنین *

فیروز از تخت خاسته بودے - و در محل چهچه بالاي نهالچه نشستی چون شیخ الاسلام آمدي سلطان برخاستی استقبال نمودي - و دست سوي پایهاي شیخ الاسلام آوردي - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در کنار گرفتی - و دعا کردي - بعده هردو[۲] نفر یکجا متصل هي نشستند ثالث را آنجا مدخل نبود - حکایات بےنهایات میان خویش میکردند - و طعام و میوه و شربت و تنبول مي خوردند - بعده شیخ الاسلام میخاست سلطان فیروزشاه چندگام شیخ الاسلام را رسانیدي و باز همچنان شیخ اسلام کنار گرفتی - و دعا کردے - و بازگشتی اگر وقتی شیخ الاسلام را با پادشاه غرضي بودي هرگز بحضور نگفتی مگر آنکه بر کاغذ نبشتي و در دستارچهٔ خود بپیچیدي همانجا گذاشتی - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالاي نهالچه آمدي آن دستارچه با کاغذے یافتی - تمام کاغذ خواندي - و جواب آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان زمان پیش خود مرتب کنانیدي - و بر دست ملکے دادے - و فرمودے اي فلان این کاغذ زود بخدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه شیخ الاسلام در خانه نرسیده باشند تو پیش ار[۳] ایشان برس - آن ملک همچنان کردي - و درانوقت در محل چهچه چنانچه قاضي بغدادي و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان ایستاده شدندي *

(۲ ن) هردو تن * (۳ ن) ازان برس *

مقدمهٔ پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک آن (۲) روزگار

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بتمام خانان عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمرهٔ محرران خوش کلام و فرقهٔ ترکشبندان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص و عوام احرار (۳) و غلام همه را خوشي و خرمي و بیغمي بود - و جمیع خلائق را زمان زمان فرحت و بهجت روي مینمود - تاثیر آن عصر و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون (۴) سلطان فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز سمتے سواري کردے ملوک آن زمان را چندان فرحت بودي گوئیي در اقطاعي باسم فرماندهي میروند - زیراچه بکرم الله از اقبال آن شاه هر همه را استقامتهاي بسیار بسیار و انعامات بیشمار اقطاعات و پرگنات و قصبات و قریات و باغات و جز آن در وجه هر یکي معین بود - و همگنان را دران فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسی از معارف در سرای بودي که او فراشخانه نداشت - همه را فراشینه بر اندازهٔ یسار بودي - و البته کنیزکان صاحب جمال باهنگهاي کمال براي رفع ملال و لطافت وصال و پسندیدگي خصال و دفع (۵) خیال هر یکي برابر خویش مي‌بردند - و در هر منزلي بهر نزولے فراغت فراوان

(۲ ن) آن دور * (۳ ن) امراء * (۴ ن) چنانچه * (۵ ن) رفع *

و وسعت(۲) بے پایان و غلهاي(۳) ارزان - وهيچ خوف مظلم(۴) پادشاه و ذره ذره هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فيرورشاه چون آئين سلاطين اهل گاه اگر سبب مصلحتي حاضر و غائب شدي تا خلق از خانهاي خويش از تاثير تشويش بيش بتعجيل ترين در ركاب سعادت پيوندند چند روز آوازهٔ حاضر و غائب ميشد - و هرگز بانتها نرسيد - البته در عهد فيروزشاه از بركت عقيدهٔ نيک آن پادشاه طائفهٔ تركشبندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود در لشكر سلطان فيروزشاه برگزيدهٔ حضرت(۵) آله در هروثاقي و اوتاقي خوشي و خرمي بے اندازه بود - و بحدي(۶) فراخي بود كه در هر خيمه مطربان سرود ميگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج مي‌كردند - خلائق را از غايت خوشي و خرمي بازگشتن از لشكر خوش نيامدے - زيراچه در شهر در خانهاي همگنان آسودگي چنان بود كه اصحاب لشكر را بهيچ وجه تعلق خانه در خطرهٔ ايشان نگذشتي - و در لشكر از آثار بسياري دستگاه كثرت خوشي و خرمي تا كار لطافت و فراغت خلق بجائے كشيد كه چندين مسلمانان براي اندک مصلحت برابر ركاب رايات اعلى شده ميكشتند - و از بسياري فرحت و بهجت بارگشتن خوش نيامدے - و طوائف اهل بازار از بسياري دستگاه اسباب و اموالِ ساكنان شهر دهلي با

(۱ ن) سعادت * (۳ ن) علهاي ارزان و نعمتهاي بےپايان * (۴ ن) ظالم * (۵ ن) حضرت ودود * (۶ ن) تا بحدي *

انشراح ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه رسمے ست قدیم و آئینی ست مستقیم میان طائفهٔ اهل حرفت البته در لشکر پادشاه کسے روان شدے که او را رئیس شهر اجازت فرمودی - برای[۲] روان شدن در لشکر بعضی طوائف اهل بازار بر رئیس شهر منت میکردند - و خدمتے میدادند - زهے طور نادر که دور حضرت سلطان فیروزشاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار[۳] از سواری شکار مراجعت کردے و عنان سمند عزت سوی شهر گردانیدے هر یک از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه سمت خانهای خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از خانها هر یک توشهٔ بسیار و میوهٔ[۴] بیشمار روان میکردند - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت الله با فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی کرانهٔ لب آب جون مقابل کوشک نزول فرمودی چند روز پیش ازان بفرمایش خانجهان تمام کوشک شهر معظم فیروزآباد سپید گری میکردند - و بانواع نقشها منقش میگردانیدند - خانجهان دستور مشهور استعداد فراوان و اسباب خدمتی بے پایان فرمایش کردے - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدی - پس هر پنجاه بیرق یک دهل و دو شهنا و برغون بودی - موازنهٔ دوازده هزار بیرق از هر چهار جانب شهر جمع شدی - و آن تمام خلق پیس دربار[۵] دُرّ بار

(۲ ن) برای برابر روان شدن لشکر * (۳ ن) حضرت الله * (۴ ن) میوهای * (۵ ن) درگاه دربار *

شهریار نامدار کامکار عالم مدار نیک کردار خوش آثار با شمار حاضر میگردانیدند - چون شهنشاه مکنت در کرانهٔ لب آب جون نزول میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین عظام از زبان مبارک خویش مي کشادند (تا از زمرهٔ خانان درگاه و ملوک بارگاه و امراي با جاه و معارفان(۲) با آگاه و امثال ایشان پیش رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمده شود) از غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلائق را شب عید بودي - في الحاصل چون خسرو خاور رخ بباختر نهادي و خروس صبح حي علی الصلواة در دادي خانجهان با تمام شهرداران(۳) و با کل کارکنان و بیرقهاي بے پایان گذاراي لب آب جون رفتے - سلطان فیروزشاه را پایبوس کردي - بعده سلطان فیروزشاه با جاه بعنایت آله با خوشي و خرمي و انشراح و بیغمي بطالع سعد و میمون و بروز و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباده درآمدے - و خدمتي جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتے - اول خدمتي خان اعظم همایون خانجهان پیش تخت میگذشتي - بعد ازان خدمتي ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتے - بعد ازان خدمتیات جمهور خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشائخ و معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهار جانب شهر و اطراف و اکناف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلي

(۲ ن) و معارف آن بارگاه * (۳ن) شهرداران و با کل کارکنان وقارات *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسببی از اسباب ممالک[۲] حاضر میبودند) جمهور خلائق بر اندازهٔ دستگاه خویش خدمتیات پیش تخت اعلیٰ میگذرانیدند - و گردان[۳] ترکشبند وجهداران مستعرف (که در خدمت بودند هر یکی در سمتی با فراغ دل و جمع خاطر از مهم بارگشته در دیههای خود بر خیلخانهٔ خود که در دیههای سکونت داشتند) ایشان در مقامات خویش[۴] بانشراح تمام و فلاح ایام میرفتند با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هرچه بود باز می‌نمودند - سبحان الله تبارک و تعالیٰ هریک تنی در عهد دولت آن شهنشاه آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض[۵] اینچنین فرحت و بهجت خلائق شهر و بلاد دارالملک دهلی داشت و اینهمه آثار انوار رحمت رحمانی بود که بکرم آله و رحمت الله فراخی نعمت و آرزانی چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن جهاندار بود - تا کار این کردار بجائی رسید و بمرتبهٔ آرامید که از بسیاری آسودگی خلق بیچاره دختران مسکین را هم در خرد سالگی کدخدائی[۶] میکردند - زهی عهد با برکت و دور با عظمت و مکنت که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذرهٔ بی‌برکتی وناخوشی دران عصر پدید نیامد - آری عجب اسراری - این کمالیت

(۲ ن) مهالبک * (۳ ن) و گرد آن می‌گشتند وجهداران مسنعرف که درآنجا * (۴ ن) خود * (۵ ن) سبحان الله اینچنین فرحت * (۶ ن) کارخیر *

براي آن دادند تا آخرالامر بعد از رفتن فيروزشاه بجوار رحمت آله شهر دهلي زير و زبر گردد - و آن كسان كه مانده اند(۲) مدام و علي الدوام آن عهد را ياد كنند و بگويند - عهد دولت شاه فيروز چنان يادگار ماند كه هرگز فراموش نشود * * رباعي *

* آن چه وقتم بود كان خوش عهد با ما يار بود *
* اين متـــاع درد را در كوي او بازار بود *
بارها بينـــم بخود و آن عهـــدها(۳) ياد آورم *
كاين(۴) همان مرغيست يا رب كاندران گلذار بود *

مقدمهٔ ششم در بيان فراخيء سال و ارزاني نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فيروزشاه بكرم حضرت آله ارزاني نعمت(۵) و فراخيء سال بكمال حال بود - و اين ارزاني نه در بقعهٔ شهر مينمود - بلكه در تمام بلاد ممالك ارزاني پديد آمده بود - مدت چهل سال كمال در دور آن خسرو خوشخصال هيچ كسے روي قحط نديد - اينچنين سال فراخ شد كه خلق دهلي عهد سلطان علاءالدين مرحوم فراموش كردند - زيراچه فراخيء سال كه در عهد دولت علائي بود در عهد هيچ پادشاهي دين پناهے نبود - و سلطان علاءالدين براي

(۲ ن) بودند * (۳ ن) عيشها * (۴ ن) كاين همان مرغيست گويا *
(۵ ن) نعمت بي نقمت *

آرزاني نعمت چندان کوشش کرد که آن قصها در تواریخ مشهور مذکور است - مایه[2] بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهاي بے پایان پیش ایشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهي بر ایشان کشاد - ایشان را مواجب معین[3] کرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علائي بحکمت کبریائي آرزاني نعمت پدید آمد - و در عهد دولت فیروزشاه بعنایت الٰه از آثار انوار عقیدت آن پادشاه بغیر کوشش آن شهنشاه آرزاني غله بدوام بوده - و این عطاي[4] رباني و تاثیر کرم[5] سبحاني ست - تا کار آرزاني غله بجائے رسید که درون شهر دهلي هشت جیتل مني گندم وچهار جیتل مني نخود و جو - مسکین لشکري یک جیتل میدهد - و ده سیر دلیده اسپ را میچراند - همچنین از تاثیر عقیدهٔ پاک آن شهریار طالب دین از هر حبوبے بهر[6] یک جنسے آرزان - و از جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه از جنس سپیدیغه و چه از جنس نرمینه جمله چیزها آرزان - دران ایام شهنشاه عظام فرموده تا نرخ شیرینها از گذشتها چیزي فرودآرند - چون جمله آرزان شود نرخ شیریني کم کردن شاید - المقصود در مدت چهل سال کمال در دور آن خسرو خوشخصال از آثار کرم ذوالجلال آرزاني[7] بکمال

(۲ ن) مال * (۳ ن) تعین * (۴ ن) عطاي آله * (۵ ن) کرم الله *

(۶ ن) بهریک جنسے آرزان و از جنس قماش چنانچه روغن ستور دو و نیم جیتل سیري و شکرتري سه و نیم جیتل سیري و از جنس قماش اسباب چنانچه جامه * (۷ ن) اینچنین آرزاني *

حالی نمود - و اگر مبادا وقتی(۲) گران شدے و یا چند روزی امساک باران پدید آمدے یک تنکه منی رسیدے - آنهم چند روز معدود از برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلائق مملکت دهلی بعنایت ازلی مدت چهل سال روی قحط ندیده(۳) - آری عجب اسراری - در عهد دولت فیروزشاهی بعنایت الٰهی چنان ارزانی نعمت بود - و همچنان آبادانی بسیار روی نموده - که درمیان دوآب از کوه سکروده و کهرله تا کول یک دیه برای نام خراب نبود - و یک(۴) بدست زمین نا کرده نماند - دران ایام پنجاه و دو پرگنه درمیان دوآب آبادان شد - و همچنین در غیر دوآب - و همبرین منوال در هر اقطاعی و شقی (چنانچه شق سامانه) میان یک کروه چهار دیه آبادان گشته در دیهی خلائق بے علائق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاه اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - صحن چمن هریک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکهزار دویست موضع باغ در جوار شهر دهلی نهاده شد - آنچه که ملک و وقف مردمان بود سلطان فیروزشاه بغیر(۵) تصحیح حجت بدان اشخاص مستقیم داشته - از غایت بسیاری استمالت بے‌نهایت که درباغات کرده در بقا کردهٔ سلطان علاءالدین سی پنجی باغ نهال شد - در بند سالوره

(۲ ن) وقت وقتی * (۳ ن) ندیدلا نبود * (۴ ن) و یک دست * (۵ ن) بعد تصحیح حجت *

هشتاد پنجی باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار پنجی - در هر باغی انگور از هرجنس سپید و سیاه خرمائی و چیتوري و ارغواني و سیري و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیري فروخته شدے - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یک لک و هشتاد هزار تنکهٔ حصهٔ دیوان (۲) خارج حصهٔ املاک باغبانان - و محصول میان دوآب دران ایام هشتاد لک تنکه بود - همچنین از بسیاري استمالت آن طالب دین شش کرور و هشتاد و پنج لک تنکه محصول بلاد ممالک دارالملک دهلي بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش باندک مملکت دارالملک اختصار کرده با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را به نسبت هر یکي قسمت کرده - خانان را براندازهٔ خاني - و زمرهٔ امرا و ملوک را بر اندازهٔ کامراني - و معارف را بر اندازهٔ راحت جاني - و حشم را دیهاي در وجه بر اندازهٔ تن آساني - و غیر وجهي را اداي مال از خزائن سلطاني - و باقي مایحتاج را اطلاق بحکم فرمان حضرت سلیماني - چون اطلاق وجه داران در اقطاعات رفتے از هر یک اقطاع وجه یار نصف کامل بر دست آمدے - دران ایام چندین کسان اطلاقات یاران براضي جانبین خرید میکردند - و ثلث مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاعات نصف مسلم رسیدي

(۲ ن) دیواني *

و آن خریداران اطلاقات وجه اطلاقات از اقطاعات در سواد[۲] میانداختند ازان نیز ایشان را نفعے کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غني شدند - و ایشان را روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جملهٔ محصول بلاد ممالک بر جمیع خلائق قسمت کرده - بلکه پرگنات و اقطاعات قسمت شده[۳] - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنکه داشت - و بدل آن چندین اقطاعات و پرگنات یافت - همچنین آن طالب دین هر یکي را بر اندازهٔ[۴] ارزش بعضے را هشت لک تنکه و بعضے را شش لک تنکه و بعضے را چهار لک معین[۵] فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله اینچنین کرد جملهٔ خانان و ملوک که دران عصر بودند غني گشتند - هر یک تن که دران انجمن بود مالهاي فراوان و زرهاي بے پایان و جواهر کثیر و الماس پارهاي بے نظیر جمع کردند آري عجب کاري - آنروز که ملک شاهین شحنه (که نائب امیر مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکهٔ او را تفحص کردند مبلغ پنجاه لک تنکه نقد از خانهٔ او بیرون آمد خارج اسبابهاي دیگر و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و ار بسیاري متروکهٔ مال ملک عمادالملک بشیر سلطاني معلوم و مبرهن همگنان[۶] است - انشاء الله

(۲ ن) سودا سوداي * (۳ ن) شدند * (۴ ن) در اندازهٔ آن ارزش *
(۵ ن) تعین * (۶ ن) همه اصحاب *

تعالی شرح مال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح داده آید - معهذا هرآئینه چون سلطان فیروزشاه در دور عظمت و طور مکنت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد جمله عالم دوستدار[2] گشت - هریک وضیع و شریف کمر هواخواهي درمیان بست[3] * * ابیات *

فریدون فرخ فرشته نبود * ز عود و ز عنبر سرشته نبود
ز داد و دهش یافت آن نیکوئي * تو داد و دهش کن فریدون توئي

مقدمهٔ هفتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز هشتاد[4] هزار سوار بود خارخ بندگان - و این جمله سوار جرار و پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتي - و اصلاح نیز میدادند و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدي شنیده نا شنیده کردي - چون سال سپري شدي و بیشتر یاران را اسپ نا گذشته ماندي از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش تخت بردندي - که سال منصرم شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند درین محل آن شهنشاه اکمل فرمود که روز جمعه الغگ نمي نشینند عوض جمعات سال تمام الغگ بنشینند - چون آن نیز منصرم شدي

(۲ ن) دوستداران * (۳ ن) دربسته * (۴ ن) هشتاد هزار سوار بود * بعضي بود هزار سزار بود خارج بندگان *

و البته اسپان بعضے یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز بازنمودند که عوض جمعات النگ نشستند تا آن هم چندین اسپ نا گذشته ماند براي گذشتن باقي اسپان چه فرمان میشود فرمان میشد که دو ماه مهلت دهند - چون آنهم منصرم شدي و از حالت آن مقالت پیش تخت بازمینمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرم شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - دران ایام ملک رضي اهل اکرام (که یکي از اولیاي عظام بود) نیابت عارضي ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبي میآراست - دران[۲] وقت پیش تخت جهاندار بازمینمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند[۳] بیشتري یاران خیلها براي آوردن وجه اطلاقات در اقطاعات فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون ازان مصلحت فارغ شوند بعده در شهر درآیند - و هم در اثناي آن سال سپري شود[۴] - حالت دشواريِ این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند[۵] - ازین اشخاص که عرضه نگذشته بیشتري همین طائفۀ مصالحي اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدي و فرمودي - چون یکي در مصالح فرستادۀ سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرم شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانۀ او

(۲ ن) دران محل * (۳ ن) نگذرانید * (۴ ن) میشد ـ میشود *
(۵ ن) بماند *

مانم افتد - بعده شاه فیروز فرمان فرمود که از صاحبان خیلها موکل (۲) بستانند - هریاری که در مصلحتی رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع عرض (۳) بگذارد و اسپ بدهد یا همدران محل بگذارد - تا این تعلق از پیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروزشاه اینچنین (۴) شفقت و مهربانی در حق عامهٔ خلائق داشت هیچ پدری و برادری اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این (۵) شهنشاه برین بود مدت چهل سال هیچ کسے در دیوان عرضه نا گذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجهٔ نظامی علیه الرحمة و الغفران فرماید * * ابیات *

شاه که ترتیب ولایت کند * حکم رعیت برعایت کند
تا همه سر بر خط فرمان نهند * دوستیش در دل و در جان نهند

آری عجب اسراری که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنت آن بادشاه سال منصرم شده بود - همین یکروز از سال مانده بود که دفاتر دیوان عرض ببندند - یکنفر بنده از بندگان درگاه و مختصے از مختصان بارگاه را اسپ در دیوان عرض نا گذشته مانده بود - اتفاقا دران روز آن بنده در محل درون نوبتی بود - آن بنده بدل خراب و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه نا امیدی از سینه میکشاد - و از حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲ ن ، موکد * (۳ ن) عرض نگذرد و جدید همدران محل نگذرانند این تعلق آه * (۴ ن) همچنین * (۵ ن) آن شهنشاه بدین *

خود طلبید - و از مقالت ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال خویش مخفي داشته - چون شهنشاه براي تحقیق آن کوشش گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود بازنمود - که فردا دفترهاي دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ نگذرانیده‌ام میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاه اکمل فرمود اي فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات اضطراب (۲) مانده ام - فرمان شد براي اخراجات چه باید تا خاطر تو بیاساید - آن بنده بازنمود اگر یک تنکه زر باشد اسپ اصلاح شود حضرت فیروزشاه از ملک (۳) تنکه دار یک تنکه آن بنده را دهانید و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنکهٔ زر یافت بسوي دیوان عرض شتافت - و آن تنکهٔ زر پیش نویسندگان نهاد و اسپ اصلاح داد - چون باز آمد شهریار فرمود که اي فلان غرض تو حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده بازنمود که از مرحمت (۴) خداوند عالم کار من بنده باتمام رسید - درین محل شهنشاه بر زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور آنست که اینچنین در قسم ملکي که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲ ن) اضطرار * (۳ ن) از ملک نیکخواه خریطه دار یک تنکه زر آن بنده را دهانید * (۴ ن) مرحمت عالم خداوند کار من باتمام رسید *

و السلام التعظيم لامر الله و الشفقة علی خلق الله *

* بيت *

بر سر هرکس چو ترا دست هست * دست مکش از سر هر زير دست

مقدمهٔ هشتم بردن پسر(۲) عمادالملک کيفيت ياران پيش سلطان فيروزشاه و جواب با صواب يافتن

نقل است وقتی(۳) ملک اسحاق عمادالملک پيش شاه فيروز رفت و کيفيتي گفت - که اگر فرمان شود چون بعضي اشخاص از طائفهٔ ياران حشم پير و معمر شده اند و در سواري آمدن نميتوانند بجاے ايشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و دران ايام ملک عمادالملک پير شده بود - ملک اسحاق پسر او بجاي پدر کار ديوان عرض ميکرد - چون ملک اسحاق اينچنين کلمات پيش شهنشاه با برکات بازنمود سلطان فيروز فرمود - اي اسحاق نيکو کيفتي ست که پيش ما آوردهٔ هرآئينه چون يکے پير شود او را دور کنند - و بجاے او ابناے او را و يا غيرے را استقامت دهند - بهر دو حال آن پيران کهن سال را خواري بکمال روي نمايد - همين پدر تو بشيرا پير شده است - باري اول همين پدر خود را از شغل و استقامت دور کن(۴)

(۲ ن) کيفيت ياران پير ملک اسحاق عمادالملک پيش آة * (۳ ن) وقتيکه * (۴ ن) معزول کن *

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجاي ایشان ابناے ایشان و یا غیرے را نصب کنم(۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت پیران سالي بکمال حال خواري پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال تغیرے نکنند - و آنکه بابناے ایشان کنند این زمان آن زمانه است که فرزندان عاق میخیزند - یکی آنکه از سبب پیري دلهاي پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابناے یشان را کنند و آن پسران عافي ورزند بیچاره پیران را خوار گردانند دلهاي پیران شکسته گردد - اما برو فرمان برسان تا بجاے پیران معمر هر کرا پسر باشد در سواریها بجاے پدر بیاید برطریق و کیل - و هرکرا پسر نباشد داماد بیاید - و هرکرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت برابر رکاب بیایند(۳) * * ابیات *

رسمیست که مالکان تحریر * آزاد کنند بندۀ پیر
اي بار خداي گیتي آراے * بر بندۀ پیر خود ببخشاے

فرمان شد اي اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از سبب پیري رزق از بندگان خود بازنمیگیرد من که مخلوقم از سبب پیري چگونه ایشان را از استقامت

(۲ ن) کنند * (۳ ن) باشند *

محروم گردانم - چنانچه شیخ سعدي عیله الرحمة و الغفران فرماید *

* قطعه *

* چه جرم دید خداوند سابق الانعام *
* که بنده در نظر خویش خوار میدارد *
* خداي راست مسلم بزرگواري (۲) و لطف *
* که جرم بیند و نان بر قرار میدارد *

القصه (۳) هر قولي و فعلي که از ذات ملک (۴) صفات سلطان فیروزشاه شهنشاه شش جهات در امور ملکي و قضاياي مالي صادرشده اینچنین بود - هریکي آثار و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کتابت تواریخ آمده - آري عجب اسراري - هرچند که این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف میخواهد تا ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از بسیاري افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نمیرسد * * بیت *
گر در تن من زبان شود هرموئي * یک وصف تو از هزار نتوان کرد
معهذا چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات شنید و اینچنین فرمان در دواوین رسانید جمیع خلائق دست بدعا برداشتند * * ابیات *

* الهي (۵) تا جهان را آب و رنگیست *
* فلک را دور و گیتي را درنگیست *

(۲ ن) بزرگي و الطاف * (۳ ن) سبحان الله هر قولي * (۴ ن) ملکي صفات * (۵ ن) خدایا *

* جهان را خاص این صاحب قران کن *
* فلک را یار این گیتي ستان کن *

مقدمهٔ نهم شرح آوردن منارهاي سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله (۲) از سواري سمت تهته در شهر دهلي آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات در حریم شهر دهلي سواري کردي - دستبردے (۳) بحربیان نمودي - در حریم دهلي بحکمت ارلي دو منارهٔ سنگین بود - یکي منارہ درحد موضع تویره شق سالوره و خضرآباد دامن کوه - و منارہ دوم در حوالي قصبه میرتهه - و این منارها از وقت پندوان (۴) درین مقامات داشته بودند هیچ بادشاهے صاحب دستگاهے عالم پناهے که در تختگاه پادشاهي در دارالملک دهلي نشست هیچ یکي (۵) را این چیز میسر نیامد - مگر سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین (۶) باب ابواب کوشش کشاد بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بي پایان این منارها را آورد - یکي را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه داشت - و آنرا منارهٔ زرین نام نهاد - و دوم را در کوشک شکار بکوشش بیشمار و حکمتهاے بسیار داشته - المقصود راویان شریف درین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معاني

(۲ ن) حضرت الله تعالی * (۳ ن ، دستبردي بجزئیات * (۴ ن) هندوان بار درین آ؟ * (۵ ن) ملک سلطان * (۶ ن ، درین نوبت دست کوشش کشاد *

سفته - که این منارههای سنگین چوبدستی ازان بهیم ملعون بود که در قد و قامت بغایت بلند مینمود - و زور بسیار داشت - بدان سبب بسوی پهلوانان افسر برای قتال کوشش بکمال میگماشت در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اسرار قدرت (۲) پروردگار روزی هزار من طعام خوردے - و در ایام او هیچ کسے با قوت بسی با او بس نمیآمد - بلکه در زور و دلاوری بحدی بود - که اگر پیل را در نیزه دوختی و بیرون انداختی آن پیل از مشرق در مغرب افتادی - دران ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان خویش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشودند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خرد تر بود - و بیشتر اوقات مویشی برادران بد حرکات چرانیدی - و این دو منارهٔ سنگین بر روی این زمین بجای چوبدستی بدست خود گرفتے و مویشی را بدین چوب سنگین بازگردانیدے - و دران ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشی هم بر اندازهٔ خلق (۳) آن ایام بود المقصود بیشتر اوقات سکونت (۴) ایشان در زمین دهلی بود - چون (۵) بهیم ملعون ازینجهان رفت و بعالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲ ن) قدرت بیچون و بیچگون هزار من طعام هر روز خوردے * (۳ ن) حلقت * (۴ ن) مقامات سکونت * (۵ ن) هم ازینجا ست چون بهیم ملعون بدوزخ پیوست مهرهٔ عذاب سفت این دو مناره *

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند[2] - براي یمن این هر دو منارة را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند[3] قد آدمیان زمانهٔ پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود چنانچه از حالت مقالت قدهاي ایشان اهل تفاسیر در کل تفاسیر بے نظیر هریک مفسرے مشرح بازنمود - المخصوص[4] این عنایت بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم خرد افتاده[5] - حضرت[6] رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد و هفت بشارت داد - ازانجمله یکي آنست اي[7] محمد صلی الله علیه و سلم میداني که امت ترا براي چه آخر همه امتان آوردم تا ایشان میان گور دیري نمانند - دیگر[8] امت ترا قوت بسیار ندادم براي آن تا ایشان بقوت خود غره نشوند - و بیفرماني حضرت من نکنند - دیگر[9] امت ترا قد کوتاه دادم براي آن تا ایشان بطعام و جامه بسیار محتاج نگردند - و براي حاصل کردن آن از حضرت من دور نه افتند - آلهي بکرم عمیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان آفریدي - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان زمرهٔ مسلمانان حشر ما کن

(۲ن) گشته براي تلف این هردو الخ * (۳ن) سبحان الله قد آدمیان * (۴ن) مخصوص این * (۵ ن) افتاده است * (٦ ن) حضرت الله تبارک و تعالی در پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد * (۷ن) یا * (۸ن) یا محمد امت ترا براي * (۹ن) یا محمد امت ترا قدکوتاه *

از برکت این آیت - توفني مسلما و الحقني بالصالحين *

* قطعه *

پنجه کشاد ست عقاب اجل * چند چو طاؤس خرامان روي
عالم (۲) دنیا شده گیر اي حسام * جهد دران کن که مسلمان روي (۳)

الحاصل بهیم ملعون این دو منارهٔ سنگین بدستکاري خویش از تاثیر قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو مناره رسید این هر دو را یکي از عجائبات دید - بالهام (۴) الله تبارک و تعالي در دل مبارک گذرانید - که این منارهها را ازین مقام براي نام باهتمام تمام در شهر دهلي باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت بسیار و قصد بیشمار این منارها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک شکار داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانهٔ فرود (۵) آوردن آن منارهٔ زرین از مقامي که دران بود - چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره و خضرآباد سواري کرد و دست قوت شکار (۶) بشکاري برآورد (و خضرآباد از شهر دهلي نود کروه است) جانب کوه پایه در موضع نویره منارهٔ سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این منارهٔ عجیب را در شهر دهلي برند حالیا چنین یادگار بر روي روزگار درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان باقي ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشهٔ

(۲ ن) عالم و عابد شده گیر اي حسام * (۳ ن) شوي * (۴ ن) بالهام حق تبارک در دل * (۵ ن) فرود آوردن منارهٔ زرین در مقامي که بود چون سلطان فیروزشاه * (۶ ن) بسوي شکار شکاري *

بیشمار برای فرود آوردن آن منارۂ نامدار فرمایش کرده - آن مقدار قصبات و قریات که در حوالی مناره بودند از میان دوآب و غیر دوآب هر همه را جمع آورده - و خلائق لشکر از طائفۂ احرار و بندگان حلال خوار از قسم سوار و پیادگان جرار گردآمدند - اسبابهای گونا گون و ادواتها از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل آورد - و ازان محلوج نوالها بسته در تکیه‌گاه[2] مناره برای آن داشته که چون مناره بوقت کافتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون منارۂ سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون بیخ مناره کافتند منارۂ مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده آهسته آهسته یکان یکان نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد چند روز از کرم الله و اقبال شاه منارۂ مذکور هموار در زمین غلطید چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشے فرود مناره بجای کهنبی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و منارۂ مذکور بالای آن کهنبے بود - المقصود مناره را با پرکالهای نئی نیزه و با پوست خام از سر تا پایان بپیچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعده گردون مرتب کردند با چهل[3] و دو پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی

(۲ ن) در تکیه گاه منارۂ داشته بیخ مناره از بنیاد کافته و نوالهای محلوج در تکیه گاه منارۂ برای آن داشت که چون الخ * (۳ ن) با چهل و دوپایه که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند منارۂ مذکور بمشقت بسیار و محنت بے شمار بالای آن گردون داشتند *

بیکبارگي زور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالاي آن گردون داشتند - و در هریک پایهٔ گردون یکان طناب ریشمان موازنهٔ دهکان مني بستند - و در هریک طناب دویستگان نفر گرفتند - و بدل و جان زور کردند - اینچنین در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندین هزار آدمي بیکبارگي زور میکردند - بعده آن گردون با آن مناره روان شد - چون لب آب جون از دیه تویره نزدیک است سلطان فیروزشاه خود برابر شده آن مناره را در کرانهٔ لب آب جون آورده - و تمام بحر در لب آب جون جمع گردانیده - و در جون کشتیهاي بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضي کشتي پنجهزار من غله میگنجد و در بعضي کشتي هفت هزار من - و آنکه خرد است دران دو هزار من غله میگنجد - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعده مناره را بحکمت در کشتیها انداخته درمیان لب آب جون کرده در شهر فیروزآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد برد - و عمارت براي ایستاده کردن مناره آغاز شد (٢) - دران ایام این مورخ خوشه چین خوان مورخان نیک نام بحد دوازده سالگي رسیده بود - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغاز کرده آن عمارت بصنعت کاریگران اهل مهارت و بصارت از سنگ گهرسنگ (٣) با چونه ریخته برآورده - و

(٢ ن) آغاز شده افسانهٔ ایستاده کردن منارهٔ زرین میان کوشک فیروزآباد آغاز شد دران ایام این مورخ * (٣ ن) کهرمل *

بهر پوشش که برمیآورند سلطان فیروزشاه بالهام آله حکمتے کرده بود که دران حکمت آن منارة را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون منارهٔ مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده براي ایستاده کردن منارة حکمتے دیگر کردند - چون خواستند که منارة ایستاده کنند طنابهاي ریسماني موازنهٔ دهکان منې آوردند - و فرود هرشش پوشش چرخهاي چوبینه داشتند - یک سرِ طناب در سر آن منارة بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بنده سختي میکشیدند - و بکبارگي زور میکردند و چرخها را در گردش مي‌آوردند - چون قوت بسیار شدي و خلائق زور نمودي البته نیم گز منارة بالا آمدي - چون منارة نیم گز بالا برآمدي در پهلوهاي منارة بجاي تکیه‌گاهای او چوبهاي بزرگ و نوالهاي محلوج درخت سینبل میداشتند - تا باز منارة بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد چندگاه[2] از آثار و اسرار کرم غفار و ستار برحسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود منارة هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد منارة از پایان منارة تا سر آن چوبهاي بزرگ بیشمار و بیقیاس داشتند برقانون تکیه‌گاه طریقهٔ کالبد قبهٔ چوبین - و آن چوبها بآهن پیچي کرده تا منارة بهیچ[3] جانبے خم نخورد - اینچنین منارهٔ زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

(٢ ن ، سرچند گاه * (٣ ن) جائے *

و راست - ذرهٔ میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت
ایستاده کردن مناره داشته - فی الجمله چون مناره ایستاده شد
بالاي مناره هم در(٢) دور سر آن مناره چند دور از سنگ سیاه و سپید
وصل کرده - و بالاي آن سنگ سیاه و سپید قبهٔ مسین با ملمع زر
داشته که آنرا بهندوي گلس گویند - و ارتفاع مناره سي و دو گز
است - هشت گز درون عمارت است - و بیست و چهار گز بالاي
عمارت است - معلوم نشد که در زمین موضع نوبره(٣) ایستاده
کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بخط هندوي
در پایان مناره نقره کرده بودند - سلطان فیروزشاه بسیار زنار داران
و سیوزگان طلبید - هیچ کسے خواندن نتوانست - بعضے گفتند
که بعضے مردم کافر آن هندوي خواندند - دران نبشته بودند - که
این مناره را ازین مقام هیچکسے با قوت بسے نتواند جنبانید - نه از
سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین
پادشاهي صاحب دستگاهي پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد
او قصد نماید - و این مناره ازین محل بیرون آرد(٤) - چون اینهمه
توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز
اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه
نیکبختے نبشت *

* رباعي *

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

(٢ ن) از * (٣ ن) نوبرة * (٤ ن) آورد *

لطفت (٢) بکدام ذره پیوسته دمي (٣) * کان ذره به از هزار خورشید نشد

افسانۀ منارۀ دوم که درون کوشک شکار داشته اند - منارۀ مذکور درمیان دوآب حوالي قصبۀ میرتهه بود - مناره کوشک شکار از منارۀ زرین چیزي خرد است - منارۀ مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین حکمتهاي گوناگون و مشقتهاي روز افزون آورده درون کوشک شکار بالاي کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیدۀ حضرت وجود منارۀ دوم را بالاي کوشک شکار ایستاده گردانیده - و دران روز از مراحم شاه فیروز چشن عام براي خواص و عوام (٤) بود - جمله عالم در مقامات بیغمي جولانگري مینمود - خمهاي شربت بے عدّ و بےحدّ در کوشک شکار پر کرده - هریک اشخاص از زمرۀ آینده و فرقۀ رونده آزان خمها شربت میخوردند - هرکه براي تماشا دیدن آمدي شربت خوردي - بعده بازگشتي - هیچکسے را از کسے و خصے منعے (٥) نبود چون مناره ایستاده شد و کوشک مرتب گشت شهرے بزرگ دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه هریکي براي خویش خانهاي با تکلف برآوردند - آري عجب کارے چه بود (٦) که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهاي سنگین چندین محنت و مشقت دیده (٧) بقصد فراوان و کوشش بےپایان درین مقامها نهاد

(٢ ن) عونت بکدام ذره بیوست گهي * (٣ ن) ناهبد * (٤ ن) خاص و عام * (٥ ن) ممانعتي * (٦ ن) که بر چه بود که سلطان الخ *
(٧ ن) کشید

تا (۲) بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسے بروح من فاتحه خواند *

* بیت *

آنچه درو هست چو بیند کسے * یاد کند از من مسکین بسے

معهذا هریک تاجدار مستثنی البته در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش چیزی (۳) یادگار چون جهانداران بلند تبار در جهان گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس‌الدین التمش منارهٔ بزرگ درون مسجد جمعهٔ دهلي (۴) برآورده - که از حالت و مقالت آن معلوم و روشن است - هریک جهاندار براندازهٔ خود بسیار چیزی یادگار گذاشته این دو منارهٔ عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یکے از عجائبات دوران ست - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسلطنت درآمد خلائق دهلي را بحکم تقدیر ازلي بحضرت دوست رسانید چند روز در شهر دهلي مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد چند گام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره گردانیده همان زمان بر زبان مبارک گذرانیده (۵) که درین جهان بحکمت حضرت (۶) رحمان زمرهٔ سلاطین و خسروان باریک بین یادگارے از هرکردارے گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرور ایام رفته نا پدید شده نام آن بر زبان کسي نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید *

(۲ ن) که * (۳ ن) چیزي چیزي * (۴ ن) دهلي قدیم * (۵ ن) آوردهٔ * (۶ ن) حضرت سبحان *

* بيت *

بسا تاجور کامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت

معهذا امیر تیمور درین محل کفته - که این دو منارهٔ سنگین که سلطان فیروزشاه طالب دین را میسر آمد هر دو (٢) تا قیامت باقیست امیر مذکور بمشهور گفته و گوهر عجیب سفته - که من چندین ملکها کشته ام و ممالکها گرفته ام درهیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین یادگار با تکلفات بسیار ندیده‌ام - آري این جمله چیزها از احوال این منارها از ابتداي حال تا انتهاي مقال حضرت خسرو خوش خصال در پایان منارهاي مذکور حفر (٣) کنانیده - چون یک دور دو دور بگذرد بعضي آدمیان درین جهان بیایند و این منارها به بینند بگویند که این فعل اندازهٔ آدمي نیست * * مصرع *

* ما را بَدَلِ نیک همه نیک درآید *

مقدمهٔ دهم در بیان شکارهاي فیروزشاهي

نقلست سلطان فیروزشاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم ملکي ابواب اسرار (۴) میکشود - چون از سبب ملکي از سواري مهمها عنان سمند دولت باز بپیچید بعده در دل گذرانید - که در سواريِ سلاطین و امامان دین آرام خلائق روي زمین است - و سلاطین بغیر مصلحت ملکي که آن رکن اصليست سواري کردن مصلحت

(٢ ن) که هردو * (٣ ن) نقره کنانیده * (۴ ن) اسرار چون بناء میکشود *

ندیده - و سمت مفسدان گریز پای سواري کردن منغ فرموده از شناعت[2] جاه - ضرورةً آئین باختن شکار و در ضمن آن تاختن سوي حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن شکار از ایام صغار بسیار داشت[3] - هرآئینه فعل شکار در دور آن جهاندار یکي از ارکان ملکي قرار یافته[4] و بسیار باخته - المقصود بارها درین کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفتي - ملک نائب امیر حاجب مردي دانا و در کفایت مستثنی است - اما افسوس که هوس باختن شکار بسیار دارد - بسوي شکار بیکار کوشش بیش گمارد[5] - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصه[6] سلطان محمد چندین پند دادي اما نمیدانست[7] که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلي خواهد گردانید - و چندین کسان را از زمرهٔ مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکار کردي و قصد براي پره[8] کردن بسیار نمودي چون پره کردي بغایت خوش گشتي - دران محل هرچه کسے التماس خود باز نمودي البته[9] بعز اجابت مقرون شدي المقصود چون شهریار برگزیدهٔ حضرت غفار را در کار شکار اهتمام افتاد

(۲ ن) شناخت * (۳ ن) بازداشته * (۴ ن) قرار یافت و بسیار باخت مصرع - یکی خوب دستي دگر راستي خود را - المقصود الخ * (۵ ن) مي‌گمارند * (۶ ن) سبحان‌الله سلطان * (۷ ن) نمیگذاشت * (۸ ن) پرده * (۹ ن) الغرض *

در عهد دولت خود شکارها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش گماشت - در هر قسمي شکار بیشمار کرده - در(۲) هر یک قسم جانوران درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در عدد نیاید - و از جنس سیاه‌گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکاري حاصل کرده بود و از قسم باز و بحري و ترمتي و شاهین و سیمتن و مانند آن چندان موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانوران درنده و گیرنده تسلیم بندگان بودند - دنبال هریک جانور دوگان و سگان نفر بنده براي غمخوارگي بودند - و این تمام نگاهبانان جانوران درنده اسپ سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در سواري شکار بیرون آمدے مراتب شکار چهل و پنج نشانه برابر(۳) رکاب رفتي - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه و یک گنبذ سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار بود برابر رکاب روان میگردید(۴) - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتي پیشتر از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر(۵) آن فوج و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام(۶) میرفتند - و دو نیزهٔ پر طاؤس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسرهٔ

(۲ ن) از هر * (۳ ن) در رکاب * (۴ ن) میکردند * (۵ ن) براي *
(۶ ن) نامدار *

فوج خاصهٔ شهنشاه رفتی - و فرود آن دو نیزه جانب میمنه همه
چارپایگان درنده میرفتند - و در میسره همه پرندگان گیرنده - و سلطان
فیروزشاه اسپان(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان(۳) در پنج پایگاه
مي‌بستند که آنرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعونه
بیان هر یک(۴) پایگاه در ذکر کارخانهاي آن شهنشاه شرح داده آید
معهذا از جملهٔ(۵) این پنج پایگاه یک پایگاه شکره خانه بود - و یکهزار
و دویست اسپ فرود شکره میرفت - دران ایام ملک دیلان امیر
شکار بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکار بود - بازیدهان(۶)
و فوجداران آن شکره خانه علیحده بودند - هریک از اصحاب
شکره خانه امرایي کبار بود - در پروش شکره هر یکي جد مینمود
چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب
جد کشاد - تا باقیي عمر همدرین مشغوليي گذشت - درین کار
بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکار باختن
بیشتر بود - آري عجب اسراري - چون سلطان فیروزشاه در شکارگاه پره
کردي اینچنین پره شدي که از زمرهٔ سلاطین پیشین کمتر کسے کرده
است - اگر پادشاهے صاحب دستگاهي گاه از گاهے از جملهٔ سلاطین
پیشین را هوس پره شدي در زمان واحد پره میکردند - بعده
همان زمان پره مي‌شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتگان روز و هشتگان

(۲ ن) اسباب * (۳ ن) اسباب * (۴ ن) هریك پایگاه فیروزشاه
شرح داده‌آید * (۵ ن) ازانجمله پنج پایگاه * (۶ ن) باریداران *

روز دور پره مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پره شکار میباخت *

* بیت *

بر صید چو کرد شه سواري * بر نام نماند یک شکاري (۲)

الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهاي انواع جنس کرده این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بیان هر یک پره علیحده نبشت - تا پندے باشد مر خردمندان را - افسانهٔ پرهٔ گورخر و گورخر در زمین جنگل میباشد - و اینچنین مقام بحکمت حضرت علام میان دیبالپور و سرستي است - دران زمین بیشتري بي‌آبي‌ست میان چند کروه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکاوند بعده روي آب به بینند - و اگر مسافري و یا راه گذري در هواي تابستان راه غلط کند از غایت بے آبي و نهایت اضطراري جان بجاندہ دهد زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخرست که در مقام بےآبي باشد - در محلي آرام گیرد که در حریم آن بقعه و نواح آن رقعه هشتاد کروه آب نبود - و خرابه باشد - و قانونے است که چون گورخران تشنه میشوند هشتاد کروه زمین قطع کنند - و در (۳) محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام‌آرام بیایند - و شکار گورخر کرده نشود مگر در هواي تابستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا مقام میگیرند - و در هواي زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲ ن) هرچند چو دور شه سواري * (۳ ن) که گور ران ار جائي که مي‌نشینند هشتاد کروه *

المقصود چون شهنشاه طالب رضاي حضرت ودود خواست تا شکار گورخر کند بنگاه را میان خطهٔ سرستي و ابوهر داشت - و خود بدولت و سعادت براي شکار گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسپ جید بیاید - و سوار اسپ ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار فرمان فرمود - تا خلائق لشکر که برابر شهریار افسر خواهند بود باید که باهتمام تمام آبهاي سه روزه ذخیره برگیرند هم براے خویش و هم براے مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب بر(۲) شتران برگرفتند و بعضے در گردن کهاران و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب گام روان شده تمام شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کروه دور پره شده - بعده آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کروه داشت گورخر بسیار و بے شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکار گورخر باخته سمند عزت بسوي ایشان تاخته - از بامداد تا شبانگاه شاه شکار گورخر کرده بوقت نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بازگشته - هم بدان طریق با اصحاب فریق خود تمام(۳) شب رانده - و دو پاس روز نیز

(۲ ن) در • (۳ ن) تمامت •

رانده و دو پاس[2] روز سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعنایت کردگار[3] هفتاد کروه رفته شکار گورخر باخته باز در بنگاه پیوست * * ابیات *

تیرے که ز شست خویش بکشاد * زو شیـــر بمرد و گرگ افتاد
هر سو که بصیـــد رخش رانده * بر نام شـــکار یک نمـــانده

افسانهٔ پرهٔ شکار شکاري از آهو و گور و نیل‌گاو وجز آن - آرے اینچنین شکارے بیشتري در حوالي بداؤن و آنواله[4] میباشد - زیراچه این اجناس بےقیاس جانور در محلي باشد که دران محل هم[5] خرابه بود و هم دران محل آب و کاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلي بحکمت ازلي دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله پادشاهي با جاهي صاحب دستگاهي بود بمعماري مملکت و رعیت پروري سلطنت بسیار کوشش داشت و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه درحوالي بداؤن مدام خراب باشد مخصوص براي شکار شکاري - و اگرنه دران مقام نیز[6] آباداني شدے از غایت توجه[7] آن جهاندار پرگار - الحاصل هر سال آن خسرو خوش‌خصال از شهر[8] فیروزآباد بسوي شکار سواري کردي و مخصوص کرده دران خرابه رفتي - شکار بیشمار باختے - البته این مورخ ضعیف

(۲ ن) و دو پاس روز در بنگاه رسید * (۳ ن) پروردگار * (۴ ن) انواله * (۵ ن) همه * (۶ ن) بس * (۷ ن) استمالت * (۸ ن) سمت *

شمس‌سراج عفیف برابر[۲] بودی - چون سلطان فیروزشاه بکوچ متواتر بآرزوی تمام بشتاب گام دران صحرا میرسید و میخواست که پرۀ شکار کند پیش ازان یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز فرمایش میکردند - و خلائق لشکر را دران شب بطویله فرود می‌آوردند دران شب دهل پاس نمیزدند - و درین[۳] مقام نمی‌نواختند - سلطان فیروزشاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده و بندگان جرار برابر میبودند - و بنگاه نیز برابر شاه میشد - و دران روز خود بدولت و سعادت بالای بلندی استاده میشد - و فرود آن بلندی سواران لشکر در پره رها می‌شدند - و دو نشانۀ شکار بحکم فرمان جهاندار می‌آوردند - یک نشانه را در طرف راستا می‌فرستادند و نشانۀ دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب باربک ایستاده سواران را در پره رها میکرد[۴] - و در پره می‌گذاشت - و جانب دوم ملک عماد الملک دنبال آن نشانهای شکار - هر یک سوار بدم ریز می‌رفت - هر یک خیل علیحده علیحده میگذشت - چون یاران خیل در پره می‌رفتند اول نیزه آن خیل رها میکردند - بعده دنبال آن نیزه تمام سواران خیل‌دار می‌رفتند - بعضی اشخاص از تاثیر حسد بیقیاس که در جسد آدمی تعبیه است درین محل پیش آن شهریار اکمل می‌گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین‌ست

(۲ ن) بدائره * (۳ ن) روز شده بهیر مقام نمی نواختند * (۴ ن) میگذاشت *

زیراچه سوار هریک خیلدار بدم ریز میرود - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادی - ازان(۲) گفتار اعراض کردی - الغرض چون هر دو نشانه موازنهٔ دهگان کروه رفتند سوار دم ریز برابر(۳) نشانهای مذکور میرفتند(۴) - چون سوار بتمام رها شدے(۵) بعده طائفهٔ بندگان خاص در پره رها می‌شدندي - و میان بندگان نیز در هریک صده یکان بیرق بودي - ایشان(۶) نیز بتمام می‌رفتند - بعده اسپان پایگاه شکره خانه می‌گذاشتند - و خلق کار خانها نیز در پره رها شدندے(۷) - بعده پیلان در پره رها میشدندے - و اگر دور پره بزرگ بودي پیش از پیلان سواران بفگاه رها می‌شدند - بعده پیلان - القصه چون این هردو نشانه درمقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش میافروختند تا دود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز می‌گذشت مقابل یکدیگر عنانهاي خود می‌گردانیدند تازي سواران درون پره می‌آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان می‌رسانیدند - تا سواران مذکور آهسته آهسته(۸) در دائرهٔ حلقهٔ پره درآیند - و فرمان دیگر می‌رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفی شکارے بیرون آید - معهذا چون سواران در می‌آمدند فرمان از زبان

(۲ ن) ازین * (۳ ن) براي * (۴ ن) میفرستادند * (۵ ن) رهانیدي * (۶ ن) ایشان نیز در پره صده رها شدندي چون بندگان نیز بتمام میرفتند پایگاه و شکره خانه * (۷ ن) بعده سوران در پره رها میشدند * (۸ ن) آهسته آهسته پیلمال کنان در دائره *

خسرو جهان می‌رسانیدند - تا(۲) سواران مذکور آهسته آهسته پیلمال کنان در دائرۀ حلقۀ پره درآیند - و فرمان دیگر میرسانیدند تا نباید که هیچ طرفی شکارے بیرون آید - هرچند که دور پره گرد میشد سوار پره از یک تو دو تو می‌شدند - و از دو تو سه تو می‌کشتند اینچنین شدی که سواران حلقۀ پره مقابل یکدیگر دیده شدندے ازان روز دور پره میان سه چهار کروه میداشتند - چون روز با خرمی رسید دران وقت فرمان میشد - هر آنکس که در محلی در حلقۀ پره ایستاده است آن شخص همدران محل فرود آید - و در ایام پرها محل و غیرمحل نبودے - هر که در محلی ایستاده است همانجا فرود میآمد - و همچنین سراپچۀ خیلداران باتصال یکدیگر برمیآوردند تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سراپچه بودی - زیراچه سراپچۀ این خیلدار با سراپچۀ آن خیلدار اتصال یافتی - و سراپچۀ آن خیلدار با سراپچۀ خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که میان چهار پنج کروه بودی گرد پره یک دور سراپچه می نمودی و پیش دور سراپچها کنگهره می‌بستند - درگردا گرد پره یک دور کنگهره بودی - و عقب سراپچها بنگاه خیلداران فرود میآمدند - و اهل بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود میآمدند - چون برین طریق دور پره استحکام یافتی درون(۳) پره تفحص می‌کردند - اگر شیری

(۲ ن) تا آهسته آهسته در دور پره گرد میآمدند هرچند که دور پره الخ * (۳ ن) دران *

و یا ببري و یا گرگي بودي فیروزشاه اول آن را زدے - بعده دنبال شکار شکاري شدے - و در ایام پره دهلیز برنیامدے - بارگاه و خوابگاه (۲) و گنبذ سفید برآمدے - و بر هریک خیلداران فرمان شهریار بود - که با یاران خویش در الغکهاي خود هشیار باشند - آمدن ایشان در سراي حاجت نیست - تمام خیلداران با یاران در الغکهاي خود ترکشها پیش کرده هوشیار و بیدار میبودند - یک دور پره از ترکشها بود چون دور پره با اینچنین (۳) محکمي استحکام یافت و شکاران از هر یک جنس درون پره محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معهذا سلطان فیروزشاه هر روز ازپره سواري کردي - و موازنهٔ پانصد وششصد سوار از زمرهٔ شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار (۴) میشدند - سلطان فیروزشاه درون پره درآمدي و شکار باختي - دنبال شکار خود تیر انداختي - و پیش الغک هر خیلداري که شکار زدي همه بدان خیلدار انعام شدي (۵) - بدین طریق موازنهٔ هفت هشت روز شاهفیروز شکار باختي - سمند عزت دنبال شکار تاختي - چون خواستي که پره بشکنند و شکار باقي مانده را بگیرند بر حکم فرمان شهنشاه روي زمین یک تیر آتشین درمیان پره میگذاشتند - و دهلها با شهناها مینواختند - جمیع خلائق در مي‌آمدند - شکارے که درون پره مانده بود غارت میکردند - هریک از طائفهٔ کهار و کواني که در

(۲ ن) خوابگاه لعل * (۳ ن) بدین محکمي * (۴ ن) سواري کردندي * (۵ ن) دادي *

لشکر سلطاني بود براي گرفتن شکاران قصد ميذمود - هر يک تنے
هر يک صيدي را بکوشش (۲) گرفته مي‌آورد - در ايام پره چندان
گوشت شکاران شدے که از غايت بسياري گندگي برآمدي - و
بعضۓ اشخاص از طائفه زيره با گوشت شکار قديد کرده تا شهر دهلي
مي‌آوردند - و اگر سلطان فيروزشاه شکار گاوميشان جنگلي کردي
و ايشان بسيار بودندي بر حکم فرمان براي ايشان نيز پره شدي
اما هم زمان واحد پرۀ گاوميشان شدي - چون شهريار شکار باختے
همان زمان پره مي‌شکستندي - زيراچه گاوميشان از تاثير قوت
بي‌پايان درون پره دير نمانند - المقصود (۳) سلطان فيروزشاه برگزيدۀ
حضرت آله هرسالے در هرسواري اينچنين سه چهار پره کردے
انگاه فيروزشاه با بنگاه سمت شهردهلي بازگشتي - آري عجب کاري
اين همه نمودارها و کتابتها در تواريخ براي عبرت ست مر
خردمندان را * * رباعي *
آرند يکي و ديگري بربايند * بر هيچکس اين راز همي‌نکشايند
ما را زقضا جزاين همين ننمايند * پيمانه توئي باز بتو پيمايند
افسانۀ شکار شير و ماهي - حضرت فيروزشاه صاحب دستگاه گاه و بيگاه
از هر يک جنس شکار ميباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام علی
الدوام مرکب عزت بسوي شکار مي‌تاخت - همه وقت (۴) خود را

(۲ ن) گوش گرفته * (۳ ن) ما هوا المقصود * (۴ ن) همه وقت
بپرانيدن *

به پرانیدن شکره و گرفتن صید مشغول(۲) داشت - چون آن شهریار در محلي نشستي پیش او شکره را باولي میداند - و اگر سوار در راه رفتي هم شکره بسوي صید برانیدي - و اگر از جنس چهارپایان پیش او چیزي خاستي یوز و یا سیه‌گوش بجانب آن رها کردندي بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلي در رکاب رایات اعلی میرفتند و طائفهٔ باهلي کسانے بودند که دامهاي آهوان بالاي پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلي مقام گیر میشدند آن دامدران دران مقام دام فراز میکردند - آهو دران دام افتادی - و بعضے بندگان باهلي بر نرگاومیشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوپین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلي و یا کیلي شیر حصاري شدے بندگان طائفهٔ باهلي از جزوي و کلي نرگاومیشان را یکجا مي‌کردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگاومیشان بدیدن شیر شاخهاي یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نزغه کرده بر شیر درمي‌آمدند - و آن بندگان باهلي از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شدے و گاه گاه بودي که سلطان فیروزشاه فرمودي تا دامهاي بزرگ بالاي شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلمال کنان بالاي دام شده مي‌آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودي که حضرت فیروزشاه فرمودي تا پیلان را بر شیر ژیان درآرند

(۲ ن) مشغولي *

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر پیل حمله آوردي - دران حالت شهنشاه با جلادت بر شیر خود تیر زدي - تا بجائے رسید و مرتبهٔ این کردار بمحلي رسید که چند شیر از جنس قلاویز پیش دربار حضرت جهاندار مي‌بستند نیمهٔ در راستاي دربار و نیمهٔ در چپا *

* رباعي *

از گرگ و گوزن و گور نخچیر * جز شیر نزد بدیگري تیر
در کشتن شیر کم شود سیر * نگذاشته در جهانش یک شیر

و همچنین اگر در تلي و دهندي ماهي بودي شهنشاه فرمودي که آن دامهاي گران که بالاي ماده پیلان بار کرده میبردند آن دامها دران تلي و دهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداختند - و بتمام ماهي میگرفتند - آري سلطان فیروزشاه مقبول درگاه حضرت آله این چنین شکارها باختي که از سلاطین پیشین کم کسي باخت مگر فیروزشاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاه دین دو دیک دولهٔ آهنین بزرگ راست کنانیده بود - اینچنین بزرگ که در هریک دهگان (۲) گرگ پخته‌شدي - شکاري دیگر معلوم است که چند پخته‌شود - و دو دیکدان آهنین با دهگان پایه براي این دو دیکدوله مرتب کنانیده - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان صد و بیست نفر کهار در سواریهاي جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲ ن) دهگان گرگ پخته شدي دریک دیک دوله ده گرگے پخته گردد شکاري دیگرالخ *

بمنزلي[2] نزولي شدي و گوشت از شکار شکاري بسيار جمع شدي دران دیکدوله مي پختند - و بخلق الله[3] ميدادند - و چندان[4] پخته میشد که بیشتر خلق خوردي - همچنین آن شهریار روي زمين در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش هر وضع که کرد هریک چیز اعجوبهٔ روزگار بود - آري بوالعجب اسراري که ایشان همه رفتند - و آنچه درین جهان کردند با خود بردند - از ایشان نامي بیش نماند - این همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ابیات *

این رسم جهان بیوفائیست * مغرور شدن بدو خطائیست
هر کس که بزاد او بمیــرد * جاوید جهان کسے نگیــرد

مقدمهٔ یازدهم در عمارتهاي گوناگون که سلطان فیروز شاه کرده

نقل است شاه فیروز با نصرت و بهروز را براي آوردن عمارتهاي جد بسیار و جهد بیشمار بود - درین کار بکوشش هزار[5] قصد نمود هریک پادشاهي دین پناهي صاحب دستگاهي که بر تخت مملکت و اورنگ سلطنت دارالملک دهلي نشست و ملکهاي دیگر بقهر و غلبه گرفت براي عمارت این قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش بے پایان درین کار سلطان فیروز داشت - بانواع نمونه در[6] کار عمارت ار

(۲ ن) درمنزلي * (۳ ن) بخلق خدا * (۴ ن) چندان طاهري *
(۵ ن) هزار بار * (۶ ن) درگاه عمارت *

تاثیر کثرت رغبت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها (۲) و بندرها و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا فرمود - چنانچه شهر حصارفیروزه و فتح‌آباد که از حالت و مقالت آن این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در مقدمات سابق مشرح شرح داد - و همچنین شهر فیروزآباد و فیروزآباد هارني کهیره و تغلق (۳) پور کاسنه و تعلق پور ملوک مکوت و شهر جونپور و جز آن - در هر محلے و مقامے براي قرار و آرام حصارها محکم و مستحکم برآورده - و باستحکام بسیار مستحکم گردانیده - و از قسم کوشکهاي با تکلف چنانچه کوشک فیروزآباد و کوشک نزول و کوشک مهندواري و کوشک شهر حصارفیروزه و کوشک فتح‌آباد و کوشک جونپور و کوشک شکار و کوشک بند فتح‌خان و کوشک سالوره و مقامات دیگر - و از قسم بندها چنانچه بند فتح‌خان و بند مالجه (که دران مقام پادشاه نیک نام آب زمزم انداخته بود) و بند مهپالپور و بند شکرخان و بند سالوره و بند سهپنه و بند وزیرآباد و مانند آن اینچنین بندهاي محکم در هر محلے (۴) مستحکم کنانیده - و خانقاها و رباطها براي صادر و وارد بنا کرده - و چنین روایت کرده اند راویان شریف بروایات لطیف که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله در شهر دهلي و فیروزآباد صد و بیست خانقاه براي آسایش بندگان آله برآورده بدین نیت که چون

(۲ ن) و کوشک و بندها * (۳ ن) و تغلق پور سپدم و تغلق بور کلسه و نغلق بور و هولکوت و شهر جونبور * (۴ ن) در هر محلے بندابنده *

مسافران از اطراف و اکناف جهان درین مکان بیایند در هرخانقاه کسان سه روز مهمان شوند - در صد و بیست خانقاه سه صد و شصت روز سال تمام مهمان باشند - زهے نیت نیک فیروزشاه - و در هر خانقاه سلطان فیروزشاه متولیان سنّي و عهده داران سنّي تعین کرده - و خرج خانقاها نقد از خزانه دهانیده - الغرض در هر محلي و مقامي که عمارت کرده همه از ریخته برآورده - و از جنس چوبینه براي نام هم نے مگر همین تختهاي در - و دران ایام ملک غازي شحنه میر عمارت بود - درکار عمارت جد بلیغ میذمود - چوب زر از جهاندار افسر داشت - و عبدالحق عرف جاهر سوندهار گرز زرین داشت شهنشاه در هر یک طائفهٔ کاریگران عمارت شحنگان چالاک تعین فرموده - چنانچه طائفهٔ سنگتراش و چوب تراش و آهنگر و درودگر و آره کش و چونه پز و راج و امثال آن در هر قومي یکان شحنه نصب شده - این چنین عمارت خانه که در عهد دولت آن شهنشاه عظمت گرفت در عهد هیچ پادشاهے صاحب دستگاهي نبود - زیراچه در عمارتخانه لکهوک خرج مي‌آمد - بلکه اموال بي‌پایان غارت میشد چنانچه شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران فرموده * * ابیات *

هرکه آمد عمارتے نو ساخت * رفت منزل بدیگري پرداخت

و آن دیگر پخت همچنین(۲) هوسے * وین عمارت بسر نبرد کسے

افسانهٔ روشن گردانیدن سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین طالبان دین و

(۲ ن) همچنان *

منور کردن حظائر مشائخ اهل یقین براي رضاي حضرت رب العالمین
معهذا سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین ماضیه انارالله برهانهم را ازسر
مرمت کنانیده و تازه گردانیده - زیراچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهریاران
را از غایت عظمت و نهایت مکنت ازحال سلاطین ماضیه کجا
یاد مي آید - تا تفحص و تجسس مقابر ایشان شود - بدین سبب
بیشتر مقابر سلاطین پیشین خراب و پست شده (۲) بود - اصحاب و ارباب
آن مقامات انواع اضطرار رخ میغمودند - و البته رسمے ست در قسم
ملکي و آئیني ست در روش جهانداري هریک شاه که در عهد
خود بر تختگاه نشست چیزے املاک از قسم قریات براے اصحاب
و ارباب با برکات باسم ملک احیائي احیا کنند - و حاصلات آن قریات
داخل مقابر خویش گردانند براے اصحاب و ارباب - تا بعد از
کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر (۳) جارے باشد - و
آن جمله دیهها خراب گشته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات
محروم مانده - هریکي از تاثیر عسرت بسے آیت نا امیدي خوانده
بدین سبب جملهٔ حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت
حضرت آله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراست و کیاست
بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بیشمار برده مقابر جمیع
سلاطین مرمت کنانیده ازسر تاره‌تر گردانیده - و آن مقدار قریات که
پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسي خرابي روي میذمود

(۲ ن) گشته بود * (۳ ن) چیزے *

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکي سر در جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام الٓه هر همه را جمع کنانیده مقابر سلاطین و اماماں دین تازه و معمور گردانیده - و همچنین آن شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ طریقت و علماي شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مرمت کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین تختهاي (۲) چوب صندلین در گنبذ ایشان داشته هریک مقبره را از سر آراسته - آري سوالعجب اسراري - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنت آن شهنشاه هم نفع بزندگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده * * بیت *

نیکي کن چون ترا دسترس است * کین عالم یادگار بسیار کس است

اما این بنگر که هیچ وقتي و یا هیچ ساعتي کار عمارت از آثار اسرار مهارت بیکار نکنانیده - چون در محلي عمارت آغار شدي اول دیوان وزارت برآورد مایحتاج تیار ساختي - و مال بتمام از خزانهٔ شهریار عظام تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغار میکردند بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهاي گوناگون از هر جنس مرتب میشد (۳) * * بیت *

چو دولت هر کرا داده بخود راه * نبشته (۴) بر سرش نصر من الله

(۲ ن) تختهاي درهاي گنبذ ایشان از چوب صندل داشته * (۳ ن) شده * (۴ ن) نبشته آیت نصر من الله *

مقدمهٔ دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفهٔ بیکاران را

نقل است هر بار که آن شهریار جهاندار ارسواري شکار در شهر دهلي آمدي بر ملک نیک آمدي - کوتوال ممالک که او کوتوالي با مهابت و جلادت بود درمیان خلائق شهر عدل و انصاف مینمود مدام بلکه علي‌الدوام در قسم وظائف کوتوالي ابواب هوشیاري و بیداري میکشود - فرمان (٢) فیروزشاه بر کوتوال مذکور شد هر کجا که بیکاري پرکاري بر هنجاري در شهرست اینچنین طائفه را پیش تختگاه آرد - کوتوال مذکور مشهور هر یك محله‌دار شهر را پیش خود طلبیدے - و از احوال هر یک استفسار کردے - آن مقدار بیکاران از جنس معارف که در شهر میبودند از غایت عسرت و نهایت حیرت روي خود بکس نمي‌نمودند - اینچنین معارفان و بزرگ زادگان را محله داران پیش کوتوال مي‌آوردند - ملک نیکنام کوتوال آسامي ایشان با کیفیت (٣) و ماهیت مینویسانید - و ایشان را در محل صالح پیش تخت بردي - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله البته هر یکے را بمعرفت بزرگان آن شخص شناختے - و بکارے و مصلحتے مشغول گردانیدي - سبحان الله زهے صافي ذهن سلطان فیروزشاه داشت هرکرا که پیش او میبردند اگرچه وقتي ندیده بود و ندانسته از

(٢ ن) فرمان فیروزشاه شدي هر کجا * (٣ ن) کنیت و مهابت *

نشاني بزرگان او را شناختے - المقصود چون بیکاران را پیش سلطان میبردند هر یکي را بکاري و کرداري مشغول گردانیدے - و اگر یکے از اهل قلم بودي او را داخل کارخانه میکرد - و اگر کارکن معني بودی تسلیم خانجهان شدي - و اگر یکے التماس کردی که بنده تسلیم فلان امرا شود سلطان فیروزشاه بحضور خود بدان امرا سپارش کردي - و اگر شخصے بارنمودي که بنده را تسلیم فلان امرا کنند که او صاحب اقطاع است فرمان بجانب آن اقطاع دار صادر شدي آن شخص دران اقطاع رفتے - البته کمتر کسي بودی که بیکار ماندی - و هرکجا که ازین زمرهٔ بیکاران تسلیم کسي میکردند دران محلها استقامت ایشان نیکو میشدي - سبحان الله چندین کسان را بدین سبب روزگار ساخت - و بجائے رسیدند - بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودي که مردمان کارکن معني چون بیکار میشوند بادهاي(۲) اندوه بسیار میخورند - از غایت خمار فتور سر برآوردن نمیتوانند - هرروز چون نوروز پیش دربار مي‌نشیدند - میان خویش از نهایت تنگچهٔ بیش در تجسس و تفحص میباشند - که امروز کدام کس از شغل معزول شد - و بر کدام کس سلطان فیروزشاه تفتي کرد امروز کرا بنده کردند - و کدام شخص را جدا گردانیدند - بیکاران بیچاره از بیچارگي(۳) بدین انتظار بوقت فرض بامدادان از خانه بیرون مي‌آیند تا اگر کسے از سبب جنایت بسي معزول گردد و دیگری دران شغل

(۲ ن) بارها * (۳ ن) ازین چارهٔ بدین انتظار *

نصب شود ما که بیکاریم بر کسے درآمد کنیم - چون این مسکینان فقیران بے نوایان از سبب بیچارگي و بیکاري چندین تعلق و قلق دارند بدین تمنا آه نا[۲] امیدي از دل برمیدارند - درین محل سلطان فیروزشاه فرمودي این تعلق مالایعني از پیش دل بیکاران دور گردانیدم - هر کجا که بیکاري پرکاري بود در محل تسلیم میشدي آري احسن کرداري زهے نیتهاي خالص که فیروزشاه داشت - هر نیتي که کرد همه نیک بود - هر قولي و فعلي که اندیشید تمام براي طلب آخرت بود - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجهٔ نظامي مورخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائي بچنگ آور از چنگ او
درختے ست شش پهلو و چار بیخ * تني چند را کرده در چار میخ
یکایک ورقهاي ما زین درخت * بزیر اوفتد چون وزد باد سخت
مقیمي نه‌بیني درین جاي کس * تماشا کنان هر یکے یک نفس
درو هردم از نو بري میرسد * یکي میرود دیگري میرسد
جهان کام و نا کام خواهي سپرد * بخود مایگي پي چه باید فشرد
درین چار سو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خود کام نیست
بدام جهان هستي از وام او * بده وام او رستـــي از دام او

(۲ ن) آه از نا امیدي *

مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهاي

فیروزشاهي

نقل است سلطان فیروزشاه[۲] صاحب نصرت و بهرور[۱] مانند تاجداران مشعلهٔ گیتي افروز سي و شش کارخانه داشت - براي جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هریک کارخانه بانواع متاع و اجناس نفیس آراست - در هریک کارخانه چندان اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و سیمینه[۳] یا مرصع و یا مکلل بود - هرسال در هریک کارخانه خرج بسیار آمدی - چنانچه از جملهٔ سي و شش کارخانه بعضے کارخانه راتبي بود و بعضے غیر راتبي - آنکه راتبي بودند (چنانچه پیلخانه[۴] و پایگاه و مطبخ و شرابخانه و شمع خانه و شترخانه[۵] و سگ خانه و ابدارخانه و مانند آن) این چند کارخانهاي راتبي در هرروز در عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهاي راتبي خرج بسیار آمدي خرج کارخانهاي راتبي در هر ماهے یک لک و شست هزار تنکه راتب این کارخانها بود خارج رخت آن کارخانهاي مذکور و خارج مشاهرهٔ حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شست هزار تنکهٔ

(۲ ن) فیروز * (۳ ن) پشمینه * (۴ ن خیلخانه * (۵ ن) و بسریعني شتران و شکر و ابدار خانه و طشتدار خانه و مانند آن این کارخانها راتبي بود هر روز در عهد دولت اه *

سيمين خرج راتب بود - و خرج كارخانهاي غير راتبي چنانچه جامدارخانه و عملخانه و فراشخانه و ركابخانه و مانند آن درين كارخانها هرسال فرمايش اسبابها شدى - در هرسالے اسبابهاي نو راست كردندي - در جامدارخانه هرسال در ايام زمستان شش لک تنكه را فرمايش زمستاني شدى خارج فرمايش بهاري و تابستاني - در علمخانه(٢) هرسال هشتاد هزار تنكه را فرمايش براي اسباب مراتب شدي خارج سرمائي(٣) حاشيه و وجه اصحاب علمخانه و در فراشخانه موازنهٔ دو لک تنكه را فرمايش فراشينه شدي - در عهد دولت آن شاه و مكنت آن شهنشاه اينچنين فرمايشها ميكردند و هريک كارخانه عهدهٔ خانان كبار و ملوک نامدار بود - چنانچه جامدارخانه عهدهٔ ملک علي و ملک اسمعيل بود - كه ايشان عهده داريِ مرجانداريِ ميمنه نيز داشتند - وپيلخانها در عهدهٔ ملک شاهين سلطاني(٤) و شكره خانه عهدهٔ ملک خضر بهرام و علمخانه و پايگاه خاص وركابخانه عهدهٔ ملک محمد حاجي و زرادخانه و سلاحخانه عهدهٔ ملک مبارک كبير سلاحدارخاص و وكيل در بود - طشتدارخانه عهدهٔ ملک بلال‌خان و جواهرخانه عهدهٔ سلطان الشرق اعني خواجهٔ جهان سرور سلطاني بود - اينچنين خانان معظم و ملوک اعظم عهده داران كارخانها بودند - و از زمرهٔ اهل تصرف هريک كارخانها را متصرفان شاه جهان از پيش خويش تعين كرده بود - چنانچه ملک

(٢ن) حمخانه * (٣ن) سه ماهي * (٤ن) ساهن سلطاني و سک‌خانه *

کمال الدین نورنیخان[2] تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هریک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانهٔ میسره از پیش تخت عهدهٔ پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانها این مورخ کار کردي - معهذا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودي که درمملکت دنیاوي همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاعات و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانها - چنانچه لکهوکه محصول اقطاعات ست همچنان لکهوکه در کارخانها جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانهٔ من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - در سي و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانها داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هریک متصرفان کارخانها فرمایش کردي و در زمان واحد باتمام رسانیدي - و دران ایام دیوان مجموع کارخانها علیحده بودي - محاسبات کارخانها دران دیوان شدي - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانها حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبهٔ اقطاعات میکردند همچنان حساب کرد کارخانها نیز شدے - و در هر کارخانه حاشیه[3] بیعدد بود - چنانچه فراشخانه و پیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانها حاشیه بسیار بود - و

(۲ ن) نوربیت خان • (۳ن) محاسبه •

سرماهي متواتر مي يافتند - اما پايگاه سلطان فيروزشاه در پنج محل مي بستند - پايگاه بزرگ در سهروان و سلطان پور و پايگاه دوم در قبله سيم (۲) درون دربار شهريار مي‌بستند - و آن را پايگاه محل خاص ميگفتند - محل چهارم پايگاه شكرخانهٔ خاص - و محل پنجم (۳) پايگاه بارگيرداران بندگان خاص - وخارج اين پنج پايگاه چندين هزار اسپ در حوالي دهلي ميچريد كه آنرا سه پنج ميگفتند - و كار خانهاي نفر اعني شتر عليحده بود - عهده داري اين كارخانه ملك دلشاد داشت كه دران ايام او را دلشاد شحنه نفر ميگفتند - دلشاد مذكور را سلطان ابوبكر شاه در دور پادشاهي خود خطاب صفدرخان كرده بود - و چتر لعل داده بود - و در كارخانهٔ نفر شتران بسيار - بيشتر (۴) آن شتران در ديهاي ميچريدند حوالي شق و بلاهن - و آن قريات همه در وجه ساربانان گرفته بودند - چيزي شتر در شهر ميبود - چون هنگام سواري شهرياري شدي جمله شتر در شهر مي‌آوردند - هر سال شتران زيادت ميشدند - زيراچه چنانچه جميع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتيات از هر جنس و صنف ميگذرانيدند شتران نيز مي‌آوردند - سبحان الله زهے ايام با بركت و نعمت كه دور ملك فيروزشاه بود - البته محاسبهٔ هيچ كارخانه درمدت چهل سال بر اسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملكت معاينه كرده بودند كه سلطان

(۲ ن) سيوم * (۳ ن) پايگاه بار كه دران بندگان خاص * (۴ ن) بيشتران شتر *

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلائق در(۲) لطف و احسان کشاده گلدستهٔ بسیار(۳) بدست ایشان داده از گناه کبیرهٔ خلائق مملکت بوفور سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که

الناس علی دین ملوکهم * * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطـــان بکنـــد آن کنـــد *

معهذا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبهٔ اقطاعی شدی بمجرد آنکه مقطع اقطاع ازاقطاع خویش درحضرت آمدی و پایبوس شاه کردی آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنهٔ حساب کرد او میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقی بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی الحال مقطع را روان میکردند - و چون سال انصرام شدی محرران کارخانها را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - از ایشان مجملات میستدند - و باقی از قسم نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه(۴) حال درین مدت چهل سال محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز ازینها بے علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده(۵) چشم میبست بهمه حال از جهت محاسبهٔ اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲ ن) از لطف در احسان * (۳ ن) انبار * (۴ ن) از ایشان همه حال *
(۵ ن) دیده پسندیده *

آري زهے خوشي و خرمي که عمال[٢] آن دور داشتند - امید میدارم چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمال درگاه اینچنین معامله ورزیده طرف[٣] گناه صغائر و کبائر ایشان ندیده حضرت الله تبارک و تعالی کریم و رحیم ست بقدرت اعلی در وقت سوال و جواب عمل مملکت و کردارهاي امور سلطنت او را بکرم بخشیده باشد - زیراچه چنانچه زمرهٔ تاجداران و فرقهٔ شهریاران در دار دنیا سرقوم خلائق آمدند همچنان بحکمت حضرت سبحان با پادشاه حساب کرد آخرت بسیار و بیشمار ست - چون حضرت مهتر یوسف علیه السلام ازین جهان بدان جهان پیوست و از سراي فاني در گلذار جاوداني[٤] رفت (و البته مدفن اکثر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین درون بیت المقدس است) چون جنازه مهتر یوسف علیه السلام در بیت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دفن کنند از درون بیت المقدس آواز برآمد - که یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس در خاک سپارند[٥] - که او پادشاه مصر بود - اگرچه با خلائق انواع عدل نمود - با[٦] او محاسبه بسیار ست - همچنان کردند که مهتر یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس داشتند - بیشتر انبیاي اهل صفا درون بیت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر یوسف علیه السلام را بیش در بیت المقدس داشته - معلوم است

(٢ ن) عمدار * (٣ ن) طرف گناه صغار و کبار بر ایشان ندید * (٤ ن) باقي * (٥ ن) سازند * (٦ ن) اما *

که مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاهے بود - هفت سال که قحط کمال در شهر مصر روي نمود و خلائق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان ابواب اضطرار کشود و هیچ تنے بر بستر راحت نیاسود درین مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخوردے (۲) - وقتے (۳) بسوي لقمه دست تمنا نبردے - گفتند اي یوسف علیه السلام خرمنهاي غله بر دست داري - سبب (۴) چه در مقام اضطراري - طعام سیر چرا نمیخوري - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مثاب دادي و ابواب اسرار بارکشادي و فرمودي - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش گردانم - دلهاي ایشان برنجادم - معهذا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چنینها در دل خود میگذرانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت شش ماه در بهشت رود - بسبب آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان فیروزشاه در دار دنیا حساب آخرت انچنین دید همچون برگ بید لرزید - تا (۵) بندگان خداي تبارک و تعالی آسایي گزید (۶) * * بیت *

* از گناه خویش سوزانیي همي (۷) ترسي ولیک *

* با کریمي کار داري غم مخور مردانه باش *

(۲ ن) نخوردند * (۳ن) وقت لقمه دست تمنا نبردند * (۴ن بچه سبب (۵ ن) تا با بندگان * (۶ ن) گرداند * (۷ ن) همي ترسي *

مقدمهٔ چهاردهم شرح بیان احوال سکهٔ مهر ششگاني

نقل است سلطان[2] فیروزشاه در طور عظمت و دور مکنت خویش چون سلاطین اهل کیش سکه‌هاي مهر بچندین[3] نوع پدید آورد چنانچه تنکهٔ زر و تنکهٔ نقره و سکهٔ چهل و هشتگاني و مهر بیست و پنجگاني و بیست و چهارگاني و دوازده‌گاني و ده گاني و هشتگاني و ششگاني و مهر یک جیتل - چون فیروزشاه بچندین اجناس بیقیاس مهر وضع گردانیده بعده در دل مبارک بالهام حضرت حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزے خرید کنند و از جملهٔ مال او نیم جیتل و یا دانگي باقي ماند آن دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذرے آن باقي بر او بگذارد ضائع رود - اگر ازان دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست از کجا دهد - تا از باقي او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتري مقالت این[4] حالت بتطویل کشد - سلطان فیروزشاه فرمان فرمود که مهر نیم جیتل که آن را اده گویند و مهر دانگ جیتل که آذرا بیگه خوانند[5] وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در جلوس سلطان فیروزشاه دار الضرب مهر شش‌گاني عهدهٔ کجرشاه بود

(۲ ن) چون سلطان * (۳ ن) بچندین انواع بے قیاس مهر وضع گردانید *

(۴ ن) آن * (۵ ن) گویند *

عهده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش میذمود - چند[۲] لکهه تنگه را مهر شش‌گاني در عهد دولت سلطاني بعهده داري کجرشاه مهرزده بودند - ما نا که دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کژ کلاهي برآئین قانون پادشاهي گویندگي کردند - و برین جمله بازنمودند - که درمهرشش‌گاني عمال حضرت جهانباني یک حبهٔ نقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستي حال و صدق این مقال في‌الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عهده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آلهٰ آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول درسنه ۷۷۲ اثنین و سبعین وسبعمایة رونمود[۳] - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکمل بازنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که مهر سلاطین درمیان ممالک روي زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر براست و یا بدروغ در محلے متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسي کسي نخواهد - همچنین اگرمهر سلاطین طالبان دین معاذ الله براست یا بدروغ کسي از آثار[۴] گفتار طمع بسي سبب نقصان مهر کیفیت دهد گوئي في الحال مهر پادشاهي بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آوازهٔ قبیح بصریح میرود - بدین صورت مهر بد نام میشود - هیچ‌کسے بردست

(۲ ن) چندانکه * (۳ ن) نود * (۴ ن) ازآزار آثار گفتار *

نميگيرد - بشنيدن اين‌كلام شهريار عظام فرمود - كه براي تحقيق ين گفتار و تصديق اين كردار كدام راه پيش شاه گيرند - دستور مشهور رموز مستور از غور كنوز بيرون داده ابواب اسرار ملكي كشاده - كه در اهمال انداختن اين‌كار محض غلط و امتحان كردن عين خطا - درين محل شهنشاه اكمل فرمود كه رموز اين راز بازميبايد كرد - تا رشتهٔ شبه ما از پيش عقل برخيزد - دستور مذكور الفاظ مستور بشهريار مشهور گفت - و جوهر گوهر معاني ملكي سفت - كه گويندگان را بقيد بند (٢) ميبايد كرد - و براي (٣) احتياط اين كار و تحقيق اين كردار در محل خلوت ميبايد بست - بعده در امتحان اين كار دربايد نشست - في الحاصل آن گويندگان را كه دو نفر بودند هر دو را بند كردند - و در بندبخانهٔ ديوان وزارت داشتند - ميعاد احتياط بر روز دوم انداختند - چون خانجهان بازگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذكور بمستور طلب كجرشاه كرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز كرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - كه عاقبت كار از زمرهٔ عمال كم كردار طمع اموال در دل بسيار باشد بدين سبب مهرهٔ بےعاقبتي تراشد - و قانون است در جهان كه

(٢ ن) بقيد مقيد مي بايد * (٣ ن) و براي احتياط اين كار در بايد نشست في الحال آن گويندگان را بتحقيق اين كردار در محل خلوت چون اصحاب خلوت ميبايد بست بعده در امتحان اين كار بايد بيوست چنانچه آن گويندگان را كه دو نفر بودند آه *

همیشه فرقهٔ کارکنان در افراط (۲) بے نهایت کوشند - و این نیست که
این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق بکن - اگر
همچنین باشد که آن گوینده می‌تراشد من تدبیری سازم که درین
میدان شطرنج بازی با فرزی (۳) بند بازم - تا راستی مهر شش‌گانی
بکرم ربانی درمیان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد
معهذا چون کجرشاه اهل خطا از پیش دستور مستثنی بازگشت
در کارکنان خود رفت - برای راستی این‌کردار در نشست - بعد از
گفت و شنود نهفت از زمرهٔ کارکنان تحقیق گشت - که یک حبهٔ
نقره در مهر شش‌گانی نقصان است - کجرشاه پیش دستور شهنشاه
راستی حال و صدق مقال بازگفت - درین‌محل دستور مسطور مهرهٔ
سرّ سفت - و گفت که درمحل خلوتگاه برای احتیاط این‌افواه طائفهٔ
زرگران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کجرشاه چون این (۴) افواه
از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرتدبیر مستظهر گردانید سمت
زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بگوش
ایشان رسانید - که شما را درین‌کار چیزے در دل می‌باید گذرانید
تا راستی حال از آثار درستی مقال ظاهر گردد - ایشان بر کجرشاه
گفتند - و گوهر صدق بصدق سفتند - که دران‌محل بحضرت شهنشاه
اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

(۲ ن) نوفبرات بے نهسایات * (۳ ن) ۱۵ ازین بند * (۴ ن)
این چنین *

وبراي امتحان خواهند برد - اگر بنوعي(۲) چند حبهٔ نقره دران محل
برما برسد ما درون بوته توانيم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان
نيز بازگشت - آثار اسرار پيش ايشان گفت - ايشان درين کار سعي
نموده يک انکشت از ميان خالي کنانيده و چند حبهٔ نقره درميان
آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده
حضرت شاه با دستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
شهريار اکمل بالاي پلنگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه
آرام گرفته کجرشاه را با گويندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانيده
فوطه در ته ايشان بندانيده - و انکشت فروش انکشتان آورده پيش
زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند ششگاني بر حکم فرمان برآورده
مشهور معهود در بوته انداختند - بالاي آتش در نشاندند - آتش
ميدميدند - و حضرت فيروزشاه با وزير هواخواه در محل خلوت(۳)
در حکايت مشغول گشت - ميان شاه و وزير اکثر اسرار ملکي ميرفت
طائفهٔ زرگران درعين دميدن آتش آن چند حبهٔ نقره که درون انکشت
بود با نير گرفتند - و سبک ميان بوته انداختند - چون بوته از آتش
فرود آوردند و سرد کردند پيش تخت وزن کردند - چنانچه برآورد
قديم بود مهر ششگاني هم بدان براستي آسود - صدق مقال جمال
نمود - گويندگان دروغگويان شدند - سلطان فيروزشاه کجرشاه را جامه
داد - و ابواب مرحمت(۴) و عاطفت کشاد - درين محل وزير اکمل

(۲ ن) اکنون * (۳ ن) خلوتگاه * (۴ ن) مرحمت بعاطفت *

باز نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکۀ مکنت خسرو گیتي مدار از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد[۲] حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند تا جهانیان بدانند که مهر شش‌گانی حضرت جهانی سره است - و درو هیچ نقصاني نیست - و کدورتي نه - همچنان کردند که کجرشاه را بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده درمیان شهر گردانیدند - و آن گویندگان دروغي شده - حضرت شاه ایشان را در محلي بر سبیل جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از کار معزول کنانیده - اما به بهانۀ دگر - آري اگر همچنین[۳] وزاري عاقل نباشند کار ملکي[۴] و کردار جهانداري بدشوارے کشد - هر یک خواص و عوام[۵] کلمات احسن صفات از زبان کشاد * * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمۀ پانزدهم در بیان بناي دیوان خیرات و شفا خانۀ با برکات

نقل است حضرت شاه ابوالبرکات بمتابعت سلاطین شش‌جهات دیوان خیرات براي تزویج بنات بنا کرده - اعني آن مسلمانان غمگین و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند و آن دختران بحد بلوغ

(۲ ن) امده است * (۳ ن) این چنین * (۴ ن) ملکا * (۵ ن) عظام *

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندارند بدین سبب دائم
دلهاي ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دلهاي ایشان خراب(۲)
و مدام در مقام اضطراب و در دریاي التهاب غرقاب - این بیچارگان را
نه در شب خواب نه در روز قرار - زهے عجز و خهي اضطرار - درین محل
حضرت جهاندار چون جهانداران والا تبار و شهریاران کامگار فرمان فرمود
هر آنکس که دخترے دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات
اخبار رساند - و شرح احوال خویش(۳) و بیان درد دل پر ریش
پیش عهده داران دیوان خیرات بازنماید - و از جمله عهده داران
خیرات یکي سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و
دیانت مي‌نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شهنشاه مقبول
حضرت ودود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات ازحالت مقالت
اصحاب ابوالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلي و براهین نقلي
حاوي شوند - بر اندازهٔ حال هر کسے(۴) وجه تعین کنند - جنس اول
پنجاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکهٔ
نقره بسبب(۵) کار خیر دختران بدهند - الغرض چون اینچنین چیز
اقامت گشت هر یک عهده داران خیرات براي اقامت این کار
درنشست - مسلمانان فقیر و عورات بیوهٔ حقیر از اشخاص صغیر و
کبیر ازهر چهار سوي مملکت در شهر بارآمدند - و اسامیِ دختران

(۲ ن) دلخواب * (۳ ن) احوال احوال خویش * (۴ ن) هریک *
(۵ ن) بسبب کار خیر دهند بجهت دختران *

در دیوان نویسانیدند - و مالهاي کثیر براي خرید اسبابهاي بي[2] نظیر برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهنشاه چندین هزار دختر خوش اخترِرا کارخیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال النبي علیه الصلوة و السلام ابوالبنات مرزوق یعني پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آري عجب کاري و بوالعجب اسرارے - عجب قومي اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقالت دختران در فرقان بر سرور محبان فرمود - کما قال الله تعالی[3] المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر— یعني اي محمد صلي الله علیه وسلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقي چیست - عمل صالح که بهتر ست - و اتفاق مفسرین برین ست که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث ست - که پیغامبر صلي الله علیه و سلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکالهٔ خرما باشد - و این نیز در حدیث ست هرکه در کار خیر دختر کسے از آثار یگانگي بسي بیک نفسي پیش سمدهیان در روز کار خیر کوزهٔ آب در[4] دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزي کند - زیراچه طائفهٔ دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیرے - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

(۲ ن) لا نظیر * (۳ ن) تنزیل فرقان * (۴ ن) بر *

بخواب بیغمي غنوده - و اگر مبادا دختر در خانهٔ شوهر در عذاب لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این همه احوال در اقوال پیغامبر صلی الله علیه وسلم است - که اگر مرا دامادي از علي به بودي چه خوب بودي - یاران پرسیدند یا نبي الله از علي بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر از علي گورست - چنانچه خواجهٔ نظامي علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

* چه خوش گفت جمشید باراي زن *
* که یا خانه یا گور به جاي زن *

همچنین عزیزي فرماید * * ابیات *

دختر دوختر (۲) چو نام دارد * شرمنده پدر مدام دارد
گر نیک زن ست برده اسباب * ور بد باشد بکرد بے آب
نا زاده نکو بخانه دختر * چون زاد بلا بمرد بهتر
ور زنده بماند در جهان او * در خانهٔ خصم خویش نیکو
در خانهٔ هر که دختري زاد * جز گور دگر مباد داماد
با آنکه ببود نیک اختر * نا زاده نیکوترست دختر
زن ناقص عقل آفریدند * بر نام زنان ورق دریدند

القصة بطولها و عز (۳) قبولها چنانچه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله تبارک و تعالی و عونه دیوان خیرات براي تسکین ابو البنات

(۲ ن) دختر در خطرة * (۳ ن) عن *

بناکرد همچنان دارالشفا براي هریک بیگانه و آشنا شهري و غریب نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه بناي شفاخانه که آن را صحت‌خانه نیز گویند - کما قال الله تبارک و تعالی لیس علی الاعمی حرج ولا علی المریض حرج *

* بیت *

زدرویش ختن تا منعم روم * کس از دریاي فضلش نیست محروم

حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد آدمي زاده هزده(٢) هزار علت نهاد - و اسرار عنا و آثار بلا در تن آدمي پدید آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطباي حاذق و حکماي صادق نه نام آن علتها بدانند و نه نام دارو - و شش هزار علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما براي دفع علت دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمي لیل و نهار مستقیم خصمي علل را بخصمي مخلوقات اهل زمین بمخاصمت گماشته - و تخم این بلا و عنا در زمین گلستان ابدان(٣) آدمیین بید قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل(٤) حصار تن و کنگرهٔ بدن را محصّر گرداند مریض مسکین با دل اندوهگین و سینهٔ غمگین چون مجذوبان(٥) غمگین دروازهٔ راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد شاید(٦) طبیب عقل درآویز کردن پرهیز فرماید - مریض مسکین با وجود

(٢ ن) دوازده هزارعلت نهاد * (٣ ن) بدن آدمي * (٤ ن) علت *

(٥ ن) محزونان * (٦ ن) نشاند *

یقین میان دو بلا درآید - یکي علت بیماري - دوم کثرت فقر و اضطراري آثار این دو زخم بر دل مریض بیچاره همواره تاري (۲) - لاجرم مریض مسکین در ایام مرض که فلوسي وجه معاش و پشیزي براي انتعاش بدست او نمانده از غایت بے قوتي و ضعف جبلتي جانب کوي نا امیدي رانده - و آیت نامرادي خوانده - موکلات قضاي زمانه براي قوت عیال‌خانه برسبیل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت کشاده مریض بیچاره از آثار بیچارگي بسیار دل برمردن نهاده - از غایت اضطراب و دیده در انسکاب مریض در قلب درياي علت افتاده - آثار ارادت رباني و اسرار حکمت حضرت سبحاني اکثر ابواب بلاي پر عنا بر چشمهاي ظاهري و باطني مریض کشاده - مریض مسکین با دل غمگین میان بلا هاي گونا گون و علتهاي روز افزون که درصحت در تکاپو بود در ایام مرض از تک فرو مانده دردل گذرانیده - که ازین جلبت (۳) الیم وهلاکت عظیم جان درونم کے برود کارم مگر یکسو شود - المقصود چون بار این دو اندوه مانند کوه با شکوه یکے علت زحمت دوم کثرت اضطرار قوت صحت بر تن بیمار بناچار زور آورده حضرت سرور عالمیان و شفیع مجرمان براي معالجت بیماران و تداوي مریضان فرموده (۴) - کما قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم العلم علمان علم الابدان و علم الادیان صدق یا رسول الله صلی الله و سلم * * بیت *

(۲ ن) کاري * (۳ ن) رحلت در دیگر هلهٔ * (۴ ن) ناکبد بر ناکید فرمودهٔ قال النبي صلي الله علیه و سلم *

* هر درد را که بینی درمان و چارهٔ هست[2] *

* درمان درد سعدي با دوست سازواري *

لاجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام مدام کرده - هر یکي در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش بر دل پرریش[3] نوش ایثار مبذول داشته تفقد مهجوري و مجبوري[4] بکمال کوشش در ذمهٔ شفقت خود پنداشته این[5] افعال سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقت بطانه برآورده - ابواب کرم و اسباب نعم برآشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان نهاده - معجونهاي مختار از داروخانهٔ اختیار بمغمومان داده - در کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید سوال این مقال بدین منوال از وزراي خوش خصال خود کرده - که سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاري از گفتار و کردار کدام آثار بهترست - باجماع[6] گفتند - و جوهر گوهر این شبه شبیه متفق سفتند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچارهٔ بیمار در علت مرض گرفتارست - در اقامت این فعل ثواب بسیار است - از شجرهٔ مراد ثمرهٔ بیشمارست - در اقامت عمل این امل

(۲ ن) گشت * (۳ ن) بر درویش کوشش بسیار * (۴ ن) مخموري *
(۵ ن) این افعال مفید و خصال مرحیر * (٦ ن) نا جماعه *

کوشش تاجداران بسیارست - چنانچه مناسب این قول امیر خسرو (۲) فرموده * * بیت *

درعمل خیر توقف مکن * چون بکنی هیچ تاسف مکن

الغرض سلطان فیروزشاه با عون عنایت حضرت اله تفقد بیماران و تربیت زمرهٔ گرفتاران از سر شفقت بطانه مبذول داشته کارخانهٔ شفاخانه و آستانهٔ صحت خانه از آثار تربیت خسروانه برای آشنا و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و مغمومان نحیف در دولت سعادت کشوده طبیبان حاذق و حکیمان صادق بعهده داری آن داشته (۳) تخم امید در کشت زار بیمار بے تیمار کاشته - ادویه (۴) و وجه اطبا تعین فرموده - و برین جمله بازنموده - چون مریض مسکین از تاثیر مهجوری وندامت و مخموری سقامت بر ایشان پریشان دل آید و از احوال مقال خویش و اقوال درد دل پرریش بدیشان بازنماید باید که طبیبان دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلی و رموز فهمی به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند بران علل مختلف تداوی متفق سازند - معجونها علی النساوی (۵) ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید وقت صحت تن و سلامتی بدن درآید * * بیت *

نیست سرآغازتر از آدمی * نیک سرانجام تر از مردمی

(۲ ن) امیرخسرو ترک الله طالب دین علیه الرحمة و الغفوان فرمود *

(۳ن) قرار داشته * (۴ ن) مال ادویه * (۵ ن) علل المساوی پرنارند *

معهذا چون سلطان فیروزشاه بچندین قید بموکلان تاکید بتاکید کرده آستانهٔ شفاخانه و صحت‌خانه برای عامهٔ مریضان بنا فرمود اطبای حاذق و حکمای صادق و خدمای مصدق و جراحان و کحالان دران مقام تعین (۲) گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشربه برای مریضان از خزانه مقرر کرده - باب (۳) کرم عام به‌شفقت تمام بر خلائق خاص و عام کشاده - چاؤش درگاه ندا (۴) هل من سائل در داده - لاجرم بیماران گرفتار و معلولان بے تیمار برخاستند - و لنگان و افتان و خیزان هر گامے ده جا افتادند - و بهر قدمی صد جا نشستند - چون یکی بدستش یا دست کش غیرے به پیش آستانهٔ شفاخانه شتافتند به‌مجرد منظوری نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بے‌صبر بیماران و بیچاره چون اهل اضطرار دست سوال بانگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب گردانیدهٔ شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوی (۵) اهل تپ و تاب شتافتند تخم بشارت صحت در صحن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته باعزاز عام و مرحبای تمام با بشارت سلامتی و سلام علی الدوام چون اصحاب یگانه جانب آستانهٔ شفاخانه اشارت به بشارت داده - کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین * * بیت *

* چون تو شدی سایهٔ یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشت خاک *

(۲ ن) نصب گردانیده * (۳ ن) دربار کرم * (۴ ن) ندا به سائل درداده * (۵ ن) بسوی اهل شتاب بتاب شتافتند *

معهذا اطباي حاذق و حكماي صادق كه زير قبۀ آستانۀ كارخانۀ
شفاخانه تكيه زده بانتظار بيماري منتظر نشسته بمجرد آنكه بيماري
مخمورے و مريضے مهجوري بر ايشان رفته و ار حالت مقالت زحمت
خود شرح داده طبيبان مذكور و حكيمان مشهور بمعالجت معلولان و
تربيت مخموران مشغول شدند - جنس حواس خمسۀ خود را بر بيمار
بے تيمار مبذول كردند - چهار طبع مريض را بتاثير سه هوا بدو ادلۀ
عقلي و نقلي در روز (۲) واحد دريافتند - و بر حسب مزاج بسوي
علاج شتافتند - از غايت اشفاق و مهرباني بلكه ار مهرجاني داروي
تلخ از دارو خانۀ شفاخانه چون گلاب در كام بيمار بكام و ناكام چكانيدند
و معجونهاي تداوي حيات تركيب يافته بآب حيات در حلق بيمار
بے تيمار چون جلاب چشانيدند - بمجرد معالجت مريض بيچاره از
علت مرض خلاص يافته چون شير ژيان سوی آهوی (۳) جهان دوان دوان
روان شده - آرے آن مريض افتاده ايستادی - و ايستاده را بنيادی
بسوی تدبيرها از شادي بخت كشادي - عمل امل را پيش نهادي
در نعمت بدست دولت كشادي - گوش را بگوش گوشه گوشي چشم
را بچشمک زدني بكوشے زبان را زمان زمان تمنا بهر نوشي و نفس را
آرزوي بهر توشي بخت را در عالم اقبال جوشي بخروشي - چون
مريض از درد اليم و محنت عظيم رهائي يافت دستش بسوي
كبريائي شتافت - و پاي مريض در ميدان روائي بچوگان صحت

(۲ ن) ميان زمان واحد * (۳ ن) آهوي جان دوان و روان شده *

گوي غفلت باخت - زبان با ترجمه بيان لسان در عالم شكر نيي شكر شتافت - تا غايت بيمار بے تيمار را قصد صلوات بتاثير كثرت بليات و نكبات با ثيمم بود - بمجرد صحت تن شفاي بدن براي لطافت نظافت بشارت اشارت بسوي وضو كرد - مريض مذكور بعد از اتمام طهارات بدوگانهٔ تحيات(۲) مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نياز(۳) بدعاي مزيد دولت دارين حضرت فيروزشاه طالب كونين مشغول گشت - مناسب اين حال و موافق اين مقال حضرت پيغمبر ما محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم از غايت صفا ازان حال بدين منوال فرمود - كما قال النبي صلى الله عليه و سلم ادخال السرور في قلوب المومنين صدقه *

* بيت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاك تو سليمان نبشت

آري عجب اسراري - در ديوان خيرات و شفاخانهٔ بابركات شهنشاه شش جهات از آثار شفقت بطانه براي آشنا و بيگانه ديههاي معمور و مزروع داخل كرده - تا حاصلات آن قريات در ديوان خيرات و شفاخانه خرج شود - چنانچه حضرت جهاندار اين چنين خيرات اقامت كرده همچنان براي اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعين كرده(۴) و ايشان را وجهها داده - راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف گفته - كه مبلغ سي و شش لك تنكه(۵)

(۲ ن) حيات * (۳ ن) راز * (۴ ن) فرموده (۵ ن) تنكه ايمه بداد مسالک بوجه ادرار تعين داشتند *

از بلاد ممالک بوجه ادرار تعین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر که مدام دل ریش(۲) بودند از دیوان استحقاق مشاهره میبردند - و عهده‌دار مستحقان درعهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - از صدقهٔ سلطان فیروزشاه بکرم الله(۳) هر همه را بخوشي و خرمي گذشت هرچند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از غایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر(۴) خسرو علیه الرحمة میفرماید * * بیت *

* یافتـــي از کشت ازل خوشـــهٔ *
* راست کن از بهر خدا(۵) توشـــهٔ *
* گرچه جهانداري و شاهیت هست *
* سوي خدا بین و مشو خود پرست *
* در حق او گشت بخود داشتـــي *
* دیر خصومت شو و زود آشتـــي *

مقدمهٔ شازدهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاه سلطان فیروزشاه در قوانین آئین سلاطین اهل گاه در مواسمات روز اعیاد و شب برات و روز نوروز جشنهاي عام کردي - درین کارکوشش چون خسروان اهل تبار نمودے

(۲ ن) با دل ریش * (۳ن) بکرم الله تبارک و تعالی (۴ن) امیر خسرو ترک الله * (۵ ن) اند *

چون روز عید نزدیک رسیدي پیش ازان ساختگي جشن شدي - و در شب عید حضرت فیروزشاه بسیار شب بیدار بودي - بلکه بارها درین کردارها حضرت شاه رخ بسوي ملک نائب باربک آوردي و فرمودي - ابراهیم تو چیزي نهٔ - اگر تو درین کار شروع کنی من چندین خون نخورم - و اگرنه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن تغلق شاه انار الله برهانهم چون شب عید شدي سلطان محمد بر من همین قدر گفتے که نائب امیر حاجب فردا عید ست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون آمدي من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم تو آنچنان نهٔ که اسباب‌هاي جشن مرتب تواني کنانید(٢) - من بدین سبب تمام شب براي استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود شهنشاه مسعود برگزیدهٔ حضرت ودود معبود خود اهتمام میکرد افسانهٔ جشن روز عید - چون روز عید میشد در هرهفت(٣) صحن کوشک شهر معظم فیروزآباد برگ درختان نغزک که آنرا در عرف پتي گویند در تمامت صحنها فراز میکردند - و در محلهاي(٤) شیب که آنرا صحن میانکي گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میگردانیدند(٥) که آن محل را محل بارجاي بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه اکمل یک کوشک براي عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار خواستي که بار عام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستے - و

(٢ن) کرد * (٣ن) هشت * (٤ن) محل با شیب * (٥ن) میکردند *

در هردو بغلک آن کوشک دو پا شیب از چوب مي‌بستند - و نهالها از هر جنس میداشتند - بعضي نهال از ابریشم و بعضي از نرمینه و بعضي از جنس کمان زر و نقره و بعضے نهالها از جامهٔ(٢) سپید و بعضے از موم و بعضے از گل و بعضے از اصل نهال بے عدد و بے شمار دران محل میداشتند - و تمام دیوارهاي صحن میانکي جامهٔ نرمینه میگرفتند - و جامخانهاي لشکري(٣) در تمام صحن بارجا فراز میکردند و از جنس میوهٔ تر و خشک دران میزدند - چون چاشت میشد حضرت فیروزشاه مي‌آمد - در محل کوشک مي‌نشست - ملک نائب باربک بیرون مي‌آمد - اول بندگان تیغدار رها میشدند - بعده بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستاي سلطان و ده چتر درچپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام چتر بانواع رنگها بودي - بعضے چتر لعل و بعضے سبز و بعضے برنگ گل لعل و بعضے دو رنگ و بعضے کنج و بعضے نسیچ و بعضے سیاه و بعضے سپید و بعضے مشمع برنگ لعل که آنرا میکهد(٤) نیز میگویند(٥) و در برشکال(٦) پادشاه بر سر میداشت(٧) - چون چترهای مذکور در محلهاي خود ایستادند بعده(٨) نشانهاي مراتب درون میبردند - و

(٢ ن) از جامهٔ رنگین از جامهٔ سپید * (٣ ن) لنگري * (٤ ن) مهلهک * (٥ ن) میگفتند * (٦ ن) هواي بشکال * (٧ ن) میگذاشت * (٨ ن) بعده نشانهاي مکساني و کلني و مکلل پیش تخت میبردند و نشانهٔ پیاده دران روز دران محل بردن فرمان نبود و نشانهٔ مکساني موازنهٔ صد و شصت و پانصد و هفتاد بودے *

در جشنهاي ايام اعياد تمام نشانهاي مكساني مكلف و مكلل پيش تخت ميبردند - و نشانۀ رساله دران روز دران محل بردن فرمان نبود - و نشانهاي مكساني موازنۀ صد و شست يا صد و هفتاد بودي - و بغايت زيبا نمودي - المقصود اصحاب علمخانه برابر مراتب در محل درون ميرفتند - بعده اسپان پايگاه خاص با زينهاي مغرق محل درون ميبردند - بعده بعضے پيلان ارسنه بكمال(۲) لباس با تختگاه زرين و زينهاي نقرگين و جلهاي دو رنگين در محل درون ميرفتند - و پيش تخت فلك رفعت دام رفعتها سر بر زمين مي‌آوردند - و سلام ميكردند - و بزبان خود دعا ميكردند - و در ميمنه و ميسره در محلهاي خود ايستاده ميشدند - بعده اصحاب شكره‌خانه با اكثر شكره‌داران درون ميرفتند - بعده طائفۀ مطربان و اهل طرب را ميبردند - تمام مطربان جامه هاي معصفر در بر و دستارهاي لعل بر سر - و طائفۀ اهل طرب با پيرايهاي مرصع و مكلل و لباسهاي(۳) بيش بها هريك نفر چهل‌گان هزار تنكه را پيرايه پوشيده - هر يكي نادوشيده - چنانچه مناسب اين(۴) حال عزيزے بازديده * * بيت *

همه نار پستان ببالا چو تير * ز پستان هريك شكر خورده شير

مناسب اين حال و لائق اين مقال عزيزي ديگر نيز فرمايد *

* ابيات *

(۲ن) كمال فهم و لباس * (۳ن) و نا كسونهاي بيش بها هريك چهارگان هزار تنكه * (۴ ن) اين خصال عزيزي حال دازيده *

در سرو قدش دو نار پیدا * در سرو که دید بار پیدا
سر تیز دو نار بود چون تیر * نوشیده زهر دو نیشکر شیر

القصه چون این‌چنین محل مرتب گشت طائفهٔ قوال ساز برگرفتند اهل‌طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمرهٔ خانان کبار و ملوک نامدار و معارف پرکار و علماي کامگار و مشائخ (٢) روزگار در محل سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان رفیع رسالت دام رفیعا با طائفهٔ خویش و اصحاب دیوان قضاي ممالک دام تعظیمهم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالي وزارت دام عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام حماهم هر یکي در مقام خویش نشسته و ایستاده - معهذا چون روز بقیاس یک پاس کم و بیش برآمدي حضرت فیروزشاه در نماز عید سوار شدي - و این‌جملهٔ خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجلس جشن بیرون آمدندي - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله بمتابعت تاجداران صاحب کلاه گاه‌گاهي در پیل سوار شدي - و گاه‌گاهي بر اسپ - و با دو چتر بیرون آمدي - یک چتر بر سر سلطان - دوم چتر بر سر تغلق شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداري پیش شده میرفتي - و باقي چیزها (٣) همه در محل جشن میداشتند - سلطان (٤) فیروزشاه برگزیدهٔ درگاه حضرت اله نماز عید در سواد کوشک نزول

(٢ ن) مشائخ روزگار و ابدالي سبیل بے شمار - در دیگرے - و ابداء مقبل بے شمار * (٣ ن) چترها * (٤ ن) سلطان فیروز بالهام حضرت اله *

میگذارد - و چون از نماز فارغ می‌شد در(۲) کوشک همایون بارگشته در بارجا می‌نشست - دران وقت خدمتیات میگذشت - اگر در هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در روز عید پوشیدے - و اگرنه در روز عید بعضی خانان و ملوک جامه میبیافتند - معهذا چون(۳) بانگ پاس آمدی غیر محل شدی ترتیب آرایش جشن بارگشتی - تمام طائفهٔ قوال و اهل طرب دران روز انعام میبیافتند * * ابیات *

در داد(۴) صدا بعیش و شادی * زد طبل برسم کیقبادی

شاهانه بکرد میـــزبانی * شد شهر همه بشادمانی

افسانهٔ باختن بازیهای شب برات - چون ماه شعبان در میآمد از پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهای شب برات میشد - در پانزدهم شب ماه شعبان خسروجهان درون کوشک فیروزآباد هوائیهای گلریز عنبر بیز میباخت - درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش میگماشت - چون شب برات نزدیک رسیدے شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بازیهای بسیار موجود میگردانیدند - و در کوشک نزول فیروزآباد برای رها کردن بازی شب برات چهار الغک تعین میشد یک الغک خاص - دوم از آن ملک نائب باربک - الغک سیوم از

(۲ ن) سمت کوشک همایون باز میگشت داز در بارجا می‌نشست * (۳ن) چون شاه آمدی عز محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشدی تمام طائفهٔ قوال و اهل‌طرب از ندر انعام می‌یافتند * (۴ن) در داد صلا بعیش کاری *

آن ملک علي - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجي
درین هر چهار الغک سي (٢) گان خروار طبل و دمامه تعین مي‌شد
و در کوشک نزول درین هر سه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند
که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقهٔ روز روشن نمودي - و
هر چهار الغک کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها برمیداشتند
و درین هر سه شب در هر چهار الغک طبل مینواختند - باریهاے
گوناگون میگذاشتند (٣) - و فرود کوشک نزول درین هر چهار الغک دهل
و بهیر و شهنا مینواختند - خلائق از اطراف و اکناف دارالملک
دهلي و خلق شهر دهلي مخصوص کرده درین شبها در فیروزآباد از
عوام و خواص مسلم و هنود (٤) صغیر و کبیر حاضر (٥) شده تماشا میدیدند
القصه تا سه شب اینچنین بازیهاي بوالعجب میگذاشتند - و حضرت
شاه فیروز صاحب فتح و بهروز (٦) درین شبها خود کمتر آمدي مگر بنادر
گاه گاه - و از زمرهٔ شاهزادگان و فرقهٔ خانان و ملوک هر همه در کوشک
نزول حاضر میشدند - اصحاب (٧) پیلخانه پیل گلین راست میکردند
و اصحاب نفر شتر گلین - این تمام چیزها در شب برات پیش حضرت
خسرو شش‌جهات مي‌آوردند - و شهنشاه بتوفیق الله هر یکي را

(٢ ن) سي گاو * (٣ ن) میداشتند * (٤ ن) جهود * (٥ ن) حاضر میشدند و تماشا * (٦ ن) فیروز با نصرت و بهروز * (٧ ن) اصحاب پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب بایگاه حضرت شهنشاه نادیان و اصحاب نفر الخ *

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازین چیست - در عهد دولت آن شهنشاه بکرم الله بهر بهانه خلائق را فرحت و بهجت بود - زهے دور با سعادت و مکنت بود * * بیت

* نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید *
* اگر صد نامه بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمهٔ هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان بعداز نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعه میشد بعد از نماز جمعه حضرت شاه میفرمود(۲) - که طائفهٔ مطربان هر چهار شهر و طائفهٔ پهلوانان این هر چهار مقام و طائفهٔ ادوتیان را هر روز جمعه بعد اداي نماز درون در سراے حاضر آرند - چون حضرت شاه فیروز از نماز جمعه بازگشتے در محل چهجهٔ چوبین بار دادے - این هر سه طائفه موازنهٔ دو سه هزار آدمي را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروزشاه میبردند - حضرت سلطان(۳) یکزمان با طائفهٔ مطربان و شنیدن سرود ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعده طائفهٔ پهلوانان و گروه(۴) یلان چون یلان کشتي میگرفتند - چون بعد از زمانے از ایشان نیز فارغ میشد(۵) بشنیدن قصها و افسانهاے ادوتیان

(۲ ن) فرموده بود * (۳ن) سلیماني * (۴ ن) گروه ملازمان * (۵ ن) میگشت *

مشغول میشد (۲) - تا زمان نماز دیگر با این طائفه مشغول بودے (۳) - و با ایشان از جهت اطمینان خاطر ایشان با هر یک طائفه رعایت (۴) بے‌نهایت نمودي - دران (۵) محل شهنشاه اکمل اینچنین با ایشان غلو میکرد که البته دران محل هیچ کیفیتے نگذاشتي - و هیچکسے از تاثیر قربت بسي چیزي گفتن نتوانستي - القصه چون غیر محل شدي این جملهٔ طوائف انعام یافتے - ایشان هر همه آن قدر انعام از درگاه خسرو نیکنام میبافتند که هریکے را چندگان تنکه میرسید - تا کار و بار مطربان دهلي بجائے رسید که فرزندان خرد سال برابر خود کرده از شهر دهلي در شهر فیروزآباد میآمدند (۶) - بلکه هر کرا پسري چهار ساله یا پنج ساله بودي برابر خود کرده در فیروزآباد مي‌آوردند - زیراچه انعام که از پیش شهنشاه عظام میبافتند در هر نفري یک اندر قسمت میشد - وقتے کارکنان درگاه و عمال بارگاه خواستند تا میان این طائفه فرق پیدا کنند (۷) - آثار این اسرار در سمع جهاندار رسید بسوي کارکنان بنظر تیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - بیچارگان فقیران در مرض فقر حیران مدت هفت روز منتظر و امیدوار میباشند تا کي روز جمعه بیابد تا چیزي بیابیم - بدین آمیدواري فرزندان خرد سال خود را پنج کروه از دهلي در فیروزآباد مي‌آرند - اگر میان ایشان فرق پیدا آرند (۸) حالت ایشان چگونه باشد - درین محل

(۲ ن) مبگشت * (۳ ن) شروع بودے * (۴ ن) رغبت * (۵ ن) دران زمان * (۶ ن) میآوردند * (۷ ن) آرند * (۸ ن) میدارند *

حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود که انعام در نفري یک اندر دهند فرق کردن حاجت نیست - سبحان الله حضرت فیروزشاه را هر کوشش که بود براے منافع خلائق روي(۲) مینمود - چنانچه امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران فرماید * * بیت *

نیت خیریست که امروز هست * وعدهٔ فرداش مکن کان خطاست

مقدمهٔ هژدهم در بیان نمونه هاي جدید

نقل است حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز در عهد دولت خویش بفراست و کیاست بیش نمونهاي مختلف وضع کرد یکي ازانها طاس گهڑیاله که بیان آن درقسم سیوم مشرح آمده است و دو دیک دوله آهنین که شمهٔ(۳) آن در مقدمهٔ شکار نبشته شده - و یک گنبذ سپید بزرگ با یک فریضه که آن مخصوص وضع فیروزشاهي بود - چون فراشان درگاه و کارکنان حضرت شهنشاه شش جهات فراشخانهٔ پادشاهي نصب میکردند دهلیز و بارگاه و خوابگاه برمیآوردند و دران وقت گنبذ سپید متصل بارگاه حضرت شاه برميآوردند - و بیشتر اوقات حضرت فیروزشاه در محل گنبذ سپید میبود - دران مقام باهتمام تمام انواع رعنائیي مینمود - همچنین حضرت فیروزشاه طالب دین دو عدد نشانهٔ اژدر پیل از یک من و دو لک آن نشانه از آهن(۴) سي‌سیري وضع کرد - و دو اژدر پیل یکے براي میمنه و یکے براي میسره مرتب کردند - چون حضرت شاه فیروز در سواريِ شکار بیرون آمدي

(۲ ن) جد مینمود * (۳ن) که آن مشرح در مقدمه * (۴ن) آهنین *

هردو نشانۀ اژدر بالاي پيل در ميمنه و ميسره ميرفتند - و دوگان نفر نشاندار درون صندوق پيل مي نشستند - و آن نشانها ميگرفتند با طنابها با صندوق پشت پيل مي بستند - چون حضرت شاه فيروز از دور نموداري كرد از مسافت دو سه كروه آن دو نشانها نموده(۲) ميشد - ايضا چنانچه حضرت فيروزشاه اين دو نشانه وضع كرد همچنين دو دهل بزرگ نيز وضع گردانيد - و آن دو دهل از دهلهاي قانوني يكي دست در طول و عرض بيش بود - و اين هردو دهل بالاي صندوق پيلان مي بستند - و ميان آن صندوق دو نفر دهولي را مي نشاندند - دنبال آن نشانهاي دهلها هم ميرفت - آري بو العجب اسراري - اين هردو نمونۀ جديد وضع حضرت فيروزشاهي بود - يكي آنكه دو نشانه اژدر پيل و دو دهل بزرگ و اسطرلاب نام نشانه متصل منارۀ زرين آويخته بودند - و اسطرلاب نصفي دائم پيش پادشاه بودي اين بود شرح قسم چهارم كه دركتابت آمده - ايدون آغاز كرده آيد و هميدون شرح داده آيد از مقامات(۳) قسم پنجم تا آخر عهد سلطان فيروزشاه كه بعد او جهاز مملكت بجنبش(۴) آمده - و بتقدير الله تبارك و تعالى در دهلي چها رفته * * ابيات *

هر نفس از عمر غنيمت شمر * ياد كن از تاجـــوران ديگر
كاول شان چرخ ببالا كشيد * آخر شان خاك بخارا كشيد
قصۀ ضحاك وجم ايدون بخوان * نامۀ جمشيد و فريدون بخوان

(۲ ن) نمودار ميشد * (۳ ن) مقدمات * (۴ ن) بخش - بخشش *

قسم پنجم شرح محلوقیٔ سلطان فیروزشاه و بیان نقل شاهزادهٔ فتح خان و بیان عظمت بعضے خانان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمهٔ اول در بیان محلوقیٔ سلطان فیروزشاه طاب ثراه

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله ارادت بر خدمت شیخ الاسلام شیخ علاءالدین نبیسهٔ خدمت شیخ الاسلام شیخ فرید الدین اجودهنی قدس الله سرهم العزیز داشت - آن قدر ایام که حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اولیا اتباع نمود - در آخر عمر محلوق نیز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - براي صحبت ایشان سعي بیش میگماشت - مدت چهل سال کمال باتباع شریعت تخت دولت آراست - هربار که خواستے جائے سواري کند تمام مشائخ شهر دهلي را زیارت میکرد - چنانچه بیان آن این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در مقدمات (۲) بالا مشرح نبشته است *

* بیت *

(۲ ن) مقامات *

مرا زنده پندار چون خویشتن * من آیم بجان گر تو آئي به تن

المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ۷۷۶ ست و سبعین و سبعمایة) سمت بهرایچ سواري کرده - چون در بهرایچ رسیده زیارت بندگي سپه سالار مسعود غازي رحمة الله علیه بجا آورده - و دران مقام چند مقام کرده - اتفاقا شبي از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را بسلطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر محاسن خود فرود آورد - یعني این اشارت بدین آورده که ایام پیري غلبه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد چون شهسوار خاور (۲) از مشرق رو برآورد سلطان فیروزشاه محلوق شد دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خانان مملکت و ملوک سلطنت محلوق گشتند - آري عجب اسراري ست در قضیهٔ محبت و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آخر محلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال (۳) الله تبارک و تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون دران روز پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم محلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم اجمعین موي سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مودت پیغامبر علیه الصلوة و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز در آخر عمر عزیز محلوق شده بیشترے خانان و اکثر ملوک موي سر

(۲ ن) شهسوار حور از مشرق خاور بر آورد * (۳ ن) قوله تعالی *

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روي سلطان فیروزشاه از انوار اولیا تابان بود - چون محلوق شد یک شیخي صاحب سجاده میذمود این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صلحا - کقوله علیه السلام لا یشقی جلیسهم * * رباعي *

بیواسطهٔ واسط اگر راه روي * ار راه یافتیي بسوي چاه روي

ور پیرویش کني زیمن قدمي * در یکدو زمان عالم شه راه روي

في الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از محلوق شدن و موي سر فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهاے سلطنت نا مشروعات بود و خلق را مستنکر مینمود بتمام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او رسید آنچه در محصولهاے بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور کنانید - و بر زمرهٔ عمال اعمال و فرقهٔ کارکنان اهل(۲) اغفال تاکید بر تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمهٔ دوم دور کردن نا مشروعات(۳)

نقل(۴) است که سلطان فیروزشاه بعنایت اله و حمایت الله آنچه در بلاد ممالک نا مشروعات بود و بر خلاف شرع روي مي نمود بتمام از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد * (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *

(۴ ن) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلائق روی مي نمود بدمام *

ملكي وضع بود و آن روشها مخالف شرع مي(۲)نمود همه را منع گردانيد - يكي ازان نقاشي مصور در محل خلوتگاه سلاطين - و آن آئين تاجداران برين است - كه البته در مقام آرامگاه ايشان نگار خانهاي مصور راست كنند - تا سلاطين بوقت خلوت نظر بدان تصوير كنند - سلطان فيروزشاه از غايت خوف حضرت آلّه فرمان فرمود تا تصوير درين كارخانها نكنند - زيراكه مخالف شرع است - بجاي صورتگري نقش بانواع بوستان بر وفق(۳) دوستان نگارند براي تماشا و نا مشروع ديگر آن بود كه در عهد سلاطين ماضيهٔ از روئين و مسين و زرين و نقرگين صورتگري بودي - و آن برخلاف شرع نمودي سلطان فيروزشاه بتوفيق حضرت آلّه آن جمله دور كنانيد - و همچنين بيشتري سلاطين ماضيه اواني زرين و سيمگين استعمال(۴) مينمودند و طعام و آب هم بدان اوندها ميخوردند - سلطان فيروزشاه از بسياري خوف حضرت(۵) آلّه استعمال در آوندهاي سنگين و گلين كردے - و همچنين در علمها و نشانهاي(۶) مراتب هميشه صورت تصوير ميكردند سلطان فيروزشاه آن جمله چيزها دور كنانيده - آرے چون هميشه زمرهٔ علما و فرقهٔ صلحا پهلوي آن حضرت عليا ميبودند آنچه ايشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مينمودند سلطان فيروزشاه آن چنان

(۲ ن) روي مي‌نمود * (۳ ن) مقدار - مقتداي * (۴ ن) استعداد * (۵ ن) حضرت اللّه تبارک و تعالی استعداد در آلا * (۶ ن) نشانهاي مراتب و در سر نشانهاي مراتب *

محصول ستدن نداده - و منع کرده - و از جمع نقصان کنانیده
وقتے پیش تخت فیروزشاهي علماي درگاه شهنشاهي از آثار خوف
حضرت آلهي جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
پیش حضرت شهنشاه شش‌جهات باز نمودند که در عهد سلاطین ماضیه
وضع کرده بودند - یکے ازانها (۲) از حال دانگانه گفتند - و دانگانه چه بود
آن مقدار قماش که در سراے عدل زکوة شود ازقسم نصاب و غیر نصاب
بعد از فارغ شدن و ستدن مال زکوة آن تمام اقماش در خزینه (۳) مي آوردند
و از سر وزن میکردند - و در تنکه یکدانک میستدند - ازین چنین وجه
مبلغي مال جمع میشد - اما در خزینۀ دانگانه اهل تجارت از آشنا و
بیگانه حیران میشدند - زیراچه براي ستدن آن دانک و احتیاط کردن
کارکنان بر طائفۀ تاجران سختي میکردند - و اکثر احوال در اهمال
مي انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطرار میبودند - مدتے
در خزینۀ دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهلي مستغل نا مشروع
بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
برمصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تنکه
جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندي - دیگر نا مشروع وجه جزاري
بود برمصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاري چه باشد - چون قصابے
ماده گاوي ذبح کند در هر سرے دوازده جیتل بدهد - ازین وجه نیز
مبلغے مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوري (۴) میشد

(۲ ن) یکي ازان حال دانگانه بود * (۳ ن) ضریبه * (۴ ن) روزي *

و دوري آن بود که دران ایام سوداگران از طائفهٔ خواص و عوام غله و نمک و قند و شکرتري و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بارکرده در شهر مي‌آوردند - آن ستوران ایشان را کسان دیوان بزور میگرفتند و در دهلي قدیم میبردند - و در دهلي قدیم هفت حصار برآوردهٔ هفت تاجدار نامدارست - و آن بتمام کهنه گشته است - و دران مقام از گردش(۲) ایام خشتهاي بے پایان از حصارهاي مذکور افتاده و شکسته و دوري کشته - دران محل کسان دیوان طائفهٔ سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوري در ستوران بار کرده در شهر فیروزآباد براي کهور میرسانیدند - بدین طریق هر سوداگري که از اطراف و اکناف در دهلي میآمد او را نمیگذاشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلي قدیم در شهر فیروزآباد نرسانیدي(۳) چون این چنین تعدي آغاز شد طائفهٔ سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلي آمدن بکلي احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلي غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح بازنمودند - بلکه پیش تخت حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگرے سه من پنبه آورده بود - عهده داران خزینهٔ(۴) دانگانه آن شخص را درون خزینهٔ دانگانه بردند - و در اهمال انداختند - نه اران سوداگر بیچاره

(۲ ن) ازتاثیر گزدش اعوام * (۳ ن) نمي‌رسانید * (۴ ن) ضریبه *

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون[2] مدتے آن شخص دران حالت ماند دران سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برفت اعني عجز تجار بدین حد است - و از سبب دوري نیز چون بر طائفهٔ سوداگران تعدي شد هرآینه سوداگر در شهر آمدن ماند هرآئینه گراني غله و نمک و بعضے قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعني کرا زمین چون از طائفهٔ عورات بیوه و فقرا و مساکین بے نوا طلب شد و ایشان را درماندگي بقوت روز بود این طائفه را نیز عجز پیش آمد - القصة بطولها و عز قبولها چون اعوان درگاه و انصار بارگاه پیش تخت حضرت پادشاه چون دوستداران هوا خواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز کشودند سلطان[3] فیروزشاه بالهام حضرت آله این همه افواه ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگرچه بعضے چیزها در جمع محصول مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحتے وضع کرده و یا درگوش ایشان از قباحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا جهانیان را جمال شود - و در آئینهٔ جمال کمال نماید - اگر از روي شرع ستدن این چیزها باشد بستانند - و اگرنه مانع شوند - و از

(۳ ن) چون مدتے آن شخص درون ضریبهٔ دانگانه محبوس ماند بعد آن شخص دران سه من * (۳ ن) سلطان فیروزشاه طاب ثراه بالهام آ‌‌ه *

جمع محصول دور کنند - الغرض جمله علماي با صفا و تمام مشائخ مستثنيٰ و صاحبان ديوان قضا بحضرت شاه طلب شده - و از ايشان استفتا طلبيده - جميع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعني فتوي دادند - و از کتب معتبر روايات راجح بيرون آوردند - که ستدن اين وجوهات در علم شريعت يکي از نا مشرعات است - چون (۲) علماي شريعت و مشائخ طريقت فتوي بحقيقت تحقيق داده درين محل حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود تا اين جميع چيزها (۳) دور گردانند - و بالاي پيل پيش دربار جهاندار يک فصل با تفصيل خوانند - بر حکم فرمان شاه قاضي نصرالله که قضاي لشکر شهنشاه داشت بالاي پيل‌سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطين پيشين (که بر روي زمين بودند و در اشغال مملکت و افعال سلطنت اسواف هوشياري به بيداري مينمودند) از سبب مصلحتے اين چنين خراجها گرفتند و يا پيش ايشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روي شرع گرفتن اين چنين چيزها جائز نبود من در عهد دولت خويش از آثار خوف بيش (۴) اين جميع چيزها دور گردانيدم - آري عجب اسرارے در وقت خواندن آن ندا اين مورخ متابع مورخان اهل صفا دران روز دران محفل حاضر بود - و بدان خواندنيها ناظر بود - معهذا

(۲ ن) چون فحول علماي شريعت و جمهور مشائخ طريقت * (۳ ن) وجوهات * (۴ ن) از آثار خوف و انوار خشيت بيش اين *

براي استماع اين نداي مستثنى كل خلائق بلاد ممالك از اعلى تا ادنى اشخاص بےقياس حاضر آمده - چندان آدمي برروي زمين جمع شده كه از گفتار و شمار گذشته - چون قاضي نصرالله دران جايگاه در عين خواندن فصل در بيان الفاظ دانگانه رسيد الفاظ تكرار تقرير بر زبان گردانيد - و بگوش جهانيان رسانيد - دانگانه كه آن را دهنگانه گويند زهے روش فيروزشاهي در قسم پادشاهي كه حاصل محصول اين چيزها حضرت شهريار عظام بتمام از رقم بلاد ممالك دور گردانيده(۲) راويان صادق بروايت(۳) مصدق برين مورخ گفته و جوهر گوهر احسن سفته مبلغ سي لك تنكه از جمع بلاد ممالك دور گردانيده - و اين تمام چيزها كه دور شده(۴) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعين و سبعماية بود چنانچه عزيزے مناسب اين حال باز نمود * * مثنوي *

در عدل چنان بكرد بنياد * كان شير بپاى ميش افتاد
مردم ز منار ذلق افتد * بهتر كه زبان خلق افتد

مقدمهٔ سيوم سوختن زناردار پيش دربار حضرت شهريار

نقل است در عهد دولت فيروزشاهي و دور مكنت حضرت پادشاهي آن شهنشاه برگزيدهٔ درگاه حضرت آلهي جميع آثار اخبار ملكي بدرگاه او آگاهي بود - مخبري صادق بدان درگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) كذاييده * (۳ ن) بروايات * (۴ ن) شده بود *

سلطان فیروزشاه بازنمود که درون دهلي قديم زناردارے بے هنجاري پیدا گشته که براي بت پرستي بآشکارا در نشسته - در خانۀ آن بت پرست بت پرستي میشود - و تمام خلائق شهر از طائفۀ مسلم و هنود (۲) براي پرستیدن بت در خانۀ او میروند (۳) - و آن زناردار و کافر بد کردار یک مهرگيِ چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیوان بانواع نقاشي منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانۀ آن زناردار جمع آمده اساس بت پرستي بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داري پرکارے ازین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکمل بتکرار رسانیده که عورتے مسلمه را آن زناردار مرتده کرده - و در دین کفر درآورده - چون چندگاه حکایتهاي آن زناردار از آثار گفتار مخبران نیکو کار منتشر (۴) شده و اعوان درگاه و انصار بارگاه بحضرت شهنشا متواتر گفته فرمان از پیش خسروجهان شده تا آن زناردار را بآن مهرگيِ بهم در شهر فیروزآباد بیارند - چون آن زناردار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد (۵) از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علماي عظام و مشائخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوي طلبند - و دران فتوی این تمام واقعه بیان کنند - چون علما و مشائخ صلحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و بر ایشان از حال آن زناردار (۶) بازنمودند اهل علم فتوی داده

(۲ ن) بهود * (۳ ن) میرفتند * (۴ ن) مسموع * (۵ ن) آوردند *

(۶ ن) آن طوائف *

ابواب شریعت بحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا
این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن
ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هرچند ایمان
عرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انکار از زبان
برآورده سر در اسلام نیاورد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار
و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و
پاي آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن
مهوگي را بالاي انبار هیزم نهادند[۲] - و فرود انبار هیزم آتش زدند
این مورخ ضعیف شمس سراج عفف دران روز پیش دربار حضرت
شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهوگي
آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و
دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان
زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطرار آه از سینه کشید
همدران حالت و هم بدان مقالت آتش از جانب سر آن تیز دوید
زناردار[۳] مذکور در زمان واحد سوخته شد - زهے صلابت شریعت که
شهنشاه طالب اسرار طریقت ذرهٔ از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بتان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت *
* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲ ن) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳ ن) درین محل زناردار
بسیار نالید زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

مقدمهٔ چهارم ستدن جزیه از طائفهٔ زنارداران

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در مدت (۲) دور پادشاهي و مکنت طور شاهنشاهي خود در قسم جهانداري و امور شهریاری مدام علی الدوام بر حکم شرع محمدي و روش حضرت احمدي علیه الصلوة و السلام ملک راندي - همچنین هم بر روش این آئین از طائفهٔ زناردارا‌ن جزیه ستده - و در عهد سلاطین پیشین البته از طائفهٔ زناردارا‌ن جزیه نستده جزیهٔ ایشان معاف کرده بودند - هیچ وقتے این طائفه بکسے جزیه نداده - سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله جمیع علماي دیندار و مشائخ نامدار را بدرگاه خود جمع کذانیده و بگوش ایشان رسانیده - که این غلط عام افتاده که از طائفهٔ زناردار جزیه نستده - و سلاطین گذشته که درین کار کوشش بسیار نکردهٔ ار سبب آنکه کارکنان و غلامان آن زمانه چون هوا خواهان یگانه غفلت ورزیده بر ایشان آگاهي نداده - چون طائفهٔ زناردار کلید حجرهٔ کفر اند و کافران بر ایشان معتقد اند اول از ایشان جزیه بستانند و معاف ندارند - جمیع اصحاب شریعت و ارباب طریقت بحقیقت فتویي داده که از طائفهٔ زناردارا‌ن و برهمان جزیه بخواري بستانند و جزیه بر ایشان معاف ندارند - تمام زناردارا‌ن هر چهار شهر جمع شدند - و در کوشک شکار رفتند - و سلطان فیروزشاه در کوشک شکار

(۲ ن) از دولت دور بادشاهي *

بعمارت مشغول بود - ایشان بحضرت شهریار کامگار التماس کردند
که هیچ وقتي از آبا و اجداد در عهد دولت هیچ بادشاهي صاحب
دستگاهي طائفۀ زناردارن جزیه نداده اند - ما چگونه دهیم - این
سیاه روئي کجا بریم - اکنون ما آمده‌ایم تا فرود کوشک شکار هیزم
جمع کنیم - و خود را زنده بسوزیم جزیه ندهیم - چون کلمات پرنقمات
ایشان بسمع خسروجهان رسید بسوي کیفیت گویندگان نظر تیز
دید - و این لفظ (۲) از زبان مبارک کشید - فرمان فرمود بر ایشان
بدین سان بگویند تا خود را همین زمان بسوزند - و هلاک کنند
جزیۀ (۳) شما هیچ کسے نتواند گذاشت - ار خاطرهاي خود این خیال
دور مي‌باید کرد - زناردارن مذکور چند روز در کوشک شکار از تاثیر
اضطرار فاقه کردند - و خود را در معرض هلاکت آوردند - چون
ایشان را به تحقیق معلوم گشت که حضرت شاه از سر ما نخواهد
گذشت درین محل کل هندوان شهر جمع آمدند - و متفق
گشتند - و بر طائفۀ زناردارن گفتند - که از سبب جزیه خود را
در هلاکت انداختن مصلحت نیست - جمیع هندوان جزیۀ
زناردارن در ذمۀ خویش قبول کردند - چون در دهلي جزیه
سه قسم بود جنس اول چهل تنکه جنس دوم بیست تنکه جنس
سیوم ده تنکه جمله زناردارن از حال عجز و دشواري خود پیش

(۲ ن) الفاظ * (۳ ن) جزیۀ شما هیچ کسے نخواهند گذاشت درین کار چون
سلاطین پیشین نتوانند گذاشت از سرخود این خیال دور میباید کرد *

تخت باز نموده - که بمرحمت عام و الطاف تمام رقم جزیه در نفرے چیزے یک[۲] کم معین شود - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمان فرمود که در نفري دهگان تنکهٔ پنجاه‌گاني بستانند - براي تحصیل زنارداران از پیش خسرو جهان عهده داران تعین شده *

* ابیات *

زانگونه بکرد عدل محکم * کز مرغ بماند باز پر کم
کافر ز مهابت شهنشاه * نگرفته گهے بملک شه راه

مقدمهٔ پنجم از احوال دو مرد دراز قد و بکمرد کوتاه بالا و دو عورت با ریش

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بحکمت حضرت اله جل جلاله بعضے آدمیان نادر پیدا شدند - بعضے بقد دراز و بعضے بقد کوتاه و بعضے عورات باریش و بعضے حیوانات عجیب - بیان هریکي علیحده نبشته شده - تا پندے باشد مر خوانندگان را - افسانهٔ آدمي بقد کوتاه - چون سلطان فیروزشاه از سواري مهم تهته بازگشت چنانچه بیان آن این مورخ در قسم سیوم مشرح نبشته است - معهذا چون حضرت شهریار نامدار از تهته سمت شهر دهلي مراجعت کرد یک آدمي ازجنس مرد قد کوتاه آوردند - اینچنین قد او کوتاه بود که موازنه یک گز بالاي او مینمود - و درازي دستها و پایهاي او همه

(۲ ن) یك تنکه

بقیاس قد داشت - و سر او بقیاس سر آدمي بزرگ همین قد کوتاه را بود - و دست و یا هم بقیاس قد مینمود - چندگاه بحکم فرمان شاه در شهر دهلي و در شهر فیروزآباد داشته بودند - خلائق هر چهار شهر و اطراف و اکناف بلاد ممالک براي تماشا مي‌آمدند - تا این مورخ هم او را دیده بود - آري بوالعجب اسراري - چیست که در قدرت الله تبارک و تعالی نیست - افسانۀ دو مرد بقد بزرگ و بغایت درار - در عهد دولت حضرت شهریار و طور مکنت آن جهاندار از زمین جالپهار دو مرد بقد درار آوردند - هر دو برنگ سیاه بودند - قدهاي هردو اینچنین دراز بود هرکه از آدمیان زمانۀ ما قد درار داشت آنکس تا کمرگاهای ایشان میرسید - این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف ایشان را دیده بود - ایشان هر دو را مذسکه میگفتند - بر حکم فرمان سلطان ایشان هر دو را چندگاه در شهر داشتند - تا خلائق نظر[۲] بفکر کنند - و صنع آلهي و قدرت حضرت نامتناهي به‌بینند - معهذا چون ایشان در راه میرفتند گوئي مناره ایست که جنبیده میآید - افسانۀ دو عورت[۳] باریش - در عهد حضرت فیروزشاه صاحب تختگاه با جاه دو عورت با ریش آوردند - و آن هر دو عورت بقد میانه بودند - و هر دو کافر مینمودند - هم پستان داشتند وهم ریش - و هر دو برنگ سیاه بودند - هر دو را ریشها گرده بود هر دو نفر شوهران داشتند - و هردو را از زمین هندوستان آورده بودند

(۲ ن) نظرت بفکرت * (۳ ن) دو عورت با ریش بقد میانه بودند *

این مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکي از عجائبات است *

* ابیات *

نمي‌داني که از بهر چه تقدیر * ترا بر لوح هستي کرد تصویر
ز بهر آنکه در خدمت شتابي * بیک لحظه سر از خدمت نتابي

اکنون شرح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت حضرت اله جل جلاله گوسپندے[2] با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این مورخ آن گوسپند را دیده بود - رنگ ابلق داشت - آن گوسپند را دو دست بود و یک پاي - و بجاي پاي دوم بقیاس پستان مادهٔ گاو یک پستان شکل دیده میشد - و آن گوسپند این چنین بود که با سه پا درین[3] راه بمراد خود میتوانست رفت - علف و آب بمراد خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه بسته بودند - بلکه درمیان[4] کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلائق به بینند - و تماشاي قدرت حق جلاله کنند - افسانهٔ زاغ سیاه با نول و پایهاي لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زاغي سیاه[5] را آوردند - که تمام وجود او سیاه[6] بود مگر نول و پایها لعل داشت این چنین زاغ اعجوبهٔ جهان و نادرهٔ دوران باشد - زیراچه زاغان زمانهٔ ما تمام سیاه اند بر طریقهٔ دودرنگ[7] - و نولها و پایهاے ایشان نیز سیاه

(۲ن) گوسپندے باسه پا آوردند - این مورخ * (۳ن) در راه خود میتوان رفت * (۴ن) درون * (۵ ن) سیاهے * (۶ ن) سیاه و کشن * (۷ ن) دو درنگ *

میباشد - اما آن زاغ با نول و پایهاي لعل بود - چندگاه آن زاغ را پیش دربار شهنشاه داشته‌بودند - این مورخ آن زاغ را دیده بود - افسانهٔ طوطيِ سپید با نول (۲) و پایهاي سیاه و شرح سر ماهيِ دریا - معهذا چون در عهد سلطان فیروزشاه طوطيِ سپید آوردند حضرت شاه فرمان فرمود تا این طوطي را در کوشک نزول بدارند - تا خلائق (۳) نظاره کنند وصنع (۴) آلهي به‌بینند - و عبرت گیرند - ایضا یک سر ماهيِ دریا آوردند و پیش دربار داشتند - آن سر ماهيِ بغایت بزرگ بود - در بزرگي بقیاس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آرے عجب اسرارے - از افسانهاي مار و داستانهاے ماهي در بزرگي و درازي هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهيِ نیز چندگاه پیش دربار بود - افسانهٔ گاو با پنج پاي - در عهد دولت آن شاه جهان و شهنشاه زمین و زمان فیروزشاه سلطان (۵) انار الله برهانه یک گاوي را آوردند که آن گاو (۶) پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو برنگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پاي پنجم از گردن او بیرون آمده بود - و آن پاے پنجم که از گردن بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتے بدان پاے پنجم

(۲ن) نوک * (۳ن) و خلائق * (۴ن) وضع * (۵ن) السلطان * (۶ن) آن گاو پنج پا داشت وپاي پنجمي ازگردن او بیرون آمده بود - و آن پاي پنجم که ازگردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقهٔ هیأت دستهاي گاران مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود *

کردن نمي توانست - آن پاي طريقهٔ انگشت ششم که بر دست آدمي باشد همچنان مي نمود - چندگاه پيش دربار بسته بودند *

* مثنوي *

ششم انگشت بهر رنج باشد * نه ازوي زيب بحر(۲) رنج باشد

افسانهٔ گاو که سم او بطريقهٔ سم اسپ غير چاک بود - اين مورخ آنرا ديده بود - سمهاي دو دست او طريقهٔ سم اسپ - و سمهاے دو پاے او طريقهٔ سمهاے گاوان با چاک - و آن گاو برنگ سپيد مينمود آرے زهے عجائبسات قدرت حضرت(۳) الله جل جلاله و عم نواله *

* بيت *

اگر پاي پيلست و گر پر مور * بهريک تو دادي ضعيفي و زور

ايدون و هميدون آغاز کرده شود بيان عظمت بعضي خانان درگاه و بعضي ملوکا بارگاه حضرت فيروزشاه بمتابعت مؤرخان تواريخ هريک پادشاه

مقدمهٔ ششم بيان عظمت خان اعظم تاتارخان

نقلست خان اعظم و خاقان معظم صاحب السيف و القلم(۴) برگزيدهٔ حضرت سبحان جل جلاله و برکشيدهٔ خسرو جهان خان اعظم تاتارخان عليه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانيان

(۲ ن) هزار رنج * (۳ ن) حضرت ذوالجلال * (۴ ن) والعلم *

باد که تاتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوي محقق بروایت مصدق بازنمود - که در ایام خالیه (۲) و قرون ماضیه پادشاهي با جاهے صاحب دستگاهي مالک تختگاهي از پادشاهان خراسان در عهد دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازي در ولایت بے نهایت زمین ملتان و دیبالپور تاخت - و براي نهب و تاراج کوشش (۳) بیش گماشت - آن پادشاه زني صاحب جمال داشت که بے او یکزمان قرار نداشت - اتفاقا آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن باردار بود - چون آن پادشاه درحدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر (۴) الله تعالی آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن پادشاه براي شبخون افتاد - وخواب قتال چون قتّال (۵) کشاد - و درمیان لشکر هزیمت افتاد - هر یکي رخ بسمتے نهاد - در عین دویدن و پوئیدن و گریختن این بچه را در گهوارهٔ گذاشتند - و هر یکي (۶) روي بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه درانجا رسید هر چهارجانب بطریقهٔ تجسس و تفحص دوید (۷) - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را در گهوارهٔ یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را دید بغایت پسندید - و بجاي پسر پرورد - و تاتارملک نام کرد تاتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲ ن) سابقه * (۳ ن) گوش کوشش بیش * (۴ ن) بتقدیر الله تبارک و تعالی (۵ ن) چون قنطال * (٦ ن) هر همه * (۷ ن) دید *

بزرگ شد - در جلادت و شجاعت آیتی خاست - و در دلاوري و گندآوري اعجوبهٔ دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکرکشیها و صفدریها نشانهٔ دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات قلب گرفت - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتي سلطان‌محمد از تاتارملک به سببي دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عنف برآورد - تاتارملک را در محلي جدا گردانید(۲) - تاتارملک چون دران مقام رفت چند بیتي از احوال خود براي سلطان‌محمد نبشت ابیات مذکور درین سطور(۳) برین جمله است * * غزل *

وه ندانم از کجـــا رنجیـــدهٔ * بے سبب از دوستـــان ببـــریدهٔ
بانگ نی‌خوش(۴) میزند جانان من * نالـــهٔ بیچـــارگان نشنیـــدهٔ
در تو باري هرگز این عادت نبود * از طریق خود مگـــر گردیدهٔ
گر گناهي کرده ام ما را ببخش * زانکه تو چندین گنه بخشیدهٔ
از تتار خســـته بالله العظیم * نیست جرمي بے سبب رنجیدهٔ

المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر زبان راند - تاتارملک را ازان محل آورانید(۵) - و مراحم فراوان و عواطف بے پایان در باب او مبذول گردانید - معهذا تاتارملک اهل صفا را در عهد دولت حضرت فیروزشاه مستثنی تاتارخان خطاب شد

(۲ ن) کوردند * (۳ ن) درین سطور برین جمله است ابیات این ست *

(۴ ن) لیخوش * (۵ ن) بیارند *

چتر قطیفه یافت - عظمت دیگر آنکه بالاي چتر تاتارخان بجاي هماي زرین طاؤس (۲) زرین داشت - و این طاؤس زرین مخصوص بالاي چتر سلاطین میباشد - زهے عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت فیروزشاه در محل صحن گلین بار دادي و در محل بارجا نشستے جانب راستاي سلطان فیرور که آن دائم محل وزرا ست تاتارخان مي نشست - و جانب چپاي سلطان فیروز خانجهان مقبول مي نشت - اگر چه خانجهان وزیرے نظیر بود در محل بارجا متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشستے چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکنام در مرور ایام بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان دولتخواه اعتماد کلي بود در امور ملکي بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت با تاتارخان کردي - و البته حضرت فیروزشاه با اوج جاه بر راے تاتارخان نیکخواه کارهاي مملکت و کردارهاي سلطنت بپرداخت رسانیدي - خان مذکور چون دوستداران مشهور مخلص و هواخواه حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگي آراست - تاتارخان بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانهٔ کعبه رفت - و حج گذارده بارگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

(۲ن) طاس *

اهل عظام علماي کرام و مشائخ خوش نام(۲) مي‌بودند - تفسير تاتارخاني که در جهان مشهورست آن تفسير جمع کردۀ تاتارخان بود - چنين گويند راويان روايات و حاکيان حکايات که تاتارخان خواست که تفسيري مفصل مرتب کند - تمام تفاسير را جمع کنانيده جماعۀ(۳) علما را حاضر گردانيده - در هر آيتي و کلمۀ آن قدر مفسران گذشته که اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جميع اختلاف در تفسير خويش نوشته بود(۴) - براي تاليف تفسير بدل و جان در نشست - و در هر يک اختلاف حواله بدان صاحب تفسير کرده - گوئي جملۀ تفاسير در يک تفسير جمع گردانيده - چون آن تفسير مرتب گشته تاتارخان آن تفسير را تفسير تاتارخاني نام داشته - و همچنين خان اعظم طالب دين يک فتاوی راست کنانيده - و آن(۵) برين نوع بود که جمله نسخ فتاوي شهر دهلي بر خويش جمع کرد - در هر مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر يک مفتي ست در فتاوي خود نوشته - و آنرا فتاوي تاتارخاني نام داشته - و اختلاف هر يک مفتي حواله بصاحب آن فتاوي کرده - اينچنين فتاوی موازنۀ سي جلد مرتب شده - آرے احسن کرداري - تاتارخان در علم شريعت علوّ بسيار داشت(۶) - بقوت شريعت در درگاه طريقت بحقيقت آراست - براي ادراک نکات کمال اين هر سه مقامات کوشش بيش

(۲ ن) خوش کلام * (۳ن) فحول علما * (۴ن) بودند * (۵ ن) و آن چه نوع بود جمله نسخ * (۶ ن) يافت *

گماشت - از غایت طلب فراوان و جذبے پایان تاتارخان پاي بر نردبان عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بقدرت اعلی ابواب شوق(۲) در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد *

* بیت *

* گفتي که تتارخان(۳) دیرینه غلام تست *

* اغماز چنان کردي گوئیي که نمیدانیي *

سبحان الله دیر بازست که نیک بختي این مصراع گفته و دُرّ احسن سفته * * مصرع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لا جرم بر دل *

نیکبختي دیگر مناسب این حال بیتي نوشته * * بیت *

* هر که سخن را بسخن ضم کند *

* قطرهٔ از خون جگر کم کند *

القصه(۴) در دل خان اعظم و خاقان(۵) معظم عالم دین حاجي و غازي تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور در لشکر منصور روان شدي (البته رسم خانان و ملوک ست که چندگان کنیزک از جنس بکستري(۶) برابر خود روان کنند) تاتارخان کنیزگان خود را اسپ سوار نبردي - گردونها راست کنانیده بود که آنرا بزبان هندي بهرکر(۷) گویند - خان مذکور براي ستر آنرا

(۲ن) شرف * (۳ن) آخر * (۴ن) فی القصة * (۵ن) خان معظم *
(۶ن) تسری * (۷ ن) بهرکة *

تخت پوش کنانیده بود - و مانند[۲] حجرهٔ ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نامحرم بر ایشان نه افتد - زهے احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه افعال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بتقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هوا خواه بحضرت آله پیوست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند و صوفي باش *

مقدمهٔ هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسروجهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را بهمه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کنّو[۳] میگفتند - اصل[۴] او از تلنگ بود - میان طائفهٔ خویش از همه اعلی مینمود - در عالم[۵] جاهلیت به راي تلنگ

(۲ ن) و مانند حجرهٔ ساخته راي بهتر پرداخته کنیزکان را درون آن گردونها تخت پوش مي نشاندند و درهاي آن گردونها قفل میکردند تا نظر نامحرم بر ایشان نیافتد * (۳ ن) کنوز - کنّو * (۴ ن) اهل او - اصلاً آن *

(۵ ن) در ایام جاهلیت براي تلنگ اختصاص بسیار و بیشمار داشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مناقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون راي تلنگ را سلطان محمد از تلنگ برابر خود جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست *

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون راي تلنگ را سلطان محمد جانب شهر دهلي روان کرد در اثناي راه راي بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمهٔ طیبهٔ طاهره(۲) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات - بدرستي و راستي نیکي برندهٔ بدي ست * * بیت *

* حاصل دنیا چو یکي ساعت است *

* طاعتے کن کز همه به طاعتي است *

معهذا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد اورا مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلي داد - و ابواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردي و امضاي خود نبشتے دران امضا همچنین بازدیدي که (مقبول بندهٔ محمد تغلق) معهذا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما اعقل الناس بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل در(۳)گاه تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتداي حال و آغاز مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

(۲ ن) ظاهر * (۳ ن) در درگاه *

نائب وزیر شد - و دران ایام خواجهٔ جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط(۲) خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاعات و معاملات را چندان خوف از خواجهٔ جهان نبودي - ار قوام الملک بغایت بے نهایت میترسیدند - چون خواجهٔ جهان خواستي که صاحب اقطاع را تهدید کند بر قوام الملک سپردي(۳) - قوام الملک(۴) بران اشخاص بمعاملت بے قیاس سختي بسیار کردي - همچنین چون خواجهٔ جهان طالب دین ار دیوان خاستي قوام الملک دیوان داري کردي بر مقطعان بسختي بر آمدي - مالهاي فراوان و اسبابهاي بے پایان در خزائن سلطان جمع کنانیدي - خواجهٔ جهانرا نام بیش نبودي کارهاي دیوان وزارت و علمهاي آن ار آثار مهارت قوام الملک صاحب فراست بپرداخت رسانیدي - خانجهان هم در عهد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهي و طور مکنت شهنشاهي سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله رسید خواجهٔ جهان با آن عقل و کیاست(۵) بے پایان رخ از خسرو جهان گردانید - پسر سلطان محمد را بپادشاهي اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چنانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیرینه سال اعني شمس سراج عفیف درین تاریخ(۶) سلاطین شریف

(۲ ن) ضابط ضابطه خواست * (۳ن) فروسقادي * (۴ ن) و آن باشخاص معاملت بے قیاس * (۵ ن) کفایت . کدایت * (٦ ن) تواریخ *

در صدر این شرح نموده - معهذا[2] خواجهٔ جهان اهل صفا و قوام الملک مستثنی هر دهلی بودند - چون خانجهان شنید که سلطان فیروزشاه نزدیک رسید خانجهان چون گردان و گندآوران از آثار قوت بے پایان و دلیری فراوان در روز روشن از درون شهر دهلی بیرون آمد و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستن خانجهان حضرت فیروزشاه را فتح دهلی دست داد - ایدون چیزهایی که حضرت فیروزشاه را با وزیر هواخواه بود و دستور را نیز با حضرت شهنشاه روی نمود این مورخ درین سطور مسطور گردانید * افسانهٔ نشستن خانجهان در مسند خانجهان بر آئین وزیران و قوانین دستوران هر روز در مسند نشستی و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات و حساب عهده داران معاملات بتاکید و احتیاط تمام کردی - اموال باقی حصهٔ بیت المال بتحصیل رسانیدی - هرروز روزنامهٔ خزانه پیش او گذشتی - درین محل دستور اکمل تاکید بر تاکید کردی - که بی قیاس مال روزینه در خزانه میرسد - اگر روزی مال در خزانهٔ حضرت خسرو خوشخصال اندکی واصل شدی دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و کارگذاران تفتی بر تفتی کردی - بلکه دران روز از غایت اندیشه و نهایت فکر طعام نخوردی - و درین محل فرمودی - قوام[3] مملکت و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانه اندک شود

(۲ ن) در صدر مشرح وموضع باز دیده * (۳ ن) قوام الملک مدار مملکت و سلطنت از مال است *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روي بنقصاني آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینهٔ اموال جهانداران دوربین بسببي تهي گشت قوام آن مملکت و آرام آن سلطنت بغایت دشوار ست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز دنبال جمع کردن اموال مشغول بودي - چنانچه مناسب این حال خواجهٔ نظامي خوش خصال علیه الرحمة و الغفران مي‌فرماید *

* بیت *

* سکندر بدستوري رهنمون *

* زمقدونیه برد رایت برون *

افسانهٔ سواري خانجهان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت اله و حمایت الله در مهم و یا براي شکار از شهر دهلي سواري کردے خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجاي نائب غیبت گذاشتي - دستور مذکور چون نائبان مشهور بعد از دوم (۲) سیوم روز در جوار شهر دهلي سواري کردي - رعب خود بخلق نمودي - زهي سواري وزیر - حشم بیشمار پیلان دنبال بسیار پیادگان که همه بندگان او بودند بي حد و بي عد - جمله پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسپان تازي و دریائي و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بند سپید درکمر و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شهر دهلي آمدي - خلق را آرام بودي - و نظام مقام روي نمودي - بلکه خدمت

(۲ ن) دوم و سیوم *

والدین این مورخ برین مورخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفته که حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در آغاز جلوس نیک نفوس خود هفت سال کمال سیزده روز در شهر بود - هر بارکه بعد از دوسال و سه سال در شهر آمدي (۲) چند روز معدود در شهر ماندي باز بطرفي سواري کردي - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جملهٔ مملکت و تمام خلائق سلطنت را بر قرار داشتي - زیراچه بر خانجهان سپاه بسیار وحشم (۳) او بیشمار - پسران و دامادان و نواسگان بي پایان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خویش وزیر (۴) هوا خواه و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عنف بر مخالفان بر آورد - هر یك سري که دعوي سرکشي میکرد هر یکی را زیر امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فیروزشاه قبول از سواري مهمها بکلي (۵) بازماند (۶) - اگر سواري کردي هم در جوار گشتي - چنانچه عزیزي بنوشت * * بیت *

* ما این وطن از بهر بتان ساخته بودیم *

* ایشان چو نسازند بسوزیم وطن را *

افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسیار بودند زیراچه خانجهان رغبت بحرم بسیار داشت - براي جمع کردن حرم

(۲ ن) ماندي باز بطرفي سواري کردي * (۳ن) حشم داخل او بیشمار *
(۴ ن) وزیر سیرت هواخواه و دولتخواه - حضرت فیروزشاه بر اعتماد خانجهان حضرت سلطان چند سال ۱۵ * (۵ ن) بکله * (۶ ن) ماند *

کوشش بیشمار گماشتی - کنیزکان صاحب جمالی با کمال (۲) در حرم خود جمع کنانید چنین گویند گویندگان باریک بین که دو هزار کنیزک از زمین روم و چین در حرم خود داشت - هر یک تنی خود را به پیرایهای مرصع و مکلل می‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکی بی‌پایان بیشتر اوقات و ایامهای متبرکات در حرم مشغول بودی - خانجهان را ولد بسیار شد - چون از احوال این حال و قبیل این مقال بگوش خسرو خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسری که در خانهٔ خانجهان تولد شود (۳) بمجرد تولد شدن مبلغ یازده هزار تنکه نان کنند - و کمربند سپید بدهند - و هر دختری که ازان خانجهان کار خیر شود مبلغ پانزده هزار تنکه نان آن داماد کنند - و کمر بند سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند تا عظمت (۴) خانجهان بجائی رسید و مرتبهٔ او بمرتبهٔ کشید که بارها حضرت فیروزشاه با آن جاه فرمودی - بادشاه دهلی اعظم همایون خانجهان ست * بیت *

* دادست زمام (۵) ملک او را *

* بسپرده تمام ملک او را *

افسانهٔ خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از زمرهٔ کارکنان و فرقهٔ عاملان از وجود کسی از آثار طمع بسی جنایتی برسبیل

(۲ ن) با جمال کمال * (۳ ن) شد * (۴ ن) بارها درین کردارها حضرت فیروزشاه (۵ ن) زنام *

خیانتي مي‌آمد آن کسان را بدان سبب پیش تخت فلک رفعت میبردند - خانجهان که اعقل جهان بود (۲) در قضایاي ملکي ومالي ابواب جد میکشود - و بهندسهٔ (۳) تهذیب کفایت و زمزمهٔ درایت از پیش تخت بازخریدي - و غضب شاه فیروز نشاندي - راویان صادق بروایت صدق بربن مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته و آثار اسرار بیشمار سفته - همانا که در فراشخانهٔ آن خسرو خسروان و سرور سروران حضرت فیروزشاه سلطان (۴) یک عدد موزهٔ زرین مرصع و مکلل با جواهر متین تسلیم عهده‌داران (۵) کارخانهٔ مذکور بود که بهاي آن موزهٔ مرصع و مکلل هشتاد هزار تنکه بود - اتفاقا کارکنان میان خویش از تاثیر عمل کارکني بیش جمع شدند - آن موزه را درمیان یادگار لکهنوتي ارسال داشتند - و میان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه حضرت شهنشاه آن موزه را یادگار کرده - زمرهٔ عمّال که فرقهٔ اغفال (۶) اند باز نمودند که موزهٔ مذکور برابر یادگار مشهور در لکهنوتي روان کردند سلطان فیروزشاه (که پادشاهي با درایت و کفایت بود) در دل خود ابواب فکر کشود - که این کارکنان آن موزه را تلف کرده‌اند - عذر ایشان نه پسندید خواست تا بران کارکنان و غلامان تهدید خسروي چون خسروان کند (۷) - دربن محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان

(۲ ن) بودی * (۳ ن) بهندسهٔ گفت کفایت * (۴ ن) السلطان *
(۵ ن) عهده داران کارداران کارخانهٔ مذکور بود * (۶ ن) انفعال *
(۷ ن) براند *

مکالمت ناظر - چون عنف شاه(۲) دید در دل اندیشید که این زمان(۳) حضرت شاه و شهنشاه زمین و زمان این کارکنان را هفت ره خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال و استقبال بیش حضرت خسرو خوب مقال(۴) ایستاده شد - و آستینهاي آن عهده داران بعنف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تندي تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عمال اهل اغفال گفته - که اي خون گرفتگان شما را از جان خلاص دهانیدم(۵) بهاي موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانه میباید رسانید - چون روز دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان گردانید که کارکنان(۶) آن موزه را چه کردند - دستور(۷) مذکور گفت که بهاي موزه مبلغ هشتاد هزار تنکه در خزانۀ شهنشاه رسید اگرچه موزۀ یادگار در لکهنوتي رفت یا نرفت - زهي عقل کامل خانجهان وخهي درایت حضرت شهنشاه دوران * * ابیات *

* با شاه چنان بگشته یکي *
* کاندر دل شان نماند شکي *
* میکـــرد بخلـــق زندگاني *
* دستـــور شـــده بکارداني *

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روي خسرو جهان - نقل است

(۲ن) شهنشاه * (۳ن) که فرمان حضرت شاه * (۴ن) جمال * (۵ن) گردانیدم * (۶ن) آن کارکنان * (۷ ن) دستور مذکور بمستور گفت *

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواري مهم تهته بازگشت براي عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در مشغولي آن گذشت - دران ایام حضرت شهنشاه نیکنام در سالوره میبود - درکار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود و خانجهان وزیر بي نظیر (۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها و کردارهاي دیوان وزارت از تاثیر مهارت ابواب جد و جهد میکشود هر روز در مسند مي نشست - و محاسبهٔ اعمال عمال میگرفت (۳) - و در هر شنبه (۴) در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید - چون (۵) حضرت شاه را هواخواهي خانجهان محقق گشت در خاطر حضرت شهنشاه گذشت که خانجهان را از مرتبهٔ وزارت مرتبهٔ بلند عطا کند - یکروز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از سالوره در فیروز آباد بر خانجهان فرستاد - یکي ملک ساهن دوم ملک سید الحجاب - و گلدستهٔ بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون مخلصان (۶) یگانه افتاده است ما میخواهیم مرتبهٔ تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق تست

(۲ن) لا نظیر * (۳ ن) ببش میگرف * (۴ن) و در هر شبانه * (۵ن) هوا خواهي خانجهان محقق گشت که کلي و جزوي بحضرت شهنشاه میگذرانید در خاطر حضرت گذشت * (۶ ن) مخلصانهٔ یگانه افتادهٔ تخت در وقت بارجای من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خود بطفرخانی بدهٔ *

تو نهالچهٔ زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارجاي من نزدیک تخت بنشین - و مسند از جهت خود بظفرخان بده زیراچه مرتبهٔ نهالچهٔ زردوزي متصل تخت از مرتبهٔ مسند زیادت و برترست - چون این هر دو نفر یعني ملک ماهن و ملک سید الحجاب در فیروزآباد بر خانجهان آمدند رموزات کلمات حضرت شهنشاه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه شنیده بودند بتمام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز مستور معلوم کرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار بدین بهانه میخواهد که مسند از من بستاند - و از وزارت معزول گرداند (۲) - و در دیوان وزارت ظفرخان را بنشاند - درین محل دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطیعان سفت - که مسند هم عطاي خداوند عالم ست - و نهالچهٔ زردوزي نیز عطاي آن حضرت ست - اما آن روزیکه من بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه در حد سرستي بحضرت شاه پایبوس کردم آن روز خداوند عالم بقلم توقیع مسند وزارت بنام بندهٔ خود نبشته - بلکه بران نه یسنده (۳) قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت از تو و از فرزندان تو بیرون نیارم - و این (۴) توقیع بر بندهٔ درگاه موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقیع بر دست ملک ساهن داد - و از زبان خود این لفظ کشاد - که شما را التماس میباید کرد

(۲ن) کند * (۳ن) بسند نه قسم هم * (۴ن) و آن *

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشتهٔ خود را چنانچه بقلم
مبارک خویش در کتابت آورده همچنان[2] این نوشتهٔ خود را
بدست مبارک خوش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون
ملک ساهن و ملک سید اُحجاب بحضرت شهنشاه اهل مثاب
آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور بازنمودند
درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله بازنمود
مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما
می‌خواستیم[3] که مرتبهٔ خانجهان زیادت گردد - و در رتبهٔ بالاتر شود
چون او را خوش نمی‌آید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر
چون خانجهان برای گذرانیدن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام
اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه
چون سلاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب
ما این بود تا مرتبهٔ شما زیادت گردد - و در خاطر شما چیزی دیگر
گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد
و الفاظ خجستهٔ نهفته برآورد - که من مرتبهٔ زیادت و پایهٔ رتبت
بے نهایت نمی‌خواهم - من بندهٔ درگاه را چه کار آید آن زمان
که من بنده نهالچهٔ زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه
این همه مراحم در حق بنده میشود اما بازاریان شهر دهلی من
بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

(۲ ن) همچنین * (۳ ن) میخواهیم *

خانجهان بندهٔ درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بنده بر مسند خویش در چوکهندي پيس دربار حضرت جهاندار بنشينم دران محل جملهٔ خلائق دهلي براے ديدن بيايند - چه گويند که خانجهان برمسند نشسته است - برين وجوه من بنده مرتبهٔ مسند ميخواهم - و نهالچهٔ (۲) زردوزي بهر که فرمان شود بدهند - ازين سخن سلطان فيروز تبسم کرد * * بيت *

* من (۳) نفروشم گليم من نفروشم *

* کر بفروشم برهنه ماند دوشم *

افسانه معزولی عين‌الملک - منقولست عين‌الملک را عين ماهرو گفتندي (۴) - حضرت فيروزشاه بر آئين قوانين تختگاه در عهد دولت خويش از آثار اسرار ملکي بيش در آغاز جلوس اشراف ممالک و ديوان وزارت اجلاس کرد - تا کارهاي مملکت (۵) و عملهاي سلطنت بپرداخت رساند - و عين‌الملک مردي دانشمند کامل و فاضل در خرد اکمل و در کفايت و درايت اشمل - بلکه در کماليت عقل و فهم اينچنين که راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمش‌سراج‌عفيف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران ايام که در عهد سلطان محمد (۶) بن تغلق‌شاه از ذات برادران عين‌الملک

(۲ ن) و نهالچهٔ زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند * (۳ ن) نفروشم سزکلهٔ من نفروشم * (۴ن) گفتند * (۵ن) ممالك * (۶ ن) سلطان محمد شاه بن تغلق شاه *

فعلي ناشايستة و عملي نا بايستة در وجود موجود شد بدين‌سبب سلطان‌محمد عين‌الملک(۲) را از سبب مصلحت ملكي تهديد معنوي كرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بار عام چون خسروان عظام داده - و يک زيلوچه متصل تخت سلطان محمد انداخته - و دران(۳) روز سلطان‌محمد جملهٔ قضات و علماي احسن صفات و مشائخ بابركات و زمرهٔ خانان مستحسن ذات و فرقهٔ ملوک اهل درجات و معارف خوش حكايات و جميع خلائق از خواص و عوام هر يک جهات طريقهٔ محضر طلبيد - اعوان(۴) درگاه و انصار بارگاه در زمان واحد جمع گردانيد - چون اشخاص مذكور و اصحاب مشهور بحضرت سلطان‌محمد حاضر آمدند زمين عبوديت بجبهه سودند - هر يكي در محل و مرتبهٔ خويش از آثار رعب بيش بايستادند - درين‌محل سلطان‌محمد فرمان فرمود - كه همه(۵) اشخاص اهل اختصاص را پيش بيارند - چون ايشان هر همه پيشتر شدند سلطان‌محمد رخ بديشان آورد - و فرمود كه ما از شما سوالي ميكنيم اگر نزد(۶) مردي گوهري بيش بها و جوهر قيمتي باشد و آن گوهر ازان مرد گم شود بعد چندگاه بتقدير حضرت الله ناگاه آن مرد آن گوهر را درميان نجاست بيايد بستاند يا نه - درين‌محل اين همه اشخاص اكمل از جملهٔ استاذهٔ مملكت و اركان سلطنت .

(۲ ن) بر عين الملک * (۳ ن) و آن روز * (۴ ن) اعوانان * (۵ ن) كه اين هرهمه اشخاص * (۶ ن) برمودی *

بازنمودند - ابواب راز بازکشودند که میباید ستد - گذاشتن مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهي داد - و اشارت بسوي عین‌المک کرد - و این لفظ از زبان بر آورد که آن گوهر خواجه عین‌الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین‌الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتي نبود - چنانچه چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروزشاه تصنیف کردهٔ اوست - یکي ازان ترسل عین الملکي ست که درجهان بهریک زبان معروف و مشهور ست - القصه بطولها و عز قبولها بازآمد شود برسر سخن (۲) - چون عین الملک در عهد فیروزشاه اشراف ممالک مملکت دارالملك دهلي یافت درِ درگاه وظائف اشراف آراست براي نفاذ امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان (۳) وزارت بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین‌الملک را با خانجهان وزیر زمان (۴) زمان گفتگو بودي - هریکي میان خویش از تاثیر مرئي بےمر بیش الفاظ کنایت بازنمودي - از غایت گفتار بسیار

(۲ ن) سخن خویش * (۳ن) در دیوان وزارت نشست و کارها و کردارهای اشراف پیش گرفت براي محاسبهٔ مقطعان در نشست اما بتقدیر * (۴ ن) هر زمان *

و نقار بیشمار هردو بزرگوار در درسرای نشسته مکالمت بسیار و معاندت بیشمار و مجادلت بی‌هنجار از حد بیرون گفتن گرفتند و هر یکي ازحدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز دستور حضرت شاه فیروز بر عین‌الملک[(۲)] گفت - و جوهر گوهر وظیفهٔ اشراف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیراچه مشرف صاحب استقامت جمع ست - وظیفهٔ تحقیق خرج مخصوص وظیفهٔ مستوفي ست درین محل عین‌الملک اکمل گفت که مستوفي را با کاغذ جمع مفصل چه نسبت - معهذا هردو بزرگ مستثني بحث کنان و کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف عمل مشرف و مستوفي پیش تخت بازگفتند - دران روز حضرت فیروزشاه فرمود که مقطعان اقطاعات و کارکنان معاملات را بر راه کنند تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج منتخب[(۳)] - و در دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آری بوالعجب کاري و اسراري ازان روز باز که از زبان بی زبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان سند[(۴)] ماند - و اگر نه پیش ازین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هرسه دواوین زمرهٔ کارکنان

(۲ن) عین‌الملک را * (۳ن) و جمع منتخب * (۴ن) بهمان بسته ماند همان پسند ماند *

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف میرسانیدند - الغرض(۲) کار مکالمت و اسرار معاندت هردو فریق بجائی کشید و بمرتبهٔ رسید که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روي عین‌الملک سخنان سخت بیرون انداخته گفتي - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روي خانجهان بیرون دادي - هیچ پردهٔ نگاه نداشتي - درین محل راویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته - و گوهر صدق بصدق سفته - وقتی حضرت فیروزشاه چون تاجداران اهل گاه براي سواري شکار از شهر دهلي بیرون آمد - خانجهان مقبول و عین‌الملک بوالفضول برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در منزلی نزول کردهٔ بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق خود سوار شد - و پیش در سراپچهاي خانجهان آمد - و دران(۳) محل عین‌الملک از اسپ فرود آمد - و درون سراپچهاي خانجهان رفت اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک گفته - تا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک تواضع نماید همدرین میان شخصی از نزدیکان(۴) عین‌الملک بر ملک مذکور گفت - که این سراپچهاي خانجهان ست - درین محل عین‌الملک اکمل بر کسان خود تفت شد - و گفت که اي غیبانگان چون من پیش در سراپچهاي وزیر فرودآمدم همان زمان چرا نگفتي - پس عین‌الملک از درون سراپچهاي خانجهان بغیر ملاقات او بازگشته

(۲ن) في الغرض * (۳ن) درین * (۴ن) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت *

در در سراي بر سلطان رفته - چون خانجهان شنید که عین‌الملک بازگشت و در در سراي سلطان رفت خانجهان نیز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقالت آمدن و بازگشتن عین‌الملک بتمام پیش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز عین‌الملک را طلبید - و به تبسم خندید - و بر زبان مبارك راند - که خواجهٔ عین‌الدین (۲) در آمدن درون سرایچهاي خانجهان سبب چه بود - و بعیر ملاقات بازگشتن سبب (۳) چه - باري ملاقات میبایست کرد - درین محل عین‌الملک کلامي از اسرار ملکي سرآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سراي مي‌آمدم - چون میان دائرهٔ وزیر و دائرهٔ پادشاه هیچ فرقے نیست که سرایچهٔ لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر - و دهلیز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر و پیلان هم پیش در پادشاه و هم پیش در وزیر - چون من بنده در هیچ چیز فرقي نیافتم همچنین تصور کردم مگر این سرایچهاي خاص ست - بدین گمان پیش در خانجهان فرود آمدم - معهذا چون عین‌الملک پرهوا اینچنین کلمات پیش حضرت شهنشاه علیا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکي منقلب سفت درین محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درین مملکت گذشته - من بنده بسوي خانهٔ کعبه خواهم رفت - زیراچه تا غایت روز میان ما گفتارها

(۲ ن) عین‌الملک ‌ (۳ ن) چه بود ‌

و کردارهاي مالي بود - بهر نوع که هست مي‌آسود - این زمان عین‌الملک فتان من بندهٔ درگاه را با حضرت شهنشاه در انداخت از لوح (۲) این موج حکم سلامتي جان برخاست - این زمان من بنده را زاد و راحلهٔ خانهٔ کعبه برمیباید داشت - بشنیدن این کلام و استماع این پیام حضرت شهنشاه عظام از محل خواسته در محل خلوت رفته از سبب مخالفت فریقین چون متأملان نشسته * الغرض (۳) میان هردو فریق کار گفتار از حد گذشت که شرح (۴) آن نتوانست کرد - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله چون میان وزیر بي‌نظیر و مشرف پرتدبیر (۵) چندگاه برین نوع گذشت یکروز هردو نفر در دیوان نشسته بودند - هردو با یکدیگر مرایي بیمر مینمودند همدرین میان ناگاه وزیر بر روي مشرف گفت که اي حرام خوار بد کردار - عین‌الملک نیز بر روي وزیر جواب قبیح بصریح داده ابواب بي حرمتي کشاده - دران وقت حضرت شهنشاه با مکنت درمحل خلوت بود - دران محل رعنائي مینمود - دستور مشهور همدران محل بر شهنشاه رفت - حضرت فیروزشاه دستور هواخواه را بغایت پریشان خاطر دید از زبان مبارك بالهام حضرت الله تبارک و تعالی این لفظ کشید - که خانجهان خیر هست - یعنی بدین وقت در غیر محل رسیدي - بشنیدن این کلام دستور نیکنام علي الفور آغاز کرد - که این

(۲ ن) مواج * (۳ ن) فی الفرض * (۴ ن) شروح آن نتوان نبشت *
(۵ ن) بي تدبیر *

عين‌الملک حرام خوار در ديوان نشسته بر روي بندهٔ خداوند عالم الفاظ (۲) بي‌طريق گفته - چون حضرت شهريار و مکنت جهاندار بندهٔ خود را برگزيده و برکشيده بمنصب وزارت رسانيده در مسند (۳) اعتبار بمقام وزارت نشانيده اگر دران محل کسي از تاثير حسد بسي اهانت کند بنده را چه وقار ماند - چون وقار از برکشيدگان حضرت شهريار برود ميان خلق اعتبار نماند - بمرحمت فرمان شود که مسند بعين‌الملک دهند - چون حضرت فيروزشاه افواه دستور شنيد سر سرور خود را در گريبان تأمل کشيد - و بر زبان مبارک گذرانيد - و بگوش دستور رسانيد - و گفت خانجهان ديوان وزارت بتو داده‌ام - اصحاب مناصب ديوان وزارت در تبع تو اند - هر کرا (۴) تو بداري او مستقيم - و هر کرا تو دور کني او معزول - اگر عين‌الملک بنظر اهانت مي‌بيند او را از اشراف دور کن - اشراف ممالک بغيري بده - درين محل خانجهان از سلطان کسوت (۵) خاص يافت - با خوشي ظاهر و خرمي باطن بسوي خانه شتافت چون خانجهان بفرحت فراوان و بهجت بي‌پايان بمکان بازگشت مفرح الحال و فارغ البال نشست - و شحنهٔ ديوان وزارت را بر عين‌الملک فرستاد - و گلدستهٔ فرمان بدستش داد - که برو بر

(۲ن) الفاظ بي‌طريق گفته مهرهٔ نا حفاظي سفته * (۳ن) در مسند نشانده و مسند مقام وزراء است اگر دران محل * (۴ن) هر کرا تو دور کني او را معزول کن اشراف ممالک بغيري بده * (۵ن) باراني کسوت خاص *

عین‌الملک فرمان برسان که تو از اشراف ممالک معزول شدي آري عجب کاري و احسن کرداري - این همه دادني چیست عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها هر بار که حضرت شاه از سواري شکار مراجعت کردي و عنان سمند دولت بسوي شهر گردانیدي چون اول اول خانجهان در پاي سلطان افتادي حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب فرودآمدي - و خانجهان را کنار گرفتي - و پرسش فراوان کردي تا آنکه خانجهان مقبول در حیات بود میان شاه و وزیر هواخواه غیریت نبود - المقصود (۲) بازآمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند عین‌الملک سه روز در در سراي نیامد - بعد از سیوم روز پیش حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که در (۳) مخالفتها اقالیمها خراب شود - خلائق آن مکان از پیر تا جوان در کوي نا امیدي دود - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله میان تو و خانجهان مقالت ست اقطاع (۴) ملتان و اقطاعات بهکر و سیوستان بر تو مفوض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها و کردارهاي آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

(۲ ن) نگنجیده * (۳ ن) دران * (۴ ن) اقطاعها *

بحضرت شاهنشاه زبان راستي بدرستي كشود - چون من بنده در اقطاع عمل كنم و كارهاي آنجا بپرداخت رسانم در ديوان وزارت حساب دادن نتوانم - پيش خدمت خواهم كرد - درين محل حضرت شاهنشاه اكمل فرمود خواجه عين‌الدين اقطاع ملتان از ديوان وزارت خارج گردانيدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل افتد همان مسموع باشد - كتبهٔ شما كافيست - بدين شرط عين‌الملك اقطاع ملتان قبول كرد - سبحان الله حكايتي عجيب و افسانهٔ غريب ازان عين الملك در سمع اين مورخ رسيد - كه اين چنين داستان بر قانون پاستان لائق آنست كه در تواريخ نويسند چون عين‌الملك را از سبب خانجهان از اشراف ممالك عزل شد بندگان اخص خواص و اهل اختصاص حضرت فيروزشاه ميان خويش از تاثير فكر بيش بيك(۲) خانه جمع گشتند - و با يكديگر گفتند كه اين نيكو نشد - كه عين الملك معزول شده - امروز از سبب وزير او را عزل كردند فردا با ديگري هم از سبب وزير اين‌حال خواهد شد - ايشان هر همه دل سلطان فيروز را از خانجهان گردانيدند و خواستند تا خانجهان را در پايهٔ اهانت آرند - حضرت فيروزشاه چون خسرو كژكلاه(۳) صاحب جاه پادشاهي با فراست و كياست و درايت بود - درين محل فرمود - اگر خواجه عين الدين(۴) اينجا بودي براي اين‌كار با او مشورت كرده شدي - و عين‌الملك در اقطاع

(۲ن) بيك جاي ٭ (۳ن) كجكلاه ٭ (۴ن) عين‌الملك ٭

ملتان روان شده بود - تا بیست و چهار کروه از دهلي رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیا[۳] همانجا بگذارد - مصلحتي بخیرست - زود بیاید بشنود و بازگردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و دشتاب گام در دهلي رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلوتگاه نشست - هر یک بندهٔ مخلص اسرار[۴] نهاني از آثار به داني گفت - و هر یکي جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت[۵] کدام ست - در کار و کردار او اندیشه مي‌باید کرد - ار استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات[۶] و شنیدن این رموزات عین‌الملک چون ناصحان ملک بازنموده ابواب ملکي کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات قبیح بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها کوشش گمارد[۷] آنکس هواخواه نباشد - زیراکه خانجهان وزیري دانا و دستوري مستثني ست - جنبانیدن او تا چه نوع افتد

(۲ ن) تا مساعله بیست و چهار کروه از دهلي * (۳ ن) اسباب * (۴ ن) اسرار پنهاني ار آثار نه داني نه نهاني گفت * (۵ ن) مصلحت گذشت * (٦ ن) این کلام * (۷ ن) نماید *

مملکت بر قرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهاني را افلاس روي نماید * * بیت *

* بر گردن مرد نیک خواهي *

* شمشیر مکش بهر گناهي *

معهذا الفاظ عین‌الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل‌صفا را بغایت پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین‌الملک دولت خواه مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد درین محل عین‌الملک اکمل سارنمود - و ابواب اسرار ملکي کشود - که این هرگز نبود که ارحالت این مقالت در گوش دستور مسطور[۲] نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بگوش او میباید رسانید تا هر خوفي و هراسي که در دل وزیر ست برود - و با او بیغمي بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پر تدبیر و دستور بي‌نظیر بیغم شده دنبال کارهاي ملکي تواند شد - و اگرنه چون در دل او رموزات خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست نهاده[۳] کارهاي بستهٔ ملکي نتواند کشود[۴] - در مرور ایام مبادا تمام کارهاي مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضی اشخاص که درین قضیه ها بودند بربن مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته - گوهر احسن سفته - همان زمان خسروجهان گفته تا خانجهان را همدران محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

(۲ ن) بمستور * (۳ ن) نهاد * (۴ ن) کشاد *

آوردند آثار(۲) اسرار این گفتار آن مجلس بتمام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در دریای اندوه غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدران محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصهٔ خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بازگردانید - چون دستور مذکور با خوشی و خرمی ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمی‌دانستم که البته ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط(۳) بودم که با تو ابواب مرای بے سر می‌کشودم - درین محل عین‌الملک گفت و مهرهٔ راستی مقال بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور می‌باید کرد که من این رای احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عداوت و مناقشه همان که بود هست من این همه که گفته ام از برای مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هرچند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانهٔ خود ببرد عین‌الملک در خانهٔ خانجهان نرفت - آرے عجب اسراری‌ست در لوح ملکی نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت * * بیت *

(۲ ن) آثار اسرار این گفتار برو کشادند از هریک آثار گفتار آن مجلس بتمام مشرح برو گفتند * (۳ ن) من بد بودم *

* دشمن دانا که پي جان بود *

* بهتر ازان دوست که نادان بود *

افسانهٔ اصحاب مناصب که برابر وزير براي پرداخت امور ملکي تعين شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستي نظام الملک امير حسين امير اميران نائب وزير جانب چپا متصل مسند نشستي - و فرود تر نائب وزير مشرف ممالک نشستي - و فرود تر مشرف بفرجه بريد ممالک نشستي - و جانب راستاي وزير مستوفي نشستي - چنين گفتند (۲) راويان شريف بروايت لطيف برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف که مقام مستوفي هميشه فرود مشرف ست - اندران ايام که دختر زادهٔ سلطان محمد خوش کنام (که محمد نام او بود و ايشان دو برادر بودند - يکي را محمد ميگفتند و ديگري را مودود) در عهد دولت حضرت فيروزشاه شغل استيفا يافت و عزيزالملک خطاب او تعين شد درين محل حضرت شهريار اکمل فرمود که عزيزالملک دختر زادهٔ خدايگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشيند - و اگر بالاي مشرف خواهم نشاند روش سلاطين با تمکين و قوانين امامان دين خواهد برگشت - سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جملهٔ اصحاب مناصب ديوان وزارت جانب چپاي خانجهان نشيند عزيزالملک طرف راستا نشيند - و آن زمان که محل بار حضرت شهريار شدي

(۲ ن) گفتندي *

مستوفي بالا تر مشرف ايستاده شدي - اما ناظر و وقوف با كل نواب پس پشت نائب وزير ايستاده ميشدند - درين محل راويان اكمل روايت كرده - و برين نمط باز نموده كه شغل وقوفي در دستورهاي سلف نيست - چون سلطان جلال الدين خلجي در تختگاه دارالملك دهلي بپادشاهي نشست انواع مصداقها پيش گرفت - و سلطان جلال الدين را قريبي (۲) بود كه با سلطان جلال الدين ابواب ملكي ميكشود - سلطان جلال الدين خواست تا آن قريب را ميان اصحاب ديوان وزارت شغلي بدهد - چون تفحص كردند در ديوان وزارت هيچ شغلي نبود - وزير پر تدبير بازنمود اگر فرمان شهريار شود يكي را از شغل معزول كنند - شغل بدين شخص دهند - درين محل سلطان جلال الدين فرمود - يكي را بغير جنايت معزول كردن مستحسن نباشد - چون وزير دريافت كه البته مزاج جلالي برين ست كه آن قريب را شغلي ميان اصحاب شود آن وزير شغل وقوفي پيدا آورد - اعني وظيفهٔ ناظر چيست كه در جميع (۳) مملكت كه عمّال سلطنت در ديوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظري كند - و وقوف در خرجهاي مملكت واقف گردد - قريب سلطان جلال الدين شغل وقوفي يافت - براي وظائف آن كار كوشش بيش گماشت - المقصود ازان روز بار وقوف و نائب وقوف ميان اصحاب ديوان عالي وزارت تعين شدند - اگر وظائف اصحاب ديوان نوشته

(۲ ن) قريبتي * (۳ ن) جمع *

شود کتابي جداگانه باید - آري زهي وزير حضرت جلالي با کیاست فراوان و درایت بےپایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

* اما چو براي بود تدبیـــــر *
* در کار نکرد هیـــچ تقصیـــر *
* در ملک اساس سخت افگند *
* هر فتنه که خاست پست افگند *

افسانهٔ فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر[۲] گشته عمر او از هشتاد گذشته تمام اعضاي او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد دران روز حضرت شاه‌فیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواري کرده گذاراي[۳] لب آب جون رفته هشت کروهي منزل کرده - و دران حال این مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود و بدان احوال ناظر - معهذا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم نجوم همین[۴] معلوم میشود که این ساعت بعضي ستارگان سعد و بعضي نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲ ن) پیرمعمر * (۳ ن) بلب آب جون رفته * (۴ ن) همچنین معلوم میشود *

برخیزست(۲) - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در زحمت بود بدین سبب حضرت شاه سواري یکایک کرد - و همدران آخر شب جمعه دستور مذکور پرنور بحضرت عفور شکور پیوست * انا لله و انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه ۷۷۰ سبعین و سبعمائة بود بعد از جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه هزدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد تمام خلق دهلي را ماتم پیش آمد - هریک تني که در انجمني بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - زیراچه(۳) خانجهان مقبول وزیر پرتدبیر بود - ترس خدا بسیار و بیشمار داشت - مدام در درگاه و حشم و خدم بکوشش تمام آراستي - همه وقت بسوي رعیت کوشیدي - ذرهٔ ظلم بر کس روا نداشتي - در آسودگي ایشان کوشش بیش گماشتي - اگر مقطعي در ولایت ظلم کردے و مال آوردي خانجهان توفیرات او را نه پسندیدے و همه وقت رعایا را پروردي - مدام طائفهٔ کارکنان را در حمایت خود داشتي - از دل و جان پرده پوشيي ایشان کردي - و اگر جنایتي بر سبیل خیانتي از وجود صاحب عمل صادر شدي با حضرت شاهنشاه اهل بصارت بارآوردي - اگرچه سلطان فیروزشاه را از خیانت(۴) آن عامل روشن شده بودي هم بحسن کنایت او را

(۲ ن) برهنوها ست - برچیزها ست * (۳ ن) زیراچه خانجهان وزیري پرتدبیري لانظیري بود * (۴ ن) جانب *

از پیش تخت خلاص دهانیدی[۲] - در نقل خانجهان مقبول[۳] جملهٔ خلائق شهر دهلي و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آري این همه اثر امرزش او بود - زیراچه خانجهان مرید حضرت[۴] شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان مشعلهٔ جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ اکمل فرمود - که شما وزیري - شما را همان بهتر که کوشش فراوان و جد بے پایان در کارها و کردارهاي حاجتمندان شود - و آب مراد در جوي محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود و هم برین جمله بازنمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز خانجهان صاحب راز دائم با وضو بودي - درین باب کوشش بیش نمودي - اگر وقتي بالاي[۵] مسند نشستي و حاجت وضو افتادي في الحال از مسند خاستي و وضو ساختي - و بار در مسند نشستي بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدے بود - و چون بر بالاي پلنگ بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتي متصل پلنگ او طشت

(۲ ن) کنانیدي * (۳ ن) مذکور * (۴ ن) خدمت * (۵ ن) بالاي مسند نشسته حاجت وضو افتادي *

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدی همان زمان از بالای پلنگ فرود آمدی - و بدان طشت و آفتابه وضو کردی باز در خواب شدی - هیچکس را بیدار نکردی - آخر الامر در پایان خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز جای یافت * * ابیات *

* بود ست بملک خویش با کام *
* ناگاه اجل بداد پیغام *
* کو بود بملک سال خورده *
* پیریش ضعیف و سست کرده *
* آن سر که بملک بود پرباد *
* در پاش بمرض زار افتاد *
* این چرخ برو وفا نکرده *
* در ملک خودش رها نکرده *

معهذا چون حضرت شهنشاه مستثنی ارحال نقل خانجهان اهل صفا خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین (۲) در مهمهای بزرگ سواری نکنم - و از جهت خانجهان مقبول سلطان قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول علیه الرحمة و الغفران که شمهٔ آن در کتابت آمده * * بیت *

* رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند *

(۲ ن) ازین ایام *

* شاهان شهسوار و عروسان مه جبین *

افسانهٔ عظمت خانجهان بن خان جهان * راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف روایت کرده و برین جمله بار نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهاي آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان‌محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله ثراهما در دارالملک دهلي امور سلطنت(۲) مي‌آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان‌محمد شاه نوشت - از دهلي فرمان بخانجهان(۳) رفت که این پسرک را جونانشه(۴) نام کنند - خانجهان بن‌خانجهان را که جونانشه میگفتند(۵) هم ازینجا بود - المقصود راویان مصدق این نیز گفته و گوهر راستي و درستي سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن‌الحق والدین نبیسهٔ خدمت شیخ بهاءالحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن‌الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام‌الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان(۶) خانجهان مقبول را قوام‌الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط(۷)

(۲ ن) سلطان * (۳ ن) بر خانجهان * (۴ ن) جوناشه * (۵ ن) گفتند همین بود * (٦ ن) ایام * (۷ ن) شرط *

غرا خیلخانهٔ خانجهان بر سلطان رفت - حضرت شاه فیروز بسیار تاسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواري و نیکوخواهي خانجهان مقبول بازنمود - و ابواب مراحم پادشاهي در باب خیلخانهٔ وزیر کشود و خیلخانهٔ وزیر را جمال بکمال افزود - جونانشه مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجهان بن خانجهان تعین کرده - معهذا این خانجهان نیز مردي دانا و کافي و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجهان آمدي حضرت سلطان فیرور ابن خانجهان را فرزندم کرده نبشتي - بعد از نقل خانجهان مقبول این خانجهان مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکي و قضایاي مالي مشیر بود - هر رائي که زدي موافق مزاج حضرت شاه افتادي - البته حضرت شاهنشاه بر راي دستور هواخواه کار کردي - چون این خانجهان پیش خسرو جهان بودي حضرت شاهنشاه را رخ بسوي کلام غیرے نبودي - چون حضرت شاه و مکنت شاهنشاه از سواري بارگشتے و بسوي شهر دارالملک دهلي مراجعت (۲) فرمودي آن زمان (۳) که در حریم شهر رسیدي و خانجهان براي پایبوس رفتي چنانکه در اول ملاقات با خانجهان مقبول از اسپ فرودآمدي کنار گرفتي همچنان با این خانجهان نیز در اول ملاقات حضرت شاهنشاه با برکات (۴) از خنگ دولت فرودآمدي

(۲ ن) رجعت * (۳ ن) انگاه * (۴ ن) ابو البرکات *

و کنار گرفتي - و شفقت و مرحمت و تربیت و پرشش فراوان فرمودے - و خانجهان مقبول البته خدمتي از مقطعات میگرفتي و از حال آن پیش تخت علم میداد - و ازان وجه خدمتي براي گذرانیدن پیش تخت مرتب میکنانید - و در کارخانهاي خاص میرسانید - و این خانجهان یک دانگ و درم ار مقطعات و ار هیچکسي نخواسته[2] - و هر سال چون دستوران خوش خصال[3] مبلغ چهار لک تنکه را خدمتي پیش تخت میگذرانید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله جل جلاله جمیع امور سلطنت و زمام مملکت من کل الوجوه حوالهٔ خانجهان بن خانجهان کرده بود - اما بتقدیر الله تبارك و تعالی در آخر عهد سلطان فیروزشاه بفرمان حضرت الله جل جلاله (چون همچنین قلم رفته بود و اهل حساد پرباد درمیان درآمدند - و در بنیاد مملکت و بیخ سلطنت نقبي زدند) میان شاهزاده محمد خان (که بعده سلطان محمد شده بود) و میان خانجهان عداوت بیغایت و غباري[4] بے نهایت انداختند - جوهر گوهر ملکي را منقلب سفتند - بدان سبب جملهٔ مملکت دارالملک دهلي بحکمت ازلي زیر و زبر گشت - خلائق هریک مکان از فرقهٔ پیر تا زمرهٔ جوان هفت راه گشتند[5] - کار اضطرار آن مسکینان از گفتار گذشت - شرح اینچنین داستانها و شرح اینچنین افسانها کس نگفت - تا کار

(۲ ن) نمي سند * (۳ ن) خوش مقال * (۴ ن) عنادي *
(۵ ن) گشت *

بجائي رسيد و بمرتبهٔ کشيد که در آخر کار و انتهاي کردار خلائق اين ديار از صغار و کبار به نهب مغلول پيوست - چنانچه بيان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (که ميان شاهزادهٔ پر تدبير و دستور بے نظير شده) اين مورخ در ذکر سلطان محمد بن فيروز نبشته ست *

* بيت *

* جهان گرچه نيرنگ سازي نمود *

* بدان خسروان بين چه بازي نمود *

مقدمهٔ هشتم در بيان عظمت ملک نائب باربک

نقل است که ملک الشرق ملک نائب باربک برادر شهنشاه ابوالبرکات بود - اما از مادري ديگر - و ابراهيم نام داشت - در هواخواهي و دوستداري حضرت شاه کوشش بيش گماشت - و حضرت فيروزشاه برادر دولتخواه خود را دوست بسيار داشتي - فرزندان نائب باربک را فرزندان خود پنداشتي - دران ايام خيل او را سپاه ميگفتند - و برهمه خيلها بالا تر مي نوشتند(۲) - حضرت فيروزشاه با آن جاه پسران ملک نائب باربک را خطاب خاني چون مشفقان جاني از تاثير مهرباني تعين کرده بود - چنانچه يکي از ايشان خيلخان(۳) و دوم نصرت خان و سيوم عمر خان بودند - و همچنين حضرت شهنشاه طالب دين شش زنجير پيل چون جوش نيل

(۲ ن) مي نشستند * (۳ ن) خليخانان و دوم نصرت خانان و سيوم عمر خانان *

ملک نائب بلاربک را بوجه بارگیري داده بود - چون ملک نائب باربک در در سراے حضرت(۲) شاه آمدي پیلان مذکور پیش ملک مشهور شده مي آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائب باربک هواخواه اینچنین محبت(۳) بود که ملک نائب باربک طعام انگاه خوردي که سلطان فیروز طعام خوردي - و اگر وقتي حضرت فیروزشاه نیت روزهٔ نفل کردي ملک نائب باربک نیز از غایت دوستي شاه و دوستداري شاهنشاه نیت روزهٔ نفل کردي - تا کار محبت ملک مذکور بجائي رسید و بمحلي(۴) آرامید تا آنکه سلطان فیروز برگ نخوردي ملک نائب باربک نیز برگ در دهن نه انداختي چون حضرت شاه برگ در دهن مبارک کردي آبداران(۵) خاص که اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائب باربک میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه ملک مذکور برگ خوردي - و اگر گاه گاهے در اندام مبارک حضرت شاه زحمتي و باگراني پدید آمدي و بدان(۶) سبب فاقه کردي آن روز ملک باربک نیز فاقه کردي *

* بیت *

* برادر با بـــرادر بشنـــو آن ست *

* که گرمي خون شان پیوند جان ست *

(۲ ن) شهریار * (۳ ن) محبت بود و موزوني رویي نمود که ملک نائب باربک *
(۴ ن) همچنین آرامیده * (۵ ن) همرا بداران خاص * (۶ ن) و بدان سبب فرمودهٔ اطبا فاقه کردے *

سبحان الله زهے محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسراریست در لذت محبتِ زمرۀ مریدان و فرقۀ(۲) پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب باربك با سلطان فیروزشاه اینچنین محبت کرد میان هردو نفر دوگانگي برخاست - یگانگي حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسوت اینچنین محبت و مودت ازبطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلي محبت مرید در دل پیر القا کند * کما قال النبی علیه الصلوة والسلام القلوب مع القلوب تتشاهد *

این زمان نوشته آید ازافسانها و داستانهاي ملک مذکور بعنایت حضرت غفور شکور جل جلاله و عم نواله ـ افسانۀ نیکخواهي و نیک خلقيِ ملک نائب باربک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروزشاه با اوج جاه بر آئین سلاطین اهل گاه در سواري شکار سوار شدي البته ملک نائب باربک در شهر ماندي - درون کوشک حضرت شاهنشاه

(۲ ن) فرق *

بودے - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نائب غیبت مي بود و در امور ملکي و مالي جد بليغ مينمود - با اين هم حضرت شاهنشاه معظم چون تاجداران متقدم ملک نائب باربک اهل اعظم را نيز در شهر داشتي[2] - دستور مشهور و ملک مذکور هردو در شهر ميبودند و ميان خويش از تاثير حرمت[3] بيش ابواب اخلاص ميکشودند چون خانجهان در در سراي آمدي تا در چوکهندي وزارت نشيند اول در محل درون کوشک برملک نائب باربک آمدي - و سلام کردي و دران ايام ملک نيک نام در ميان ميانگي کوشک شهربار عظام نشستے معهذا چون خانجهان بر ملک نائب باربک آمدي ملک مذکور تواضع تمام نمودي - چند گام باهتمام تمام استقبال کردي - ميان يکديگر تواضع و فروتني بسيار رفتي - بعده خانجهان ازان مکان بعد زماني برخاستي - و بازگشتي - و بيرون آمدي در مسند نشستي - و ملک نائب باربک هم در ميان صحن ميانگي نشستي دران محل پيش ملک مذکور هر روز تيغداران پيش او صف زده ايستاده ميشدند - ملک مذکور همه را فرمودي بنشينيد - تا دير ايستاده شدن ندادي - هرجا که صف زده ايستاده بودند همانجا مي نشستند - و هر روز بوقت شام[4] بر حکم اشارت ملک نيکنام دوکان قرص و يگان پرکاله پختي - و تمام نوبتيان مي يافتند - اين همه

(۲ ن) گذاشتي * (۳ ن) حرمت داشت بيش * (۴ ن) نماز شام *

از خوي نيک ست - و آن زمان که در محل بارجاي حضرت شاه (۲)
با صفا ملک مستثني مذکور ايستاده شدي گاهے پيش محل چهچهٔ
چوبين شدي - و پيش در ايستاده شدي - با آن عظمت و مکنت
که داشت و شغلي که اورا بود هيچکس را به تندي نخواندي - چنانچه
شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرموده (۳) * * قطعه *

* شنيـــدم که مـــردان راه خدا *
* دل دشمنـــان هم نکردند تنگ *
* ترا کي ميســـر شود اين مقـــام *
* که با دوستانت خلافست و جنگ *

افسانهٔ محاسبه که با کارکنان خويش ميکرد - منقول ست
ملک نائب باربک را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاعات و معاملات بسيار
داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاعات و پرکنات مقطعان ازجهت
خويش تعيين کرده و نصب گردانيده - چون مقطعي از اقطاعات (۴)
آمدي ملک مذکور فرمودي و برعهد داران خيلخانه (۵) خود بازنمودي
تا محاسبهٔ او کنند - چون محاسبهٔ او ميکردند (۶) و مبلغي مال بران
کارکنان حال باقي بيرون مي آوردند پيش ملک مذکور ميگذرانيدند
درين محل ملک نائب باربک گفتي که تا يک از سر اين مردک
بستانند اگرچه باقي مال بسيار بودي - اگر بيست هزار يا سي هزار

(۲ ن) شهنشاه مصفي * (۳ ن) فرمايد * (۴ ن) اقطاعي * (۵ ن)
رخت خانهٔ خود * (۶ ن) کردندي *

تنکه میبودي بلکه اگر یک لک تنکه بودي همچنین لفظ فرمودي
که پگ از سر این مردک فرودآرند - دران ایام میان خلائق تمام
این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت
باختن بازي کودکانه در عرف گویند که پگ از سر تو بستانم مگر ملک
مذکور بدان طریق گفتي - و این همچنین نیست - ملک نائب بارک (۲)
فرمودي چون پگ از سر مرد فرود آوردند گوئیي سر آن کس بریدند
وقار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتي
و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادي (۳) - و بدین طریق اهانت
کردي - معهذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقي مال فرود
مي آوردند بعد ازان هربار که آن مقطع پیش ملک نائب بارک
میرفت بغیر پگ رفتي - چون ملک نائب بارک او را بغیر پگ
دیدے بدیدن او چشم خود بوشیدي - و فرمودي زهے مردک
بے شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند
چون آن مقطع چند کرت سربرهنه پیش ملک مذکور رفتي ملک
مشهور بر کارکنان خود اشارت کردي - و گفتي که پگ او بدهند
و آن باقي مال هرچه ازو حاصل شدي مي ستدند - و آنچه دیگر
مي ماندي باقي بتمام محو شدي - این همه از اخلاق پاکیزهٔ ملک
مذکور بود - چنانچه (۴) شیخ سعدي شیرازي فرموده * * بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور * (۳ ن) فرود آوردي * (۴ ن) چنانچه
مصلح الدین سعدي *

* من آن مورم که در پایم بمالند *
* نه زنبورم که از نیشم بنالند *
* کجا(۲) خود شکر این نعمت گذارم *
* که زور مردم آزاري ندارم *

افسانه بي بدي و تاثير صوم(۳) دليء ملک نائب باربک

منقول ست وقتي جامهٔ پاکيزهٔ بيش بها پيش ملک نائب باربک آوردند - ملک مذکور را آن جامه بغايت خوش کرد - و اين لفظ از زبان برآورد که اين جامه را پيراهن براي من کنند - چون خياط صاحب احتياط برآورد کرد ديد که ازان جامه پيراهن نشود اندک بود اهل اختصاص پيش ملک مذکور بازنمودند که ازين جامه پيراهن نمي آيد درين محل ملک نائب باربک گفته که اگر پيراهن نمي آيد يکتا بدوزند آرے اين لفظ را لفظ(۴) بے بدي گويند - نميدانند که در يکتا جامه از پيراهن زياده خرج ميشود - چون پيراهن نشد يکتا چگونه دوزند سبحان الله در شان چنين طائفه حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و سلم بشارت فرموده - قال النبي عليه الصلوة و السلام اکثر اهل الجنة بله - صدق رسول الله صلي الله عليه و سلم - يعني بيشتر از اهل جنت مردمان بے بدي باشند - ملک نائب باربک نيز يکي ازين طائفه بود - ديگر مناقب ملک مذکور آنکه در وجه باربک بدانگے دست نزدي - بلکه اگر ياري باضطراري درمانده شدي البته

(۲ ن) چگونه شکر * (۳ ن) تاثير مومن دلي * (۴ ن) الفاظ *

ملك مذكور چيزے از خاصهٔ خود دهانيدے - آري اينچنين پاكان و پاك ديناں درعهد دولت و طور مكنت سلطان فيروزشاه بعنايت حضرت الله تبارك و تعالى جل جلاله بودند - نه همين يك ملك نائب باربك اين چنين عظمت و رتبت داشت - بلكه هريكي از اركان دولت و اعوان سلطنت آن حضرت يكي از يكي فائق تر بود (۲) - در كارهاي محتاجان و كردارهاي حاجتمندان كوشش بيش مي‌نمودند - ملك نائب باربك پيش ازفوت سلطان‌فيروز ازين‌جهان خراميد - و در مقام في مقعد صدق آراميد - تا آنكه زنده بود در هواخواهي و دوستداري حضرت شهنشاه جهد بليغ مينمود - هرگز گلهٔ كسي از تاثير جنايت بسي بيك نفسے پيش حضرت‌شهنشاه نكرده و هرگز هيچ‌كسي را ازخسي و كسي (۳) نيازرده - و بچيزے آزار (۴) نرسانيده زهے عهد با بركت وطور با مكنت و خهي اصحاب دولت با عزت و حشمت - چنانچه شيخ سعدي شيرازي عليه الرحمة و الغفران فرمود (۵) *

* ابيات *

* اگر كشـــور كشائي كامرانست *

* وگر درويش حاجتمنـــد نانست *

* دران‌حالت كه خواهد اين و آن مرد *

* نخواهد زين‌جهان بيش از كفن برد *

(۲ ن) بودے * (۳ ن) مگسے * (۴ ن) ايذا نرسانيدى - آنرا نترسانيده *

(۵ ن) فرمايد *

مقدمهٔ نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطاني *

نقل ست ملک عماد الملک را بشیر نام بود - مدام با حضرت شهنشاه نیکنام ابواب هواخواهي چون هواخواهان میکشود - درین محل هر یک راوي بنوعي دیگر بازنمود - بعضے گفتند عماد الملک را والدهٔ سلطان فیروز در جهیز ازپدر خود یافته بود - چون والدهٔ حضرت شاه را با سپهسالار رجب کارخیر کردند پدر والدهٔ شاه عماد الملک را در جهیز داده - و بعضے گویند دران ایام که سپهسالار رجب با والدهٔ سلطان فیروزشاه کار خیر کرد والدهٔ حضرت شاه از پدر خود پیرایه بسیار یافت - بعد چند روز سپهسالار رجب چیزے اران پیرایه فروخته عماد الملک را نه بها خرید - و بعضے گویند(۲) که حضرت شهنشاه بعد ازجلوس نیک نفوس خویش (دختري که از آن سلطان قطب الدین بود و او جمال با کمال داشت - و حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله او را بانواع آراسنگي آراست) سلطان فیروزشاه آن دختر سلطان قطب الدین را خواست - و درنکاح خود آورد - المقصود عماد الملک غلام او بود - و آن دخترک عماد الملک را بسلطان فیروز بخشید - حاصل ازین آنست که بهمه حال عماد الملک پسندیده خصال غلام خاص(۳) حضرت خسرو خوش خصال(۴) بود - اعني

(۲ ن) گفتند * (۳ ن) خاصهٔ حضرت * (۴ ن) افعال *

از جملهٔ بندگان اموال بیت المال نبود - الغرض بحضرت شاه فیروز
عماد الملک بر طریق ارث رسیده - ملک حضرت شاه بود - بندهٔ قدیم
و خدمتگار دیرینه بود - اول[۲] کسي که در ملک سلطان فیروزشاه درآمد
عماد الملک بود - بعد از نشستن حضرت شاه در پادشاهي و اورنگ
شهنشاهي اول[۳] کسے که شغل یافت عماد الملک بود - چنانچه از
حالت آن مقالت این مورخ ضعیف شمس‌سراج‌عفیف در مقدمهٔ
اجلاس فیروزشاهي مشرح نبشته - معهذا عماد الملک غلامي دانا و
عاقل و مستندي بود - ابواب اخلاص و اختصاص با حضرت شاه میکشود
البته حضرت شاه با بندهٔ دولتخواه عماد الملک ابواب اسرار ملکي
در محل خلوت از دل و جان کشادي - او نیز دران جواب با صواب
دادي - چنانچه حضرت شاه را موافق مزاج افتادي - و همچنین بر
متابعت این آئین عماد الملک بحضرت شاه البته در محل و غیر
محل رفتي - و هرچه خواستي گفتي - هر کرا میخواست که از
حضرت شاه اقطاعي یا پرگنهٔ بدهاند بمجرد آنکه ذکر آن شخص
پیش تخت فلک رفعت کردي حضرت شهنشاه بغیر تامل و تفکر آن
کس را اقطاع دادي - وهرکرا عماد الملک خواسدي که از شغل معزول
کنانند بمجرد آنکه گفتي حضرت شهنشاه آن شخص را معزول کردي
پنجهزار سوار جرار و پهلوانان نامدار در سپاه عماد الملک نیکي کار
داخل بودند - چندین خانان کبار و ملوک نامدار داخل سپاه بر

(۲ ن) اول اول ۰ (۳ ن) اول اول ۰

حکم فرمان حضرت شهنشاه (۲) خدمت میکردند - چندین اقطاعات و پرگنات در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعین داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - براي غمخوارگي زمرهٔ حشم و فرقهٔ خدم کوشش بسیار مینمود - در مدت چهل سال (که دور ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاری ذرهٔ ظلم نکرده - و هیچ وقتی شکایت حشم بصریح و کنایت پیش تخت نگفته - همیشه لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمده چه عهد بود عهد دولت فیروزشاه - جمیع خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه (۳) هر همه با آن وجاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام علی‌الدوام ابواب نیکنامي و نیک خلقي (۴) میکشودند - و این تمام امانت و دیانت از آثار انوار خوش خوئي و خوش بوئي حضرت فیروزشاه بود - و اگر نه در عهدي که پادشاه آن دور هر روشي که میان خلق مملکت پدید آرد و بهر حضالي که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز میل هم بدان چیز کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خصال حلم و افعال نعم بکمال رسانیده هرآئینه در عهد دولت او و دور مکنت او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفت حلم و کرم موصوف بودند *   * بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

(۲ن) شاه * (۳ن) پادشاهي * (۴ن) خدمتي *

* هرچه که سلطان بکند آن کنند *

اکنون نبشته آید از افسانهاي روش ملك عماد الملک بشیر افسانهٔ شرح مال عماد الملک - منقول ست عماد الملک مال فراوان و زرهاي بے پایان داشت - مال او ازکرورات گذشته بود - چنین گویند راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که وقتی بدرهٔ تت براى مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را همین تت براي بدرها خرید کردند - و بهاي بدرهٔ تت چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنکه را بدرهٔ تت خرید کردند - معهذا چون کارکنان ملک مذکور مشهور روزنامهٔ رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش خواندند بهاي بدره تت مبلغ دو هزار و پانصد تنکه - چون روز نامه پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال ار قیاس بدره کردن بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان برآورد تا چاهها بکا(۲)وانند - و آنرا گچ کنانند - این جمیع مال را بطر(۳)یق غله دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینهٔ حضرت شاه و خزائن و دفائن آن شهنشاه مال مقداري بود - از(۴)ان سبب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت اله حاصل مملکت خود را بر جمیع خلائق

(۲ ن) بکاوند * (۳ ن) طریقهٔ * (۴ ن) بدان *

قسمت کرده داده بود مال در خزائن بیت المال مقداری رسید اموال فراوان ودفائن بےپایان ملک عماد الملک داشت - و مدام برای جمع کردن اموال کوشش میگماشت - این همه شورها و فتنها (۲) در عهد سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بتقدیر حضرت آله که طائفۂ بندگان آن درگاه کردند برای همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن شورها و فطرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت شاه طالب دین اکثر خانان درگاه و بیشتر ملوک بارگاه مالدار بودند اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود (۳) - بر هیچ کسے (۴) مالداری این مقدار روی ننمود - بلکه در هیچ عهدی بر هیچ خانی و هیچ ملکی این مقدار مال نبود * * ابیات *

* هر بندۂ شه چو شاه دیگر *

* با پیل و سپاه و چتـــر بر سر *

* شب و روز بخدمتی گرایند *

* چندان به حساب در نیایند *

افسانه شدن شاه آسمان‌جاه (۵) سلطان فیروزشاه نه کرور مال عماد الملک منقول ست ملک عماد الملک سیزده کرور مال جمع کرده بود - و برای (۶) دیگر ازدیاد مال جد فراوان و جهد بے پایان مینمود - معهذا

(۲ ن) فطرتها * (۳ ن) داشت * (۴ ن) غنی * (۵ ن) شاه آگاه سلطان فیروز شاه * (۶ ن) و برای آن دیگر ازدیاد *

ملک عمادالملک اقطاع(۲) راپري داشت در استمالت آن کوشش بیش میگماشت - البته از خوف عماد الملک دیوان وزارت در محاسبهٔ اقطاعات و معاملات ملک مذکور اهمال کردي - کارکنان او را هیچ کسے در دیوان نطلبیدي - چون بعد از چند سال محاسبهٔ(۳) اقطاع راپري شدي مبلغي مال باقي بیرون‌آمدے - ار حال آن مقال پیش خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهربار جهاندار فرمان فرمود چه مال‌من و چه مال بشیر- چون عماد الملک شنید که حضرت شهنشاه بوقت گذشتن کیفیت باقي اقطاع رابری از قسم خزانه(۴) این چنین مرحمت فرمود عماد الملک مال خود را تذکره کنانیده(۵) پیش تخت گذرانید - و التماس خود بگوش شاه‌فیروز رسانید - که بندهٔ درگاه این‌قدر مال دارد- درین محل شهنشاه اکمل آن تذکره خواند - و هیچ چیزي بر زبان نراند - و آن تذکره باز(۶) بدست عماد الملک داد- روز دیگر چون خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسوارهٔ چرخ عنان مسافرت بسوي مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران در محل بارجا بار داد - عماد(۷) الملک مبلغ یک کرور مال بدرها کرده بدرگاه با جاه عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا این چیست - عماد الملک التماس کرد(۸) که بندهٔ درگاه چیزی علوفه

(۲ ن) اقطاع را بري * (۳ ن) محاسبهٔ اطاع را برای شدی *
(۴ ن) خیرات چنین * (۵ ن) کرده * (۶ ن) را *
(۷ ن) روز دیگر عماد الملک * (۸ ن) گردانیده *

براي بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطين اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم ستد عمادالملک بالحاح و لجاج پيش آمد - درين محل حضرت شهريار اکمل فرمود که بشير (۲) ملک خاص منست - آنچه در ملک بشيرست آن از آن منست اين يک کرور مال تسليم در خزائن بيت المال ندارند - زيراچه خزانه گنجينهٔ بيت المال ست - اين يک کرور مال تسليم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هروقت که خانجهان را در سواري حضرت شهريار بجهت استعداد اسباب براي چيزے حاجت شدي پيش تخت علم دادي - و ازان يك کرور مال که تسليم مقبول عطردار بود بوجه قرض ستدي - و استعداد کارخانها موجود کنانيدي - بعده چون از اقطاعات و معاملات مال آمدي (بر (۲) ملک مقبول عطردار قرض ادا شدي - تا آنکه سلطان فيروزشاه بر تختگاه در صدر حيات بود ازان يک کرور مال چيزي خرج نشدي * * شعر *

شاهت چو شاه پادشاهان * بد شاه غلام پادشاهان

افسانهٔ حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

منقول ست چون آخر دور و انتهاي طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشيرا خاصهٔ ملک من است * (۲ ن) از اينجا دو کتاب يعني کتاب نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۱۵۹۴ صحيح البياض تا آخرست از دو کتاب ديگر (يعني کتاب نمبر ۱۰۰۲ و کتاب نمبر ۲۰۰ ; يبي) تصحيح کرده شد *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضاي او فتور پذیرفت - چون سلطان فیروزشاه براي شکارگاه سواري کردے ملک عماد الملک را در شهر گذاشتي - ملک مذکور بعضي اوقات درون کوشک شهر فیروزآباد ماندي - و بیشتر اوقات در خانۀ خود بودي چون ملک عماد الملک طالع شدي خانجهان اگرچه در مسند نشسته بودي في‌الحال ایستاده شدي - و از مقام خویش پیشتر[۲] شدي و خدمت کردي - و تواضع بسیار نمودي - و شتاب کام بسوي ملک عماد الملک دویدي - ملک عماد الملک نیز تواضع کردي - و بر دست خانجهان تکیه کردي - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش با یکدیگر حکایت میکردند - خانۀ خانجهان و خانۀ عماد الملک در فیروزآباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عماد الملک افتادي - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند دهول و شهناها را نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عماد الملک تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیاد در غیبت شهریار چون خانجهان از خانۀ خود سواري[۳] کردي پیش در ملک عماد الملک ایستاده شدي - چون عماد الملک از خانۀ خود بیرون آمدي آنگاه هر دو بزرگوار حکایت کنان و کلمات مستحسن گویان در مصلاي نمازگاه

(۲ ن) پیشبن شدي * (۳ ن) سوار شدي *

میرفتند - و دران محل دستور اکمل از جهت حرمت عمادالملک چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب حشم و ارباب خدم برابر خانجهان بودندے اما خانجهان مقبول التفات از عماد الملک بسوے غیرے نداشت * * بیت *

* از خدا ترسم و از غیر نترسم بخدا *
* که نه من بندهٔ غیرم نه خداي دگرست *

افسانهٔ آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عماد الملک پیر گشت سستي باستخوان او پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد کنانید - و خط آزادي نویسانید - بعده موازنهٔ چهار هزار بندهٔ بنده دار مال خریدهٔ خود را آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادي داد - و هریک بنده دار را بر اندازهٔ او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگي نشود الغرض بعد از چندگاه ملک عماد الملک ازین جهان سوي آن جهان خرامید - سبحان الله و بحمده چنانچه جمیع خانان و ملوک هواخواهان سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت سبحان (۲) جل جلاله خانان و ملوک که دولتخواهان و راي زنان سلطان فیروزشاه بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد (۳) از ایشان سلطان فیروز نیز

(۲ ن) حضرت حق سبحانه * (۳ ن) بعد از ایسان سلطان فیروز نیز خرامدد ملك عمادالملک نیز از پیش سلطان خرامید معهدا *

خرامید - معهذا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه فرمود
مال بشیر مال من ست - دوازده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز
ستد - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عماد الملک نیز مال خاصهٔ خود
بسیار داشت - محتاج مال پدر نبود - خارج مال مذکور و
اجناس دیگر چهار هزار قبای زردوزی و دو هزار بند سپید و
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند
و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر
بضرورت میل میکردند آخرالامر بدیگران ایثار کردند *

* مثنوی *

* کسان ذره ذره بیکجــا نهند *

* کسان توده توده بهر سو دهند *

بعد از نقل ملک عماد الملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمهٔ دهم بیان ندیمیٔ ملک سید الحجاب

نقل ست ملک سید الحجاب معروف نام داشت - او و پدر او
خواجه وحید قریشی از مریدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک
سید الحجاب اهل مثاب تولد شد راویان شریف بربن مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
برده بخدمت شیخ گذرانید - و دران وقت خدمت شیخ بتحدید وضو
مي‌ساختند - بمجرد آنکه ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف
دوجهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند
خدمت شیخ قدرے آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن
ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که
در نظر شیخ ببرم تا نام تعین (۲) کنند - چون از زبان بے زبان خدمت
شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک
مذکور مرد صالح و متقي و متدین خاست - راه خانهٔ کعبه مبارک
برابر حاجیان بیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا
مي کشود - در دریاي فضل و کفایت فهم و عقل بکمال داشت
همیشه در درگاه سلاطین چون عقلاي باریک‌بین مي آراست - در عهد
سلطان محمد تغلق پیشواي عماد الملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه
ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش
حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل
کمال و آئین ملکي که اکمل الحال بود با آن هم در کارهاي ملکي
با ملک سید الحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببي از
ملک سید الحجاب رنجیدي و چند روز پیش خویش آمدن ندادي

(۲ ن) یقین کنند *

ملک مذکور هردو وقت پیش در سلطان بے ناغه حاضر شدي بمجرد آنکه دو سه روز ملک سیدالحجاب پیش تخت نیامدي حضرت خسرو خوش خصال في الحال یاد کردے - و در عین کلام این لفظ فرمودي - که کلام ما و شرح رموزات پیام ما بجز معروف غیري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدي - سبحان الله و بحمده ملک سید الحجاب برگزیدۂ حضرت وهاب جل جلاله چندین کسان اهل گناه را از حضرت فیروزشاه در حال تفتي و هنگام زفتي خلاص دهانید[2] - و چندین اشخاص را بهندسهٔ فراست و زمزمهٔ کیاست استقامتها کنانید - چون حضرت جهاندار و مکنت شهریار بر کسے تفت شدي و بر روي الفاظ زفت گفتي البته ملک سیدالحجاب مذکور تا وسع امکان او بودي در باب آن شخص سخن نیک گفتي - و اگر بکنایت کفایت معلوم کردي که حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نیک گفتن نتوانستے[3] لفظ قبیح نگفتي - و دران هنگام باهتمام تمام ساکت شده ماندي - عموم خلائق را از ملک سیدالحجاب اهل مثاب منفعت بود - همچنین چون ملک مذکور خواستي ذکر کسي پیش تخت کند به بهانه دگر کسي کردي - چنانچه غرض آن مسکین غمگین حاصل شدي - چنین گویند راویان باریک بین و مخبران خوشه چین گلستان قرب سلاطین که روزي فقیري حقیري بے روزي

(۲ ن) دهانیدي * (۳ ن) نبودستي *

بر ملك سيد الحجاب آمد - و از حال زار[۲] و تن نزار خويش و آثار درد دل پر ريش بازنمود - و ابواب راز کشود - که من بندهٔ فقيرم و بغايت حقيرم - با اين همه حال و شرح اين مقال ابوالبنائم - هيچ استطاعت بسبب کار خير ندارم - براي رضاي خداي تبارک و تعالى جل جلاله و عم نواله و شفاعت[۳] حضرت مصطفى محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم دستگيري کن - ملک سيد الحجاب گفت که فقير بےتدبير برو - و پنج سير گندم پاک بکن - و در دستارچه کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا جانبے[۴] سواري کند مقابل سلطان ايستادهٔ شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالى جل جلاله چيست - آن فقير همچنان کرد - بوقت سوارئ حضرت شهرياري گندم بدست گرفته ايستادهٔ شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوي او راندهٔ و برسر او رسيدهٔ آن گندم از دست آن ستدهٔ پيش حضرت شاه بردهٔ گذرانيدهٔ بگوش شهنشاه رسانيد - که اين فقير ميگويد که درين گندم بر هر يک دانه يکبار براي حضرت شهريار سورهٔ اخلاص خواندهٔ ام - چون ملک سيد الحجاب پيش حضرت شاه اين لفظ گفت حضرت جهاندار چون شهرياران با تبار و بختياران نامدار بدان اعتقادي که در حق فقرا و مساکين بينوا داشت و هميشه خود را در پناه ايشان مي انداخت

(۲ ن) آزار * (۳ ن) حضرت محمد مصطفى صلي الله عليه و سلم *

(۴ ن) جائے *

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بر چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا برای خوردن من باریک نان بپزند حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور بازنمود - که این مردے ابوالبقاء ست - هیچ استقامتی ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزے یک تنکه بوجه معاش برای این فقیر از عشور و زکواة شهر بدهند - آری ملک سید الحجاب این چندین استقامتها کنانیدی - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائے رسیده بود که ملک مذکور بعضی را از سلطان فیروز اقطاع میدهانید - و بعضی را نان می‌کنانید - این چندین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این مرتبهٔ ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریای دل شهنشاه مشهور در آمده بود - هرچه گفتے بر مزاج شاه افتادی - سبحان الله عجب خصالے و بوالعجب افعالے ملک سید الحجاب داشت - چون کسے از تاثیر حاجت بسے بیلك نفسے بر ملک مذکور توجه کردی البته کار آن کس بر حسب مطلوب او برآمدی - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے ستدی - و این جمله بحضرت با رفعت و مکنت با رتبت جهاندار رسیدی - و هیچ چیز نگفتی - چون ملک سید الحجاب از در سرای شهریار بازگشتے و در خانه آمدی بیشتر اوقات متبرکات (۲) مشغول

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمٰن جل جلاله *

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد بلیغ نمودي - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیحد می‌گماشت اگرچه گفته اند لقمهٔ حلال در جهان اندک ست - اما علماي شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت (۲) گفته - و در اسرار بیشمار سفته که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام و علی‌الدوام از وجه قرض خوردي - و در لباس نیز احتیاط بے‌قیاس کردي - آنچه مشروع بودي پوشیدي - و هرچه نا مشروع بودي (۳) گرد آن نگشتي - در ذات خود ملک سیدالحجاب جمله صفات اخلاق احسن و خصال مستحسن داشت - و (۴) البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے - و الفاظ ضحک بازنمودي - و حضرت شاه و مکنت شهنشاه را کلمات طیبت او بغایت خوش آمدي - چندین اهل تفتي را که حضرت شاه میخواست زفتي کند ملک سیدالحجاب در هنگام طیبت بازخریدي - مدت چهل سال کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهي و بارجاي شهنشاهي و مجلس نامتناهي ملک سیدالحجاب که اهل

(۲ ن) تحقیقت گفته در اسرار بآثار بیشمار * (۳ ن) نمودي * (۴ ن) و البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبت کردے - و بر نسبت حال و اقوال و خصال هریکي نامي داشتے - پیش حضرت جهاندار با هریک طیبت کردي الفاظ ضحک باز نمودي *

مثاب بود در مقام ندیمي جولانگري نمودي - و پیش از سلطان فیروز
ازین جهان خرامید * * بیت *

* دنیـــات که منـــزل عذابست *
* پنـــدار که نـــزد تو خرابست *
* بر نام و نشان کس نشان نیست *
* وز مرگ بهیچ کس امان نیست *

مقدمۀ یازدهم شرح احوال ملک شمس‌الدین ابورجا که در عهد سلطان فیروز مستوفيِ ممالک شده بود

نقل‌ست ملک شمس‌الدین ابورجا برادر زادۀ ملک مجیر ابورجا بود - پیش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات و سکنات خود مینمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور در غیبت سلطان محمد امرزیدۀ حضرت غفور پیش داخول دو پرکاله کنانیده بود - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس‌سراج عفیف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا که ملک‌مجیر در عهد دولت سلطان‌محمد جهانگیر در مملکت دارالملک دهلي اقطاعي داشت - اندران ایام که سلطان‌محمد اهل عظام دنبال طغي بدنام در تهته رفته چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ در مناقب سلطان محمد مشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

از تهنه طلب ملک مجیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش
با سوار و پیادهٔ بیش سمت سلطان محمد رخ نهاد - اندران ایام
در شهر دهلي ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر
در جوار دهلي رسیده از سبب ملک کبیر از تاثیر تکبر و تجبر
از دهلي منحرف گشته کناراي لب آب جون رفته با ملک کبیر
ملاقات نکرده - چون ملک مجیر درمیان دوآب فرود آمده بعضی
اشخاص از زمرهٔ اهل اختصاص بر ملک کبیر بمستور گفته - که
ملک مجیر چیزي هوا در سر دارد - که از بسیاري غرور بسیار و پندار
ناشمار بغیر دیدن بندگي ملکي درمیان دوآب نزول کرده - و از
شهر دهلي عمدا منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلي از
جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش
برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت
بیشمار ملک کبیر نامدار درمیان دوآب طلب ملک مجیر فرستاد
ملک مجیر کام و ناکام بشتاب گام در دهلي آمد - و حشم خود را
هم درمیان دوآب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد
دران وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر
پایان در مقام حجاب خدمت نکرد (۲) - هرچند که جهد کردند و
کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر فرود نیاورد
سر بانکار بر آورد - چون ملک مجیر را پیشتر بردند در مقام دوم

(۲ ن) نکرده *

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روي ملک مجیر بنظر تیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلي منحرف شده روي از من بگرداني - و سوي لشکر رخ آري - مگر تو چیزي هوا در سر داري - درین محل ملک مجیر بر روي ملک کبیر لفظي گستاخ وار گفت - که هریک شیرے را مرغزاري هست - هرگز هیچ یکي با دیگري نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش دربار حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار دو پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب دویدند و آستینهاي ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی‌هنجار را پیش داخول سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور بسیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیده کرده که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سیاست کرده *

* مثنوي *

* خطرها ست در کار شاهان بسي *
* که با شاه خویشي ندارد کسي *

القصه ملک شمس‌الدین ابو رجا برادر زادهٔ ملک مجیر ابو رجا بود ابورجا ازان گویند که ابو رجایان طائفهٔ اند از[۲] ملک بالا - ملک شمس‌الدین ابورجا مردي دانا و کافي و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدي - اول حال و در آوان مقال ملک شمس‌الدین ابو رجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستتذني و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعین شده بود - چندگاه میان باریدهان بود - بعده فائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن[۳]خوان امیر مجلس بود چون ملک شمس‌الدین ابو رجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهاي عمل اقطاع هریکان مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداقي چیزهاے بسیار بنیاد نهاد - که در وهم و فهم

(۲ ن) در ملک بالا * (۳ ن) قرانخان *

غیري نگنجد (۲) - ملک قبول را با جملهٔ اهل اختصاص حضرت فیروزشاه محرمیت بود - هریکي مختص در کار ملک شمس‌الدین کوشش نمود - ملک شمس‌الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند بعده ملک شمس‌الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوي اقطاع گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات ظفر خان بن ظفر خان یعني دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت المقصود ملک شمس‌الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نیز چیزهاي بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملهاي باریک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین (۳) آمد . بعد از چندگاه ملک شمس‌الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات خلاص یافت - و ملک شمس‌الدین از گجرات در شهر دهلي درآمد الحاصل (۴) در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواري شکار گاه طرف زمین اقطاع بداؤن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کناز تا بکار کوشش بیشمار و بسیار مي‌نمود دران سواري حضرت جهاندار ملک شمس‌الدین مذکور از پیش شهنشاه مشهور شغل استیفاي ممالک یافت - حضرت شاه ضیاء‌الملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس‌الدین

(۲ ن) نمي گنجد * (۳ ن) بدین * (۴ ن) فی الحاصل در آخر عهد فیروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة تاریخ قمري حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه باوج جاه در سواري شکار گاه طرف زمین اقطاع بدؤن *

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فیروزشاه را این‌گمان در دل افتاده و ابواب منقلب در قلب آن‌شهریار کشاد مگر کار کنان دیوان وزارت در کارهاي مملکت و کردارهاي امور سلطنت تقصیر میکنند - و دل از هواخواهي برداشته اند - اگر شمس‌الدین ابورجا را (که در فراست و درایت مستثنی ست) در دیوان وزارت تعین کنم جمیع کارها و کل کردارها را سرانجام کند - اما این ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زاد - که جمیع مملکت زیر و زبر خواهد نهاد - زیرا که مُلک حضرت آن شهریار و مِلک و مملکت آن جهاندار بفیض مفضّل (۲) کردگار و عنایت بے غایت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آرامیده بود جملۀ خلائق بےعلائق در مقام تن آساني بودند - چون ملک شمس‌الدین ابورجا که بتقدیر خدا شغل استیفاي ممالک یافت براي پرداخت اوامر و نواهيِ آن کوشش گماشت - مصداقها در ممکت پیدا آورد - که درین چهل سال نبود - گویا که بنیاد شور و اساس فتنه در مملکت دهلي بحکمت لم یزلي ازو بود *

* مثنوي *

* تقدیر خدا کسے نداند *

* فردا که رود کدام ماند *

(۲ ن) فضل *

اکنون هریک افسانه از افسانهاي دلتنگي و داستانهاي فتنگئ او شرح داده آید *

افسانهٔ حالت ملک شمس الدین ابورجا با حضرت شهنشاه مصفا

معهذا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب مناصب دیوان وزارت (۲) خطرهٔ بد گماني افتاد بدان سبب زمام امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ملک (۳) مشهور این چنین قرب یافت که دربوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلی و ادنی اشجار عداوت کاشت - در هر محلي که حضرت فیروزشاه بودي ملک شمس الدین در محل و غیر محل رفتي - بلکه بحدي منزلت تقرب یافت که ملک مذکور از آثار قرب (۴) رستم را زال پنداشت - چون ملک شمس الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنی میرفت (۵) چون خلوت میشد (۶) حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم مي‌کرد (۷) که شمس الدین ابو رجا البته چیزے از کیفیت دیوان وزارت خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله خواصان خود را ازان محل دور میکنانید - هرچه ملک مذکور را

(۲ ن) عدالت * (۳ ن) ملک مذکور بمستور * (۴ ن) قربت *
(۵ ن) میرود * (۶ ن) مي شود * (۷ ن) مي کند *

در دل میبود میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلي رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبهٔ کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتي جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون مي‌آمدند - ملک شمس الدین را هرچه در دل بودي بحضرت شاه گفتي و بازگشتي - تا کار این کردار بحدي رسید که اگر ملک شمس الدین خواستي که الفاظ نهاني به پنهاني بحضرت شاه سلیماني باز نماید و حضرت شاه در محل بارجاي بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتي - و آستین خویش بردهن خود داشتي - و در کوش سلطان گفتي - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاريِ دلتنگي و نهایت بیشماريِ فتنگي ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از ره برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز شمس شمس گفتي - تا اینکه زبان خشک مي‌شد - تمام کارها و کردارهاي دیوان[۲] وزارت ملک شمس الدین ابو رجا کردي - و وظیفهٔ مستوفي چیست - تا درخرچهاي[۳] مملکت که درحق خلائق سلطنت مي‌شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقي کاري ندارد اما ملک شمس الدین ابو رجا از بسیاريِ قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفي و مجموعدار و برید و ناظر و

(۲ ن) دیوان وزارت فیروزشاه * (۳ ن) خراجهای *

وقوف وظائف هرهمه (۲) فرو گرفته بود - جملهٔ اصحاب دست از کار باز داشته - آرے ملک (۳) شمس الدین از بسیاري جاه دنیاوي از جمیع اصحاب سلطنت پناهي برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاه دانا جملهٔ مملکت در انداخت - و دربوستان دل جمیع اهل اختصاص حضرت تخم عداوت کاشت - و کوشش براي ستدن رشوت گماشت - و دست براي رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جملهٔ خانان و ملوک را بر خود مدعي کرده - و هم دعاي بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهاي کردار ملک شمس الدین ابو رجا بے هنجار خود را تلف کنانیده * * مثنوي *

* نماند ستمکاره بد روزگار *
* بماند برو لعنت کردار *

افسانهٔ نشستن ملک شمس الدین ابو رجا در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشستي و براي پرداخت کارها و کردارها کوششي گماشتي جمله

(۲ ن) برهمه * (۳ ن) ملک شمس الدین ندانست و از بسیاري جاه دنیاوي از جمیع اصحاب ثقات مي گشت *

اصحاب مناصب در محل خویش مي نشستندے[۲] - دران ایام
خواجه حسام الدین جنیدي نیک نام مجموعدار دیوان عالي
وزارت در صدر حیات بود - و در اشغالهاي امور مملکت جد بلیغ
مي نمود - المقصود ملک شمس الدین ابو رجا طرف راستاي
خانجهان درمحل مستوفیان قدیم نشستے - چون کیفیت هاي مملکت
و شرح کارهاي و کردارهاي سلطنت از محاسبه و مکاتبه و طلب
مال از قسم زیادت و نقصان در جمع و خرج حجت و غیر حجت
وقسم باقي صحیح و سقیم نویسندگان و محرران دواوین بر قانون و آئین
سلاطین پیشین با مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مي‌کردند و
پیش مسند مي بردند و مي گذاردند بمجرد خواندن کاغذ ملک
شمس‌الدین ابو رجا مستوفي ممالک در هر کلیات و جزویات در
پیوستي - و یکان تقرب باریک در قسم تحریر پیدا کردي که مجموعهٔ
دیوان ابکم ماندي - و کسے را مجال نطق نبودي که سوال اورا جواب
با صواب تواند گفت - و ملک ضیاء الملک مردي معلم[۳] و فاضل
و محرر ومقرر و مدبر و متکبر بود - پیش خود جز ذات با صفات
حضرت جهاندار خسرو نامدار سلیمان با وقار شهنشاه کامکار شاه عالم
مدار مالک باوقار سلطان فیروز شهریار دیگر کسے را درنظر نیاوردي
و آدمي نداشتي - چنانچه چند دیوان ابیات از تصنیف خویش
نوشته و پیش تخت گذرانیده بود - و با خدمت شیخ المشائخ

(۲ ن) مي‌نشستي * (۳ ن) متعلم *

شیخ سعدي شیرازي علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دار و ناظر و برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفي در مسند نشسته مي بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفي ممالک سخن مرتب کردي خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم کردي - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدي کردي - و هیچ اندیشه عاقبت نکردي - و یک کوچه(۲) براي گشت نگذاشت - ملک شمس الدین ابو رجا در وظیفهٔ هریک اصحاب شروع در گفتار بدان کردار کردي که خانجهان وزیر بے نظیر و ملک الشرق نظام الملک نائب وزیر پر تدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هر همه درین محل ساکت مي‌بودند - و هر همه دم میکشیدند - و ملک مذکور اره زبان بود - طبیعت پر بیان(۳) داشت - در گفتار خود بسیار پنداشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت جواب(۴) گفتي - و سخن باریک گرفتي - و با زمرهٔ محرران و فرقهٔ نویسندگان در بحث شروع کردي - درین محل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از ازمراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخنی نوشته - تا فائده باشد مر خردمندان را - گفتهٔ بزرگان ست که طبائع

(۲ ن) توجه * (۳ ن) رسان * (۴ ن) جواب داد *

بر سه نوع ست - یک طبیعت را حافظ گویند - یعني آنچه در سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعني آنچه دریابد یاد ماند وطبیعت سیوم را طبیعت متصرفه گویند - اعني آنچه در یابد در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهاد مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثلثه است - چنانچه مناسب این نیک بختي نوشته * * بیت *

* نی هرکه گوش و چشم و دهن دارد آدمي ست *
* بس دیو را که صورت فرزند آدم ست *

فی القصه ملک شمس الدین ابو رجا البته خالي ازین هر سه طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهي با جاهي صاحب تختگاهي را ملک شمس الدین ابو رجا از ره برده - و برکل مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالي وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تماشاي گفتار و کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند * * بیت *

* هرچه شاه آن کند که او گوید *
* حیف باشد که جز نکو گوید *

افسانهٔ گله کردن ملک شمس الدین ابو رجا ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

حضرت شهنشاه اهل بصارت

چون ملک شمس‌الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و ضابط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاه رفت - درین محل حضرت شاه فرمود شمس کجا بودي - و کدام ابواب کردار کشودي(۲) - ملک شمس‌الدین باز نمود و حضرت شاه را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود که در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس‌الدین گفت و ساکت گشت(۳) - از حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو مي شود - درین محل ملک شمس‌الدین سر فرود افگند - و چیزي نگفت - حضرت شاه سوم کرت گوهر اسرار سفت - که شمس من از تو مي پرسم جواب سبب چه نمیدهي - ملک مذکور بحضرت شهریار مشهور گفت که بیچاره شمس چه کند - هر همه یکي گشته میان چند روز من بندهٔ درگاه را تلف خواهند کنانید * * بیت *

* مـــزن فال بد که آورد حال بد *
* مبـــادا کسي کو زند فال بد *

ملک شمس‌الدین مذکور براي خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاه عظام فرمان فرمود سبب چه هرهمه متفق شوند - ملک شمس‌الدین از ین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهاي گفتار روزي باشد که چیزي پیش بندگي تخت

(۲ ن) میکشودي * (۳ ن) شد *

باز نمایند - و من بنده را تلف کنانند - چون جملهٔ اصحاب یکي
شوند(۲) گفتهٔ(۳) من بیچاره که بجاي مي آرد - بشنیدن این کلام
حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که اي شمس من هرگز گفتهٔ
کسي بیک نفسي در حق تو نشنوم(۴) - تو بخاطر فراغ دنبال کارها
و پرداخت کردارهاي دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و
عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت
شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاه بار
داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مناصب دیوان عالي
وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هرهمه را
پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هر همه را پیش برد
درین محل چون شهنشاه اکمل ایشان را دید پیشتر طلبید - و
رخ مبارک بسوي خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست
یعني شمس الدین ابورجا - درین محل دستور مسطور باز نمود
مستوفي ممالک - باز از حضرت شاه فرمان شد مستوفي چه باشد
خانجهان گفت خرچهاي مملکت صحیح کند - دران محل ملک
نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان ناظر - علي الفور
چون هور باز نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفي ممالک و کارگذار

(۲ ن) شدند * (۳ ن) گفت من بیچاره که مي آرد شنید *
(۴ ن) ازینجا بسبب نا تمام بودن دیگر کتابهاي قلمي از یک کتاب قلمي
تصحیح کرده شد *

دیوان عالي وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آري چنین ست چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزي کار دیوان تو برمي‌آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهاي ملکي بکلي بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حاوي باشد جمیع سکان گلستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمني کنند - اگر کسي از تاثیر عداوت بسي پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهاي قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کني - و عقدهٔ نقار در دل اندازي این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهي درین عداوت خرابي کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسي در حق ملک ضیاء الملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنت شهنشاه رخ جانب محرران دواوین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که اي خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هریکي از شما بعضي نویسندهٔ

مشرفست - و بعضي نويسندهٔ مستوفي - و بعضي نويسندهٔ وزير
و بعضي نويسندهٔ بريد - چون شمس در ديوان باشد و اصحاب شما
از سبب موانعي در خانهٔ خود مانده باشند و شمس را بديدن
كاغذے يا رجوع دفتري ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي اين
گفتن چارهٔ نيست كه اصحاب خود را خبر كنم بعدهٔ بدهم بدين
صورت كار ما در حيز تعطيل افتد - چون حضرت شاه و مكنت شهنشاه
اين لفظ فرمود جملهٔ محرران و كل نويسندگان سر بر زمين آوردند
و دعاي شاه و ثناي پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون
دولتخواهان بازنمودند و هرهمه متفق گفتند - كه چون ملك ضياء الملك
كاغذي و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نكنيم
في الحال بدهيم - درين محل خانجهان چون دستوران دانا و وزيران
مستثني گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن
محرريكه در امر ملك ضياء الملك يک لحظه و يا يک لمحه تقصير كند
و يا توقف نمايد سزاي او كنم - بشنيدن اين كلام حضرت جهاندار عظام
بغايت و بے نهايت خورم شد - حضرت شاه براي بزرگي و عظمت
ملك شمس الدين ابو رجا را باراني خاص از اندام مبارک كشيده در
برش پوشانيده - و تمام اصحاب ديوان را يار او گردانيده - ازان روز باز
ديوان وزارت بكلي دست از كارها و كردارهاي مملكت باز داشته
چنانچه مناسب اين حال آن شيخ صاحب قال در گلستان مقال خود
براي تنبهٔ دوستان نوشته *   * بيت *

* حذر کن ز دود درونهـــاي ريش *
* که ريش درون عاقبـــت سر کشد *
* بهـــم بر مکـــن تا تواني دلي *
* که آهي جهـــاني بهم بر کشـــد *

افسانهٔ سخن سخت گفتن ملک شمس الدين ابو رجا بر روي خواجه حسام الدين جنيدي برگزيدهٔ حضرت خداي تبارک و تعالى جل جلاله و عم نواله

چون ملک شمس الدين ابو رجا را محرران ديوان وزارت و نويسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعقدهٔ ضبط شدند و در زير امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در ديوان مي‌نشست - و کيفيتهاي جزوي و کلي پيش او مي‌گذشت - و خانجهان برآئين دستوران يک وقت در مسند نشستي - و يکپاس روز مرتب نشسته بودي - از کارها منحرف شده مکدر خاطر بودي بعده ملک شمس الدين ابو رجا تا دو و نيم پاس با جميع اشخاص در ديوان بودي - و رعب خويش از اسرار کفايت بيش باهل عمال نمودي - و آخر وقت نيز در نماز پيشين تا يکپاس شب در ديوان مي‌نشست - و محاسبهٔ مقطعان اقطاعات پيش ميگرفت - چون

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سراي بازمیگشت چندان هجوم از اشخاص خاص و عام بتمام برابر او بیرون مي آمدند که سینه بسینه سائیده شدي - و ملک شمس الدین میان نویسندگان دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هرکه از ایشان پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان اُمید او خار قبیح بصریح بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و مدام و علی الدوام بربستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر تنعمي به بیغمي سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان و مقالت این درماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمن جلّ جلاله و عم نواله بدشواري کشید - و در مقامات اضطراري رسید - اتفاقا شبي از شبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جنیدي در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوین برآئین پیشین کیفیت کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هریک چیز با اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عنف بر مي آورد ناگاه درعین گفتار و بران کردار مانا که خرچي دران کارخانه در سنون گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که اي فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف بازنموده که دیوان خرچ کنانیده - درین محل ملک شمس‌الدین رخ بخواجه جنیدي آورد و این کلام باهتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که اي خواجه این گندگیها و نارسیدنیها کار شماست - در کارها و کردارها که من نشسته راست مي‌آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک شمس الدین ابورجا همین مقدار لفظ گفت - و مهرهٔ عنف سفت و بالاي جامخانهٔ دیوان ایستاده گشت - بندگي خواجه جنیدي را هم بالاي جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر معهذا چون ملک شمس الدین ابو رجا ازان جا رفته و خواجه را همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدي مستقبل قبله ایستاد و بدست راست ازسبب بے‌حرمتي پیش محاسن خود گرفته و چشم پرآب کرده رو بسوي آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از زبان برآورده - و گفته الهي تو برهمه پادشاهي - بکرم عام و شفقت تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاري - تا بوقت پیران سال و درایام ضعف کمال ازدست این‌مشتي بے‌هنجاران بے‌باکان‌فضیحت نشوم - و با آب روي ازین جهان روم - بندگي خواجه جنید این سخن گفت - و ازبالاي جامحانه سمت خانه باز گشت - سبحان الله و بحمده همدران شب خواجهٔ بزرگوار را تب گرفت - بعد ازششم روز

ازین دنیا بسوي عقبی خرامید - آري عجب کاري و بوالعجب اسراري که هریک بنده را در درگاه حضرت بےنیاز الوهیت صمدیت جلت قدرته و علت کلمته عجزي و رازي و نیازي دیگرست و کاری و باری و سازی بیشترست * * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند صوفي باش *

زهے بزرگي خواجه جنیدي - خواجهٔ مذکور مردي صالح و متقي و متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیك رفتار و احسن کردار و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و الشرع والدین ابوالفتح قدس الله سره العزیز بود - یك کرامت همین بود که مجرد مناجات حاجات بحضرت قاضی الحاجات آله بے جهات اجابت افتاد - و بحضرت الوهیت مجیب الدعوات جل جلاله و عم نواله قرب یافت - و سر بر آستانهٔ دار البقا نهاد - تا معلوم جهان و جهانیان و عالم و عالمیان گردد که در عهد دولت فیروزشاه بعنایت حضرت آله این چنین اهل قلم مجیب الدعوات بودند - و کارهاے حاجتمندان و کردارهاي مستمندان باتمام مي رسانیدند

اکنون بعنایت بیچون و حمایت بیچگونه جل جلاله و عم نواله باز آمده شود بر سر سخن - یعني ملك مذکور از آثار غرور و اسرار فجور بر خواجه جنید مشهور مواخذه کرد - و بر آئینه جمال پاك او کلف عیب پدید آورد - و بے باکوار کلام از زبان برآورد - و در

واقعه حال این معني نبود که جنیدي در کارها و عملها نرسیده
و یا از قسم فهم کارکني قاصر بودے - و یا سند کارهاي ملکي
ندانستے - همه میدانست - آرے رسمیست قدیم و آئینیست مستقیم
چنانچه والي مملکت باشد و هر مهرهٔ که از قسم روش خویش
مي‌تراشد جمله توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن
کوشش بیش گمارند - اگر در عهدي پادشاهي دست بظلم دراز کند
هرآئینه خلائق دیگر که تبع او اند مانند شیر باندک قیل و قال و
مقال به حال بر خلائق ظلم کنند - و در هر عصري و نوبتي و دهري
چون پادشاهي با جاهے دین پناهي صاحب دستگاهي دانا و آگاهي
در شهري عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز راه عدل و فضل
و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والي خود کنند
که الناس علی دین ملوکهم *   * بیت *

* پادشـــاهي کو روا دارد ســـتم بر زیردست *
* دوستدارش روز سختي دشمن زور آور ست *
* با رعیت صلح کن و زجنگ خصم ایمن نشین *
* زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر ست *

في الحاصل همچنین سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله جل جلاله
و عم نواله در دور عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف
قهاري و هراس جباري حضرت پروردگار غفار ستار آموزگار کامگار
جهاندار جل جلاله و عم نواله بر جمیع خلائق کبار و صغار احسان ورزیده

و حکم شرع کرده - و بحلم فراوان عمر بسر برده - خیانت هریکي از قسم ملکي و مالي بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکني را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالي قلیل اهل عمال پراغفال پریشان حال را سیاستهاي گونا گون و شدتهاي روز افزون شدي - در عهد دولت و دور مکنت فیروزشاهي هیچ کارکني را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضي صدر الملک مقطع خط مهوبه را - و آن چگونه بود - ماانا که بر قاضي صدر الملک موازنهٔ پنجاه لک سکه باغ معاملتي فرود آمد آن باقي را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته که پسر قاضي صدر الملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات میذمود - او را هرروز پنج سیر مروارید را چونه براي خوردن مي بایست - مردمان پسر قاضي صدر الملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود چون بر قاضي صدر الملک مقطع خط مهوبه این قدر باقي دیواني بیرون آمد با آن هم سلطان فیروز شاه صاحب فتح و جاه او را نمي گشت - و میگفت که خون همچو توئي که ریزد او سر خون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سر خون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضي صدر الملک را زحمتي شده که از تاثیر آن زحمت دلیل هستي خود دشوار

مي دانست - و بدان سبب قاضي صدرالملك در مهوبه خود را
در چندين جنگها انداخت - چون تقدير او نبود سلامت مي‌ماند
چون باقي مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس كرد كه
من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پيش دربار
حضرت جهاندار سياست شد - الغرض چون دور پادشاهي و طور
شاهنشاهي فيروزشاهي اين‌چنين بود هرآئينه جملهٔ محرران و جميع
نويسندگان آن عهد بر زمرهٔ عمال و فرقهٔ كاركنان پراغفال همه حال
و بهمه احوال عفو ميفرمودند - و در حجتها تاكيد بسيار نبود - وگرنه
معاذ الله كه از ذات شايسته صفات خواجه جنيدي و خواجه شرف
مالوه ذرهٔ خيانت آيد - و يا شمهٔ آثار مداهنت روي نمايد - و يا بغير
تبليغ وفرمان طغرا خرچي غير پسند شود - اما ايشان باندک حجت
بسند كرده بودند - آرے بوالعجب اسرارے - بارها درين گفتار ها آن
شهنشاه با جاه سلطان فيروزشاه فرمودي كه من دست چپ خود را
استوار ندارم - وخواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازين آنست
كه هر يكي دران عهد اين چنين اشخاص بودند - و هر همه قناعت
داشتند - و مردمان مصلح بودند - معهذا چون ملک شمس الدين
اهل هوا در ديوان وزارت نشست مصداقهاي سلاطين ماضيه پيش
گرفت - بدان سبب بر اهل ديانت و امانت لفظ عيب گفت
و اين جمله از آثار ناداني و رعونت نفساني و تاثير حرص انساني
و اشكال وسوسهٔ شيطاني ست - در اقامت اين چيزها موجب

ندامت و شماتت ست - زمرهٔ اهل عقل و فرقهٔ ارباب فضل از سبب مصلحتي عارضي مردمان معتبر را در معرض ملامت و اهانت نيارند - زيراچه عجب قومي اند زمرهٔ کارکنان و فرقهٔ عابدان هر يکي کارهاي تحرير و کردارهاي تقدير از قليل يا کثير نهايت بدانند - اما چون روش سلطان فيروزشاه بالهام حضرت آلّه همه وقت سوي علم و احسان و ايثار بودي و براي منافع خلق کوشش مينمودي بدان سبب جميع کارگذاران عهد دولت او در محاسبهٔ اعمال عمال سهولت ميگرفتند - و متابعت ملک خود مي‌کردند *

* شعر *

* زور مندي مکن بر اهل زميـــن *
* تا دعايت بر آسمـــان نـــرود *

افسانهٔ عيب کردن ملک شمس الدين ابو رجا بر اصحاب مناصب ديوان عاليء وزارت دام عاليا

چون ملک مذکور از آثار قرب شهنشاه مشهور در ديوان وزارت چون هوا خواهان ضابط گشت جملهٔ اصحاب در روزگار پستي‌نشستند ملک شمس الدين بر اصحاب ديوان الفاظ عيب گفت - و جوهر گوهر نا حفاظي سفت - بعضي را گفت مشتي مخلوليان - يعني پدران ايشان در ديوان وزارت کاري و شغلي داشتند - چون نقل کردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد - و شغل پدران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهاي دیوان وزارت و عملهاي آن قاصرند و از آثار ادراک مایوس و غافل - ایشان منسوب از طائفه مخلولیان اند و بعضی را لنگر جامخانه نام کرده بود - یعني چنانچه لنگر جامخانه هر وقت فراش جامخانه در کرانهٔ آن میدارند تا جامخانه از آسیب باد سرد نجنبد هم همچنین ملک شمس‌الدین فرموده بعضي اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالي و عاري اند - و بوقت نشستن وزیر ایشان پیش مسند مي‌آیند - و طریقهٔ لنگر جامخانه بالاي جامخانه مي‌نشینند - و از کارها و عملهاي‌مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین بارها با محرمان خود گفتي و مهرهٔ صحبت سفتي - که خانجهان را در کرانهٔ چاه رسانیده ام - همین یک زینه مانده است - بعضي از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهاي دیواني پیش حضرت سلیماني چنان باز نموده ام که سلطان فیروزشاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند * * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *

* که نام بزرگان بزشتي برد *

آري عجب کاري وبوالعجب کرداري - آن روز که ملک شمس الدین ابورجا را بند کردند و جلا وطن گردانیدند مردي نزدیک او رفت وگوهر اسرار سفت - و گفت اي ضیاء الملک تو خود را کافي و

عاقل و فاضل و کامل بگویانی - از آثار عقل نباشد که خود را درین معرض آري - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصي پیش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزي خیانت کرده بود و وي را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت بر آمدم و برو الفاظ معاملت گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب چنانچه حدیث پیغامبر ما صلي الله علیه و سلم ست - کما قال النبي صلی الله علیه و سلم هل جزاء الاحسان الا الاحسان - خانجهان این آیۀ کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خوند خان این آیۀ نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده حدیث نیست - خانجهان معلوم کرد که آیۀ قرآن را لفظ حدیث گفتم - خانجهان گفت خواهي این حدیث باشد خواهي نص باري بهمه حال احسان نیکو چیزیست - اکنون وزیري که میان نص و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیده و بمرتبهٔ کشیده که چون مقطعان از اقطاعات در حضرت می‌آمدند اول در خانهٔ ملک شمس الدین ابورجا میرفتند - و اورا می دیدند بعده پایبوس سلطان فیروز میکردند - و مسکین متصرفان کارخانها همیشه در زیر پاي او مي‌بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمییز همان حکم کردے که دران مطلوب ملک شمس‌الدین بودے - چون ملک شمس‌الدین دید که حضرت شاه فیروز وابستهٔ کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جملهٔ مقطعان اقطاعات و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس‌الدین (که براي آن تعبیه کرده بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختي کردے - و هم از خلق رشوت ستدے - دوم روز سیوم روز خالي نبودے که حضرت شاه سلیمان جاه باراني کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت بیش دادے - آرے بوالعجب اسرارے - هرانکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهي کند (تا رضاي پادشاه و پیشواي ایشان پیش گیرد براي آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چهار طائفهٔ اند - یک طائفه براي آن هواخواهي کنند تا پادشاهي را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواري تراشند - و براے قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهي کوشند - و ذرهٔ طمع در دلهاي ایشان نباشد - زهے

این طائفهٔ حلال خوار و دوستدار - و طائفهٔ دوم براي منتشر شدن نام و آوازهٔ خویش از تاثیر نخوت بیش هوا خواه پادشاه باشند - و براي زیادت شدن جاه و منزلت دنیاوي اخلاص نمایند - توفیرات مالا یعني پیش پادشاه نمایند - و احداث جدید کنند - بدان سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسي در عهد سلطان علاء الدین کرد - براي توفیرات لایعني مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب علائي بتوفیق حضرت کبریائي مشرح بازدیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه مخرب باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاویدن بےشمار مملکت روي بخرابي آرد *

* بیت *

* طمع را تا تواني دور میـــدار *

* بسا سر زین طمع برباد رفتست *

طائفه سیوم هوا خواهيِ سلاطین بریا و نفاق کنند براي خلاص جان خویش - اما زمرهٔ سلاطین و فرقهٔ امامان دین عجب قومي اند در کلیله و دمنه نوشته است عجب گوهري سفته است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانيِ عورت اند - و طائفهٔ چهارم هواخواهي براي طمع خود کنند - چنانچه ملک شمس‌الدین ابورجا کرد - از غایت هواخواهي سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بد گمان گردانید - و خود دست در طمع دراز کرده از همه مقطعان

اقطاعات و عمال پرگنات و متصرفان کارخانها رشوت ستد - انگاه درباب او سخن مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمرتبهٔ آرامید که ملک شمس الدین در اهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگي میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدي - و در عالم تحیر افتادي چون ازو رشوت ستدي بعد ازاں ازسر او باز آمدي - در اول حال و ابتداي مقال چون ملک شمس الدین خواستي که بر کسي پیچ و سختي کند او را پیش وزیر کردي - چون ازو رشوت ستدي باز پیش خانجهان چنان ذکر او کردي که او را خلاصي دهانیدي - و خانجهان نیکو دانستي که ملک مذکور بمستور سبب رشوت چنین میکند - خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردي - براي آن تا نابکار ابو رجاي بے هنجار از آزار وزیر بازآید - و حضرت شاه و مکنت شهنشاه را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و منافق درگاه کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادي همان زمان پیش خانجهان آمدي - و ازان حال بتمام و کمال باز نمودي که من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان فرمودي اي نادان راي هرچه ابو رجا میطلبد باید داد - تا حکم خداي عز و جل چیست - سبحان الله و بحمده وقتي کاري از کارهاي ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر رکاب سلطان فیروزشاه در سواري بود - کسان ملک سید الحجاب هرروز

در خانهٔ ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و براي اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهمال و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهاي بندگي ملکي اهمال میکند - براي او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبي براي ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت درگلزار مؤدت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت * بیت *

* چنـــد روزي دزد اگر قصـــد متـــاعي کردهٔ *
* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پیٔ او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان قتلغسه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگري مینمود - روزي از روزها ملک زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبهٔ اقطاع میگذشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیچش میگفت - چنانچه آن کار کن را پاي از ته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و کلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز - اگر زبان دراز میکنی دست را کوتاه باید گردانید - درین محل ملک زادهٔ مذکور بمسطور گفت ملک ضیاء الملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعی شده است - تا سلسلهٔ یاری یاران در جنبش آید - ملک شمس الدین گفت - چه میکنم مشتی دزدان مانند رهزنان جمع آمده اند و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک زادهٔ نیکنام فرمود که ملک ضیاء الملک نیز شده است که هر همه یکی شوند و متفق گردند - صاحب تاب آور گردند نباید که بر تو روز را بسر آرند * بیت *

* پندم دهندم بشنوم خواهم که صبرے هم کنم *
* چونتو بخاطر بگذری دل باز خسرو را همان *

افسانهٔ جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک شمس الدین را در مرقات میان نهالستانها

معهذا خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم پیش آمد - و از اصحاب دیوان وزارت از جملهٔ متقدمان اهل بصارت و مهارت کسی آن چنان نبود که با ملک شمس الدین ببیان ملیح و زبان فصیح تصریح مقالت معامتی تواند کرد - زیراچه بندگی ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجه حسام الدین جنیدی پرتدبیر و خواجه شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سرای فانی سوی سرای باقی خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین پسر خواجه جنیدی و خواجه یمین الدین بسر خواجه شرف الدین مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود می‌نشستند از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمی توانستند درین محل خانجهان برای پرداخت کارها و کردارهای دیوان وزارت نائب اشراف ممالک ملک خطرالدین را مردی کافی و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکی و مالی با مهارت یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار تقریر نهایت دریافته - خانجهان اسرار نهانی به پنهانی بر ملک مذکور بمستور کشاده - و از حالت مقالت ملک شمس الدین آگاهی داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند جمله اصحاب دواوین یکجا شدند - و ملک فضل آله علی بلخی اگرچه نائب مستوفی بود محرر میماند - المقصود بحکمت حضرت ودود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهای ملک شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هر یک رموزات عملیات برای تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نمیمتهای ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بي نهایت صالح بود
خانجهان براي گذرانیدن مکث میذمود - همدرین میان بتقدیر
حضرت سبحان جل جلاله و عم نواله کار ملک عبد آله کارکن
پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور
پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان
ملیح بیرون داد - و ابواب راستي بدرستي و درشتي کشاد - راویان
روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله
کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت
میکرد - ماذا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران
هردو پرگنه ازرقم دیواني و محصول قانوني زیادت حاصل میشد
ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را
آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب
تمییز از سبب مصلحت الفاظ معاملت از زبان کشید - عبد آله
کارکن بر ملک شمس الدین مذت بسیار کرده - و از دل و جان
برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیچش بود مذت
عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر
خانجهان گفته تا ابورجا را از سر من باز دارد - دران محل
خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا
که افعال او قبیح ست تا چیزي نستاند هرگز از پیچیدن نماند
درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسیار گفت - و بعده

او را برین آورده تا شرح این مقال و فصل این احوال و افعال و قیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - معهذا روزی از روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارجای با صفا بار داده بود و ملک عبد الله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا بازنمود و ابواب راز خود باز کشود - آغاز کرد که از صدقهٔ شاه جهان و شهنشاه دوران بندهٔ درگاه و کمینهٔ این بارگاه دو پرگنه دارد و ملک ضیاء الملک در پرگنات بندهٔ درگاه بغایت و بی نهایت می پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زیان خود کشید - فرمان شد عبد الله چه می گوید - ابورجا بازنمود که پرگنات ملک عبد الله محصول اندکست - و حاصل بسیار و بی شمارست - ملک عبد الله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور سفت - و گفت که از صدقهٔ شاه جهان تمام مملکت دار الملک دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهی و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولهای که هست یکی بده رسیده - هرکجا که تو رشوت می‌ستانی ازو میگذری - و هر که ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم ترا از سر خود چه نوع بازآرم - هر آئینه در کار من پیچش بسیار و قصد بیشمارست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکنت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابواب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعني گفتند - هم همچنین است که ملک عبد الله باز نموده حضرت فیروزشاه پادشاهي با فراست و کیاست بود دریافت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تأمل و تفکر بسیار فی الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانهٔ خود رسید دران وقت کارکنانِ دواوین آن درهاي ثمین و گوهرهاي متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض براي استعداد خویش از خزانهٔ موفوره ستده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیاورده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنکه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت بازنمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او براي چه گذاشته

حضرت‌شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج
گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده
سلطان فیروزشاه بالهام حضرت الله جل جلاله و عم نواله دریافت
چون ابورجا در مملکت قابض و ضابط گشت در صحن چمن
اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسی
این مال طلبیدن نتوانست - درین محل فرمان خسرو جهان شد
تا خانجهان را بگویند که این مال از ابورجا ذوالحال فی الحال
بقیل و قال بستانند - و ملک نظام الملک نقل کرده بود - فی القصه
چون دستور مسطور دریافت که تنور گرم شده اصحاب خود را
طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که تنور گرم کرده دیگر
میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب راز
باز کشودند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک
شمس الدین ابورجاي خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه
و مکنت شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگرے که
پیل از جزائر رود نیل براي حضرت بیارد هر پیل که درمیان
راه سقط شود بهاي آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند
بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فتّان بدروغ بهاي
چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود
داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران اینچنین
کیفیت منهی از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گردانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در غیبت من این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چون ارباب اهل مهارت ار حال این کیفیت و مقال این خیانت پیش تخت اعلی بازنمودند - حضرت شاه و مکنت شهنشاه از ابورجاي اهل تباه بکلي بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ سعدي علیه الرحمة و الغفران فرماید *   * بیت *

* حرامش بود نعمـــت پادشاه *

* که هنـــگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانهٔ سلطان نشسته بود و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها مي‌نمود - دران حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوي ملک عبد آله کارکن آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان نشسته اند - ملک عبد آله بازنمود که خانجهان و ملک ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشیند فرمان شد عبد آله برو ابورجا را بازبگیر و ایستاده بکن - همان زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد و ابورجا را از محل کمرگاه گرفت - و گفت فرمان میشود - ترا چه مجال که پیش خانجهان بنشیني - سبحان الله و بحمده دران روز این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف دران جمع حاضر

بود - و بدین گفتار ناظر - میان باریدهان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - معهذا چون ملک عبد آله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کلهٔ علم که در بر او بود کشید - و کلاه دولت که بر سر داشت فرود آورد - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمده این دنیا هیچ ثباتي و درجاتي ندارد - واي براي آن کسان که دل بر دنیا بستند - و از نعمت آخرت دور افتادند *

* بیت *

* سعدي زمانه گر بشکر پرورد ترا *

* چون میکشد بزهر ندارد تفضلي *

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بندند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانهٔ او را آوردند - میان در سرا ایستاده کرده و اسباب خانهٔ او از هر جنس بیشمار آورده درون در سراي انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر براي دیدن اسباب ابورجا آمدند - درمیان در سرا هجوم خلائق بیشمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه باز نمودند که بازاریان هر چهار شهر

براي تماشاي اسباب ابورجا آمدة اند - فرمان شد اگر ابورجا بدي كرد با اهل مملكت ما كرد - اران ناراريان چه كرد - كه ايشان با فرحت تمام براي ديدن تماشا آمدة اند - اهل اختصاص بازنمودند چون ابورجا در مملكت ضابط گشت - درين مدت كالاي هركه خريد كردي بران مسكين زور آوردے - و البته از بهاي اصل چيزي نقصان دادي - ار خوف رعب او كسے چيزے گفتن نتوانستي - چون اهل بازار شنيدة كه احوال شمس الدين ابورجا بدين پايه رسيدة براي ديدن او و اسباب او آمدة اند - درين محل شهنشاة اكمل فرمود زہے حيات بد كه ببدنامي گذرانيدة - و حضرت شاة اين بيت فرمود *

* بيت *

* سعديا مرد خردمند نميـــرد هرگز *

* مردة آنست كه نامش به نكوئي نه برند *

حضرت شهنشاة فرمان فرمود تا در درها بگويند كه خلائق درون آمدن مانع نباشند - خلق خدا بيايد به بيند - المقصود اسباب خانۀ ملك شمس الدين بها كردند - مبلغ هشتاد هزار تنكه را شدة بود گويندۀ در كوي عداوت پويندۀ بحضرت فيروزشاة گويندگي كرد و درين جمله باز نمودة كه ابورجا درون حصار جهان پناة خانۀ دارد درون آن خانه ميان آستانه جائے يافته درون آن جا تنكهاي زر داشته چون دران خانه تفحص و تجسس كردند مبلغ سه هزار تنكۀ زر

بیرون آمد - بعده خانجهان گفت اي شمس مکار مال دیگر بیار ابورجاي بے هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این پیش حضرت شاه باریک بین بردند - حضرت شاه بر دستور هواخواه مزاح کرد فرمان فرمود مگر تو مال ستدن نمیتواني - مدام در تن آساني میگذراني - خانجهان که دشمن ابورجا بود ابورجا را در بست - و شدت کشیده کار ابورجا بدین پایه رسیده - معهذا بتقدیر خداي تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانۀ ابورجا مي‌آوردند و درون در سراي انبار میزدند مانا که درمیان یک صندوق سه بدرۀ زهر حلاهل با تبرهاي زرین بیرون آمد آن بدرها را پیش حضرت شهنشاه جهان پناه بردند - از حال آن مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل براي چه جمع کرده بودي - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر براي عیال و اطفال خویش جمع کرده بودم - ازین سخن حضرت جهاندار فرمود که ابورجا مردي شیاد و مکارست - براي جان بعضي مسلمانان جمع کرده - حضرت الله تبارک و تعالی آن اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه بدرۀ زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب جون بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز در سواري شکار سمت کفار حریم بداؤن شد - ابورجا را

براي طلب مال تسليم خانجهان كردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستي - دران محل ملك شمس الدين را چندان ميزدند كه چوب شكسته شدے - و ذره ذره گشتي اما زهي دليري ابورجا كه چندين لت ميخورد هيچ وقتي لفظ توبه نگفت - هر روز چندان لت خوردي از غايت لت بے طاقت شدي - پاي او گرفته كشاله كنان از پيش مسند خانجهان بيرون مي آوردند - باز روز ديگر دو چندان لت خوردي - چون مدت شش ماه دستور هوا خواه ملك شمس الدين اهل تباه را لتهاي بليغ و شدتهاي گونا گون كرد بعد ازان از حضرت شاه و مكنت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدين ابورجا را در مروت و تهلك جلا كنند - و اين تهلك و مروت سمت غربست ميان نهالستانها و بيابانها - و دران زمين بى آبي ها بسيارست - چنانچه مناسب آن شيخ سعدي عليه الرحمة و الغفران فرمايد * * بيت *

* در بزرگي و دار و گيـــر عمل *
* ز آشنـــايان فراغتـــي دارند *
* روز در ماندگي و معـــزولي *
* درد دل پيش دوستـــان آرند *

القصه بطولها و عز قبولها چند گاه كه حضرت فيروزشاه در حيات بود و بر تختگاه مملكت جولان گري مي نمود ملك شمس الدين ابورجا

در تهلک و مروت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروزشاه رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما از آسیب اثر زخمها که از خانجهان خورده بود بر اسپ سوار شدن نمیتوانست - پالکي سوار مي گشت - بعد چندگاه ابورجاي خود خواه خوامید - و سر بدان جهان نهاد - ابورجا مدت سه سال در دیوان وزارت نشست - و طائفهٔ جمع اصحاب فرود گرفت - جمله مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنهٔ ۷۸۹ تسع و ثمانین و سبعمائة شور خاست * ٧٨٩ * بیت *

* دوران بقا چو باد صحـــرا بگذشت *

* تلخي و خوشي و زشت و زیبا بگذشت *

* پنداشت ستمگر که ستـــم بر ما کرد *

* در گردن او بماند و بر ما بگـــذشت *

ایدون و همیدون چند مقدمهٔ دیگر از احوال تعبیهٔ عهد سلطان فیروزشاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مناقب فیروزشاهي بتوفیق حضرت آلهي جل جلاله و عم نواله *

مقدمهٔ دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغاني و اظهار کرامت سلطان فیروزشاه بکرم الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطان محمد شاه بن

تغلق شاه بحکمت حضرت علام جل جلاله و عم نواله هزده محل
فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خون
نخورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد
دولت فیروزشاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه
بسي بیک نفسي دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدین
دامغاني بحکمت رباني جل جلاله و عم نواله - آري عجب کاري
و بوالعجب اسراري - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروزشاه
تا سال سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایة بکرم آله و عنایت الله ۷۷۷
تبارك و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک رائي و جهانباني
و سلیماني و کامراني و پادشاهي و کژ کلاهي از ماه تا ماهي
خوش خرم گذشت - هر روز دولت روزافزون گشت - مدت
بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر
پرکمال لم یزلي و لا یزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در
مملکت و پایهٔ سلطنت دولتهاي روز افزون چون شاه فریدون زیادت
بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعمایة سلطان فیروز ۷۷۸
صاحب فتح و بهروز در سواري شکار سمت کتبر بود - در باختن
شکار و تاختن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگاه
بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله از آغار سال مذکور
در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق
پیوست - حضرت شاه از سواري بارکشته بود - هواي بشکال

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون نهنگ گذارا شده
فتح خان از جهان خرامیده - دران سواري شهرياري اين مورخ
ضعيف شمس سراج عفيف برادر رکاب بود - في القصه در نقل
شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فيروز را اندوه بسيار
رسيد - آب در ديده ميگردانيد - دران سال چون حضرت خسرو
خوشخصال درون شهر در آمد باستعداد در آمدن شهر چنانچه
۷۸۰ هر سال مي فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰
ثمانين و سبعمائة حضرت شاه در شهر بود - که يک نفر خراساني
درون صحن پاشيب بر ملک نيک آمدي بر کوتوال ممالک تيغ
کشيد - اول اول تيغ که در عهد سلطان فيروز درون در سراي از نيام
بيرون آمد آن روز بود - چنين گويند راويان شريف برين مورخ
ضعيف شمس سراج عفيف که يک نفر خراساني بتقدير حضرت
رباني جل جلاله و عم نواله از جملهٔ تجار خراسان بجنايتي در
بنديخانه کوتوال موقوف بود - دران موقوفي بسيار محنت او را
روي نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا کيفيت
بنديان بنديخانها پيس بيارند - بر مضمون اين فرمان ملک
نيک آمدي کوتوال چون قانون پاسبان کيفيت آن خراساني
در حضرت سليماني برده - درين محل حضرت شهريار اکمل فرمان
فرمود که او مردي شهر غريب ست او را پيش بيارند - ملک
نيک آمدي آخر وقت آن خراساني را بندها بنده بريده برابر

خویش پیش تخت فلک رفعت بوده - چون هر دو نفر بالاي پاشیب در صحن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدي پیش بود و آن خراساني در عقب او - دران محل طائفهٔ بندگان تیغدار نوبتي مي نشستند - خراساني مذکور از بسیاري غرور سر ازان محل دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور ستد - و از نیام کشید و برسر ملک نیک آمدي زد - دران محل ملک مذکور درون بغل خراساني در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکي تیغ برسر ملک نیک آمدي رسید - درون پاشیب شور خاست و آن خراساني خواجهٔ نامدار صاحب دستگاه مردے معارف و میان طائفهٔ سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - بسبب جنایتي در دیوان ملک نیک آمدي بدست کوتوال ممالک گرفتار شد او را در بندیخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها کرده میداشتند - و قضیهٔ او چندین کرت ملک مذکور پیش خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند مي نشست اورا پیش مسند حکومت وزارت حاضر مي گردانیدند - و خانجهان با جمله اصحاب دواوین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمدے و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه طاب ثراه در سواري شکار بود - خانجهان از جهت گذرانیدن پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت سراي خود پادشاه آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

هر یک تني بسوي آن گوش داشت - چون غوغا بسیار و شور خلائق بي شمار شد و ازان آواز بگوش جهاندار برسید دران حالت حضرت شهنشاه با جلادت در محل جهچهٔ چوبین نشسته بود - از غایت هیبت و نهایت دهشت حضرت شهریار با مکنت بر بام کوشک برآمد - چون خراساني مانند دشمنان جاني تیغ بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کرده بعده سمت در پاشیب دویده خواسته تا بیرون آید - و طرفي فرار نماید چون تیغ برهنه بر دست او بود هیچ تیغداري و سپرداري نزدیک خراساني شدن نتوانست - چون آن خراساني خواست از بالاي پاشیب فرودآید در عین دویدن و پوئیدن پاي او لغزید - و بر زمین افتاد - بعضي تیغداران که نوبتي پاشیب بودند و جمله ملک برو دویدند - و سپرهاي خود بران خراساني انداختند و او را گرفتند - و در قید مقید گردانیدند - چون از حال این احوال و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال بردند درین محل جهاندار اکمل فرمان فرمود که اي مرد تو که از خراسان باشي برین کوتوال این چنین تیغ اندازي که او سلامت نه ماند نه بیني که چون مجرمي را پیش ما آرند قید از پاي او دور نکنند بعده فرمان شد که او را چه کنند - که مردے شهر غریب ست این خراساني را پیش دربار ایستاده کنند - و تمام طایفهٔ ایشان را پیش دربار حاضر آرند - جمله خراسانیان را بگویند تا خوي خود

در دهن این خراساني اندازند - بعده موکلان برابر دهند از مملکت ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوي خود در دهن او انداختند آن خراساني کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید چون ازان حالت و اثرے از اثر آن مقالت پیش تخت باز نمودند حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بپاي خویش آویختند - حاصل از کنایت مذکور درین سطور براي آنست - که اول تیغ که درمیان در سراي حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبع مائة آن خراساني تیغ از نیام کشیده و برسر ملک آمدي کوتوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس بود - بعده در سال سنة ۷۸۱ احدي ثمانین و سبعمائه حضرت فیروزشاه مانند سلطان اهل کاه براي باختن شکار چون جهانداران کبار سواري کرده سمت اتاوه و تیلاي رفته - دران سال بتقدیر ذوالجلال و قادر پرکمال لم‌یزلي و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه دیگر در هواي بشکال همان جانب شده - دران سال بیشتر از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده در فوت هریک ملوک حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوک تأسف فراوان و حزن بے پایان کرده - بعده درسنة ۷۸۲ اثنین و ثمانین و سبعمائه شمس الدین دامغاني در گجرات فطرت کرده - و در سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سبعمائه ابورجا شغل استیفاي ممالک یافته - و تا سال سنة ۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعمائة

شور ابو رجاي مذکور بالا تر از همه شورها در شهر و بلاد ممالک
۷۸۶ بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۶ ستة و ثمانين و سبعمائه آن
جهاندار کامگار نامدار برگزيدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و
۷۸۹ عم نواله را زحمت روي نموده بود - بعده در سال سنهٔ ۷۸۹
تسع و ثمانين و سبعمائه جهاز مملکت دار الملک دهلي بحکمت
قادر پر کمال لم يزل و لايزال جلت قدرته و علت کلمته در
جنبش آمد - ميان شاهزادهٔ محمد خان و خان جهان قتال
۷۹۰ بکمال شده - بعده در سال سنهٔ ۷۹۰ تسعين و سبعمائة سلطان
فيروز شاه بجوار رحمت حضرت اله جل جلاله و عم نواله پيوست
کما قال الله تبارک و تعالي ذلک تقدير العزيز العليم - خدمت
شيخ المشائخ شيخ سعدي سهروردي شيرازي عليه الرحمة
و الغفران فرمايد * * بيت *

* گر يکي را تو کامران بيني *
* ديگري را دل از مجاهده ريش *
* گر کسے خاک مرده باز کند *
* ننمايد توانگر از درويش *
* فرق شاهي و بندگي برخاست *
* چون قضا سر نوشته آمد پيش *

اکنون شرح داده آيد از احوال فطرت دامغاني بدشکال

اعني شمس الدين دامغاني نام مردي بود که نسبت قرابت

با ظفر خان گجرات داشته - او را پیش حضرت جهاندار اعتباري بسیار بود - میان ملوک آن روز رعنائي مي‌نمود - با هریک از امثال خود ابواب مرایي بے مر مي‌کشود - ندماي حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز و بخت بهروز را اتفاق برین افتاد و این خیال روي داد تا نیابت گجرات بشخصے معتبر دهد - ظفر خان بن ظفر خان را بر خود بدارد - و دران ایام بتقدیر حضرت علام جل جلاله و عم نواله ظفر خان بزرگ نقل کرده بود - پسر او دریا خان خطاب ظفر خاني و اقطاع گجرات از محلول پدر خود یافته بود - و چند سال کارهاي اقطاع گجرات بر طریق بهتر کرده - چنانچه در دولت آباد لرزه افتاده - حضرت فیروز شاه چند گاه همدرین فکر بود - و هرکسے را براي کار اندیشیده - دامغاني مذکور بمستور بر ملک عماد الملک مشهور افتاده او را متوسط گردانیده - عماد الملک کرات و مرات ذکر دامغاني بحضرت جهانباني باز میذمود - هر بار حضرت شهریار فرمان مي فرمود که شمس الدین دامغاني مردے کار گذارست - اما فتنه مزاج است - عاقبت کار و انتهاي گفتار و کردار از دامغاني پرکار فتنگي آید - و زائد که جهاني را جمال اندوه در آئینه بکمال جمال نماید - تا کار این بار بجائي رسید و گفتار این کردار بمرتبهٔ کشید - که عماد الملک براي این کار بدل و جان کوشید - چون تقدیر حضرت آله و حکمت الله تبارک و تعالی جل جلاله و

عم نواله برين بود حضرت شاه التماس عماد الملک در باب ملک شمس الدين دامغاني اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغاني را براي نيابت اقطاع گجرات پيش تخت بيارند - بعد از چند روز اورا در پاي سلطان فيروز انداختند - دران حالت از حضرت شهنشاه با جلادت فرمان شد شمس تو ما را ضمان نفس خود بده - دامغاني چون از زبان حضرت سليماني اين لفظ شنيد علي الفور از زبان خود کشيد - هرکرا فرمان خسرو جهان شود درين محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که بندگي شيخ الاسلام نظام الحق والشرع و الدين قدس الله سره العزيز را آلآن ضمان نفس خود بده - دامغاني قبول کرد - روز ديگر حضرت جهاندار چون شهرياران کامگار سواري کرد - در روضهٔ شيخ الاسلام مخصوص کرده دامغاني را برابر خود کرده برد - دامغاني غلاف قبر خدمت شيخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت شيخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در گجرات فرستاد - المقصود چون دامغاني از پيش حضرت جهان باني روان گشت پس از چند روز در گجرات رسيد - از محصولات پرگنات و معاملات و قريات و جز آن اموال فراوان گرفت - در دل عقدهٔ فطرت بست - آلات و ادوات آن پيش گرفت - يک دانگ و درم از محصول گجرات در حضرت نفرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات که برابر او رفته بودند هيچ

کسے را خبري نداد - بعد از چند گاه دامغاني خود خواه اسرار این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکي را بزبان شیرین مستظهر(٢) کرد ۰ و امیر صدکان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغاني را کشتند - معهذا آن نبشتها عین بحضرت شهنشاه بردند - هنوز آن نبشتها پیش تخت میخواندند که سر دامغاني رسید - الاغان بر سبیل سرعت دوان فرستادهٔ امیر صدکان با عرائض ایشان آمدند - دران نبشتهاي ایشان بازدیده بودند - که سر شمس‌الدین دامغاني حرامخوار بریده پیش حضرت جهانباني فرستاد - چون سر دامغاني آوردند از حضرت شاه سلیمان جاه فیروزشاه فرمان شد تا سر دامغانیي را پیش دربار بدارند ۰ آرے این همه حشمت و مکنت عقیدهٔ سلطان فیروزشاه است که بغیر جنگ سردامغانیي بیک واقعه بریده شده - گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست هرکه با خدا ست کرم خداي تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لوازم این مقال عزیزي نبشته *   * بیت *

* اي بنده بمن بگـــرد و غیرم یله کن *
* گر شاهجهان نکردي آنگه گلـــه کن *
* رو گرد جهـــان بگـــرد پا ابلـــه کن *
* گر همچو منـــي یابي مارا یله کن *

(٢ ن) صحیح البیاض *

* یک صبح باخلاص بیــا بر در من *
* گر کار تو بر نیــارم آنگـــه گله کن *

اکنون شمهٔ ازکشتن دامغاني نبشته آید
تا پندي باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالت نوشته که شمس الدین دامغاني از حضرت جهانباني روي تافته و مخالفت ورزیده سر از فرمان برداري کشید - تمام خلائق گجرات بر حال او خندید جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگار و ترکشداران اهل اختیار یکجا متفق گستند - هرهمه یکدل شدند - خصوص ملك شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانهٔ او خالي شد - این جمیع گردان با نیزهاي گردان در خانهٔ دامغاني در آمدند - دامغاني را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغاني از آثار ناداني و اسرار کم داني خطرهٔ مخالفت و اندیشهٔ مناقشت در دل خود گذرانید جمله خلائق از زمرهٔ صغیر و کبیر و از فرقهٔ جوان تا پیر از طائفهٔ آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - كه قوله عليه الصلوة و السلام العناية قبل الماء و الطين * * بيت *

* پيش از من و تو برخ جانها شده آمد *
* طغراي خط نيک و بد و نيک و بد اختر *

مقدمهٔ سيزدهم كشتن سلطان فيروز طائفهٔ خونيان را باهتمام تمام

نقل ست حضرت فيروزشاه چون آئين جهانداران و قوانين تاجداران هرگز خوني را نگذاشتي در زمان واحد قصاص فرمودي چنانچه در آغاز جلوس نيک نفوس حضرت شهريار پسران ملک يوسف بغرا نامدار ميان خود جنگ كردند - راويان محقق برين مورخ مدقق بار نمودند كه ملک يوسف بغرا در عهد دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب جاه و جايگاه دارندهٔ كلاه با سپاه و بسيار دستگاه بود - درميان مقربان آن درگاه اختصاص بي قياس داشته - چنانچه از آثار عظمت و مكنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک يوسف بغرا دو پسر داشته براي پرورش هر دو پسر كوشش مي گماشت - و اين هر دو پسر از مادري ديگر بودند - اتفاقا ايشان هردو برادر در عهد دولت حضرت فيروزشاه در قصبهٔ يوسف پور كه آن مقام قديم از آن ملک يوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهتر را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمي یافت - چون این هردو برادر در قصبهٔ یوسف پور رفتند و چند روز دران مقام مقام کردند برادر مهتر سر برادر کهتر را بکشت - مادر او از حالت این مقالت پیش تخت فیروزشاهي گفت - بشنیدن این اخبار حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت شهنشاه افسر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشفاق فراوان و الطاف بی پایان میفرمود - معهذا چون کشتن برادر کهتر بر برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاه اکمل در تأمل افتاد - بعد از تامل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاه جهاندار شد تا برادر مهتر را پیش در شاه و مکنت شهنشاه کردن زدند - و حضرت شهنشاه بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - با آن هم قصاص فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام نویسندهٔ بود - در خزانهٔ موفوره نویسندگي میکرد - مانا که متعلمي در خانه او براي تعلیم کردن خوردکان مي آمد - آن متعلم خانه در شهر دهلي داشت - و خواجه احمد در شهر فیروز آباد مي ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیهٔ محبت نیز جاري بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

گمان خیانت افتاد - مانا که آن متعلم با عورتے ابواب عشق کشاده و دل بباد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلي در فیروزآباد مي‌آمد - مدت پنج روز در خانهٔ خواجه احمد مي‌ماند - خوردگان او را تعلیم مي‌کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی میرفت شبی از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچهٔ خود را با خود یار کرده با آن متعلم در فیروزآباد در شراب خوردن مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کارد آوردند و حلقش بریدند - و هم دران نیم شب از خانهٔ خود بیرون آوردند بالای پل ملک (که جانب راه سالوره بود) بیرون انداختند - و جامهاي خون آلودهٔ خویش از تاثیر خوف بیش براي شستن بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید و همدران محل ایستاده شد - و عنان سمند دولت کشید - و دران ایام ملک نیک آمدي کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام‌الدین پسر او کوتوالي داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک حسام‌الدین را طلبیده این لفظ از زبان بےزبان خود کشید - اگر کشندهٔ این مقتول را پیدا نیاري بجاي این مقتول ترا بکشم ملک حسام الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت چون متأملان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامن که بندد

في الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خون از روي او دور گردانیدند - و بالاي تن او نهادند - و تن او را در تکیه کهت داشتند تا شاید بود کسي او را بشناسد - و نشاني دهد که این مقتول از کجا ست - و مولد و منشاي او چه جاي - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد براي تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله شخصي آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانهٔ این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملک حسام الدین نشاني یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانهٔ مقتول یافته - در خانهٔ او خبر کرده آن بیچارگان حیران و طیران هر همه بسوي شهر فیروزآباد دویدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاري و قلق و اضطراري ایشان باز نمودند - که این مقتول در خانهٔ خواجه احمد نویسندهٔ خزانه تعلیم خردگان او میکرد - مانا که خواجهٔ مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود براي کشش این مقتول کوشش گماشت خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال و قیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانهٔ احمد را

شدت کنند - چون کوتوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور شدت کرد ایشان هر همه راستي حال و صدق مقال بیرون دادند و این لفظ بازنمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول یکجا شراب مي‌خوردند - همدران لحظه کشتند - آخرالامر آن غلامان را آوردند که با خواجه احمد یار شده بودند - ایشان اقرار کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کارد در حلق او راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ مي‌گویند من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامهٔ خون آلودهٔ خواجه در خانهٔ گازر داده اند - چون گازر را طلب کردند گازر مذکور جامهٔ خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران جامه بجاي داغ خون زردي علامت مي‌نمود - خواجه احمد را پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبوحهٔ ذبح کرده بودم این علامت آن ست - درین محل حضرت جهاندار اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر کردند - و آن علامت زردي نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت شهریار بازنمودند - که این علامت زردي از خون مذبوحه نباشد اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زردي پیدا آید - چون قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند تا احمد خوني را در محل سیاست برند - درین محل خواجه احمد بر پاي خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهاي

خون این مقتول هشتاد هزار تنکه میدهم - خانجهان دستور بمستور از احوال خواجه احمد مغرور بحضرت شهریار مشهور باز نمود - که خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنکه بهاي خون میدهد - سلطان فیروز شاه از آثار خوف حضرت آله جل جلاله و عم نواله فرمان فرمود - و برین جمله بار نمود که اي وزیر کم دان و اي دستور نادان هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد ریخت - اگر مال بستانند و از سر خون مسلمانان باز آیند حالت مقالت خلائق بدشواري کشد - و فرداي قیامت پیش کرسي قضا شرمندگي آرد - درین محل خانجهان گفت که محاسبهٔ لکهوک جمع خزانه در ذمهٔ این احمد ست - چند روز معدود اگر توقف کنند ازو حساب ستده آید - اموال بیت المال ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکهوک بازآمدم احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن دو نفر غلام بچه بحضور خلائق خواص و عوام سیاست کردند و معني عدل شاهي بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هریک از علامات و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد کتابها شود *

* بیت *

* آورده بضبط ربع مسکـــون *

* گنجیـــنه فزون ز گنج قارون *

* در عدل بکرد سخت بنیاد *
* در پاي شغال شیــر افتاد *

مقدمهٔ چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندیان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان

نقل ست که حضرت فیروز شاه بعنایت الله و توفیق آله در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش درین سه چیز چون سلاطین اهل تمییز کوشش بسیار و قصد بي‌شمار کرده - یکي براي بندیان بیچاره - هربار که حضرت شهریار از سواري شکار باز آمدي و در شهر فیروز آباد نزول کردي بندیان بیچاره را یاد آوردي - و از حال مقال احوال ایسان استفسار نمودے - هر آن کس که لائق رها کردني بودي در محل رها کردي - و هرکه لائق جلا کردني بودے در محل جلا کردے - احسن آنست چون حضرت شاه شخصي را در محلے فرستادي بر سبیل جلا براي آن شخص دران محل وظیفه تعین فرمودي - تا آن شخص را از جهت معاش و انتعاش درماندگي نباشد - المقصود سلطان فیروز برگزیدهٔ حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار بلکه بتکرار هزار بار بر عمال حضرت تاکید بر تاکید کردي - نباید

که بندیې در بند دیر بماند - آلا دل او که بستاند - و هر بار حضرت شهریار چون جهانداران نامدار این لفظ فرمودی که مسکین محبوسان دائم خاطرهای ایشان پریشان مدام عاجز و حیران از سبب خیانت خویش از تاثیر بی عاقبتیې بیش در بند می مانند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بند سخت بلائی و مشکل جانکاهی ست - اندران هنگام که عزیز مصر خواب سهمناک دید جمع معتبران را طلبید - هیچ کسے با مهارت بسی خواب تعبیر کردن نتوانست - دران جمع آن شرابدار بود که با مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام در زندان بود شرابدار مذکور بر عزیز گفت - که غلامی ست کنعانی در زندان او دانا است - تعبیر این خواب خواهد دانست - عزیز مصر همان شرابدار را در زندان بر مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام فرستاد - تا ازو تعبیر آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر یوسف نیکوکار علیه الصلوة و السلام تعبیر آن خواب پرسید مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام فی الحال گفت - مدت هفت سال کمال درین شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازین سطور درین محل برای آنست که حضرت سرور عالمیان و رحمت جهانیان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم درین محل قسم رانده و فرموده - که رحمت خدای تبارك و تعالی جل جلاله و عم نواله بر برادرم مهتر یوسف علیه الصلوة و السلام باد - که

في الحال تعبير خواب عزيز مصر كرد - من كه محمدم اگر درين محل مي بودم تا مرا از زندان بيرون نمي آوردند نمي گفتم مقصود ازين انست كه بند زندان سخت بلائي ست - معهذا سلطان فيروز شاه مستثني از سبب بنديان ضعفا بر كاركنان درگاه و عمال بارگاه تاكيد بسيار كردمي - تا كار بجائي كشيد و بمرتبهٔ رسيد كه در هر غرهٔ ماه جميع كاركنان كيفيت بنديان پيش مي بردند *

* بيت *

* بر خلق دري زلطف بكشاد *
* بنـــدي بجهان بكـــرد آزاد *

مشغولي دوم براي تازه كردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و كارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذكره كنند و پيش بيارند - زيراچه بعضي مساجد را باني نقل كرده بود - و بعضي را باني مفلس شده - و بعضي مساجد قديم و كهنه گشته - اين جمله مفصل و مكيف كرده كيفيت پيش تخت باز نمودند - سلطان فيروز بتوفيق حضرت آله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعين كرده - و وجه روغن چراغ و صنف بوريا دهانيده - و بعضي مساجد را كه لائق مرمت بودند مرمت كنانيده - اين چنين شده كه جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حديث پيغامبرست صلي الله عليه و سلم - پيش ازانكه

قیامت قائم شود جمیع مساجد عالم را نقره‌گین کنند - و در جنت برند - بعده قیامت قائم گردد - آمنا و صدقنا - زهے عظمت مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بني مسجدا لله بني الله له قصرا فی الجنة - چنانچه شیخ سعدي فرموده * بیت *

* در دارفنا سواي عمارت نمي کنند *

* بشتات تا عمارت کار بقـــا کنیم *

مشغولي سیوم حضرت سلطان فیروز شاه را انصاف دادن مظلومان بود درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش مي نمود - چون شخصي در عین سواريِ شهریاري عرض داشت احوال اموال خود دادي و شرح حالت خویش باز نمودي در محلي که آن حاجتمند عرض داشت میداد حضرت شاه با مکنت پادشاهي همدران محل عنان خنگ دولت میکشید - و آن شخص را نزدیک خود مي‌طلبید - عرض او بتمام مي شنید - بعده فرمان میفرمود اي مسکین چندین دواوین بر آئین سلاطین پیشین براي اتمام کار حاجتمندان غمگین تعین کرده ام تو عرض خود بر ایشان نگفته - اگر آن شخص باز نمودي که بارها از آثار این گفتارها بر ایشان گفتم - و جوهر گوهر اندوه خود سفتم - چون اهمال و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگي تخت باز نمودم درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دواوین را پیش خویش طلبیدي - بر ایشان زجر بسیار کردي - و حاجت آن

حاجتمندان بر آوردي - و اگر آن شخص گلۀ اصحاب ديوان رسالت نکردي با آن هم حاجت آن حاجتمندان بر آوردي بعدہ سمند دولت ازان محل پيشتر راندي - آخر عمر حضرت شاہ فيروز را هم درين سه چيز گذشت - زهي نيت صادق و صالح - هر آن خصلتي پسنديدہ و فعلي گزيدہ که سلاطين پيشين داشتند آن جميع صفات در ذات با برکات احسن صفات و عالي درجات حضرت فيروزشاہ تعبيه بود - بلکه اضعاف آن داشت - اکثر اوصاف اوليا در ذات فيروز شاہ با صفا بود آرے عجب اسراري - وقتي پيغامبر ما حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم مهتر جبرئيل عليه السلام را پرسيد - يا اخي جبرئيل اگر الله تبارک و تعالى شما را در قالب آدمي آفريدي و در دار دنيا فرستادي شما در دنيا کدام کار اختيار کردي - درين محل مهتر جبرئيل عليه الصلوة و السلام گفت و در اسرار سفت که معاونت سلاطين - زيراچه حاجات حاجتمندان و کار مستمندان تعلق بديوان رسالت دارد - حضرت فيروزشاہ نيز براي انصاف مظلوم و تدارک ظالم تقصير نکردہ *

* بيت *

* اگر زباغ رعيت ملک خورد سيبي *
* بر آورند غلامان او درخت از بيخ *

مقدمهٔ پانزدهم از احوال وداع آخرین میان خدمت سید السادات سید جلال الحق و الشرع والدین قدس الله سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاري رحمة الله علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه براي ملاقات خسرو شش جهات آمدي - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکي براي ازدیاد اتحاد از دل و جان کوشش بیش مي نمود - چون خدمت سید جلال الدین از اوچه مي‌آمدند چون نزدیک فیروز آباد مي‌رسیدند حضرت شاه تا منده رفتي استقبال میکردي - میان هر دو نیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز و اکرام درون شهر آوردي - گاهي درون کوشک معظم فیروز آباد متصل مناره و گاهي در شفاخانه و گاهي در حظیرهٔ شاه زاده فتح خان مرحوم فرود مي آوردند - المقصود چون خدمت سید السادات بر طریقهٔ معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز میرفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه جهان با آن جاه از تختگاه ایستاده شدي - و بتواضع تمام خدمت کردي هر دو بزرگوار دران محل بالاي جامخانه مي نشستند - چون

خدمت سید بازگشتي باز حضرت شاه فیروز از بالاي جامخانه
ایستاده شدي - تا آنکه خدمت سید در محل حجاب رسیدي
حضرت فیروز شاه هم بالاي جامخانه ایستاده بودي - چون
خدمت سید در محل حجاب سلام کردي حضرت شاه نیز سلام
کردي - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدي بعده
حضرت شاه در تخت سلطنت نشستي - زهي حسن ادب که
حضرت جهاندار با سید نگاه داشتي - و حضرت شهریار نیز چون
جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از دوم روز سیوم روز
براي ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتي
هر دو بزرگوار برگزیدهٔ حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا
مي نشستند - از تاثیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند
بیشتر خلق اوچه و اکثر خلائق دهلي را هر حاجتے و غرضے
که بودي خدمت سید بار نمودے - سید میفرمودند بر خادمان
خویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خادمان خدمت
سید حاجات هر یکي کتابت میکردند - چون حضرت شاهي
با مکنت پادشاهي براي دیدن خدمت سید آمدي دران محل
خدمت سید بر خادمان فرمودي - که آن کاغذ حاجتمندان
و قرطاس مستمندان بیش بندگي حضرت شاه جهان بگذرانند
چون حضرت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندي
حاجت هر یکي بر حسب مطلوب او بر آوردي - چون چند گاه

خدمت سید در شهر ماندي و باز طرف اوچه روان شدي

حضرت شاه با آن جاه یک منزل رسانیدي - المقصود بحکمت

حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان

خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب

دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت

سید جلال الدین مخصوص براي ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر

آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد

در شهر ماندند - باز طرف اوچه روان شدند - چون خدمت

مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله

سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع

کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت

و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان دعا گو برین ست - که

میان دعا گو و حضرت شاه وداع خدمت ست - بعده خدمت

سید سلطان را گفت دعا گو را عمر بآخرین رسیده - و شما را

نیز سنهٔ کبیر شده - این زمان شما را در سواریها بر آئین جهاندازي

از شهر دهلي دور تر رفتن مصلحت نیست - خدمت سید این

نصیحت گفته (۲) *

---

(۲) چون در هیچک نسخهاي موجوده زائد برین یافته نشد و کدامي نسخهٔ

کامل دستیاب نگردید لهذا تا این مقام تحیز طبع در آمد و بس *